

2269
.3546
.379

JUN 15 2012

JUN 15 2010

DATE ISSUED

DATE DUE

DATE ISSUED

DATE DUE

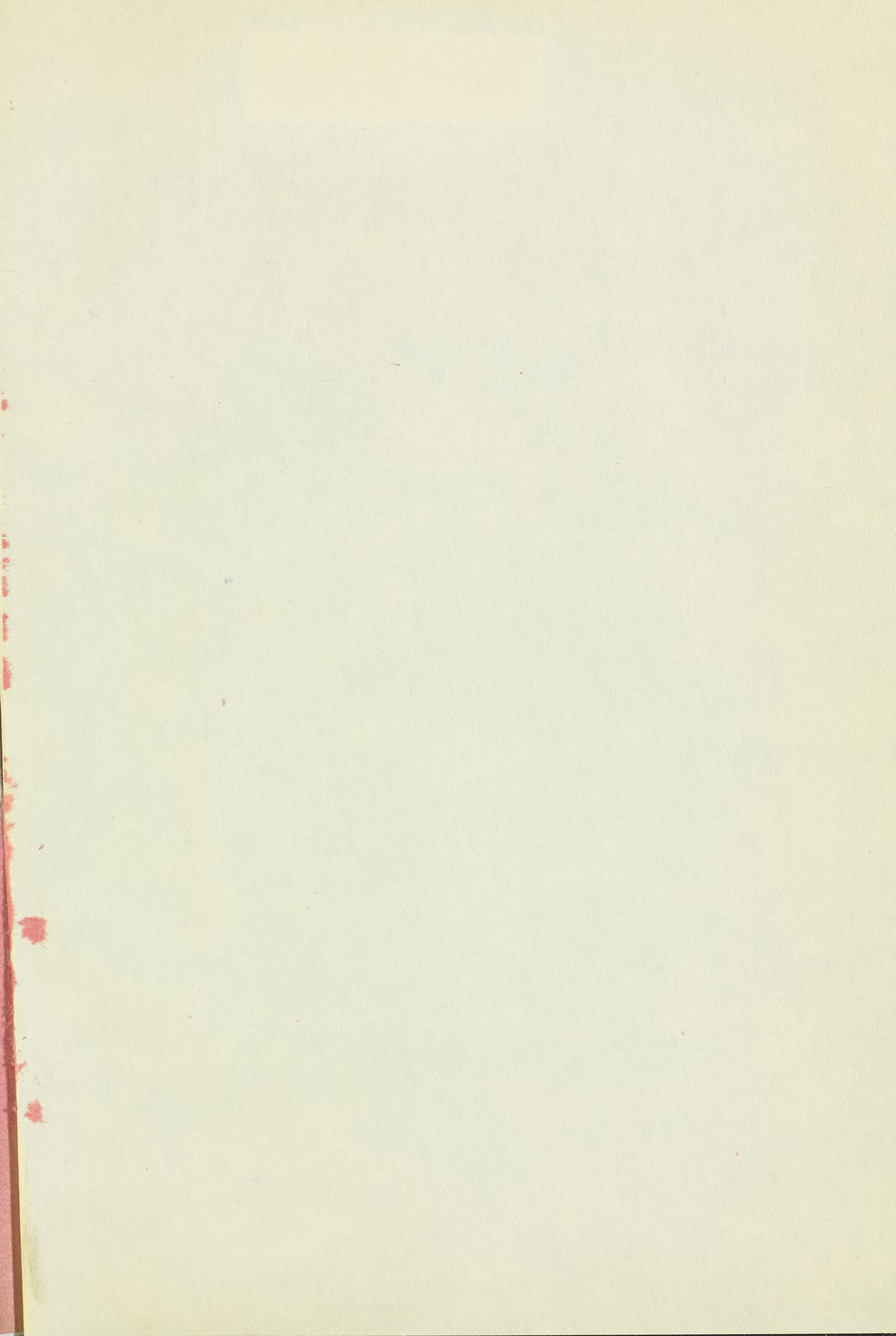
DUE JUN 15 1989

JUN 15 2011

PRINCETON UNIVERSITY LIBRARY



32101 013533656



سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالمولى محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

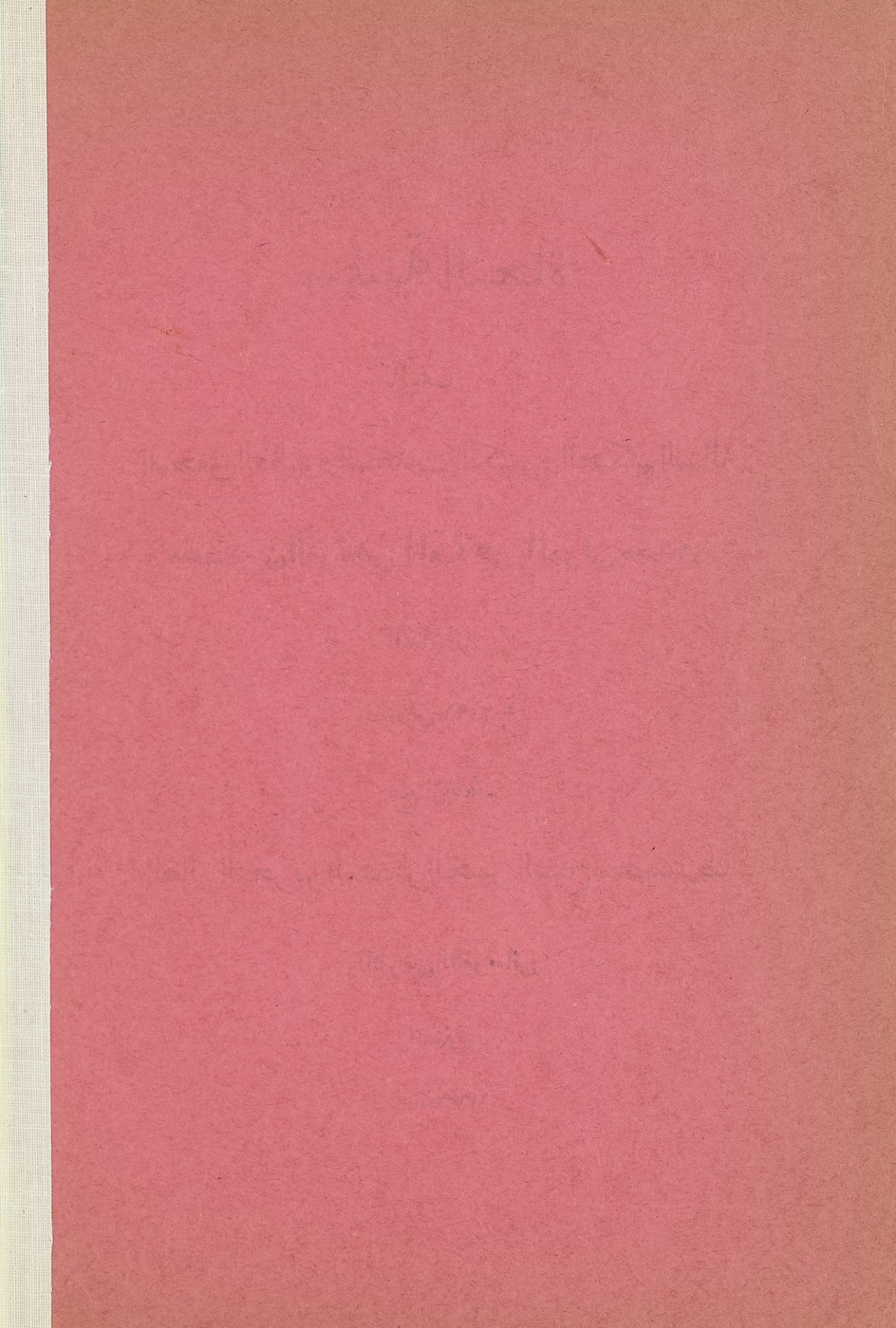
مع ترجمة

العالم النحرير المتهبحر الخبير الشيخ محمد رضا

النفرشي النقوساني

المتوفى

سنة ١٣٤٦



سفينة النجاة

تأليف

المحقق العظيم والمحدث الكبير والحكيم المتأله

محمد بن المرتضى المدعو بالمولى محسن

الكاشاني

المتوفى ١٠٩١ هـ

مع ترجمة

العالم النحرير المتبحر الخبير الشيخ محمد رضا

الفرشي النقوي

المتوفى سنة ١٣٤٦

شرح حال مصنف رضوان الله تعالى عليه
 (نقل از مقدمه کتاب محبته البيضاء)

محمد بن مرتضی مدعو بمحسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم
 و یکی از نوابغ علم در قرن یازدهم بوده است نشوونمای او در بلده طیبه قم بوده و
 پس از آن بکاشان رفت و از کاشان بشیرازدر آنجا مدتی ازسید ماجد بن علی البحرانی
 و از استاد فلسفه ملا صدرا اخذ علم نموده و دختر ملا صدرا را بحباله نکاح خود در آورده
 است سپس او را بکاشان آورده و در کاشان عزم اقامه نموده و از مراجع بزرگ در
 آنجا بشمار میرفت که مثل و مانند در زمان خود نداشت و در اثر کثرت فهم و زکاوت
 ملا صدرا او را ملقب بفیض نموده و جمیع علماء اجماع نموده اند بر فضلش و او را یکی
 از نوابغ بزرگ دهر می شمارند .

۱- محدث متبحر مرحوم شیخ حر عاملی صاحب کتاب و سائل الشیعه در باره او
 چنین میگوید :

محمد بن المرتضی المدعو بمحسن الکاشانی فاضل عالم ماهر حکیم متکلم محدث
 فقیه محقق شاعر ادیب تصنیفات نیکوئی دارد و از معاصرین است از برای او کتابهایی
 است که کتابهای او را می شمرد .

۲- و گفته است صاحب رجال کبیر محمد بن علی اردبیلی محسن بن مرتضی
 رحمه الله علامه محقق مدقق جلیل القدر عظیم الشأن رفیع المنزله فاضل کامل ادیب
 متبحر در جمیع علوم بودند .

۳- مرحوم سید نعمه الله جزا ئری میگوید در شأنش می باشد استاد ما محقق
 مولا محمد محسن کاشانی صاحب کتاب وافی و غیر کتاب وافی که تألیفات او نزدیک
 بدویست کتاب می شود .

۴- و مرحوم شیخ یوسف بحرانی در شأنش گفته است که محدث کاشانی فاضل
 و محدث اخباری سخت بوده است و مرحوم مجلسی ثانی اعلی الله مقامه از ایشان اجازه داشته
 است و از مشایخ عظام او شیخ بهائی و دیگران بوده اند لکن در این وجیزه جای بسط

آنها نیست هر کس طالب است بکتاب محجة البيضاء مراجعه نماید و مؤلفات او قریب به دوست جلد کتاب میشود عمده آنها کتاب شریف وافی و تفسیر مبارک صافی و کتاب محجة البيضاء فی احیاء الاحیاء و کتاب کبیر معتمد الشیعه در فقه و کتاب مفاتیح در فقه و کتاب علم الیقین و همین کتاب سفینه النجاة که قریب بهشتاد و هشت کتاب در جلد اول کتاب محجة البيضاء شمرده شده است طالبین بآنجا مراجعه فرمایند البتة مخفی نیست بر جمیع علماء که مرحوم علامه فیض یکی از نوابغ روزگار بوده است هر کس بکلمات و مطالب ایشان مراجعه نماید در کتابهای اومی فهمد مقام فضل و دانش او را

نطفه پاک بیاید که شود قابل فیض و زنده هر سنگ و گلی لؤلؤ و مروارید شود
صبر بسیار بپاید پدر پیر فلک را تا دیگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

شرح حال مترجم رحمة الله تعالى عليه

مرحوم حجة الاسلام و المسلمین و عمدة الفقهاء و المحدثین مرحوم آقاشیخ محمد رضا دورودیان تفرشی است که در سال ۱۲۸۴ هجری قمری در قریه نقوسان تفرش پا بعرضه و جود گذاشته و در سن دو سالگی در اثر عارضه آبله هر دو چشم خود را از دست داده بود ولی از لحاظ اینکه پدر ایشان مرحوم آخوند مالا علی اکبر در قریه مزبوره اشتغال بتدریس اطفال داشت محمد رضا نیز بواسطه استعداد عجیب و حافظه خارق العاده که خداوند باو عطا فرموده بود در ظرف سه الی چهار سال کلیه دروسی را که در آن مکتب خانه تدریس می شد و همچنین تمام قرآن مجید را با معانی آنها بوسیله قرآنهای ترجمه دار حفظ نموده و بواسطه عشق و علاقه فوق-العاده که بتعلم و یاد گرفتن عربیت و فقه و اصول داشت بهر کیفیت بود پدر خود را راضی نموده که او را بقصبه قم تفرش که سابقاً مرکز شهرستان تفرش بوده بفرستد تا از درس علماء و روحانیون آنجا استفاده نماید و قریب دو سال حد اکثر استناده را نموده سپس بقریه نقوسان مراجعت نموده و لسی چون اینمقدار از تحصیل همت

بلند اورا اقناع نمی کرد با تعلیم مقدمات عربی بیکی از همسالان خود (که مرحوم حجة الاسلام آشیخ اسدالله نقوسانی می باشد) بمعیت ایشان برای ادامه تحصیل بقم رفته و بعد از اكمال مقدمات ادبی و سطح فقه و اصول و سایر علوم متداوله مهاجرة بأراك نموده و از حوزه درس علماء بزرگ آنجا حد اکثر استفادة را نموده و نائل باجازات در کلیه امور دینی از ناحیه علماء بزرگ آن شهرستان و شهرستانهای دیگر گشته و بعداً بتفرش مراجعت کرده و در آنجا اشتغال بترویج احکام الهیه و اقامه حدود و انجام عقود و ایقاعات امور قضائی حوزه تفرش و رودبار و فراهان داشته و بعد از چند سال تشرف عتبات عالیات حاصل نموده و در حدود دو سال در عتبات مقدسه مقیم و مستفیض بوده و مجدداً بتفرش مراجعت نموده و غیر از چند سفر موقت بقم و طهران بقیه عمر را در تفرش گذرانده و در لیله بیست و هفتم ماه صیام ۱۳۴۶ هجری قمری در قریه من بوره بر حمت ایزدی پیوست و آرامگاه ایشان در بقعه مبارکه امام زاده عبدالله که در اواسط قریه من بوره می باشد قرار دارد فقید سعید علاوه بر مقام علمی دارای استعداد ادبی فوق العاده بوده که متجاوز از بیست هزار بیت فارسی و عربی که نود در صد آنها در مدائج و مصائب رسول و ائمه صلوات علیهم اجمعین می باشد و یک در صد آنها غزلیات و اشعاری است که بمقتضیات و مناسبات حال از قبیل بهاریه و زمستانیه و امثال آنها انشاء نموده است و از جمله این بیت است که راجع بحال خود می گوید در ذیل اشعار غدیریه

رضای نارضا از خودا گرشدا ز بصر ناقص ❦ ولی صدشکر کورا چشم دل حق را بصیر آمد
 و تألیفات ایشان در فقه حاشیه بر نجات العباد و کتاب مستقلى در فرائض و احکام
 و کتاب مختصری مفید در نحو زبان فارسی و کذا نحو منظوم بفارسی می باشد و ترجمه
 و شرح بر کتاب موسوم بسفینة النجاة که تا صفحه ۲۰۰ از ترجمه و شرح ایشان است
 و بقیه آن را داماد ایشان جناب مستطاب حجة الاسلام آقای آشیخ محمد حسین دورودیان
 ترجمه نموده و امیدواریم که سایر آثار ایشان ان شاء الله بزودی طبع گردد

نگارنده : محمد غریب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به ثقتی

الحمد لله الذي نجينا بسفينة اهل بيته من امواج الفتن وهدانا بانوار القران و
الحديث لمعرفة الفرائض و السنن قشع عن بصائرنا سحائب الارتياب و كشف عن
قلوبنا اغشية الريب و الحجاب ازهق الباطل عن ضمائرنا و اثبت الحق في سرائرنا
اذ كانت الشكوك والظنون لواحق الفتن و مكدره الافضال و المنن فسبحانك اللهم
ما ضيق الطريق على من لم تكن دليله و ما اوضح الحق عند من هديته سبيله صل على
محمد و آل محمد واجعلنا لانعمك من الشاكرين و لا لآئك من الذاكرين
اما بعد فهذه رساله من محمد ابن المرتضى المدعو بمحسن الى اخوانه في الله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستايش و سپاس خداوند بی مانند را سزااست که نجات داد ما را بواسطه کشتی وجود
اهل خانقاه دین و وحی خود یعنی اهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعين از موجهای
گوناگون فتن و هدایت فرمود ما را بوسیله انوار لامعه قرآن مبین و حدیث ائمه معصومین
سلام الله عليهم اجمعين بشناختن فرائض و سنن در دین و بگشودن از دیده های عقل و فهم و
ابراهیم شک و بدگمانی را و برداشت از روی دلهای ما پرده های گمان و پوشش نادانیرا و
اعتقاد باطل را از نهان مایرون کرد و اعتقاد حق را در دلهای ما ثابت و برقرار گردانید
چونکه شک و گمان از آن چیزی است که از پی فتنه ها می آید و بخششها و بخشایشهای خداوند را
تیره و تار مینماید پس منزله و پاکیزه تو باد خدا یا از همه بدیها و پستیها و کمیها و کاستیها
و از جمله نقایص و معایب و عیایق و از نسبت و تشبیه بخلاق چه بسیار تنگ است راه بر کسیکه تو
راهنمای او نباشی و چه مقدار روشنیست حق در نزد کسیکه راه حق را تو با او نموده باشی درود
تازه تازه و رحمت بی اندازه فرست بر فخر ممکنات و بهتر و مهتر کائنات سرور و سردار کافه
اصحاب صفا و اصطفاء محمد مصطفی و آل اطهار و اهل بیت اخیار آن بزرگوار و بگردان
خدا یا ما را از برای بخششهای گوناگون و نعمتهای انزونی و افزونی خود از جمله سپاس گذارانندگان
و بیاد آورنده گان و شمارنده گان

اما بعد پس این رساله ایست از محمد بن مرتضی که خوانده میشود به محسن

الذين هم من اهل الانصاف دون الاعتساف **والذين يعرفون الرجال بالحق لا الحق بالرجال** الذين لا تأخذهم في تعرف الحق حمية تقليد الجمهور ولا يستحون عليهم في تصديق الصدق عصبية متابعة المشهور والذين لم تغش ابصار بصائرهم غشاوة ما سمعنا بهذا في آباءنا الاولين و لم تصد صفاء سرائرهم غرور انا وجدنا آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون نمقناها في تحقيق ان مأخذ الاحكام الشرعية ليست الامحكات الكتاب والسنة واحاديث اهل العصمة وانه لا يجوز الاعتصام فيها الا بحبل المعصومين

بسوى برادران خود در دين خدا آنانکه ايشان اذاهل ميانه نروى و انصافند نه از اهل زور گوئى و اعتساف و آنانکه مى شناسند مردانرا بواسطه حق نه کسانیکه ميشناسند حق را بواسطه مردم يعنى هر راهى را که بينند مردم را در آن راه آن راه حق مى پندارند و آنانکه نميگيرد ايشانرا در شناختن حق حمية تقليد جمهور و غالب نميشود برايشان در تصديق سخن راست عصبيت متابعة مشهور

مترجم گوید يعنى کسانیکه در شناختن حق و صدق نظر ايشان باعداد مردم و احوال و شئون ايشان نيست بس اعتبارى بکثرت و قلة نکنند و اعتمادى بشيوع و شهرت ننمايند سنك حميت را از دامن پاك خود انداخته و زنك عصبيت را از آئينه ضمير منير خویش پرداخته اند خویش و بيگانه نمى دانند طایفه و قبيله نميگويند بزرگ و کوچک و رئيس و مرؤس نميشناسند و ازبى اکثر و اشهر نميروند و اسهل و اقصر را نميجویند بلکه نظر ايشان در سلوک سبيل بنور و برهان و دليل است کمهن **فئة قليلة غلبت فئة كثيرة باذن الله** و من الله التوفيق و رقة الا بالله فرمود آنانکه نپوشانیده است ديده هاى بصيرت ايشانرا برده ما سمعنا **بهذا فى آباءنا الاولين** و عارض نشده است صفای سريره ايشانرا غرور انا وجدنا **آباءنا على امة و انا على آثارهم مقتدون**

مترجم گوید يعنى کسانیکه نيستند چنانکه چون حق را بايشان عرض کنى گویند نشنیده ايم ما اين را در ميان پدران گذشته خود و چون از باطل منع کنى ايشانرا گویند که ما يافتيم پدران خود را بر اين راه و ما هم بر اثر ايشان پيروي ميکنيم حاصل مراد آنکه بنای اين جماعت که اخوان فى الله مى باشند بر تقليد پدران از روى عصبيت باطله نيست فرمود نوشتيم اين رساله را در تحقيق اينکه مأخذ احکام شرعيه نمى باشد مگر محکمت کتاب و سنة و احاديث اهل عصمت يعنى رسول و ائمه صلى الله عليه و عليهم اجمعين و اينکه جايز نيست چنك در زدن در احکام شرعيه مگر بر بسمان محکم ائمه معصومين عليهم صلوات الله فى العالمين

وان الاجتهاد فيها والاخذ باتفاق الراء ابتداء في الدين و اختراع من المخالفين
وان لانجاة لاحد من غمرات تلك الملحج الا بر كوب سفينة الحجج و سمينها سفينة النجاة
اذ بها ينجو من اشرف على الغرق في امواج الاختلافات و بها يتخلص من كاد تدرره
عواصف الراء و الاهواء السى مهاوى الافات و لها فصول اثنا عشر منها اشارات
ومنها تنبيهات هي لها بمنزلة طبقات و من لم يصل الى درجة العلم بها فليؤمن ويرفع
الله الذين آمنوا والذين اتوا العلم درجات

الفصل الاول

اشارة الى انحصار الادلة الشرعية عند الامامية في القران والحديث و بطلان
الاستناد الى اتفاق الراء

لما افتتن الناس بعد وفاة رسول الله ﷺ و تفرقوا في لجاج الفتن

و تحقيق اينکه اجتهاد در احكام شرعيه يعنى استعمال اصول و امارات ظنيه در استنباط
آنها و همچنين اخذ باتفاق آراء بدعت نهادن است در دين و از اختراعات مخالفين است و
اينکه رستگارى نيست از براى كسى از سختيها و موجهاى آن در باهاى بى پايان مگر
بداخل شدن در كشتى ولايت حجج و پيشوايان و ناميديم اين رساله را بسفينة النجاة زيرا
كه بواسطه آن نجات مى يابد كسى كه مشرف باشد بغرق شدن بر موجهاى اختلافات و
بوسيله آن رستگار ميشود كسيكه نزديك باشد كه بر بايد و ببرد اورا تند بادهاى رأبهاو
هواهاى مردم بسوى گودالهاى هلاكت آفات و اين رساله مشتمل است بر دوازده فصل
كه بعضى از آنها اشارات است و بعضى تنبيهات و آن فصلها اين رساله را بمنزله طبقات كشتى
است و كسيكه نرسد بدرجه علم و معرفه بكنه و حقيقت اين رساله پس بايد ايمان بياورد و
بلندمى كند خداي تعالى كسانيرا كه ايمان آورده اند و كسانيرا كه بهره از علم داده شده
اند درجه هاى بسيار

هترجم گوید اين كلام اشاره است باينکه واجب است بر مكلف ايمان مطلقا هر
چند كه از روى دليل و برهان ادراك حقايق مطالب نكرده باشد مانند اشرايع كه بهره
از علم ندارند كه واجب است بر ايشان ايمان بوجه اذعان و ايقان از قول عالم عادل ثقة از
شيعه ناجيه معقه كه ناقل باشد ولو بواسطه ثقات ائمه معصومين صلوات الله و سلامه
و تحياته و رحمة و بركاته عليهم ابدآلآ بدین

فرمود فصل اول اشاره است بمنحصر بودن ادله شرعيه در نزد شيعه اماميه در
قرآن و حديث و باطل بودن استناد باتفاق آراء كه تعبير از آن باجماع مى كنند

و هلكوا في طوفان المحن الا شرمه ممن عمه الله و بسفينة اهل البيت عليهم السلام نجاه
 و بالتمسك بالثقلين ابقاه استكنتم الناجون دينهم و صانوا و تينهم فاستبقى الله عزوجل
 بهم رمق الدين في هذه الامة و ابقى بابقاء نوعهم سنة خاتم النبيين صلى الله عليه و آله الى يوم
 القيمة فبعث اماما بعد امام و خلف شيعة لهم بعد سلف فكان لاتزال طائفة من الشيعة
 رضى الله عنهم يحملون الاحاديث في الاصول و الفروع عن ائمتهم عليهم السلام
 بامرهم و ترغيبهم و يروونها لآخرين و يروى الآخرون لآخرين وهكذا الى ان وصلت
 الينا و الحمد لله رب العالمين و كانوا يثبتونها في الصدور و يسطرونها في الدفاتر و يعونها
 كما يسمعونها و يحفظونها كما يتحملونها و يبالغون في نقدها و تصحيحها و رد زيغها
 و قبول صحيحها و تخريج صوابها و تسليمها من خطائها و سقيمها - حتى يرى احدهم
 لا يستحل نقل ما لاوثوق به و لا أثبات ذلك في كتبه الامقرونا بالتضعيف و مشفوعا

بدانکه چون بقتنه افتادند مردم بعد از وفاة رسول خدا (ص) و متفرق شدند در دریاهاى
 فتن و هلاک شدند در طوفان محن مگر طایفه کمى از آن کسانیکه خدا ایشانرا نگهداشت
 از ضلالت و لغزش و بواسطه سفینه ولایت اهل بیت عليهم السلام ایشانرا از بلا و فتنه نجات
 داد و بوسيله چنگ در زدن بدامن ثقلین يعنى کتاب الله و عترت رسول الله عليه و عليهم صلوات الله
 ایشانرا در راه حق و حقیقه باقى گذاشت و برقرار داشت پنهان داشتند آنانکه نجات یافتند
 دين خود را و نگاه داشتند رك و تين يعنى عقاید و سرائر خود را پس باقى گذاشت خداوند
 عزوجل بسبب ایشان رمق دين را در اين امت و جاويد داشت بجاويد داشتن نوع ایشان سنة
 حضرت خاتم النبيين صلى الله عليه و آله الطاهرين را تا روز قيامت پس برانگيخت هر امامى را بعد از
 امامى و هر خلفى را از شيعه ایشان بعد از سلف بودند طایفه از شيعه رضى الله عنهم همواره
 اوقات فرا ميگرفتند احاديث را در اصول و فروع دين از امامان خود عليهم السلام بامر و
 ترغيب خود ایشان عليهم السلام و روايت ميکردند آن احاديث را از برای ديگران از
 شيعه و روايت مى کردند آن ديگران نيز از بـراى ديگران از ایشان و
 همچنين روايت کردند هر سلفى از برای خلف تا اينکه رسيد آن احاديث بما و الحمد لله
 رب العالمين و بودند حفظه و روايت اثبات ميکردند و نيكو ضبط مينمودند آن احاديث را در
 سينه ها و مى نوشتند آنها را در دفترها و حفظ ميکردند آنها را چنانکه مى شنيدند و نگاه
 مى داشتند آنها را چنانکه فرامى گرفتند و مبالغه مينمودند در نقادى و خوب رسي آنها و
 تصحيح معيب آنها و رد کردن نادرست آنها و قبول کردن درست آنها و بيرون آوردن خوب
 و سليم آنها از غلط و سقيم آنها حتى ديده ميشود كسى از ایشان که حلال نمى شمارد و جايز

بالتزييف طاعنا فيمن يروى كلما يروى ويسطر كلما يحكى ويظهر هذا لمن تتبع كتب الرجال و يتعرف منها الاحوال و كانوا لا يعتمدون على الخبر الذى كان ناقله منحصرا فى مطعون او مجهول ولا قرينة معه تدل على صحة المدلول و يسمونه خبر الواحد الذى لا يوجب علما ولا عملا و كانوا لا يعتقدون فى شىء من تفاصيل الاصول الدينية ولا يعملون فى شىء من الاحكام الشرعية الا بالنصوص المسموعة عن ائمتهم عليهم افضل الصلوات ولو بواسطة ثقة او وسائط ثقات و كانوا مأمورين بذلك من قبل اولئك السادات ولا يستندون فى شىء منها الى تخريج الرأى بتأويل المتشابهات و تحصيل الظن باستعانة الاصول المخترعات الذى يسمى بالاجتهاد ولا الى اتفاق آراء الناس الذى يسمى بالاجماع كما يفعل ذلك كله الجمهور من العامة و كانوا ممنوعين عن ذلك كله من جهتهم عليهم السلام و من جهة صاحب الشرع بالايات الصريحة والاخبار الصحيحة و كان المنع من ذلك كله معروفا من

نميدانند نقل خبريرا كه وثوقى بآن نباشد و نه اثبات آن در كتب خود مگر در حالتيكه با ذكر آن خبر ضعف و نادرستى آن را نيز ذكر کرده باشد و طعن ميزند در كسيكه روايت ميكند هر چه روايت شود و مينويسد هر چه حكايه شود و ظاهر ميشود اينكه گفتيم از براى كسيكه تتبع كند در كتب علم رجال و خواهد شناخت از كتب رجاليه احوال رجال حديث را و همچنين بودند روايت حديث اعتماد نمي كند بر خبريكه ناقل آن منحصرا در مطعون يا مجهول الحال يا مجهول الشخص و حال اينكه نبود با آن خبر قرينه داخله يا خارجه كه دلالت كند بر صحت مدلول آن خبر و مى ناميدند چنين خبر را بخبر واحديكه نه موجب علم است و نه عمل و بودند چنانكه اعتقاد نمي كند در چيزى از تفاصيل اصول دينيه و عمل نمي كند در چيزى از احكام شرعيه فرعيه مگر بنصوصى كه شنيده باشند از امامان خود عليهم افضل الصلوة هر چند كه بواسطه ثقة يا بواسطه ثقاتى بوده باشد و ايشان باين امر مامور بودند از جانب آن بزرگواران عليهم السلام و استناد نمي كند در چيزى از اصول و فروع دين بتخريج راي بتاويل متشابهات از آيات و روايات و تحصيل ظن باستعانة اصول مخترعه كه ناميده ميشود در اصطلاح مجتهدين باجتهاد و نيز استناد نمي كند باتفاق رأيهائى مردم كه ناميده ميشود در اصطلاح ايشان باجماع چنانكه ميكنند همه اينها را جمهور از عامه و بودند روايت شيعه ممنوع از همه اينها از جانب امامان خود عليهم السلام و از طرف صاحب شرع يعنى خدا و رسول صلى الله عليه و آله بايات صريحه و اخبار صريحه و ميباشد منع از اجتهاد و عمل

مذهبه مشهوراً منهم حتى بين مخالفهيم كما صرح به طائفة من الفريقين قال ابن ابى الحديد فى شرحه لنهج البلاغة عندرده على من زعم ان عمر كان احسن سياسة واصح تدبيراً عن امير المؤمنين عليه السلام ما محصله ان عمر كان مجتهداً يعمل بالقياس والاستحسان والمصالح المرسله ويرى تخصيص عمومات النصوص بالاراء والاستنباط من اصول تقضى خلاف ما يقتضيه عموم النصوص و يكيد خصمه و يأمر امرائه بالكيد والحيلة ويؤدب بالدره و السوط من يغلب على ظنه انه يستوجب ذلك و يصفح عن آخرين قد اجتمروا ما يستوجبون به التاديب كل ذلك بقوة اجتهاده و ما يؤديه اليه نظره و لم يكن امير المؤمنين عليه السلام يرى ذلك و كان يقف مع النصوص والظواهر ولا يتعداه الى الاجتهاد والاقيسة و كان مقيداً بقيود الشريعة ملتزماً لاتباعها و يطبق امور الدنيا على امور الدين ويسوق الكلم مساقاً واحداً ولا يضع ولا يرفع الا بالكتاب والنص و اختلف طريقتهما فى الاخلاقه والسياسة الى آخر ما قاله اخذنا منه موضع الحاجة

باجماع معروف از مذهب شيعه و مشهور از ايشان حتى در ميان مخالفين ايشان يعنى عامه عمياً چنانكه طايفه از فريقين تصريح بآن کرده اند

عبد الاحميد بن ابى الحديد در شرح خود بر نهج البلاغه درجائيكه رد کرده است بر كسيكه گمان کرده است كه عمر در سياست و تدبير نيكوتر و درست تر بود از امير المؤمنين (ع) گفته است كلامى را كه محصل آن اين است كه عمر مجتهد بود و عمل ميكرد بقياس و استحسان و مصالح مرسله و جايز ميدانست تخصيص عمومات نصوص را بر ايهائى مردم و استنباط از اصوليكه اقتضا ميكند خلاف آنچه را كه اقتضا ميكند عموم نص و مكرميكرد باخصم خود و امر ميكرد اميرانيرا كه از جسانب خود قرار داده بود بمكرو حيله و تاديب ميكرد بتا زيانه هر كه را كه گمان ميكرد كه مستوجب تاديب است و عفو ميكرد از ديگرانيكه کرده بودند گناهيرا كه بسبب آن مستوجب تاديب بودند و همه اينهارا بقوه اجتهاد خود ميكرد و نظر او چنان اقتضا مينمود و امير المؤمنين على (ع) راى او بر اين نبود بلكه چنان بود كه مى ايستاد بر نصوص و ظواهر و از آن نميگذشت و اجتهاد نمى نمود و قياس بكار نمى برد و آنحضرت مقيد بقيود شرعيه و ملتزم به پيروى آن و مطابق مينمود امور دنيا را با امور دين و همه را بيك سياق ميراند و نميگذاشت چيزيرا و بر نميداشت چيزيرا مگر بحكم كتاب خدا و نص رسول مصطفى (ص) و مختلف بود طريقه عمر و على در خلافت و سياست تا آخر كلام ابن ابى الحديد بر گرفتن ما از كلام او آنچه را كه محل حاجت بود.

الفصل الثانی

اشاره الى سبب حدوث الاجتهاد و الاجماع عند الامامية و شبهاتهم فيه

ثم لما انقضت مدة الائمة المعصومين صلوات الله عليهم و انقطعت السفراء

مترجم گوید مراد ابن ابی الحدید از این کلام آنست که زاعم خطا کرده است در تفضیل عمر در تدبیر و سیاست بر علی (ع) بلکه او را محل و مجال تفضیل و ترجیح نیست زیرا که هر يك از ایشان را طریقه ایست غیر طریقه دیگری عمر در جمیع امور دنیوی و دنیویه برای و نظر خود عمل میکرد چه موافق با شرع میافتاد یا نه و علی (ع) در جمیع آنها عمل میکرد بحکم شرع از روی نصی که از خدا و رسول (ص) باو رسیده بود و از نصوص تجاوز نمی نمود و در مدالیل و مفاهیم آنها تصرف و تحریف نمی فرمود و چنان میدانست که هیچ واقعه نیست از وقایع دین و دنیا مگر آنکه در آن حکمی از شرع هست که باید بآن حکم ملتزم و متبع گردید و حکم شرع را باید از نص لسان شارع اخذ نمودنه از دلالت عقل و نه از رأی و قیاس و استحسان و نه از اتفاق آراء ناس و امثال اینها

و مراد مصنف از نقل کلام ابن ابی الحدید آن است که از خود فرقه محقه شیعه گذشته مخالفین ایشان از طوایف عامه عمیا میدانند و میگویند که جماعت شیعه با جتهاد و رأی و قیاس و امثال آنها عمل نمیکنند و از نصوص و ظواهر تعدی نمی نمایند زیرا که قول و عمل امام ایشان که امیر المؤمنین علی (ع) است بر این بوده و الهیته مؤتم بهر امامی تا میتواند اطباق میکند اعمال و احوال خود را بر اعمال و احوال آن امام چنانکه عامه نیز عمل میکنند با جتهاد و قیاس و رأی و استحسان و مصالح مرسله و اجماع و امثال اینها بمتابعة و موافقة رأس و رئیس ائمه خود عمر بن الخطاب پس بالاجب از جماعتی که خود را از فرقه محقه شیعه میدانند و نسبت بایشان می دهند و انتحال و ادعای مذهب شیعه و ولایت و محبت ائمه هادیه علیهم افضل الصلوة و التحیه مینمایند و لکن در اعمال و احوال موافق ایشان نیستند و افعال و اقوال ایشان باینطایفه نمیماند بلکه همه رفتار و گفتار و کردار ایشان در اصول و فروع و در قول و عمل موافق و مناسب است با عامه عمیاء خدا هم الله چنانکه در فصول آتیه بشرح و تفصیل مذکور و معلوم خواهد شد ان شاء الله ثبتنا الله و جمیع الاخوان فی سبیل الرشده و الهدی و الایمان و صرفنا و منعنا عن سبیل الغی والضلالة و الطغیان فانه ربنا الرحمن المستعان

فصل دویم اشاره است بسبب حدوث اجتهاد و عمل باجماع در میان طایفه امامیه

بینهم و بین شیعتهم و طالت الغيبة واشتدت الفرقة و امتدت دولة الباطل و خالطت الشيعة مخالفيهم و الفت في صغر سنهم بكتبهم اذ كانت هي المتعارف تعليمها في المدارس و المساجد و غيرها لان الملوك و ارباب الدول كانوا منهم و الناس انما يكونون مع الملوك و ارباب الدول فعاشرتهم في مدارس العلوم الدينية و طالعوا كتبهم التي صنفوها في اصول الفقه التي دونوها لتسهيل اجتهاداتهم التي عليها مدار احكامهم فاستحسنوا بعضا و استهجنوا بعضا اذ هم ذلك الى ان صنفوا في ذلك العلم كتباً ابراماً و نقضوا و تكلموا فيما تكلم العامة فيه من الاشياء التي لم يأت بها الرسول صلى الله عليه و آله و الائمة المعصومون صلوات الله عليهم و كثروا بها المسائل و لبسوا على الناس طرق الدلائل و كان العامة قد احدثوا في القضايا و الاحكام اشياء كثيرة

و شبهه های ایشان در آن پس بدانکه چون مدت حضور و ظهور و مشاهده نور ائمه اطهار عليهم صلوات الله الملك الجبار بسر آمد و سفارت سقراء از ما بین ایشان و شیعیان ایشان منقطع گردید و غیبت پر مصیبت امام جن و بشر و مولای ثانی عشر علیه صلوات الله العلی الاکبر بطول انجامید و دراز گردید و فرقه بر حرقه آن حضرت برفرقه محقه شیعه بسیار شدید و مدید شد و دولت باطل و سلطنته جور امتداد یافت و مخالطه کردند شیعه امامیه با مخالفین خود از عامه یعنی با ایشان رفت و آمد و نشست و برخاست و گفتگو مینمودند و اطفال ایشان از کوچکی انس و الفت گرفتند بکتاب مخالفان چونکه متعارف بود تعلیم و تعلم کتب ایشان در مدارس و مساجد و غیر آنها زیرا که پادشاهان و صاحبان دولت در آن زمان از مخالفین بودند و مردمان هم این است و جز این نیست که بحسب طبع پادشاهان و صاحبان دولت بوده و می باشند پس معاشرت کردند شیعه با مخالفان یعنی هم ساز و هم باز و انباز گردیدند با ایشان در خواندن درس علوم دینی و مطالعه مینمودند کتب ایشان را که تصنیف کرده بودند در اصول فقه یعنی قاعده هائیکه ساخته بودند و نوشته بودند از برای آسان کردن اجتهادشان که بر آن بود مدار احکام شرعیه ایشان پس طایفه شیعه بعضی از اصول فقه ایشانرا پسندیدند و نیکو شمردند و بعضی را نه پسندیدند و وزشت دانستند این امر کشانید و داداشت علماء و طلاب شیعه را باینکه تصنیف کردند در علم اصول کتابها مشتمل بر ابرام و نقض که تکلم کردند در آنها در آنچه تکلم کرده بودند در آن عامه عمیاً خدا لهم الله تعالی از چیز هائیکه پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام نیاورده بودند و نقرموده بودند و بواسطه علم اصول مسائل بسیار کردند و راههای دلالت دلیلها را مشتبه گردانیدند و عامه احداث کرده بودند در قضایا و

بآرائهم وعقولهم في جنب الله واشتمت احكامهم باحكام الله ولم يقنعوا بابهام ما بهم
 والمسكوت عما سكت الله بل جعلوا لله شركاء حكموا كحكمه فتشابه الحكم عليهم
بل لله الحكم جميعا واليه يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون
 ثم لما كثرت تصانيف اصحابنا في ذلك و تكلموا في اصول الفقه و فروع
 باصطلاحات العامة اشتمت اصول الطائفتين واصطلاحاتهم بعضها ببعض وانجر ذلك
 الى ان التبس الامر على طائفة منهم حتى زعموا جواز الاجتهاد والحكم بالراي و
 وضع القواعد والضوابط لذلك وتأويل المتشابهات بالنظني والترؤي والاخذ باتفاق
 الاراء وتأيد ذلك عندهم بامور :

احدها مارأوه من الاختلاف في ظواهر الايات والاخبار التي لا تتطابق الا بتأويل
 بعضها بما يرجع الى بعض وذلك نوع من الاجتهاد المحتاج فيه الى وضع الاصول
 والضوابط

والثاني مارأوه من كثرة الوقائع التي لانص فيها على الخصوص مع ميسر

احكام چیزهای بسیار بر آیهها و عقلهای خود در مقابل شرع و دین خدا و مشتبه شد احكام
 ایشان با احكام خدا و قناعت نکردند با بهام آنچه که خدا مبهم گذاشت و بسکوت از آنچه که
 خدا سکوت از آن داشت بلکه گردانیدند از برای خدا شریکهای چندی که حکم کردند
 مانند حکم خدا پس مشتبه شد بر ایشان حکم خدا با حکم شرکاء **بل لله الحكم جميعا واليه**
يرجعون وسيجزئهم الله بما كانوا يعملون

پس چون بسیار شد تصانيف اصحاب ما یعنی علماء شیعه در علم اصول و تکلم کردند
 در اصول و فروع فقه با اصطلاحات عامه مشتبه شد اصول هر دو طایفه و اصطلاحات ایشان
 یکدیگر و منجر شد اینکار بسوی اینکه مشتبه شد امر بر طایفه از شیعه امامیه تا اینکه گمان
 کردند و اعتقاد نمودند جایز بودن اجتهاد و حکم بر آي و وضع قاعدهها و ضابطهها از برای
 آن و تأویل متشابهات از روی گمان و رأی و اخذ باتفاق آراء مردم و قوه گرفت این امر یعنی
 اعتقاد بجواز امور مذکور در نزد آن طائفه از امامیه بواسطه چند امر :

یکی از آنها بود آنچه که دیدند و ملاحظه کردند از اختلاف در ظواهر آیات و
 اخباریکه با یکدیگر تطابق و توافق نمیکنند مگر بر گردانیدن بعضی از آنها را بمعنائیکه
 راجع شود و باز گردد بسوی بعض دیگر و این نوعیست از اجتهاد که احتیاج میافتد در
 آن بوضع اصول و قاعدهها

دویم آنچه که دیدند از کثرت و قیامیکه نصی در خصوص آنها نیست با کشیدن حاجت

الحاجة الى معرفة احكامها

والثالث مارأوه من اشتباه بعض الاحكام ومافيه من الابهام الذى لاينكشف ولاينعين الا بتحصيل الظن فيه بالترجيح و هو عين الاجتهاد فاولوا الايات و الاخبار الواردة فى المنع من الاجتهاد والعمل بالرأى بتخصيصها بالقياس و الاستحسان و نحوهما من الاصول التى تختص بها العامة و الواردة فى النهى عن تأويل المتشابهات و متابعة الظن بتخصيصها باصول الدين و الواردة فى ذم الاخذ باتفاق الاراء بتخصيصها بالاراء الخالية عن قول المعصوم لما ثبت عندهم ان الزمان لا يخلو من امام معصوم فصار ذلك كله سببا لكثرة الاختلاف بينهم فى المسائل و تزايد ليللا و نهارا و توسع دائرته مددا و اعصارا حتى انتهى الى ان تريهم يختلفون فى مسألة واحدة على عشرين قولاً او ثلثين او ازيد بل لو شئت ان اقول لم تبق مسألة فرعية لم يختلفوا فيها اوفى بعض متعلقاتها لقلت و ذلك لان الاراء لا تكاد تتوافق و الظنون قلما تتطابق و الافهام تتشاكس و وجوه الاجتهاد تتعاكس و الاجتهاد يقبل التشكيك و ينطرف اليه بشناختن احكام آنها .

سوم آنچه که دیدند و ملاحظه نمودند از مشبه بودن بعض احكام ببعضى و آنچه که در بعض احكام می باشد از ابهامی که منکشف و متعین نمی گردد مگر بتحصيل ظن در آن بواسطه ترجیح احد متعارضین و آن عين اجتهاد است پس تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در منع از اجتهاد و عمل برأى بتخصيص آن اخبار بقياس و استحسان و امثال آنها از اصولی که مختص است بعامه و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در نهی از تأویل متشابهات و متابعة ظن بتخصيص آن اخبار باصول دين و تأویل کردند اخباری را که وارد شده است در ذم اخذ باتفاق آراء که آنرا اجماع مینامند بتخصيص آن اخبار بآرائی که خالیند از قول معصوم عليهم السلام از جهة آنکه ثابت بود در نزد ایشان که هیچ زمانى خالى نیست از امام معصومى پس گردیده همه اینها که ذکر کردیم سبب اختلاف در مسائل در میان ایشان و بهمین سبب افزوده شد و میشود بر اختلافات در میان ایشان شب و روز و وسیع گردید و میگردد دایره آن مدت ها و روز گاهها تا رسید کار بجائی که می بینی تو ایشان را که اختلاف میکنند در يك مسئله بر بیست قول یا بیشتر بلکه هر گاه خواسته باشم که گویم که باقى نمانده است مسئله از مسائل فرعی که اختلاف نکرده باشند در آن یا در بعض متعلقات آن هر آینه گفته ام و این از جهة آن است که رأیها نزدیک بموافقه يك دیگر نیستند و ظننها کم

الر كيك ويتشبه بالقوم من ليس منهم ويدخل نفسه في جملتهم من هو بمعزل عنهم
فطلت المقلدة في غمار آرائهم يعمهون واصبحوا في لجج اقوالهم يعرقون

است که بایکدیگر مطابقت کنند و فهم ما باهم اختلاف دارند و وجه اجتهاد بر عکس هم دیگر
میافتند و نیز اجتهاد قابل تشکیک است و ضعف و غلط در آن راه میابد و بسا باشد که
شبهه کنند خود را بقوم کسیکه از جمله ایشان نیست و داخل میکند خود را در جمله ایشان کسی که
از ایشان بکنار است پس مقلده همیشه در مستیهای آراء خود حیران و درمانده اند و در دریا
های بی پایان گفتارهای بی پایه و مایه خود غرق گردیده اند

هترجم گوید مطالب مذکور در این فصل بسیار متین و از ضروریات مذهب مجتهدین است
و محل ایراد و اعتراض و مجال انکار و اعراض نیست و تفصیل آنها بر اهل علم معلوم و روشن است
و بیان آنها تفصیلاً و تکمیلماً از برای عوام که از علم حظی نبرده و فیضی حاصل نکرده اند که مال تعسر
بلکه تعذر دارد و اگر ممکن باشد مستلزم ارتکاب اطناب و اطاله و خروج از حد توسط و عدالت
می باشد که مورد سئام و ملالت و صداع و کسالت خواهد بود و لکن در مقام اشاره
بچند فقره از آن مطالب که محل اهتمام شدیدی از رای عوام نافع و مفید است اجمالاً
بر می آئیم .

فقره اولی علم اصول الفقه عبارات است از قواعدهای چندی که تمهید و تنظیم کرده
اند آنها را از روی دلایل لغوی و عرفیه بافهام ضعیفه و دلایل عقلیه بعقول ناقصه سخیفه
خود و از روی قواعد فلسفیه و کلامیه و ظواهر آیات قرآنی و از روی بعض اخبار ضعیفه و
مجهوله و ظواهر بعض اخبار دیگر و از روی اجتهادات خاطئه فاسده و اتفاق آراء کاسده
که همه اینها الاقلیلاً منها از جانب شرع و دین و فرموده ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
ممنوع و منهی عنها است چنانکه بر اهل علم و فضل و ارباب سلم و عدل مشتبه و پوشیده
نیست .

فقره ثانیه ابتداء این ابتداء در میان طایفه امامیه واقع شد از محمد بن احمد بن
جنید الاسکافی و حسن بن علی بن ابی عمیر عماتی که در اوایل غیبت کبری بودند و کتابها در اصول
الفقه تصنیف کردند و مجتهدین آنها را قدیمین خوانند و این لفظ کاشف است از آنکه
پیش از آنها کسی از طایفه امامیه تصدیق این فن و مرتدی و مؤثر بر او از این علم مؤدی ظن
نبوده است و بعد از آنها تلمیذ آنها محمد بن محمد بن نعمان ملقب بمفید و تلامذه او
سید مرتضی و شیخ طوسی و غیر آنها تقویت و ترویج این علم نمودند و بعد از این جماعه
بملت مدیده و سنین کثیره جعفر بن حسن بن سعید حللی معروف بمحقق و تلمیذ او حسن بن یوسف
بن مطهر موصوف بعلامه و سید احمد بن طاوس حسنی و غیر آنها بر تسدید و تأیید و تشهیر
و تکثیر آن افزودند و اکثر اخبار صحیحه و معتومه شیعه را طرح و تضعیف کردند و پس

الفصل الثالث

اشاره الى اجوبة شبهات القائلين بالاجتهاد والاجماع من الامامية

وليت شعري كيف ذهب عنهم ما ينحل به عقد هذه المشكلات عن ضمائرهم ام كيف خفى عنهم ما ينقلع به اصول هذه الشبهات من سرائرهم ا لم يسمعوا حديث التمثيلث المشهور المستفيض المتفق عليه بين العامة والخاصة المتضمن لاثبات الابهام في بعض الاحكام وان الامور ثلاثة امر بين رَشده و امر بين غيبه و امر مشكل يرد حكمه الى الله ورسوله ﷺ و هلا سوغوا ان في ابهام بعض الاحكام حكما ومصالح مع ان من تلك الحكم ما يمكن ان يتعرف ولعل ما لا يعرف منها يكون اكثر على ان الاجتهاد لا يغني عن ذلك لبقاء الشبهات بعده ان لم تزده كالا بل زادت وزادت احسبوا انهم خلصوا منها باجتهادهم كلا بل امعنوا فيها بازديادهم ا زعموا أنهم هدوا بالتنظي الى التثني كلا بل التمثيلث باق و مالهم منه من واق اولم يدبروا قول الله عزوجل

از ايشان بقرنی طويل و زمانی متمادی محدود و معدود بیاتصدسال تقریباً که عمل باحادیث اهل بیت علیهم السلام در میان امامیه شهرت و قوه گرفته و عدد طائفه اخباریه کثرت یافته بود درمأة ثابیه عشره هجریه محمد باقر بن محمد اکمل بهبهانی و تلامذه او بتجدید و مرمة این بناپرداخته و این لو ارا بعد از سقوط و سکون در میان اینطایفه افراخته و سازاین نوا را بعد از صمت و سکوت بر گوشهای اینفرقه نواخته و از نو بیشتر از پیشتر ابرام و احکام این علم و تشدید و تسدید این فن نمودند الى زماننا هذا که علم اصول الفقه در میان اینطایفه بمنزله اصول دین و عمل بان ازفرائض شریعه خاتم النبیین صلی الله علیه و آله الطاهرین گردیده و بلکه مردم چنان می پندارند که قواعد این فن از ائمه معصومین علیهم السلام رسیده حتی شنیده میشود از السنه بعض مردم بلکه از طلاب و فضلاء ایشان که علم اصول از فرموده حضرت امام جعفر صادق (ع) است یا غفلتا از آنکه مخترع این فن و مبتدع عمل بظن ابو حنیفه و مالک و اصحاب ایشان می باشند چنانکه مجتهدین این طائفه خود اقرار و اعتراف بان دارند و در کتب قدیمه و جدیده ایشان مجرور و مقرر راست و در این زمان فرقه محقه اخباریه در نهایت قلت و ذلة می باشند بلکه در کافه بلاد عراقین و شام و حجاز و حواشی آنها بسیار قلیل الوجودند و اگر هم نادراً احدی از ایشان در بلدی یافت شود در کمال اختفا و اتقاء خواهد بود و لکن مسموع و معلوم شد که در بحرین و توابع و حوالی آن این فرقه محقه قوتی و کثرتی دارند بلکه بنای کلیه آن بلاد بر عمل باحادیث مرویه از اهل بیت علیهم

فاما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأويله وما يعلم تأويله الا الله والراسخون في العلم

اماطن آذانهم ان المراد بالراسخين في العلم الائمة عليهم السلام لاهم أغفلوا عن الاحاديث المعصومية المتضمنة لكيفية طريق الترجيح بين الروايات عند تعارضها واثبات التخيير في العمل فان كلها حق أو ما بلغهم وبلغك بأيا اخذت من باب التسليم وسعك او خفى عليهم ان قول المعصوم انما يعرف بالحديث المسموع منه عند حضوره و المحفوظ في صدور الثقات او المثبت في دفاترهم عند غيبته ولا مدخل لضم الآراء معه اتفقوا او اختلفوا نعم قديكون الحديث مما اتفقت الطائفة المحقة على العمل بمضمونه بحيث لا يشذ عنهم شاذ ويسمى ذلك الحديث بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه و هذا معنى الاجماع الصحيح المشتمل على قول المعصوم عند قدماء الشيعة لا غير فلو انهم تركوا المتشابه على حاله من غير تصرف

السلام ونفى اجتهاد است هر چند که تفصیل احوال و اعمال ایشان از حدیث تصفیة و تخلیط و از جهة ترقی و تنزل در مراتب علم و سلم بر ما معلوم و منکشف نیست و فقنا الله للقائهم و صحبتهم و استفاضة الفيض من شرتهم و خدمتهم و عجل الله فرجنا و كشف الله ضيقنا و حررنا بظهور امامنا و مولينا سلطان الحق و الولي المطلق صلوات الله الطيبات الطاهرات الزاكيات الباقيات المتواليات مادامت الارض و السموات العاليات عليه و على آباءه الطيبين الطاهرين و اسلافه المعصومين المكرمين حتى يحق الحق بكلماته و يقطع دابر الكافرين و يحق الله الحق و يبطل الباطل ولو كره المجرمون .

فقره نائمه چنانکه مصنف عليه الرحمه ذکر کرد نیست مسئله از مسائل فرعيه مگر آنکه مجتهدین اماميه را در آن مسئله يادربعض متعلقات آن اختلاف بسيار است بحسب اجتهادات و تاويلات و ترجیحات ظنيہ ایشان و همچنين بسياری از فتاوی ایشانرا دليلی از کتاب و سنة نیست بلکه دليل برخلاف بعضی از آن هست بلکه آن فتاوی از روی رأى و قياس و اخذ باتفاق آراء و اخذ بشهرت بين امثالهم میباشد بلکه فتاوی بعضی از ایشان از روی تقلید بعض دیگر باشد و ما از مسائليکه مبتنی بر این اصول و مقید باین فصولست از فتاوی ایشان در این ترجمه بر وجه ایجاز و اختصار مذکور میداریم تارفع شبهه قاصرین از اخوان و اتمام حجة و الزام جرم و خیانت بر معاندین و خوان بشود والله الموفق المعین از آنچه چند مسئله از مسائل متعلقه بتقلید است

فیه وسکتوا عما سکت الله عنه وابهمو ما ابهم الله وجعلوا الاحکام ثلاثة واحتاظوا فی المتشابه وردوا علمه الی الله والی رسوله وخبروا فی المتعارض ووسعوا فی المتناقض كماورد بذلك کله النصوص عن اهل الخصوص لاجتمعت اقوالهم واتفقت کلماتهم ومقالهم وکانوا فقهاء متوافقین ولاحدیث ائمتهم ناقلین لاصماء متشاکسین و عن النصوص ناکلین ولکان کلما جاء منهم خلف دعوا لسلقهم لا کلما دخلت منهم امة لعنت فی اختها بصلفهم ولکان کل امرء بالقرآن والحديث منطيقا وعن الاراء سکینا ولوانهم فعلوا ما یوعظون به لکان خیراً لهم واشد تشبیتا ولیت شعری ما حملهم علی ان ترکوا السبیل الذی هدیهم الیه ائمة الهدی واخذوا سبلا شتی واتبعوا الاراء والاهواء کل یدعو الی طریقہ ویزود عن الاخری

ثم ما الذی حمل مقلدیهم علی تقلیدهم فی الاراء دون تقلید الائمة علی الطريقة المثلی ان هی الائمة ضمیضی ضرب الله مثل رجلا متشاکسون و رجلا سلماً لرجل هل یستویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون

اول آنکه تجویز کرده اند بلکه در بعض فروض واجب دانسته اند تقلید مجتهد را که اجتهاد و فتوی او از روی رأی و ظن و اخذ باتفاق آراء و امثال آنها باشد بلکه اذهر طریق که قطع یاطن بحکم شرعی بهم رساند و هر چند که از روی جفر یا رمل یا خواب دیدن و نحو آنها باشد چنانکه صریح کلام بعضی از اعلام ایشانست و دلیلی از کتاب و سنت بر این حکم نیست بلکه ادله تقلید که در کتاب و سنت وارد شده است دلالت قاطعه بر خلاف این دارند مانند فرمایش حضرت حجة علیه افضل الصلوة و التحیة و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله که حصر فرموده است در آن مفتی جایز الفتوی را بروات حدیث که باید فتوی از روی احادیث ایشان علیهم السلام باشد نه از غیر آن و کسی را نمی رسد که گوید که احادیث اهل البیت علیهم السلام و افسی و کافسی نیست در جمیع و قیامع و اتفاقات حادثة چون بسیاری از قیامع و امور را میبینم که نصی از آیات و روایات در خصوص آنها نیست زیرا که می گوئیم بلی راست است در بسیاری از وقایع و امور نص خاصی وارد نشده و لکن عموماً بسیار از نصوص داریم که در آن وقایع تمسک بآنها میتوان کرد مانند حدیث کمال شیبیء مطلق حتی یرد فیه امر و نهی و حدیث الناس فی سعة مما لا یعلمون و حدیث رفع عن امتی تسعة و حدیث تلیث و حدیث اخوک دینک فاحتط لدینک و سایر

الفصل الرابع

اشاره الى كنه استبعاد مخالفة المشهور ودفع توهم الدور في العمل بالاثور
ولعلك تقول انك ادعيت امرأ امرأ ووجئت شيئاً نكراً وخالفت طائفة من مشاهير
الفقهاء ثم انك رددت الظن بالظن وابطلت الاجتهاد بالاجتهاد واثبت الخبر بالخبر و
ما نقفه كثيراً مما تقول فهل لك الى ما ادعيت من دليل غير ما ذكرت ام هل لنا من
العلم بذلك من سبيل سوى ما سطرنا فأتنا بسطان مبین ان كنت من الصادقين فنقول
وبالله التوقيق

اما قولك اني ادعيت امرأ امرأ ووجئت شيئاً نكراً فالوجه فيه ان طبعك قد اعتاد
المشهورات و انتقاء المسلمات و استصعب عليه الامعان في البرهان و تحصيل الايمان

اخبار احتياط و امثال اينها پس معلوم شد كه نيست و اقعہ از وقایع عالم مگر اينكه نصی از برای
آن خصوصاً یا عموماً از احاديث اهل البيت عليهم السلام می باشد و ديگر مانند فرمایش
حضرت صادق (ع) و اما من كان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدينه مخالفاً على هواه
مطيعاً لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه یعنی هر كه از فقهاء كه نگاهدارد خود را از شرور
و معاصی و نگاهدارد دين خود را از مفساد نفسانيه و شيطانيه و از شبهات زلات و ضلالت و مخالفت
كندهواها را خواهشهای نفس خود را و فرمان بردار باشد مولای خود را پس از برای عوام جایز
است كه تقلید او كند پس میگوئیم كسی كه عمل میکند برای خود یا بتاویلات و ترجیحات عقل ناقص
خود یا باتفاق آراء مردم و امثال اینها چگونه اطاعة امر مولای خود کرده و از كجا یقین
میکند كه نفس و دین خود را نگاهداشته و مخالفة هوای نفس نموده تا اینكه تقلید او
جایز باشد و مانند فرمایش آن حضرت (ع) انظر و اعلمكم عن تاخذونه فان لنا في كل
خلف عدولا ينفون عن هذا الدين انتحال المبطلين و تحريف الغالين و تاويل الجاهلين
پس این جماعت چگونه روا میدارند كه مردم از ایشان اخذ علم دین خود كنند با این همه
تاویلات ظنیه كه در متشابهات آیات و اخبار از روی جهل مینمایند و امثال اینها از ادله
داله بر عدم جواز تقلید كسی كه از غیر نصوص و ظواهر كتاب و سنة حكم میکند و فتوی میدهد
بسیار است و شاید بعضی از آنها در فصول آتیہ بیاید

دوم - واجب دانسته اند كثیری از ایشان تقلید اعلما را پس میگوئیم اولاً معرفت شخص
اعلم از برای عامی ممكن نیست زیرا كه تا كسی در امری استناد نباشد استناد آن امر

بالایقان و سیما اذا ادى ذلك الى مخالفة مارسخ فيه على طول الزمان ولو انك اخرجت رقبته عن ربة الاعتیاد و فككت جیدك من قلادة التقلید و الانقیاد لصار ما رأیته نكراً عرفاً و ما حسبته صعباً ذلولا فمن يك ذاقم من مریض یجد مرابه الماء الزلالا و بعد فانی انباتك اولاً ان هذه الرسالة لیست الى ما سمعنا یین و لالی انا وجدنا یین و قد اذذر من انذر

و اما قولك انی خالفت طائفة من مشاهیر الفقهاء فیه ان اول من فعل ذلك اولئك فانهم خالفوا طریقة القدماء الاخباریین و غیروا سنة اجلة الفقهاء المعتبرین و عدلوا من الاخبار الى الاصول و ارتكبوا الفضول و نحن نرید احیاء تلك الطریقة و تجدید تلك السنة القديمة لانها الحق الذى لا یرب فیه و المتیقن الذى لا شبهة تعتریه و الحق احق ان یتبع و احرى ان یتبع على ان القدماء اجل شأنا و ارفع مكانا و الى الائمة اقرب زماناً من المتأخرین و الاعتماد علیهم اكثر و برهانهم ابهر و ستسمع

دا نمی شناسد پس باید این کس خود فقیه باشد تا فقیه را بشناسد و بعد از آن اعلم فقهارا تشخیص کند و اگر گفته شود که تشخیص اعلم بشهادات عدلین ممکن است گوئیم که اگر آن عدلین خود فقیهند نمی توانند که دیگر را از خود آفقه دانند زیرا که آفقه دانستن ایشان دیگر را موجب شك در فقاهاة خود ایشان میشود و اگر ایشان غیر فقیه باشند شهادات ایشان با علمیت فقیهیی از فقهاء در مکان قبول نیست چنانکه ذکر شد و ثانیا بر فرض اینکه اعلم معلوم باشد دلیلی از کتاب و سنة بر وجوب تقلید اعلم نیست بلکه ادله عموم و اطلاق دارند نسبت باعلم و غیر اعلم مانند احادیث که در مسئله سابقه ذکر شد و عمده دلیل ایشان بر این حکم آن است که قول اعلم اقرب باصابه و اقعست و مکلف در حقیقة مکلف بواقع است پس تقلید اعلم مادامیکه ممکن باشد براو واجب است و این عین اجتهاد است زیرا که در کتاب و سنت امر^{۱۱} بمتابعة قول ائمه علیهم السلام وارد شده نه بموافقه واقع و تحصیل آن بلی چیزیکه در این مقام هست حدیث ابن^{۱۲} حنظله از حضرت صادق (ع) که در آن امر باختیار اعلم و آفقه را و بین عدلین فرموده اند و لکن سؤال در آن حدیث چنان است که دو نفر از شیعیان شما در سردینی یا میراثی نزاع دارند پس رجوع می کنند بدو نفر از روایان حدیث شما که هر دو ثقة می باشند پس هر یک از ایشان بخلاف یکدیگر فتوی میدهد پس ایندو نفر متنازعین چکنند آن حضرت وجوه چندی از برای ترجیح احدی بیان فرمود که از آن جمله علمیت و آفقهیت است و شاید وجوه این ترجیحات

ففيهم من الائمة المعصومين ما تعرف به قدرهم و رجحانهم على من خالفهم انشاء الله تعالى .

واما قولك اني رددت الظن بالظن و ابطلت الاجتهاد بالاجتهاد و اثبت الخبر بالخبر فحاشاي حاشاي من ان اخالفكم السى ما انهيكم عنه ان اريد الا الاصلاح ما استطعت و ما توفيقي الا بالله عليه توكلت و اليه انيب بل انما رددت الظن باليقين و ابطلت الاجتهاد بالنص المبين و استمسك بالعرفه الوثقى و الحبل المتين و جعلتكم من سبأ بنبايقين و اغرضت عن ممنوع منه الى مرغوب فيه و عما يريب الى ما لا يريب يعتريه .

ثم انك ان كنت لم تؤمن باماعة الائمة المعصومين او حديث الثقلين المنقول عن سيد المرسلين و امثاله

آن باشد که چون مقام مقام تنازع و تخصص است در سر مال و تخمیر ممکن نیست زیرا که هیچ يك از متخصصین نمیخواهد دست از مال بردارد فلا بد من ترجیح احد الحكمة و شكی نیست که اعلامیت و افضیت مرجح است والله اعلم بحقائق الامور و الاحكام

مسئله سوم جمهور ایشان منع کرده اند از تقلید هیت بلکه غیر واحد از ایشان نقل اجماع بر آن نموده و تمسک کرده اند در آن باجماع منقول و شهرت در میان خودشان و بعض آراء فاسده و اوهام و ظنون کاسده مثل آنکه گفته اند که چون انسان مرد دیگر صاحب رأی نیست و رأی او نیز مرده است و گفته اند که مجتهد در اکثر احكام فرعیه ظان است و چون بهر علم بواقع بهم رساند در احكامیکه در حال حیوة ظن در آنها داشت پس علم او بعد از ممات بحکم هر واقعه یا موافق است باظنی که در حال حیوة داشت و یا مخالف است بآن پس علی ای حال چون از درجه ظن ترقی بدرجه علم نموده و حقایق امور و احكام بر او منکشف شده فلذا باید از ممات مجتهد نباشد زیرا که مجتهد باید ظان باشد و چون مجتهد نباشد تقلید او نشاید و از امثال این مزخرفات از کلمات واهیه مضحکه نکلی بسیار گفته اند که قابل ذکر و ایراد نیست و چقدر غافل و لاهینداز قبح و شناعة این سخنها و میغوضیت آنها در نزد خدا و رسول (ص) و ائمه علیهم السلام پس میگوئیم بایشان ایها الغفلة الجهله اگر میگوئید که انسان بعد از موت موضوع او مستحیل و متبدل میشود و دیگر انسان نیست و آن شخصیکه در حال حیات بود بعد از ممات

فليس لنا معك كلام فإذهب أنت من هيمننا ونحن من هيمننا وإن كنت آمنت بذلك ولكنك ظنت أن العلم باخبارهم عليهم السلام لا بد أن يكون كالعلم بوجودهم في الوضوح والانارة والقوة اوتواترها كتواتره والافهى اخبار آحاد لاتفيد الاظنا فما اريك الا لم تعرف بعدان اليقين كالظن له مراتب في القوة والضعف وان في الاحكام الشرعيه يكتفى باقل مراتبه مع ان اكثر الاخبار الاحكامية ليست في القوة باقل من اخبار الامامة متناً وسنداً

ثم انى لم اكلفكم بالعمل بكل ما يروى بل بما اطمئنت اليه انفسكم منها و الا فذروه في سنبله و اهمله كما اهمله الله في سبله فعلمه مو كول الى الله و العمل موسع علينا من الله و بعد فان العمل بالاخبار متفق عليه بين الامامية قاطبة وما اظنك تستطيع رده و رد كتب الحديث رأساً و خصوصاً الاصول الاربعة التى عليها المدار

آن شخص نيست پس برشمالا زم است كه امامت ائمه ماضين عليهم السلام بلكه نبوت جميع انبياء عليهم السلام حتى نبي خاتم صلى الله عليه وآله وسلم را باطل و عاطل دانيد و ايشان را و اقوال ايشان را حجة ندانيد و اعتبار و اعتنا باخبار و آثار ايشان ننمائيد زيرا كه ايشان مرده اند پس ايشان آن اشخاصى كه در حال حيات بوده اند نيستند و اگر ميگوئيد كه نبى و امام از خدا حكایت مى كنند و قول ايشان قول خداست و ايشان ناقل صرفند مانند عدل ثقه كه حكم مسئله را از قول فقيه نقل كند از براى ما پس آن عدل ثقه بميرد حكم آتقيه باطل نميشود از براى ما بمردن عدل ثقه پس همچنين انبياء و ائمه عليهم السلام ناقل بودند از خدا و قول ايشان فى التحقيقه قول خداست پس چون ايشان مردند و خدا حى لا يموت است پس قول او سبحانه مانند ذات مقدس او زنده و باقى است بخلاف فقيه كه قول و رأى او از خود او مى باشد و ناقل نيست پس بموت او عاطل و باطل مى شود .

جواب ميگوئيم كه اگر فقيه از روى رأى و نظر خود حكم ميكند چنانكه گفتيد پس خارج ميشود از عنوان روايت حديث و از ساير عناوين ادله تقليد و رجوع بعلماء و فقهاء مانند « من كان من الفقهاء » « و ان لنا عدولا ينفون » كه در مسئله او اى ذكر شد و داخل ميشود در عنوان حديث « من ائمتى برأيه لعنته ملائكة السماء و ملائكة الارض » و امثال آن از آيات و اخبار يكه منع و نهى ميكند از عمل برأى و ظن پس تقليد چنين فقيهى در حال حيوته چگونه جايز باشد و چه دليل و حجة بر آن داريد فاتوا بها ان كتمتم صادقين و اگر

في ساير الاعصار وانما الخلاف بيننا وبينك في العمل بالاصول الفقهيّة خاصة فالاصوليون متفقون مع الاخباريين في العمل بالاخبار لا يتخالفهم الا شاذ منهم كالسيد المرتضى واتباعه بل ولا هم لانهم لا يردون الاخبار الغير المتواترة رأساً وانما يردون نوعاً منها يسمون خبراً واحداً لا يوجب علماً ولا عملاً وليس اصطلاحهم في ذلك موافقاً لاصطلاح من تأخر عنهم فان المتأخرين يسمون كل ما ليس بمتواتر آحاداً فالخبر الواحد في اصطلاحهم اعم منه في اصطلاح من تقدم عليهم وبهذا يندفع التدافع بين كلامي السيد المرتضى والعلامة في خبر الواحد رداً وقبولاً ودعواهما الاتفاق على طرفي النقيض ولذا ذكر كلامهما و كلام من تأخر عنهما حتى يتبين لك الحق في ذلك انشاء الله تعالى

فقيه از کتاب و سنة نقل میکنند و راوی و حاکی از قول نبی و امام علیه و علیهم السلام است پس بمردن او حکم کتاب و سنت و قول معصوم علیهم السلام باطل نمیشود چنانکه بمردن عدل ناقل فتوی فقیه باطل نمیشود

و دیگر میگوئیم که اگر قول میت باطل و عاطلمست پس چگونه است که شما در مقام تحصیل اجماع و تحصیل مشهور و قول جمهور از برای جبر خبر ضعیف یا از برای استدلال و غیر آنها اعتبار و اعتماد باقوال موتی مینمائید و چگونه است که خود شما میگوئید بعد از شیخ طوسی تلامذه او و من بعد هم تامدت هشتاد سال یا بیشتر تقلید شیخ طوسی را میکردند بجهة حسن ظنیکه بشیخ داشتند پس اگر میگوئید که آنها از روی اجتهاد خود اعتقاد بجواز تقلید میت خصوصاً در صورتیکه اعلم باشد از ایشان مانند شیخ حاصل کرده اند پس آن رد و نقض قول شماً و مخرب اجماع منقول و موهن ادله و اصول شما خواهد بود و اگر میگوئید که ایشان خود مجتهد نبودند و احدی از احیاء راهم در زمان خود مجتهد نمی دانستند فلذا مضطر بودند بتقلید میت و تقلید میت در حال ضرورت که تقلید حی ممکن نباشد جایز است

جواب میگوئیم که لازم افتاد این سخن شما را که جایز باشد خدا یتعالی را که بکلی و بالمره منع لطف و فیض از مردم نماید زیرا که در زمان مذکور امام (ع) که غایب و محجوب بود و علماء و فقهاء که جایز است تقلید بآنها و واجب است رجوع بآنها منقرض گردیده بودند و اگر هم نادری از ایشان باقی بود مردم او را نمی شناختند و الا چرا تقلید شیخ

الفصل الخامس

نقل کلام الاعلام لتحقيق المرام

قال السيد المرتضى ره ان العلم الضروري حاصل لكل مخالف للإمامية او موافق لهم انهم لا يعملون فى الشريعة بخبر لا يوجب العلم وان ذلك قد صار شعاراً لهم - يعرفون به كما ان نقي القياس فى الشريعة من شعارهم الذى يعلمه منهم كل مخالط لهم

وقال العلامة فى النهاية اما الامامية فالاخباريون منهم لم يعولوا فى اصول الدين وفروعه الا على الاخبار الاحاد المروية عن الائمة عليهم السلام والاصوليون منهم كابى جعفر الطوسى وغيره وافقوهم على قبول خبر الواحد و لم ينكره سوى المرتضى واتباعه لشبهة حصلت لهم

را ميگردند و موتى از ايشان هم كه بگفته خود شما قابل تقليد و رجوع نبودند تا اينكه حشاشه فيض و لطف بسبب ايشان باقى باشد زيرا كه خود شما ميگوئيد كه انسان بسبب موت مستحيل و موضوع شخصى او متبدل ميگردد و از حد اجتهاد خارج ميشود پس قول او باطل خواهد بود البته و قابل تقليد نخواهد بود تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً پس چگونه شد كه ثانياً بر گشتيد و قائل شديد بجواز تقليدميت و وجوب رجوع باو در حال اضطرار و چه دليل بر آن آورديد مگر اجتهاد ظنى و رأى و قياس عقلى و دائره اجتهاد را چنان وسعت داده ايد كه گماندارم كه حكم ميكنيد و فتوى ميدهيد كه اگر دست بفقيه شيعى نرسد تقليد مخالف واجبست بلكه اگر اخذ از فقيه مسلم ممكن نباشد اخذ و رجوع بقول فقيه ذمى جايز بلكه واجب و لازم است و اگر گوئيد كه از كجا اين گمان را در حق ما بردى گوئيم از همانجا كه تقليدميت را بعد از منع تجويز كرديد در حال ضرورت من غير حجة و دليل و الله يحكم بالحق و هو يهدى السبيل

و ديگو ميگوئيم كه اجماع و شهرتى كه از مجتهدين بر منع تقليدميت ادعا ميكنيد در چه زمان واقع و منعقد گرديده و اصحاب آن اجماع و شهرت كيانند پس اگر ميگوئيد كه اين اجماع و شهرت از اصحاب ائمه عليهم السلام و تلامذه ايشان و در زمان حضور ايشان عليهم السلام واقع شده حاشا و كلا اين كذب و فربه است بغير مريه و الاروايتى يا

اقول وقد عرفت ان السيد و اتباعه ايضاً لم ينكروه رأساً و لا غيرهم قبلوه
عموماً وهذا هو الحق الذي لا ريب فيه

قال المحقق في المعتبر افراط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا
لكل خبر وما فطنوا ماتحتته من التناقض و ان في جملة الاخبار قول النبي ﷺ
سيكثر بعدى القالة على و قول الصادق عليه السلام لكل رجل منا رجل يكذب عليه و اقتصر
بعض من هذا الافراط فقال كل سليم السند يعمل به و غيره لا يعمل به و مساعلم ان
الكاذب قد يصدق و الفاسق قد يصدق و لم يتنبه ان ذلك طعن في علماء الشيعة و قدح في
المنهبة اذ لا مصنف الا هو قد يعمل بخبر المجروح كما يعمل بخبر المعدل و افراط
آخرون في طرف رد الخبر حتى احوالوا استعماله عقلا و نقلا و اقتصر آخرون فلم يروا
العقل مانعاً لكن الشرع لم يأذن في العمل به و كل هذه الاقوال منحرفة عن

فتوای از یکی از اصحاب ائمه عليهم السلام یا تا لامذه ایشان موافق حکم مذکور بیاورید
و اگر میگوئید که این اجماع و شهرت در زمان غیبت صغری بوده یا اوایل غیبت کبری که
فتح باب اجتهاد در میان امامیه تشده بود باز همان کلام سابق را بعینه اعاده میکنیم و
میگوئیم که بیاورید فتوای فقهاء یکی از آن زمان را بر منع تقلید میت و مطالعه کنید اوایل
کتاب کافی و کتاب من لا یحضره الفقیه و مقنع و هدایه و رساله علی ابن بابویه الی ولده
و امثال آنها را تا بدانید که اعتقاد اهل آن زمان در تقلید میت از فقهاء شیعه و روای
احادیث ائمه عليهم السلام و عمل بقول و اخذ بفتوای او چه بوده است و اگر میگوئید که این
اجماع و شهرت از مجتهدین با معاصرین ایشان از اخباریه و محدثین است میگوئیم قول و
فتوای یکی از اخباریه و محدثین را از متقدمین و متاخرین بیاورید و بر ما حجة گردانید و
اگر میگوئید این اجماع و شهرت از مجتهدین واقع و متحقق شده است فقط میگوئیم
که اگر در اول زمان طلوع کوکب اجتهاد واقع شده است مانند زمان قدیمین پس در آن
زمان عدد مجتهدین امامیه نرسیده بود بعدیکه قابل اجماع و شهرت باشد و اگر در زمان
کثرت عدد ایشان این اجماع و شهرت واقع شده است پس پیش از انعقاد اجماع بچه چیز تمسک
میکردند در این مسئله مگر متابعة ظنون و آراء خود و دیگران پس چون عدد فاضلین این
قول در زمان مدید و سنین کثیره بسرحد کثرت رسید و مردم عدد همگی را با هم دیگر
ملاحظه نمودند گمان کردند که اجماعی یا شهری بر این مسئله واقع شده است و با وجود

السنن والتوسط اصوب فما قبله الاصحاب اودلت القرائن على صحته عمل به وما اعرض عنه الاصحاب اوشد يجب اطراحه

وقال في بيان منع العمل بمطلق خبر الواحد لا يقال الامامية عاملة بالاخبار وعملها حجة لاننا منع ذلك فان اكثرهم يردون الخبر باذنه واحد و باذنه شاذفلولا استنادهم مع الاخبار على وجه يقتضى العمل بها لكان عملهم اقتراحا وهذا لا يظن بالفرقة الناجية

وقال في اصوله ذهب شيخنا ابو جعفر رضى الله عنه الى العمل بالخبر العدل من رواة اصحابنا لكن لفظه وان كان مطلقا بعد التحقيق يتبين انه لا يعمل بالخبر مطلقا بل بهذه الاخبار التي رويت عن الائمة عليهم السلام ودونها الاصحاب لان كل خبر يرويه امامي يجب العمل به هذا الذى يتبين لى من كلامه ويدعى اجماع الاصحاب

همه اينها حجيت اجماع وشهرت ودليليت آنهاچه دليل دارد وبعون الله تعالى وتوفيقه سخن در ابطال حجية آنها وامثال آنها رانده خواهد شد .

و ديگر بدانکه در منع تقليدميت تمسك کرده اند نيز باصل اشتغال باينمعنى که گفته اند که متيقن و متفق عليه از فقهاء که امر بتقليد آنها و رجوع بآنها شده است احياءايشانند و تقليد اموات و رجوع بقول ايشان محل شك و نزاع است پس احتياط در دين و اخذ بعلم و يقين اقتضا مى كند اقتصار بر متيقن را و بعبارة اخرى ميگويند که ما يقين داريم باشتغال ذمه خود باد اى تكاليف الهييه و اشتغال يقينى اقتضا ميكند برائة يقينيه را و ما يقين ببرائة ذمه خود از تكاليف الهييه حاصل نميكنيم مگر بتقليد مجتهد حى اين حاصل و خالص كلام ايشان است .

ميگوئيم که اولاً عمومات و اطلاقات ادله تقليد نسبت باحياء و اموات تساوى دارند مانند **ارجعوا الى رواة حديثنا** و نحو آن بلکه در بعضى از آنها تصريح بجواز عمل بقول ميت وارد شده است مانند حديث حماد بن عيسى در آداب و كيفيت صلوة که در آنجا گفته است که **گفتم بحضرت صادق (ع)** که کتاب حريز در نزد من است و بان عمل ميکنم فرمود «لا بأس» و از شواهد خارجه معلوم شده است که اينواقيمه بعد از وفات حريز بوده است و در هيچ روايتى از صحاح و ضعاف وارد نشده است منع و نهى از تقليد موتى پس چه چيز موجب شك ايشان شده است در جواز آن بجز سخنهای واهى که از ايشان ذکر شد

على العمل بهذه الاخبار حتى لورواها غير الامامى و كان الخبر سليما عن المعارض
 واشتهر نقله فى هذه الكتب الدائرة بين الاصحاب عمل به
 وقال الشهيد فى الذكري فى خبر الواحد وانكره جل الاصحاب كانهم يرون
 ان ما يديهم متواتر او مجمع على مضمونه وان كان فى خبر الاحاد واستدل فى المعالم
 على حجية الخبر الواحد باطباق قدماء الاصحاب الذين عاصروا الائمة عليهم السلام
 واخذوا عنهم وقاربوا عصرهم على رواية اخبار الاحاد وتدوينها والاعتناء بحال الرواة و
 التفحص عن المقبول والمردود والبحث عن الثقة والضعيف واشتهر ذلك بينهم فى كل عصر
 من تلك الاعصار وفى زمن امام بعد امام ولم يتقل عن احد منهم انكار ذلك او مصير الى خلافه
 ولا روى عن الائمة عليهم السلام حديث يضاذه مع كثرة الروايات عنهم فى فنون
 الاحكام ثم ذكر ما نقلناه من العلامة فى النهاية ثم قال وقد حكى المحقق عن الشيخ

وامثال آن كه از روى اجتهاد ظنى و آراء و هميه خود ساخته و بهم بافته اند
وثانيا چرا اين اصل اشتغال رادر باب تقليد مجتهدين كه عمل بظنون و آراء ضعيفه
 و عقول وافهام سخيغه مى کنند استعمال نمى نمايند و ايشانرا داخل ميکنند در عموم **ارجعوا**
الى رواة حديثنا و امثال آن با اينكه قطعاً داخل نيستند
 و همچنين در بسيارى از احكام فرعيه اصل اشتغالرا معمول نميدارند بلكه اجراء
 اصل برائة ميکنند و بسيارى از عمو ماترا برأى و سليقه خود تخصيص داده اند مانند
 عومات «ان الظن لا يغني من الحق شيئا ومن افتى برأيه والقضاة اربعة» و امثال آنها
 بمجتهدين و قضاة مخالفين و بعض عومات ديگر را تخصيص بنحو ديگر داده اند و بعض
 موضوعات خاصه را بقياس تعميم داده اند و نام آنرا تنقيح مناط نهاده اند. بحان الله كانه عنان
 اختيار تعميم و تخصيص الفاظ بدست ايشان است كه هر جا كه خواهند كشد و هر چه كه خواهند
 كنند يا اينكه اختيار احكام الله با ايشان است كه در بعض مواضع باصل اشتغال مى بنندند و در
 بعضى باصل برائة ميکشاند **الا يظن اولئك انهم مبعوثون ايووم عظيم** .

پس بدانكه اينجماعت خود نيز اتفاق بر منع تقليد اموات ندارند بلكه اختلاف
 شديد در آن دارند پس بعضى از ايشان مانند صاحب قوانين و غيره ابتداء آنرا
 تجويز کرده اند و بعض ديگر بقاء بر تقليد ميترا واجب کرده اند پس نميدانم كه
 آنها چگونه راضى شدند كه دست از اصل اشتغال و آن مزخرفات ديگر از مقال كه مذکور شد

سلوك هذه الطريق في الاحتجاج للعمل باخبارنا عن الائمة عليهم السلام مقتصر عليه فادعى الاجماع على ذلك و ذكر ان قديم الاصحاب و حديثهم اذا طولبوا الحجّة ما افتى به المفتى منهم - عولوا على المنقول في اصولهم المعتمدة و كتبهم المدونة فسلم له خصمه منهم الدعوى في ذلك و هذه سجيّتهم من زمن النبي ﷺ الى زمن الائمة عليهم السلام فلولا ان العمل بهذه الاخبار جائز لانكروه و تبرءوا من العمل به و موافقونا من اهل الخلاف احتجوا بمثل هذه الطريقة ايضا فقالوا ان الصحابة و التابعين اجمعوا على ذلك بدليل ما نقل عنهم من الاستدلال بخبر الواحد و عملهم به في الوقائع المختلفة التي لا تكاد تحصى و قد تكرر ذكر ذلك مرة بعد اخرى و شاع و ذاع بينهم و لم ينكر عليهم احد و الا لثقل و ذلك يوجب العلم العادي باتفاقهم كالقول الصريح انتهى كلام صاحب المعالم

و قال بعض من تأخر عنه ان السنة المتواترة دلت على قبول خبر الواحد فان رسول الله ﷺ و امير المؤمنين صلوات الله عليه كانا يبعثان الرسل الى القبائل و البلاد و القرى لتعليم الاحكام مع ان كل واحد منهم لم يبلغ حد التواتر مع العلم بان المبعوث اليهم كانوا مكلفين بالعمل بمقتضاه و الذي تتبعنا من آثار السلف ان

بردارند و ايشان تمسك باستصحاب نموده اند و بعض ديگر از ايشانرا تجويز کرده اند بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی را تخيير آحتی گفته اند که مکلف ميتواند که در بعض احکام باقی بر تقليد ميت باشد و در بعضی رجوع بحی کند و آنگروه بملاحظه تعارض اصلين و فقد مرجح اينحکم کرده اند غافل از آنکه تخيير در مقام تعارض دليلين و فقد مرجح شأن فقيه است نه شأن مقلد و نیز غافل شده اند از مفسده ديگر و آن اين است که اگر مکلف مخير باشد در میان بقاء بر تقليدميت و رجوع بحی پس در موضعی که حکم آند و فقيه بر خلاف یکديگر باشد مکلف خواهد بود باحد متخالفين يا متناقضين لا بعينه زیرا که مادامیکه اختيار نکرده است احد طرفين را ذمه بری و فارق از مأموربه نيست و مأموربه او هم که معين نيست پس او مکلف است بامر غير معين و اين خلاف مذهب عدل است کلام در اينمقام و گفتار در اين مرام بسيار است و ما اقتصار باين اختصار نموديم ان الدين عند الله الاسلام و ما اختلف الدين او توا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم فمن يكفر بآيات الله فان الله سر يع الحساب .

تعلیمهم الاحکام ما كان الا بالاخبار بما سمعوا عن النبي ﷺ والائمة عليهم السلام وما كان القول بالرأى والاجتهاد الامحدثا و كان دأب قدامنا تخطيء المخالفين به بل لو كان يحصل من الطائفة المحقة شذوذ القول بالرأى والاجتهاد لخطأ وودشذروا النكير عليه و الاخبار عن الائمة الهدي منظاره بالتخطئة و الانكار وقال بعض الفضلاء ما ملخصه انا نقطع قطعا عاديا ان جمعا كثيرا من ثقات اصحاب ائمتنا ومنهم الجماعة الذين اجتمعت العصا بقعلي انهم لم ينقلوا الا الصحيح باصلاح القدماء يعنى ما علم صدور مضمونه عن المعصوم و لو بالقرائن صرف و اعمارهم فى مدة تزيد على ثلاثمائة سنة فى اخذ الاحكام عنهم عليهم السلام و تأليف ما يسمونه منهم عليهم السلام و عرض المؤلفات عليهم ثم التابعون لهم تبعوهم فى طريقتهم واستمر هذا المعنى الى زمن ائمة الحديث الثالث و كانوا يعتمدون عليها

فصل سوم

اشاره است بجوابهاى شبهه هاى قائلين باجتهاد و اجماع از

طايفه اماميه

و كاش ميدانستم چگونه رفت از دست ايشان آنچه كه گشوده ميشود بآن عقدهاى اين مشكلات از دلهاى ايشان يا چگونه پنهان شد از نظر ايشان بسبب آن ريشه هاى اين شبهات از نهانهاى ايشان آيا نشنیده اند حديث تلميث را كه مشهور و مستفيض و متفق عليه مابين عامه و خاصه است و متضمن است اثبات ابهام را در بعض احكام

مترجم گوید يعنى آن حديث دلالت ميكند كه خدا و رسول (ص) از روى صواب و حكمت و ملاحظه مصلحت خواسته اند كه بعض امور بر مردم مبهم و حكيم آنها پوشيده و مشتبه باشد و بر غالب ناس معلوم و روشن نباشد و شايد كه وجه صلاح و حكمت در اين آن باشد كه چون آن احكام بر مردم مختفى و مشتبه باشد عمل كنند در آنها با احتياط كه طريق نجات است تا بسبب آن مستحق اجر عظيم و قرب خداوند كريم گردند پس از چه جهت و بچه سبب جماعت مجتهدين تسليم اين امر نكرده و با احتياط در مقام جهل و اشتباه احكام قناعت نمودند و گویا كه جهل با احكام الله را ننگ و عار دانستند پس در مقام تفتيش و تفحص علم تفصيلى بر آمده و چون دست قابليت خود را از ذيل علم تفصيلى كوتاهديدند نظن و رأى را

فی عقایدہم و اعمالہم و نعلم علماً عادیا بانہم کانوا متمکین من اخذ الاحکام عنہم
مشافہة ومع ذلك يعتمدون على الاخبار المضبوطة من زمن امير المؤمنين عليه السلام
كما ورد في الروايات الكثيرة و كان ائمتنا عليهم السلام يأمرونهم تبأليفها ونشرها
و ضبطها ليعمل بها شيعتهم في زمن الغيبة و اخبروا بوقوعها و ايضا الشفقة الربانية
و المعصومية تقتضي ان لا يضيع من كان في اصلاب الرجال منهم فيجب ان يمهّد
لهم اصول معتمدة يعملون بها و ايضا فان اكثر احاديثنا موجود في اصول الجماعة
التي اجمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم لانا نقطع بالتراين ان طرقها انما
هي طرق الى الاصول المأخوذة هي منها كما يشعر به التهذيب و الفقيه و ايضا فان
كثيراً ما يعتمد الشيخ الطوسي على طرق ضعيفة مع تمكنه من طرق اخرى صحيحة
و كثيراً ما يطرح الاخبار الصحيحة باصطلاح المتأخرين يعني ما كانت رواته كلهم

قائم مقام علم گردانیده بلکه نام آن را نیز علم نهادند باینکه علم در لفة و عرف بمعنی ظن استعمال
نشده و گفته اند در تعریف فقه انه هو العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصيلية
با اینکه خود ایشان میگویند اکثر فقه ظنیات است و در کثیری از احکام که بسبب فقد اماره
ظن نیز در آنها حاصل نمیشود و در ورطه شك و شبهه باقی میمانند اصولی و قواعدی از
برای آنها جعل کردند که از روی آن اصول و قواعد تعیین حکم آن امور مینمایند مانند
اصل برائة راستصحاب و نحو ذلك و اگر گوئی که اصل برائة و استصحاب نصوص از کتاب
و سنة بر آنهاست جواب گوئیم که بلی و لکن کثیری از ایشان این دو اصل را از احکام عقلیه
می دانند و دلالت آیات و اخبار را بر آنها تضعیف و رد می کنند و موضع استصحاب را اعم
از موضوعات مطلقاً و از احکام می گردانند و حال اینکه مورد اخبار لا تنقض اليقين
بالشك موضوعات خارجیه است و تعمیم آن از موضوعات شرعیه و از احکام دلیل میخواهد
و دلیلی بر آن نداریم و قیاس باطل است حتی در مذهب ایشان نیز و بالجمله این اصول
را نیز علم نامیده و داخل در عنوان علم با احکام نموده اند خلاصه کلام و حاصل مرام آنکه
اعراض مجتهدین از ابهام خدا و رسول (ص) بعض امور و اخفاء ایشان بعض احکام را و
تعدی آنها از حد تسلیم و عدم قناعت ایشان با احتیاط و تأسیس اجتهاد و تعیین و تشخیص
احکام در قبال شرع مجاده و محاجه و معارضه و مکابره با خدا و رسول (ص) میباشد زیرا
که اگر صلاح در میان آن احکام بود هر آینه رضای خدا و رسول در آن بودی و اگر

ثقات اماميين ويعمل بالضعيفة بهذا الاصطلاح وهذا ايضا يقتضى ما ذكرناه اى النقل من الاصل وايضاً انه صرح فى كتاب العدة وفى اول الاستبصار بان كل حديث عمل به فى كتبه مأخوذ من الاصول المجمع على صحته نقلها ولم يعمل بغيره وانما طرح بعضها لان معارضه اقوى منه لاعتقاده باخبار اخر و باجماع الطائفة على العمل بمضمونه او غير ذلك والصدوق ذكر مثل ذلك بل اقوى منه فى اول الفقيه وكذا ثقة الاسلام فى اول الكافي مع انهم كثيراً ما يذكرون فى اول الاسانيد من ليس بثقة وايضاً فان بعض الروايات يتعارضد ببعض وبعض اجزاء الحديث يناسب بعضا وقرينة الجواب او السؤال تدل على صدق المضمون الى غير ذلك وايضاً فانا نقطع قطعاً عادياً فى حق اكثر رواة احاديثنا بقرينة ما بلغنا من احوالهم انهم لم يرضوا بالافتراء فى رواية الحديث والذى ام يقطع فى حقه بذلك كثيراً ما كان للناقل عنه طريق الى اصل الثقة الذى اخذ الحديث منه

رضای ايشان در آن بودى هر آينه بيان مي فرمودند پس چون بيان نفرمودند رضای ايشان در آن نبوده است پس محل صلاح بندگان نبوده است و در رد احتياط بعض كمات واهيه گفته شده است كه ان شاء الله باجوبه وافيه كافيه شافيه مذكور خواهد شد و الله المؤيد المعين

فرمود و در آن حديث يعنى حديث تثلث است كه امور بر سه قسم است **قسم اول** امرى است كه روشن و آشكار است درستى و راستى آن **و قسم دويم** امرىست كه روشن و آشكار است ناراستى و نادرستى آن **و قسم سوم** امرىست كه مشكل است رد کرده میشود حكم آن بسوى خدا و رسول (ص)

مترجم گوید حديث تثلث حديثى است كه روايت شده است بطرق بسيار از خاصه و عامه از رسول و ائمه عليه و عليهم افضل الصلوة و التحبه و از آن جمله در ضمن حديث عمر بن حنظله كه مشايخ محدثين بطرق متعدده روايت کرده اند در باب اختلاف حكمين حضرت صادق (ع) فرموده است كه اين است و جز اين نيست كه امور بر سه قسمند: يكى امرىست كه روشن و آشكار است راستى و درستى آن پس پيروى کرده میشود و ديگر امرىست كه روشن و آشكار است ناراستى و نادرستى آن پس اجتناب کرده میشود از آن و ديگر امرىست كه مشكل است و حكم آن روشن نيست پس رد کرده میشود آن و

فان قلت انهم اذ رووا عن الاصل فلم يذكروا الواسطة قلنا يحتمل ان يكون ذكر الواسط للتبرك باتصال سلسلة السند ودفع طعن العامة بان احاديثكم ليست معننة ، بل مأخوذة من كتب قدامائكم اقول وايضاً فان ما ذكره علماء الرجال في شأن بعضهم انه يعرف حديثه تارة وينكر اخرى وفي شأن اخر انه لا يجوز نقل حديثه او لا يجوز العمل بروايته او لا يعتمد عليه او غير ذلك يدل على ان الثقة اذ روى عن احد فلا يروى عنه الا اذا ظهر له دليل على صحته اورآه في اصله المروى عنه وسمعه عن ثقة يروى ذلك الاصل وكذا حرصهم على ضبط الخصوصيات والجزئيات من الالفاظ وغيرها دليل على عدم اعتمادهم على غير المقطوع بصحته وهذه الوجوه وان كان كل واحد منها يمكن الخدش فيه الا انه لاجتماعها يحصل الضن القوي بل القطع بصحة هذه الاخبار التي رواها الثقات وان ضعف السند في الوسط سيما ما روى بطرق متعددة و خصوصاً ما في الكتب الاربعه وهي متواترة بالنسبة الى مؤلفيها ومقطوع بها عندهم

قال الصدوق في اول الفقيه لم اقص فيه قصد المصنفين في ايراد جميع

مارووه بل قصدت ايراد ما افتى به واحكم بصحته واعتقد انه حجة بيني وبين ربي

واگذاشته ميشود حکم آن بخدا ورسول (ص)

و فرمود رسول خدا (ص) که اشياء بر سه قسم است حلال بين و حرام بين و شبهات ما بين آنها يعنى امور يکيه مشتبه است بر مردم حلال بودن و حرام بودن آنها پس هر که ترك کند شبهات را يعنى پرهيز داز آنها و احتياط نمايد در آنها نجات ميابد از حرامهاي بسيار و کسيکه بگيرد شبهات را يعنى پرهيز داز آنها و احتياط نکند در آنها مرتکب خواهد شد حرامهاي بسيار را و هلاک خواهد شد از جهتي که خود نميداند و غافلست از آن يعنى بسبب ارتکاب آن مجرمات نقص بسيار در کمالات نفسانيه و مراتب ايمانيه او بهم ميرسد و حال آنکه خود او غافلست و آگاه ناست و در آخر حديث حضرت صادق (ع) فرموده است بدرستيکه باز ايستادن در نزد شبهات بهتر است از افتادن در مهلکات و مقصود مصنف از اشاره باین حديث است که اگر شبهه مجتهدين در تجويز اجتهاد برأى و ظن از اين جبهه است که ميگويند که چون حکم بعضي از امور مبهم و مشتبه است و معلوم نيست و دست ما بدامن معصوم (ع) نميرسد که تحصيل آن نمايم پس چاره از اجتهاد ظني نداريم جواب ميگوئيم که اين حديث که مستفيض و در نزد شما معتبر است صريح الدلاله است بر اينکه بعض امور

تقدس ذكره وجميع ما فيه مستخرج من كتب مشهورة عليها المعول واليه المرجع
وقال ثقة الاسلام في اول الكافي في جواب من التمس منه التصنيف وقلت
 انك تحب ان يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفى
 به المتعلم ويرجع اليه المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين والعمل بالاثار
 الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام و السنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدي
 فرض الله عزوجل وسنة نبيه الى ان قال وقد يسر الله وله الحمد تأليف ما سألت وارجو
 ان يكون بحيث توخيت انتهى كلامه ولهذا ذهب جماعة الى الاكتفاء في تصحيح
 الاخبار والقدح فيها بما ذكره اصحابنا ودونها في كتبهم و سيما المتقدمين قال
 بعض المحققين فلم يبق لاحد ممن تأخر عنهم في البحث والتفتيش الا الاطلاع على
 ما قرروه والفكر فيما القوه

قال الشهيد رحمه الله في الذكرى الاجتهاد في هذا الوقت اسهل منه فيما
 قبله من الاوقات لان السلف قد كفونا مؤنته بكدهم وكدهم وجمعهم السنة و
 الاخبار وجرهم وتعديلمهم وغير ذلك من الآلات

راخدا ورسول(ص) خواستند که مبهم بمانند وحکم آنها بر غالب ناس معلوم و روشن نگردد
 و سکوت و رزیدند از بیان حکم و امر نمودند در آنها بتوقف و احتیاط پس شما از چه جهت
 و بچه سبب اطاعت و متابعت امر خدا و رسول(ص) نمیکنید و در آن امور توقف و احتیاط
 نمیمائید و راضی بسکوت خدا و رسول(ص) از بیان حکم آنها نمی شوید چرا میگوئید که
 چاره از اجتهاد ظنی نداریم و حال اینکه هیچ چاره بهتر و نیکوتر از عمل با احتیاط نیست
 که طریق نجات و موجب علم قطعی و ادای تکلیف و رضای مکلف است و علاوه بر اینها
 در آیات و اخبار امر بسیار و توکید بی شمار از پروردگار جبار و رسول مختار و ائمه
 اطهار علیه و علیهم صلوات الله العزیز الغفار بآن وارد است بلکه در رجحان و حسن آن
 شرعاً و عقلاً خود شمانیز شبهه ندارید و اشکالی نمیکنید الا آنکه در وجوب و لزوم آن
 ایراد بعض شبهات مانند استلزام تکرار و فوات قصد وجه و لزوم حرج و امثال اینها
 میمائید و جوابهای کافی وافی از همه اینها در محال آنها از کتب مبسوطه داده شده
 است و شاید در ترجمه این رساله هم اشاره از بعض آن جوابها بشود انشاء الله و الله

المستعان علی ما تصفون .

الفصل السادس

ازالة شبهة في هذا المقام ربما يخطر بالاولهام

ولعلك تقول هب ان الاخبار المعتبرة جازالتعويل عليها والعمل بها ليست مضامينها لم تخرج من حيز المظنونات ولم تبلغ مبلغ افادة العلم القطعي والظنون المستخرجة بالاجتهاد ليست باقل مما يحصل منها بل قد تكون اقوى فليجز العمل بالاجتهاد كما جاز العمل بالاخبار

فنجيبك اما اولاً فان القياس ضروري البطلان عند الامامية واما ثانياً فالفرق بين الظنين فانهما نوعان مختلفان احدهما فيه تسليم و انقياد و اطاعة و الاخر فيه اعمال روية و تصرف طبيعية ليسا من قبيل واحد واما ثالثاً فبان الاخبار وان سلمنا كون طريقها ظنيا الا ان دليل جواز العمل عليها قطعي ثم دلالتها على المطلوب قطعية لمادريت انا لا نعتمد الا على المحكمات منها دون المتشابهات واما الاجتهاد

فرمود و چرا تجویز نکردند و روا نداشتند که در ابهام بعضی از احکام حکمتها و مصطلحاتها باشد با اینکه بعضی از آن حکمتها ممکن است که دانسته و شناخته شود و شاید آنچه که دانسته و شناخته نمیشود از آن حکمتها بیشتر باشد از آنچه که دانسته و شناخته میشود علاوه بر اینکه اجتهاد کفایت نمیکند از ابهام آن بعض احکام یعنی رفع ابهام آنها را نمیکند بجهة آنکه باقی میماند شبهه بعد از اجتهاد نیز چنانکه پیش از آن بود اگر افزوده نشوند شبهات بسبب اجتهاد نه چنان است بلکه افزوده میشود و می افزاید مجتهد را بر جهل و حیرت آیا گمان کردند که ایشان خلاص شدند از آن شبهات بسبب اجتهادشان نه چنان است بلکه دورتر افتادند در آن شبهات بسبب افزودنشان بر جهل و حیرت و آیا گمان کردند که ایشان راه یافتند و هدایت کرده شدند بواسطه عمل بظن بسوی دو قسم گردیدن امور بین الرشد و بین النی یا حلال بین یا حرام بین نه چنان است بلکه امور بر سه قسم خود که در حدیث تلمیذ ذکر شده نوز باقی است و هیچ چیزی ایشانرا از آن نگاه نمی دارد و خلاص نمیکرداند و آیا تدبیر نکردند قول خداوند عز و جل را **فاما الذین فی قلوبهم**

زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلها و ما یعلم تأویلها الا الله

والراسخون فی العلم

فطريقته ظنی و دلیل جواز العمل علیه ظنی و الاصول التي يبنى عليها الاحكام ظنية ولا قطع في شيء منه اصلا و اما رابعاً فبان العمل بالاخبار مأذون فيه بل مأمور به والعمل بالاجتهاد غير مأذون فيه بل منهي عنه و كسل من الامر و النهي قد ثبت بالكتاب و السنة المتواترة والاجماع المعتبر كما سنبينه ان شاء الله تعالى و اما خامساً فبان اكثر الاحكام مماوردت فيه روايات متعددة مسنغية تروى على افادة الظن و قلما يتفق حكم لم يرد فيه الا خبر او خبران مع انا ذكرنا ما يعضد هامن الامارات على انا لا نقول بوجوب العمل بكل خبر او كلما يفيد الظن من الاخبار بل بما يربو على افادة الظن فان لم يظفر به فنحن مخيرون في العمل :

وقداورد السيد المرتضى على نفسه سؤالاً هذا لفظه فان قيل اذا سدتم طريق العمل بالاخبار فعلى اى شيء تتقولون في الفقه كله و اجاب بما حاصله ان

که ترجمه ظاهر آن این است که پس اما آن کسانی که در دلهای ایشان است میل کردن و برگشتن از حق پس پیروی می کنند آنچه را که متشابهست از کتاب خدا بجهة طلب کردن فتنه در دین مردم و دیگر بجهة جستن تأویل باطنی آن آیات متشابهه و حال اینکه نمیدانند احدی تأویل آنها را مگر خدایتعالی و کسانی که ثابتند و فرو رفته اند در علم آيا آواز نداده در گوش ایشان که مراد براسخین در علم ائمه عليهم السلامندنه ایشان

مترجم گوید ملخص مراد و ملخص مرام مصنف علیه الرحمه و الرضوان از این کلمات شافیات و عبارات پر اشارات آنستکه اگر مقصود مجتهدین از اجتهادات ظنیه و تاویلات و همیه آن است که اشتباه و ابهام را از امور مشتبهه و احکام مبهمه بردارند و منحصر کنند امور را در دو قسم یکی جایز و حلال اعم از واجب و غیر واجب و دیگر حرام و غیر جایز پس بمقصود خود نخواهند رسید و از مقصود خدا و رسول (ص) باز خواهند ماند و بدور خواهند افتاد

اما آنکه از مقصود خدا و رسول (ص) باز مانند و بدور افتند پس بجهة آن است که در ابهام بعض احکام و سکوت خدا و رسول (ص) و ائمه عليهم السلام در بیان آنها حکمتها و مصلحتها است پس آنها چون راضی بابهام و سکوت ایشان نباشند و تسلیم ننمایند از آن حکمتها و مصلحتها بی بهره گردند و امبا اینکه بمقصود خود نمی رسند پس بسبب آنستکه بواسطه اجتهادات ظنیه و

معظم الفقه يعلم بالضرورة و مذاهب ائمتنا عليهم السلام فيه بالاخبار المتواترة و ما لم يتحقق ذلك فيه ولعله الاقل يعول فيه على اجماع الامامية و ذكر بيان ناظويلافي بيان حكم ما يقع فيه الاختلاف بينهم و حاصله انه اذا امكن تحصيل القطع باحد الاقوال من طرق ذكرناها تعين العمل عليه و الاكنا مخيرين بين الاقوال المختلفة لفقده دليل التعيين و ينبغي ان يراد بالاجماع الاجماع المعتبر اعنى الحديث المتفق عليه فان قلت فهل للخبر المعتمد عليه ضابطة يرجع اليها ليميز عن غير المعتمد ام هل للظن الحاصل من الخبر حد لا يكتفى اقل منه قلت لا ليس لذا ضابطة ولا لهذا حد و انما وضع الضوابط والحدود اوقع الاختلاف بين الاصوليين ولوانهم نظر و افي كل مسألة لما اختلفوا فيما اختلفوا فيه و الضابطة التي حكيناها عن المحقق في ذلك ليست بكلية و السرفيه اختلاف الحكم في مثلها بسبب اختلاف خصوصيات

Murtada
what work?

تاويلات وهميه ايشان رفع اشتباه و ابهام از آن احكام نخواهد شد و چون بعد از اجتهاد حكم الهی را در آن امور از ايشان پي رسي خواهند گفت كه ما حكم واقعي الهی را در آنها نمي دانيم بلكه حكم مي كنيم و فتوى مي دهيم در آنها آنچه كه راي و ظن ما از روي ادله اربعه بآن رسیده است بلكه بسبب اين اجتهادات شكوك و شبهات ايشان در آن احكام بيش تر از بشتر ميشود و بلكه در بعض احكام واضحه معلومه نيز از براي ايشان شكوك و شبهات بهم ميرسد زيرا كه چون تدقيق نظر در روايات مي كنند البته تشكيكات و تشبيها در اسانيد و يامتون يادالات آنها از براي ايشان پيدا خواهد شد پس باقى نماند از براي ايشان علم باحكام از روي دليل الافي اقل من قليل والله على ما نقول و كيل وهو يهدى السبيل فرمود آيا غافل شده اند از احاديث معصوميه عليهم السلام كه متضمن است كيفيت طريق ترجيح مي ان روايات را در نزد تعارض آنها و نيز متضمن است اثبات تخيير را در عمل پس بدرستي كه همه آن احاديث حق است و آيا نرسيده است بايشان و نرسيده است و بتو كه فرموده اند كه بهر يك از دو روايت متعارضين كه اخذ كني و عمل نمائي از باب تسليم جايز است تو را .

مترجم گوید مراد از عبارات آنست كه اگر مقصود مجتهدين از اجتهادات ظنيه و تاويلات وهميه آنست كه از تعارض روايات و اختلاف آنها تقصی جويند و رفع تعارض و اختلاف از آنها نمايند اولاً بواسطه اجتهاد و تاويلات ايشان رفع تعارض و اختلاف از احاديث نميشود

محاله ولذا تریهم یمهدون اصولاً کلیة ثم لا یفون باعمالها فی جمیع جزئیاتہا بل
انما یستعملونها فی بعض دون بعض و کذا الکلام فیما یتنی علیها من الاحکام الفرعیة
فانہا امور جزئیة مختلفة لا یجمعها امر واحد عقلی و الامور الجزئیة المختلفة
لا یحکم علیها بالاحکام الکلیة المضبوطة بل لا سبیل الی العلم بها الا بالنظر الی فرد
فرد و هو موقوف هنا علی السماع اذ لا سبیل للعقل الی الشرایع وقد وقع التنبیہ علی ما
ذکرناه فی کثیر من الاخبار و لعلک ستسمع بعضها ان شاء اللہ تعالیٰ و لنعطف الآن عنان
القلم الی ذکر جملة من الایات و الاخبار الواردة فی الحث علی الرجوع الی الاحادیث
و بیان انحصار الطریق فیہ ثم اثبات التشابه و بیان حکمها ثم ذکر ما ورد فی ذم
الاجتهاد و متابعة الاراء ثم ذکر مقاصدہما و من اللہ التأيید

چنانکہ در شرح عبارات سابقہ بیان شد و ثانیاً در رفع تعارض و اختلاف حاجت باجتهاد
و اسباب دیگر نیست بلکه طریق ترجیح در متعارضات و جمع مابین مختلفات ازائمہ علیہم
السلام در احادیث بسیار وارد شدہ است و در جائیکہ ترجیح و جمع ممکن نباشد در
احادیث ایشان علیہم السلام وارد شدہ است کہ بہر یک کہ اخذ کنی و عمل نمائی از باب تسلیم
جایز و صحیح است ہر چند کہ موافق حکم و اقمی اولی خداوند عز و جل نباشد و اگر گوئی
کہ احادیث ترجیح خود نیز تعارض و اختلاف دارند پس عمل بآنها نیز نشاید گوئیم
سلمنا لکن احادیث تخییر عند فقد الترجیح در دست ہست عمل بآنها میکنیم بلکه بعضی
از محدثین مانند ثقة الاسلام کلینی و غیر او رضوان اللہ علیہم بر آنند کہ امر بہ ترجیح از
باب استحباب است نہ وجوب و لزوم و در جمیع متعارضات تخییر جایز است پس بنا بر
قول ایشان تعارض و اختلاف در نفس اخبار ترجیح مضر و مختل نخواهد بود و اختیار قول
ایشان خالی از وجہ نیست خصوصاً در وقتی کہ جہات ترجیح از دست رفته باشد و علم بآنها
حاصل نشود مانند زمان ما کہ در اکثر متعارضات اطلاع در فتاوی عامہ کہ مخالفت آنها
مرجح است حاصل نمیشود و ہرچنین در اکثر آنها مجمع علیہ بین الاصحاب معلوم نیست
و ہکذا سایر جہات ترجیح پس تخییر معین خواهد بود فکیف ما کان میگوئیم کہ اگر
تخییر در متعارضین و اخذ بہر یک از باب تسلیم جایز نباشد با اینکہ دلیل از احادیث بر آن قائم
است پس اجتهاد ظنی و وہمی شما کہ ہیچ دلیلی از کتاب و سنۃ بر آن نیست بلکه ادلہ
بسیار بر منع آن ناهض است چگونہ آن را جایز بلکه واجب میدانید **فما لکم کیف**
تحکمون وان عندکم من سلطان بہذا و ام علی اللہ تفترون

الفصل السابع

ذكر بعض الآيات والاختبار الدال على انحصار الادلة الشرعية

في السماع عن المعصوم عليه السلام

قال الله تعالى فاسئلو اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون و قد ثبت بالاختبار المستفیضة ان الذکر هو القرآن و اهله الائمة المعصومون صلوات الله عليهم و قال عزوجل و لوروده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الذین یتنبطونه منهم و قد ثبت ان اولی الامر هم الائمة عليهم السلام و قال سبحانه و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم و قد ثبت انهم الائمة عليهم السلام

فرمود آيا پنهان شده است بر ایشان که قول معصوم عليهم السلام اینست و جز این نیست که شناخته میشود بحدیثی که شنیده شده باشد از خود معصوم عليهم السلام در زمان حضور ایشان و بحدیثی که حفظ کرده باشند آنرا ثقات در سینه‌های خود یا نوشته باشند در دفترهای خود نسبت بزمان غیبت امام عليهم السلام و ضم آراء مردم را دخلی در قول معصوم نیست خواه آراء متفق باشند و خواه مختلف باشند بیک دیگر بلی گاهی میشود که حدیثی را اتفاق کرده باشند طائفه محققه بر عمل بمضمون آن بطوریکه احدی از ایشان مخالفة نکرده باشد و چنین حدیثی را امام علیه السلام نامیده است بمجمع علیه بین اصحابك پس فرموده است بدرستی که آنچه که اجماع بر آن واقع شده باشد محل شك و ریب نیست و این است معنی اجماع صحیح که مشتمل است بر قول معصوم در نزد قدمات شیعه نه غیر این

هترجم گوید که مراد مصنف از عبارات آنست که اجماع بآن معنی که ذکر کردیم جواز اخذ و عمل بآن محل کلام و اشکال نیست بلکه از ائمه عليهم السلام امر باخذ و عمل بآن وارد شده است چنانکه در حدیث عمر بن حنظله بلکه در آن حدیث حضرت صادق علیه السلام فرموده است که اگر یکی از دو روایت متعارضتین در میان اصحاب مشهور باشد یعنی جمع کثیری بآن عمل کرده باشند و دیگری شاذ باشد مثل آنکه یک نفر بآن عمل کرده باشد مثل پس بگیر و عمل کن بآن روایتی که اجماع بر آن واقع شده است در میان اصحاب تو و واگذار آن روایتی را که شاذ و نادر است پس بدرستی که آنچه اجماع بر آن وارد شده است محل شك و ریب نیست تا اینجا ترجمه آن چیز است که محل حاجت است از حدیث مذکور پس اما اتفاق آراء ناس من غیر نص من الكتاب و السنة که نام آنرا اجماع نهاده اند و آنرا حجت

و فی الخبر النبوی المستفیض المتفق علیه « انی تارك فيكم الثقلين ان تمسکتُم بهما لن تضلوا بعدی کتاب الله وعترتی اهل بیتی »
 و فی الخبر المشهور المستفیض « مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق »

و فی احتجاج الطبرسی عنه صلی الله علیه و آله « انه قال يوم الغدير الا ان الحلال والحرام اکثر من ان احصيهما و اعرفهما و أمر بالحلال و انهى عن الحرام فی مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة علیکم والصفقة منکم لقبول ما جئت به عن الله فی علی امیر المؤمنین و الاثمة من بعده یا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا آیاته و انظروا فی محکماته و لاتنظروا فی متشابهاته فوالله لن یتبین لکم زواجره و لا یوضح لکم تفسیره الا الذی انا آخذ بیده »

گردانیده اند بادعای اینکه قول معصوم داخل است در آن آراء یا موافق است با آنها و یا اتفاق آراء بر حکمی کاشف است از رضای معصوم بآن حکم دلیلی از کتاب و سنة بر آن نیست اگر برخلاف آن نباشد و همه این سخنها محض ادعا و ادعای محض است و در مقام استدلال بر مطلب خود سخنهای واهی بسیار گفته اند و جواب از همه آنها بوجه بسیار داده شده است که این ترجمه محل گنجایش آنها نیست و حاصل محصل همه سخنهای ایشان آنست که میگویند که چون اتفاق کنند علماء شیعه امامیه در یک عصر بر حکمی که نصی در آن از کتاب و سنت نباشد اتفاق ایشان حجة است بدان حجة که داخل است در ایشان امام علیه السلام بلکه رأس و رئیس ایشان است پس داخل است در قول ایشان قول امام علیه السلام و مادر جواب ایشان میگوئیم که هم صغرای شما خراب است و هم کبری و اما صغری پس بدان حجة که هرگز متحقق نمیشود از برای احدی چنین صورتی که مطلع شود در امری بر فتوای جمیع علماء شیعه که در اطراف و اکناف عالم می باشند حتی امام علیه السلام و حال اینکه نصی از کتاب و سنة در آن نباشد پس اگر میگوئید که چنین امری متحقق است پس آنرا بیان کنید که چه چیز است تاما هم بدانیم و اگر میگوئید که فرض میکنیم که امری باشد خالی از نص که فتوی جمیع علماء امامیه حتی خود امام علیه السلام در آن متفق و متحد باشد و فرض محال محال نیست میگوئیم که بلی فرض ممکن است و لکن محض فرض بلکه محض امکان در صغری قیاس کافی نیست بلکه ثبوت و تحقق لازم است و اما کلامی که در کبری است آنست که میگوئیم که بر فرض اینکه چنین قضیه متحقق

وفيه عنه عليه السلام قال ايها الناس علي بن ابي طالب فيكم بمنزلتي فقلدوه دينكم واطيعوه في جميع اموركم فان عنده جميع ما علمني الله عز وجل من علمه وحكمه فاسئلوه وتعلموا منه ومن اوصيائه بعده

وعنه عليه السلام لاخير في العيش الا في رجلين عالم مطاع و مستمع واع رواه في الكافي

وعن امير المؤمنين عليه السلام «الا ان العلم الذي هبط به آدم من السماء الى الارض وجميع ما فضل به النبيون الى خاتم النبيين عندي وعند عترتي فاين تياه بكم بل اين تذهبون رواه علي بن ابراهيم في تفسيره

شد مثلا ملكي از ملائکه بشما گفتم که فتوای جمیع علماء امامیه در فلان قضیه خالی از نص چنین یا چنان است پس در اینصورت اعتبار بقول خود امام علیه السلام است نه سایرین و این مانند آن است که کسی بگوید که جمیع کواکب حتی شمس با هم روز را روشن کرده اند چقدر کلام او قبیح و فاضیح است پس اینصورت اگر متحقق باشد داخل در سئو خواهد بود اجماع چه معنی دارد و اینکه بعضی از مجتهدین بجهة تصحیح اینسخن و فرار از قبح آن میگویند که فرق است میان علم تفصیلی بقول معصوم و میان علم اجمالی بقول او در ضمن عموم علم بقول علماء امامیه سخنی است خالی از وجه و محصولی ندارد مگر تصحیح کلام سقیم خود و بر عاقل عادل معلوم و واضح است که این سخنها وضع نکرده اند مگر از برای آنکه رتبه از شرکت با امام (ع) در حکم از برای خود ثابت کرده باشند و چون بعضی از ایشان ملتفت این معایب از کلام خود شدند اجماع را بر وجه دیگر تقریر کرده اند پس گفته اند که چون علماء عصری اتفاق کنند بر حکمی در امری که خالی باشد از کتاب و سنة این اتفاق ایشان کاشف است از رضای معصوم علیهم السلام بحکم ایشان در آن امر زیرا که از روی قاعده لطف جایز نیست امام (ع) را که او گذارد جمیع علماء عصر را در حکمی بر خطا و خلاف پس واجب است بر آن حضرت که همیشه ایشانرا یا بعض ایشانرا از آن حکم خطئی ردع و منع نماید پس چون به بینیم که در حکمی ایشانرا ردع و منع نکرده و القاء خلاف در میان ایشان ننموده میدانیم که بحکم ایشان راضی و قول ایشان ممضی بوده است لا محاله و جواب ایشان در صغری قیاس چنان است که در صغری تقریر سابق گفتیم .

و اما در کبری پس میگوئیم اولاً لطف تا اینجند و اینمقدار بر خدا و حجة خدا

وروی الصدوق عنه عليه السلام «انه قال من اخذ علمه من كتاب الله وسنة نبيه صلى الله عليه وآله زالت الجبال قبل ان يزول ومن اخذ دينه من افواه الرجال ردت عليه الرجال ورواه في الكافي ايضاً

وعن الباقر عليه السلام انه تلا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم فان خفتهم تنازعا في الامر فأرجعوه الى الله والى الرسول والى اولى الامر منكم قال كيف يأمر بطاعتهم ويرخص في منازعتهم انما قال ذلك للمأمورين الذين قيل لهم اطيعوا الله واطيعوا الرسول

وعن الصادق عليه السلام قال كل علم لا يخرج من هذا البيت فهو باطل و اشار بيده الى بيته وقال اذا اردت العلم الصحيح فخذ عن اهل البيت فانارويناها واولينا شرح الحكمة و فصل الخطاب ان الله اصطفينا و آتانا ما لم يؤت احداً من العالمين

بچه دليل و بكدام برهان واجب است پس چرا فرق بسيار يرا كه از شيعه اماميه طريق ضلالة و راه باطل گرفته اند مانند فلاسفه و متصوفه و بايه و ذهبه و امثال اينها ردع و منع نفرمودند و حال آنكه ردع و منع ايشان اهم و الزم است از ردع و منع فقهاء عصرى در حكمتى از احكام فرعيه كه ضرورى باصول دين و مذهب نيميزند و ثانياً چگونه است كه ردع و منع نسبت بهمه فقهاء يك عصر واجب است و نسبت ببعض ايشان در مسائل خلافيه واجب نيست و حال اينكه جماعات كثيره تظاهر امام (ع) تقليد و متابعه ميكنند آن بعضى را كه در مسئله خلافيه خطا كرده اند و چون جميع مسائل خلافيه را در اين باب ملاحظه ميكنيم كه نصف طائفه شيعه از علماء و عوام اگر اكثر ايشان نباشند برخلاف حق عمل كرده اند و رفتار و گفتار نموده اند و اگر ميگوئيد كه مجتهد مخطى و مقلدين او معذور و مأجورند ميگوئيم كه معذريت و مأجوريت چه اختصاص دارد بصورت بعض پس در صورت اتفاق كل نيز بايد معذور و مأجور باشند پس كشف اتفاق ايشان از رضاي معصوم چه معنى دارد و ملخص كلام آنكه چون هريك از مجتهدين جازب الخطا و معذور و مأجور باشد در حكم و فتوى و لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع او پس چون همه فقهاء عصر اتفاق كرده باشند در حكمتى و همگى بر خطا رفته باشند هريك از ايشان معذور و مأجور خواهند بود پس لازم نباشد بر امام (ع) ردع و منع ايشان و ثالثاً چگونه است كه قاعده لطف را در اتفاق آراء مجتهدين عصرى در يك حكم فرعى مىسازيد و ردع و منع ايشان را از خطاء در آن حكم بر امام (ع) واجب و لازم ميگردانيد و لكن در عصمت و صيانت احاديث و اخبار اهل البيت عليهم

وفی الکافی عن حمزة الطیار انه عرض علی ابی عبد الله بعض خطابیه حتی اذا بلغ موضعاً منها قال له کف و اسکت ثم قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لاتعلمون الا الکف عنه والتشیت و الرد الی ائمة الهدی حتی یحکمو کم فیہ علی القصد ویجلو عنکم فیہ العمی و یعرفو کم فیہ الحق قال الله عزوجل

فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون

وفیه فی باب الضلال باسناده عنه علیه السلام قال اما انه شرعلیکم ان تقولوا بشیء ما لم تسمعه منا

و باسناده عن المفضل بن عمر قال قال ابو عبد الله علیه السلام من دان الله بغیر سماع عن صادق الزمه الله الیه الی العنا و من ادعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله فهو مشرک و ذلك الباب المکنون علی سر الله المکنون

السلام که پایه و مایه شریعه است و زاد و ذخیره شیعه و مخلفه امام (ع) از برای امت لطف را واجب نمیدانید و این همه تضعیفات و تزییفات و تعلیلات و تسقیما ترادف آنها معمول میدارید بعضی را از جهة سند و بعضی را از جهة متن و بعضی را از جهت هر دو تا بحدی که بسیار کم است حدیثی که آنرا از روی قطع حکم کنید که از معصومین علیهم السلام است بلکه کثیریرا حکم میکنید که مجعول و موضوع است و کثیریرا که موافق با عقول ناقصه و اصول و آهیه خود نمی بینند اطراح و اعراض مینمائید با اینکه معلوم و مسلم است که احادیث و اخباریکه در دست شیعه موجود است ثقات ایشان از ثقات اخذ کرده اند صدوراً عن صدور او مسطوراً عن مسطور هکذا تا امام (ع) بلکه هر یک از ایشان آنچه را که اخذ کرده است از طرق متعدده اخذ کرده نه از طریق واحد اخذ کرده تا آن طریق در نزد او قطعی نبوده و صحت آنرا در نزد اعیان ثقات و محققین محدثین احراز ننموده البته از آن طریق اخذ و ضبط نکرده و همچنین اگر در بین طریق عامی یا غیر امامی و امثال آنها بوده یا چنان است که او را در مذهب خود امین و ثقة می دانستند و یارخصتی از ائمه علیهم السلام برآخذ بروایات و از برای ایشان حاصل شده است و یا همان حدیث را لفظاً یا معنی از طریق دیگر نیز که صحیح و سلیم بوده است بدست آورده اند الی غیر ذلك من صحه الحدیث و همه اینها در کتب رجالیه مقرر و معلوم است پس میگوئیم که اگر همه اینها درست نباشد و امام (ع) هم از باب لطف عصمت و صیانت روایات و روایات را از دست و غش و خلط و خبیث و خطا و خیانت نفرموده باشد پس احتمال ضعف و اختلال و اعتلال در همه آنها یا اکثر آنها بتوانیم

و باسناده عنه عليه السلام لا يسع الناس حتى يسئلوا و يتفقهوا و يعرفوا
 امامهم و يسعهم ان يأخذوا بما تقول وان كانت تقية
 و باسناده عن زرارة و محمد بن مسلم و بريد العجلي قالوا قال ابو عبد الله
 عليه السلام لحمران بن اعين في شيء سئله انما يهلك الناس لانهم لا يسئلون
 و روى الكشي باسناده عن حريز قال دخلت على ابي حنيفة و عنده كتب كانت
 يحول بيننا و بينه فقال لي هذه الكتب كلها في الطلاق قال قلت نحن نجمع هذا
 كله في حرف قال ما هو قلت قوله تعالى يا ايها النبي اذا طلقتم النساء
 فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة فقال لي و انت لاتعلم شيئاً الا برواية قلت اجل
 قال ما تقول في مكاتب كانت مكاتبته الف درهم فادى تسعمائة و تسعة و تسعين

داد چنانکه شمامی گوئید پس دیگر از حبل متین دین مبین و عروه و تقی شریعت خاتم النبیین (ص)
 چه چیز در دست ما باقی مانده است که تمسک و توصل بآن نمائیم و کدام عقل سلیم است که حکم
 میکند باینکه واجب نیست بر امام (ع) حفظ و صیانة احادیث آل عصمت علیهم افضل الصلوة
 و التحية از دس و غش و خطا و خیانت و تغییر و تبدیل و واجبست بر آن حضرت منع و ردع مجتهد بن
 يك عصر از اتفاق آراء ایشان بريك حکم فرعی از روی خطا و اگر میگویند که عصمت
 اخبار بر امام (ع) واجب نیست بجهة آنکه عمل بظن از برای ما کافیهست و ظن قائم مقام
 علم است پس چون ظن با حکام از روی اخبار یک در دست داریم هر چه هست بهر حال که هست و
 ظواهر کتاب و فتاوی سلف و احکام عقلیه حاصل میشود و از برای ما کفایت میکند پس
 محتاج بعلم نیستیم پس عصمت اخبار بر امام (ع) واجب و لازم نیست

جواب میگوئیم که اولاً همین کلام در کشف اتفاق آراء از رضای معصوم نیز جاری
 و ساریست و ثانیاً کدام دلیل و برهان عقلی یا نقلی قائمست بر قیام ظن در مقام علم از برای
 مکلف و جواز عمل بآن مگر آیه کریمه ان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً و این مسئله
 مهمه در محل خود از این ترجمه تشریح و توضیح و بدالته بسیار از آیات و اخبار تزیین و
 توشیح خواهد یافت بحول الله تعالی و قوته و توفیقه و مشیته

و رابعاً میگوئیم که شما بسیار است که نقض قاعده خود میکنید باینکه خروج يك
 نفر یا دو نفر بلکه بیشتر را که جماعتی معدوده و معروفه بالاسامی و الاشخاص باشند از دایره
 اجماع اهل يك عصر مضر و قاذح باجماع نمی دانید و اکثر مسائل اجماعیه شما از این قبیل
 است و حال اینکه در قاعده لطف کافی میدانید از امام (ع) القاء خلاف را در میان فقهاء

درهماثم احدث يعنى الزنا فكيف تحده فقلت يعينها حديث حدثني محمد بن مسلم عن ابي عبد الله جعفر عليه السلام ان عليا عليه السلام كان يضرب بالسوط و بثلثه و نصفه و ببعضه بقدر ادائه فقال لى لاسألك عن مسئلة لا يكون فيها شىء فما تقول فى جمل اخرج من البحر فقلت ان شاء فليكن بقره ان كانت عليه فلوسا كلناه والا فلا والاخبار من هذا القبيل تخرج من الحصر والعد

و روى الصدوق رحمه الله فى اكمال الدين عن محمد بن محمد بن عصام رضى الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن العثمان العمري رضى الله عنه ورواه الطبرسى ايضا فى الاحتجاج والكشى فى الرجال و الشيخ الطوسى فى اختياره عن اسحق بن يعقوب قال سألت محمد بن

عصر كه قول حق در ميان ايشان فى الجملة بوده باشد و منقرض نشده باشد پس چگونه است كه وجود مخالفة بكنفر را بلكه بيشتر را كالعدم مى پنداريد و شايد كه بنا بر قاعده خودتان قول حق بر آن يكنفر باشد و القاء اينخلاف را در ميان آن يك نفر و سايرين امام (ع) کرده باشد پس معلوم شد كه مقصود شما از حجية اجماع نيست مگر حجيه شهرت و وجه حجية آن در نظر تدقيق نمى باشد مگر غلبه و كثرت و حال اينكه اكثر شما معتريفد باينكه نه شهرت حجة است و نه غلبه و كثرت دليل فنعوذ بالله من ضلال السبيل .

و بدانكه فصيح و شنيع تر از قول بحجية اجماع قول بحجية شهرت است كه قليلي از ايشان قائل بآنند پس اينقول از كثرت و قاحت و شدت قباحت محتاج بتقرير و رد نيست و از اينجهت است كه اكثر از خود ايشان نيز از آن اعراض کرده اند و باقى ماند ما را باقائلين باجماع كلاميكه خالى از فائده و عائده نيست و آن اينست كه ميگوئيم يا قوم اين اجماع را كه شما حجة ميدانيد و تمسك بآن مينمائيد و عبارات ميگردانيد از اتفاق علماء اماميه در عصر و واحد بر حكم فرعى و واحد پس اگر مراد شما از علماء مجتهدين و ارباب آرائند خاصة دون علماء الحديث الذين سميتموه الاخباريه پس بچه جهه و بكدام دليل و حجة اختصاص يافت اين امر بمجتهدين و ارباب آراء و بنا بر اين بايد بيش از نصب رايه اجتهاد و غرس شجره تظنى و ترئى در ميان طايفة اماميه اجماعى بر حكمى از ايشان متحقق نشده باشد زيرا كه فرض اين است كه اجماع عبارات باشد از اتفاق مجتهدين خاصة و حال اينكه مامى بينيم او ايل مجتهدين مانند مفيد و مرتضى و امثال ايشان كه در مسائل كثيره ادعاى اجماع مى كنند پس اين اجماعى كه ايشان ادعا ميكنند كى متحقق شد پيش از ايشان كه مجتهد در ميان

عثمان العمري رضي الله عنه ان يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل اشكلت عليّ
فورد في التوفيق مولانا صاحب الزمان عليه الصلوة والسلام اما ما سألت عنه ارشدك
الله ووفّقك الي ان قال و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الي رواة حديثنا فانهم
حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم

وفي رجال الكشي و الاختيار بالاسناد عن احمد بن حاتم ماهويه قال كتبت
اليه يعني ابا الحسن الثالث عليه السلام اسأله عن أخذ معالم ديني و كتب اخوه ايضاً
فكتب اليهما فهمت ما ذكرتما فاعتمدا في دينكما علي مسن في حبنا و كل كثير التقدّم
في امرنا فانهم كافوا كما انشاء الله و روى ثقة الاسلام عن محمد بن عبدالله و محمد بن
يحيى جميعاً عن عبدالله بن جعفر الحميري قال اجتمعت انا و الشيخ بن عمر و عند

اماميه نبود و در آن زمان كه بسيار قليل بودند و معدلك غالب ميل ايشان بعمل باخبار بود
و اجتهاد بظن و راي کمتر ميگردند و معدلك كله مي بينيم كه اهل همان زمان از مجتهدين در همان
مسئله كه ادعای اجماع در آن شده است اختلاف دارند پس اجماع از ايشان چگونه متحقق ميشود
و اگر مراد شما از علماء اعم است از مجتهدين و اخباريين و قول علماء حديث را نيز در اجماع
اخذ و اعتبار ميكنيد پس معلوم و قطعي بلكه بديهي است كه علماء حديث مبتني است
قول و عمل ايشان بر احاديث سمعيه معصوميه عليهم السلام پس چنين حكمي داخل در
سنة است بلكه از افراد جليه عليه آن ميباشد و تسميه آن باجماع و مقابله آن با كتاب و سنة
هيچ معنائي و مؤدائي ندارد مگر تجديد اساس و امتياز از عموم ناس و عمل بضمنون مخالف
تعرف هذا سؤا لنا فعليكم الجواب و الله عنده حسن الثواب

پس بدان ايدك الله تعالي كه لفظ اجماع گاهي در كلمات ائمه طاهرين عليهم السلام
و اصحاب راشدين ايشان رضي الله عنهم اجمعين يافت ميشود پس چنان نباشد كه اذ كر آن
لفظ فریب خوري يا كسي تورا بايراد آن لفظ در احاديث فریب دهد و گول زند بلكه
بايد دانست كه مراد ايشان از اجماع يكي از دو معني است يكي اتفاق علماء حديث يا
اكثر ايشان بر قول و عمل بيكي از روايتين متعارضتين و طرح ديگري چنانكه در حديث
عمر بن حنظله كه در اول اين تذييل مذکور شد اشاره بآن فرموده اند دوم اجماع بآن
معني است كه مخالفان بآن قائل و عاملند پس اجماع باين معني را استعمال نميگردند و نمي
كنند مگر در مقام محاجه با مخالفين يا جواب محاجه ايشان چون قول ايشان بر خود ايشان
حجة ملزومه است مثل اينكه بايشان ميگوئيم كه اجماع امت قائم است بر اينكه علي عليه

احمد بن اسحق الى ان قال اخبرني ابو علي احمد بن اسحق عن ابي الحسن عليه السلام قال سألته وقلت ومن اعامل او عنم آخذ او قول من اقبل فقال له: العمرى ثقنى فما ادى اليك عنى فعنى يؤدى وما قال لك عنى فعنى يقول فاسمع له واطع فانه الثقة المأمون .

واخبرني ابو علي انه سأل ابا محمد عليه السلام عن مثل ذلك فقال له: العمرى وابنه ثقتان فما اديا اليك عنى فعنى يؤديان و ما قال لك عنى فعنى يقولان فاسمع لهما و اطعهما فانهما الثقتان المأمونان الحديث

وفي الاحتجاج بسنده عن ابيه محمد العسكري و فى تفسيره ايضا قال قال الحسين ابن على عليهما السلام من كفل لنا يتيماً قطعته عننا حننتنا باستتارنا فواساه عن

السلام اعلم واقضى واقوى واتقى واستخى واشجع وارفع ودرنسب وامنع ودرحسب واسبق ودراسلام واقرب بحضرت خير الانام صلى الله عليه وآله الكرام بوداز همه صحابه بلكه از همه امت پس تقديم شما خلفاء ثلاثه را بر آن حضرت در خلافت نسبت مگر تفضيل مفضول بر فاضل و ترجيح مرجوح بر راجح و آن قبيح است عقلاً بلكه قبيح آن از ضروريات عقل و عقلاً است و مثل اينكه ميگوئيم كه اجماع امت قائم است بر نزول آيه ولايت در شأن على عليه السلام يا اجماع قائمست بر صفة حديث غدير خم و قول رسول صلى الله عليه وآله در آن موطن من كنت مولاة فهنا على مولاة الى آخر كلامه صلى الله عليه وآله و قول عمر در آن روز بان حضرت بخبريك يا على اصبعت مولاي و مولى كل مؤمن و مؤمنة و امثال اينها از موارد اجماع فريقين يا اجماع عامه بخصوصهم از مطالب حقه كه بر خود ايشان حجة ميتوان كرد اين ملخص كلام بود در معنى اجماع و حجيت آن در نزد قائلين بآن ورد بر ايشان و جواب از سخنهاى ايشان بر وجه ايجاز و اجمال فبحول الله تعالى و قوته فاحفظ فحافظ فافتهم فافتهم فاعتبر فاصطبر و كن من الذين قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايماناً وقالوا حسبنا الله ونعم الوكيل

فرمود پس اگر كه ايشان و امي گذاشتند متشابهات آيات و روايات را بر حال خود و هيچ تصرفى در آنها نمى كردند و ساكت ميبودند از آن چه كه خداوند عزوجل از آن سكوت و رزیده و بيان نفرموده و آنچه را كه خدا بتهالى مبهم داشته ايشان نيز با بهام خود و امي گذاشتند و ميگردانند احكام را بر سه گونه حلال بين و حرام بين و مشتبه در ميانه و در مشتبهات عمل با احتياط مينمودند و رجوع ميكرند علم آنرا بخدا و رسول صلى

علومنا التي سقطت اليه حتى ارشده و هداه قال الله عزوجل يا ايها العبد الكريم
المواسي انا اولى بالكرم منك اجعلوا له ياملائكتي في الجنان بعدد كل حرف علمه
الفالف قصروموا اليها ما يليق بها من ساير النعم

وفي الكافي عن عمر بن حنظلة عن ابي عبدالله عليه السلام قال سئلته عن رجلين
من اصحابنا يكون بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى
القضاة أيحل ذلك قال من تحاكم الى الطاغوت فحكم له فانما ياخذ سحتاوان كان
حقه ثابتا لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله عزوجل ان يكفر به قلت كيف
يصنعان قال فانظروا الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرمانا
وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا

الله عليه وآله ودر متعارض قائل بتخيير ميشدند ودر متناقض حكم بتوسعه مینمودند چنانکه
وارد شده است در همه اینها نصوص بسیار از خاصان مجلس قرب پروردگار یعنی رسول مختار
و ائمه اطهار علیهم صلوات الله العزیز الغفار پس اگر بان نصوص عمل میکردند و امور
مذکوره را اتقاد مینمودند هر آینه مجتمع می شد اقوال ایشان و متفق میگرددید کلمه ایشان
و گفتار ایشان و می بودند فقهاییکه متفق باشند با یکدیگر در فتوی و حکم و نقل کنند
باشند احادیث ائمه خود را علیهم السلام نه آنکه فقهایی باشند که همگی همه گاه با یکدیگر
خصومت و نزاع داشته باشند و از نصوص اهل بیت علیهم السلام نا کل و رو گردان باشند و
دیگر هر آینه چنان بود که هر گاه می آمد از ایشان جماعتی بعد از جماعتی دعای خیر می
کردند از برای گذشتگان خود و چنان نبود که هر گاه بیاید گروهی از ایشان لعن و نفرین کنند
در حق برادران گذشته خود بسبب خود پسندیدها و ادعاهای بیجای ایشان و تکلمات ایشان بسخنهای
ناخوش و دیگر هر آینه میبود هر کسی بقرآن و حدیث بسیار دانا و سخنگو و از رأیهای مردم
بی نیاز و خاموش و اگر چنانچه ایشان عمل میکردند و بجای می آوردند آنچه را که بپند داده
میشوند بآن هر آینه بهتر بود از برای ایشان و محکم تر بود ایشانرا در ثابت قدم داشتن در
راه حق و کاش میدانستم من که چه چیز و اداشت ایشانرا اینکه وا گذارند راهی را که نموده
بودند بایشان آنرا ائمه هدی علیهم السلام و باز گیرند راههای مختلف چندیرا و پیروی
کنند رأیها و خواهشهای مردم را هر يك از ایشان میخواند مردم را بطریقه خود و باز میدارد
از طریق دیگر پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشانرا که تقلید ایشان
کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریق که راست ترین

فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو على حد الشرك بالله ويأتي تمام الحديث

وباسناده عن محمد بن حكيم قال قلت لابي الحسن موسى عليه السلام جعلت فداك فقتهنا في الدين واغنانا الله بكم عن الناس حتى ان الجماعة منا ليكون في المجالس ما يسئل رجل صاحبه الا وتحضره المسئلة و يحضر جوابها فيما من الله علينا بكم الحديث .

وباسناده عن سماعة عن ابي الحسن موسى قال قلت اصلحك الله انا نجتمع فنتذاكر ما عندنا فما يرد علينا شيء الا وعندنا فيه شيء مستطرو ذلك مما انعم الله به علينا بكم

ودرست ترین طریقه است پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه و مناسب است در شأن ایشان ذکر این آیه شریفه **ضرب الله مثلا رجلا فيه شركاء متشاكسون ورجلا سلما لرجل هل يستويان مثلا الحمد لله بل اكثرهم لا يعلمون** که ترجمه ظاهر یہ اش این است کہ خدا بتمعالی مثل زده است مردی را کہ بنده جماعتی باشد کہ در او شریک باشند و در سر او بایکدیگر نزاع کنند یکی گوید کہ باید از پی انفاذ فلان امر برود و یکی گوید کہ بقلان سفر برود و دیگری گوید نباید بسفر برود و هر یک خواهند کہ آن بنده فرمان او را برد و مراد او را معمول دارد نہ دیگران را و مرد دیگر را کہ بنده خاص خالص از آن مردی است یعنی مولای او بکنفر است و بس آیا صفة این دو مرد بنده و حال ایشان مانند یکدیگر است ستایش و سپاس مر خدا یراست و بس نہ آنست کہ حق از باطل روشن و واضح نیست و یکدیگر مشتبهند بلکه اکثر مردم نمیدانند

مترجم گوید بیان سه مطلب را از کلام مصنف بجهة مزید توضیح و توشیح متعرض میشویم **اول** آنکہ ملخص مراد مصنف از اینکلمات آنست کہ اگر مجتهدین این امور مذکورہ را مرعی و معمول میداشتند و احکام مشتبه را بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و امیدگذاشتند و در آنها باحتیاط عمل میکردند و در متعارضات حکم بتخییر و توسعه مینمودند هر آینه محتاج و مبتلی باجتهادات و تاویلات و تکلفات و متابعة مخالفین و تشبه با ایشان در طریقه اجتهاد و در اقوال و الفاظ و اصطلاحات در تنظنی و ترمئی و توحش از احادیث اهل البیت علیهم السلام نمیگردیدند **فبما نقضهم میثاقهم لعناهم وجعلنا قلوبهم قاسية يحرفون الكلم عن مواضعه ونسوا حظا مما ذكروا به ولا تزال تطلع على خائنة منهم**

وباسناده عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول اکتبوا فانکم لا تحفظون حتی تکتبوا
 وفيه باسناده عن عبید بن زرارۃ قال قال ابو عبدالله عليه السلام احتفظوا بکتبکم فانکم سوف تحتاجون اليها
 وفيه عن الاحمسی عن ابی عبدالله عليه السلام قال القلب يتکل علی الکتابۃ
 وفيه عن المفضل بن عمر قال قال لی ابو عبدالله عليه السلام اکتب و بث علمک فی
 اخوانک فان مت فاورث کتبتک بنیک فانه یأتی علی الناس زمان هرج لایأ نسون فيه
 الا بکتبهم

مطلب دوم

بدانکه تقلید در لغه بمعنی قلاده بگردن انداختن است و در عرف عام عبارت است از
 منابغة انسان غیر خود را در قول یا فعل مطلقا خواه مقلد حجتی و دلیلی از برای مقلد در آن
 قول یا فعل او بدانند یا نه و باین معنی تقلید از رعیت نسبت باممه علیهم السلام صحیح است و در
 اخبار کثیر الاستعمال است مانند حدیث مروی از حضرت رضا علیه السلام که فرمود **این تقلید**
الذی کانوا یقلدون جعفرًا و اباجعفر

و در اصطلاح مجتهدین از عامه و خاصه عبارتست از اخذ بقول غیر من غیر حجة یعنی
 گرفتن قول غیر و عمل کردن در حالتیکه حجة آن قائلرا بر آن قول ندانی که چیست یا
 اینکه توحجتی بر اخذ بقول او نداشته باشی و هر دو معنی را احتمال داده اند پس تقلید
 اصطلاحی ایشان بهر يك از این دو معنی که باشد نسبت آن از رعیت بامام علیهم السلام
 صحیح و جایز نیست زیرا که رعیت هم حجة قاطعه بر اخذ بقول امام علیهم السلام دارند
 و هم حجة امام علیهم السلام را بر قول خود میدانند که چیست پس از اینجهاست که مجتهدین
 گفته اند که شرط است در تقلید که مقلد بفتح مجتهد باشد و فتوی بدهد از روی رای و
 ظن یا علمی که او را از اجتهاد حاصل شود پس تقلید معصوم و عمل بحدیث و اجماع تقلید نیست
 اینمخلص کلام ایشان است و گفته ایشان درست و متین است زیرا که تقلید بآن معنی که
 ایشان اراده کرده اند نسبت بمعصوم علیهم السلام نشاید چنانکه ذکر شد و نیز مشاحه
 در اصطلاح نیست و لکن کلامیکه در اینمقام هست این است که بایشان میگوئیم که شما
 از چه جهة و بچه سبب در استعمال لفظ تقلید عدول کردید از عرف عام و از عرف احادیث
 اهل البیت علیهم السلام و تبعالاهل الخلف استعمال گردید آنرا در معنائیکه اصطلاح

وباسناده عنه عليه السلام قال تزاوروا فان في زيار تكلم احياء لقلوبكم وذكراً لاحاديثنا و احاديثنا تعطف بعضكم على بعض فان اخذتم بها رشدتم ونجوتهم وان تر كتموها ضللتهم وهلكتم فخذوا بها وانا بنجاتكم زعيم

وعن محمد ابن الحسن بن ابى خالد شينولة قال قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام جعلت فداك ان مشايخنا رووا عن ابى جعفر و ابى عبدالله عليهما السلام و كانت التقية شديدة فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم فلما ماتوا صارت الكتب الينا فقال حدثوا بها فانها حق وفيه دلالة واضحة على صحة الاعتماد على الكتب والعمل بما فيها من الاحكام اذا كانت صحيحة

وقال ابو جعفر عليه السلام لأبان بن تغلب اجلس في مسجد النبي صلى الله عليه وآله وافت الناس فاني احب ان ارى في شيعتي مثلك

کردند بر آن اصحاب اصول از اهل خلاف وفضول پس چون دانستی و مطلع شدی بر آنچه که در اینمطلب ذکر شد پس خواهی دانست مقصود مصنف را از کلام او که ترجمه آن این بود پس کاش میدانستم که چه چیز بر آن داشت مقلدین ایشان را که تقلید ایشان کنند در رأیهای ایشان و تقلید نکنند از امامان خود علیهم السلام بر طریقه که راست ترین و درست ترین طریقه هاست پس نیست طریقه ایشان مگر طریقه ناقصه

مطلب سوم

بدانکه تنزیل آیه کریمه مذکورہ ضرب الله مثلا رجلا در شأن مشرکین و مسلمین است پس مثل مشرک مانند مردیست که بنده جمعی باشد که ایشان در سر آن بنده بایکدیگر نزاع داشته باشند و هر یک از ایشان خواهد که بر آوی و میل خود فرمانی باو دهد و خدمتی او را رجوع نماید بر خلاف میل و رأی دیگران پس همچنین مشرک که چند معبود دارد جایدارد که اگر ممکن باشد هر یک از آن معبودین خدمتی و عبادتی بر آن عساید فرض و واجب کند بر خلاف مراد و مطلوب و معبود آندیگر پس آن عابد چگونه تواند که عبادت و خدمت همه معبودین خود کرده و همگی را از خود خوشنود گردانیده باشد و مثل مسلم مانند مردی است که بنده خالص یک مرد باشد پس هرچرا که آن مولا خواهد و امر نماید آن عبادت و اطاعت و انفاذ کند همچنین مسلم عبادت میکند خدای یکتای بیهمتارایگانگی و تزامی در بندگی او نخواهد بود و تاویل آیه مبارکه در شأن امیر المؤمنین (ع) و ابی بکر زندق

وقال الصادق عليه السلام لفيض بن مختار اذا اردت تحديثنا فعليك بهذا الجالس واومى بيده الى رجل من اصحابه فسألت اصحابنا عنه فقالوا زرارة ابن اعين

وقال عليه السلام رحم الله زرارة بن اعين لولا زرارة ونظراءه لاندرست احاديث ابى عليه السلام وقال عليه السلام ما احدا حيبى ذكرنا واحاديث ابى الزرارة وابو بصير ليث المرادى ومحمد بن مسلم وبريد بن معوية العجلي هؤلاء حفاظ دين الله وامناء ابى على حلال الله وحرامه

وقال عليه السلام اقوام كان ابى يأتمنهم على حلال الله وحرامه وكانوا عيبة علمه وكذا لك اليوم هم عندى هم مستودع سرى اصحاب ابى حقا اذا اراد الله باهل الارض سوء صرف بهم عنهم السوء هم نجوم شيعتى احياء وامواتا يحيون ذكر ابى بهم يكشف الله كل بدعة يتفون عن هذا الدين انتحال المبطلين وتأويل الغالين ثم بكى قال الراوى قلت من هم فقال منهم صلوات الله عليهم ورحمته احياء وامواتا يريد العجلي

عليه اللعنة است چنانکه در احاديث بسيار از اهل بيت عليهم السلام وارد شده است پس مراد از مردیکه بنده چند نفر است که در او شر بکنند و در کار او بایکدیگر نزاع میکنند ابوبکر است که مردم او را خلیفه کرده اند و او دست نشان مردم است پس هر يك از آن مردمیکه او را خلیفه کرده اند خواهش دارد که آن خلیفه بمیل و رأی و هوای او رفتار کند و حوائج او را بر آورد بر خلاف دیگران چنانکه از احاديث و تواریخ نیز مستفاد میشود که چون در زمان ابابکر یاسایر خلفا امری از برای مسلمین حادث می شد آن خلیفه رؤسای مسلمین را جمع میکرد و برایشان عرض مینمود و با ایشان مشاوره میفرمود پس هر يك از ایشان بر رأی و میل خود در آن امر اشاره میکرد تا اینکه امر بقیل و قال و نزاع و جدال منتهی میگردد پس آن خلیفه با هر يك از ایشان که موافقه و مراقبه میکرد او را خوش میآمد و از خلیفه خوشنود میگردد و با هر يك که که مخالفه مینمود او از خلیفه اعراض کرده زبان طعن و لعن و منت و دست اذیت بر او می گشود چنانکه در آخر کار با عمر مکار و عثمان غدار کردند پس ابوبکر بیچاره یا خلیفه دیگر چکند و چگونه رفتار کند با مردمیکه تاسیس اساس خلافة او کرده اند تا همگی از او راضی و خشنود باشند و در ربه ادرات و اطاعة او باقی مانده و همچنین اصحاب ابی بکر و هر يك از خلفای دیگر در امور دینی و مطالب علمیه نیز بر حسب آراء و اهواء خود تنازعات و اختلافات بسیار داشته اند که بعضی موافق بود با رأی خلیفه و سایرین مخالف بودند و مراد بمردیکه بنده خالص بکمر داست امیر المؤمنین علیه السلام است که در ظاهر و باطن در جمیع امور دینی و دنیوی و مطالب علمیه و سلامیه و در جمیع اخلاق

وزرارة و ابو بصير ليث بن البختری و محمد بن مسلم

وقال **عليه السلام** بشر المخبتين بالجنة بريد العجلي و ابو بصير ليث بن البختری المرادى و محمد بن مسلم الثقفى و زرارة بن اعين اربعة نجباء اماناء الله على حاله و حرامه لولا هؤلاء لانقطعت آثار النبوة و اندرست

وقال **عليه السلام** لعبد الله بن ابي يعفور حيث قال له انه ليس كل ساعة القاك و لا يمكن القدوم و يجيىء الرجل من اصحابنا فسألنى و ليس عندى كلما يسألنى قال فما يمنعك من محمد بن مسلم الثقفى فانه قد سمع من ابي و كان عنده و جيباً **وقال** لشعيب العقرقوفى حيث قال له مهما احتجنا ان نسئل الشىء فمن نسئل قال عليك بالاسدى يعنى ابا بصير

وعن الصادق **عليه السلام** اوتاد الارض و اعلام الدين اربعة محمد بن مسلم و بريد بن

و افعال و اقوال و خصال مطيع و متبع و مقتدى رسول خدا (ص) و در هيچ امرى آنى و نفسى و طرفة العينى از حكم و فرمان آن حضرت تعدى و تخلى نمود و همچنين هريك از ائمه احد عشر از فرزندان آن برگزيده بشر عليهم صلوات الله الى يوم المحشر

پس بدانكه مراد مصنف عليه الرحمه از ذكر اين آيه كريمه آنست كه مثل مقلدين مجتهدين برأى وطن نيز مانند آنمردى است كه بنده جمعى است كه در او شريكند و در سر كار او تنازع و تناقض مينمايند زيرا كه از براى مقلد نيز بسا ميشود كه چند مجتهد مقلد باشد كه همه در رأى و فتوى و حكم مخالف يكديگر باشند پس اينمقلد بيجازه چگونه در دين خود و دنياى خود بفتوى و حكم همگى عمل كند و قول كدام يك از ايشان را قول خدا و رسول و ائمه عليهم و عليهم الصلوة بدانند مثل آنكه امروز مثلاً زيد را از مجتهدين اعلم ميدانند و تقليد او ميكند و فردا معلوم ميشود براو كه عمر و اعلم است پس مقلد او ميگرود و چند روز ديگر ثابت ميشود براو كه بكر اعلم است پس تقليد او مينمايد و رأى هـريك مخالف و مناقض رأى ديگران است پس چون اين بيجازه سرگردان رجوع بتقليد لاحق نمود تكليف او در احكام گذشته كه تقليد سابق را نموده چه خواهد بود مثلاً كسيكه پنججاه سال تقليد مجتهدى كرده است كه قائل بطهاره غساله بوده است فعليه ان از غساله متنجس اجتناب نكرده است پس بعد از آن رجوع ميكند بمجتهديكه غساله را نجس ميدانند پس لازم ميآيد براى او كه تمام عبادات اين پنججاه سال را مثلاً كه مشروطند بطهارت مانند نماز و روزه و غسل و وضوء همدا اعاده نمايد و مانند مسئله اعلميت است در عدول مسئله موت مجتهد

معوية وليث البختری المرادی وزرارة بن اعین

وفي الكافي باسناده عنه عليه السلام قال تعلموا العلم من حملة العلم وعلموا اخوانكم
كما علمكموه العلماء

وعنه عليه السلام انظروا علمكم هذا عمن تأخذونه فان فينا اهل البيت في كل خلف
عدو لا يتقون عنهم تحريف الغالين وابطال المبطلين وتأويل الجاهلين

وفي الكافي عن ابى عبد الله عليه السلام قال ابى الله ان يجرى الاشياء الا بالاسباب
فجعل لكل شيء سبباً وجعل لكل سبب شرحاً وجعل لكل شرح علماً وجعل لكل
علم باباً ناطقاً عرفه من عرفه وجهله من جهله ذلك رسول الله ونحن

وفي نهج البلاغة نحن الشعار والخزنة والابواب ولا تتوتوا البيوت الا من
ابوابها فمن اتاها من غير بابها سمى سارقاً الى غير ذلك من الروايات وهي اكثر من
ان تحصى واشهر من ان تخفى و اظهر من ان تروى وسنزيدك منها في باب ذم
الاجتهاد انشاء الله تعالى

بس بسا ميشود كه مقلد در عمر خود بسبب موت مجتهدين تقليد چند مجتهد كند كه مختلف
باشند در رأى و فتوى و حكم و ديگر بسا ميشود كه يك مجتهد كراراً تجديد رأى بهم رساند
بس مقلد بيجاره او چكند و بسا ميشود كه اختلاف و تردد در اعلاميت فيما بين مجتهدين بهم رسد
بعضى زيد را اعلام دانند و برخى عمر و او باره اى بكر را و گروهى خالد را و هر يك از ايشان هم
خود را اعلام خواند پس عوام بيجاره آواره كه وظيفه ايشان تقليد است چه كنند و چه
خاكى بر سر نمايند كالذى استهوى ته الشياطين فى الارض حير ان له اصحاب يدعونه
الى الهدى ائتنا و مثل مقلد بن ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين و آخذين باحاديث
ايشان و عاملين بروايات ثقات شيعه از قول اهل عصمت عليهم السلام مانند مرد يست كه
بنده خالص مردى باشد و بس چنانكه معلوم و روشن است و محتاج به بيان نيست لكن از
بر اى صاحب قلب سليم و مهتدى بطريق مستقيم و ذلك فضل الله يؤتية من يشاء و الله
ذو الفضل العظيم

فصل چهارم

اشاره است بحقيقة استبعاد مخالفة مشهور و بدفع توهم دور در عمل
بمأثور يعنى اخبار مرويه از ائمه هاديه مهديه عليهم افضل الصلوة و التحية

الفصل الثامن

ذکر جملة من الايات والاخبار الدالة على اثبات المتشابهه وبيان حکمه

المتشابهه ما لا يظهر معناه المقصود منه و حکمه ان یرد الى المحکم ان وجد وهو مثل تأويله من اهله والّا ترک علی حاله من المتشابهه فان المحکم فيه حينئذ یرد علمه الى الله ويحتاط فی العمل ولا يجوز تأويله لغير اهله لورود النهی عنه وقد يطلق المتشابهه علی المحکم الذي تعارضت ادلته كما اذا اختلفت الاخبار و حکمه بعد

وشاید که تو گوئی بدرستی که تو ای مصنف ادعا کردی امر عجیبی را و آوردی چیز منکر غریبی را و مخالفت کردی طایفه از مشاهیر فقهاء را پس بدرستی که تو ای مصنف رد کردی ظن را بظن و باطل کردی اجتهاد را باجتهاد و ثابت کردی عمل بتخبر را بتخبر و ایندور صریح است و ما نمیفهمیم بسیاری از آنچه را که تو میگوئی پس آیا تو را بر آنچه که ادعا کردی دلیلی هست بجز آنچه را که ذکر کردی و آیا ما را بسوی علم آن راهی خواهد بود بجز آنچه که مسطور داشتی پس بیاور از برای ما حجة روشنی اگر راست میگوئی پس در جواب تو ای قائل سائل میگوئیم ما بتوفیق الهی اما قول تو که گفتی که من امر عجیبی را ادعا کردم و شبیه غریبی آوردم پس وجه و علت در آن این است که طبع تو بمشهورات انس و عادت گرفته است و از پی مسلمات رفته است پس سخت شده است بر او تدقیق نظر در برهان و تحصیل ایمان از روی ايقان و خصوصاً چون مؤدی شود تحصیل برهان و یقین بمخالفت آنچه که ثبوت و رسوخ در آن حاصل شده است بطول زمان و اگر چنانچه تو بیرون آوری گردن خود را از بند متابعت عادت و قلابه تقلید و فرمانبرداری مرد مرا از گردن خود بگشایی هر آینه آنچه که منکر یافتی از گفتارها در نزد تو معروف خواهد گردید و آنچه را که سخت شمردی از امر ما سهل و آسان خواهی دید و فی المثل شاعر گفته است :

فمن يك ذا فم مر مريض ۞ يجد مرا به الماء الزلالا

یعنی کسی که دهان او بسبب مرضی تلخ باشد البته تلخ می یابد در دهان خود آب زلال شیرین را و بعد از این سخنها پس بدرستی که من خبر دادم تو را که این رساله نیست ما سمعنا و با انواجدها در مکانی و بدرستی که عذر مقطوع است کسی را که بیم داده شده باشد .

استيفاء ساير مراتب الترجيح المنقولة الخيار واما الاشتباه في كيفية العمل بعد معرفة الحكم الشرعي فيجوز الاجتهاد فيه لورود الرخصة بذلك وللزوم الحرج البين لولاه وهذا كما اذا تعارضت امارات جهة الكعبة وامارات اضرار الصوم بالمرض و عدم اضراره ونحو ذلك وعليه يحمل الخبر الذي روته العامة من اجتهاد فاصاب فله اجران ومن اجتهد فأخطأ فله اجر واحد ان صح الخبر والا فالذي رواه اولي به و اول من اثبت المتشابه في الحكم الشرعي هو الله سبحانه قال الله عز وجل هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب و اخر متشابهات الى قوله والراسخون في العلم وقال عز اسمه وما اختلفتم في شئى فحكمه الى الله

مترجم گوید مراد از «ماسمعنا» قول خدايتعالی است که از گفتار کفار حکایت فرموده است که چون انبياء عليهم السلام ايشانرا موعظه وارشاد ميکردند و امر بتوحيد الهی و ترک شرک و معاصی و مناهی مينمودند ايشان در جواب ميگفتند **ماسمعنا بهذا في آياتنا الاولين** يعنى نشنیده ايم اين را که شما ميگوويد که درميان پدران ما که گذشته اند معروف و معمول باشد پس ما چگونه مخالفت پدران خود کنيم و البته نخواهيم کرد و همچنين **انا وجدنا** که حقتعالی حکايت ميفرمايد از کفار مکه که در جواب رسالات و مقالات حضرت مصطفوی صلی الله عليه وآله می گفتند **انا وجدنا آياتنا على امة و انا على آثارهم مقتدون** يعنى بدرستيکه ما بافتيم پدران خود را بر پيروي پيشوايانی و بدرستي که ما هم بر اثر پدران خود پيروان خواهيم بود و دست از متابعت و موافقت پدران خود نخواهيم برداشت و عبارات مصنف اشاره است بکلام او در خطبه خود در اول رساله که ملخص ترجمه آن اين است که اين رساله بسوی کسانيست که اهل انصاف باشند نه اصحاب اعتساف و رجال را بواسطه حق بشناسند نه حق را باعتبار رجال و در مقام شناختن حق و تصديق صدق ذنک حميت را که موجب تقليد جمهور است از دل بزدايند و سنك عصبيت را که باعث متابعت مشهور است از دامن بيندازند و سخن «ماسمعنا بهذا في آياتنا» نسر ايند و زبان اعتذار «وجدنا آياتنا» نگشانيد پس مراد مصنف از اين اشاره در اين عبارات آنست که ای کسیکه ميگوئی بمن که تو امر عجبی را ادعا کردی و شئی بمنکرير آوردی سخن تو شبيه است بسخن کفار که در جواب انبياء خصوصاً حضرت مصطفی صلی الله عليه وآله ماسمعنا بهذا في آياتنا می گفتند **وانا وجدنا آياتنا** می سرودند و مراد از کلمه «وقد اعذر من انذر» که در مثل استعمال می کنند و ترجمه شد باينکه پذيرفته ميشود عذر کسیکه بيم داده شده باشد آن است که بعد از

وقال الله تعالى ولو رددوه الى الرسول والى اولى الامر منكم لعلمه الذين يستنبطونه منهم و قال فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله والرسول وفى الحديث النبوى المتواتر بين العامة والخاصة انما الامور ثلاثة امر بين رشفه فيمتبع وامر بين غيره فيجتنب وشبهات بين ذلك والوقوف عند الشبهات خير من الاقتحام فى الهلكات و من ترك الشبهات نجى من المحرمات و من اخذ بالشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم

وفى الفقيه قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ان الله تبارك و تعالى حد حدودا فلا تعتدوها و فرض فرائض فلا تنقضوها و سكت عن اشياء لم يسكت عنها

آنكه خداوند عزوجل توبیخ و ملامت و تعییر و مذمت فرموده است كسانیرا كه در جواب امر و ارشاد بحق « ما سمعنا و انا وجدنا » گفته اند دیگر چگونه میتوان كه از روى حمیت و عصبيت تقلید جمهور و متابعة مشهور نمود و مخالفة جمهور و مشهور را عجیب و غریب و منكرش مرد و اینكلام در مثل از قبیل المأمور معذور است پس باید كه متابعة حق و صدق را كرد هر چند كه مخالف جمهور و مشهور باشد و خصوصاً كه لم يزل ولا يزال كه حق بافته قلیله بوده و میباشند نه باجماعة كثیره كم من فئمة قليلة غلبت فئمة كثیرة باذن الله و الله مع الصابرين و لا تجد اكثرهم شاكرين و ما اكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين و اكثر الناس لا يعلمون و اكثرهم لا يعقلون و بعزتك لا غوينهم اجمعين الاعبادك منهم المخلصين

فرمود و اما قول تو كه من كه مصنفم مخالفة کرده ام طایفه از مشاهیر فقها را پس در آن كلامی هست و آن اینست كه اول كسیكه اینكار را کرده است یعنی مخالفة مشهور نموده است خود آن طایفه میباشند پس بدرستی كه ایشان مخالفة كردند طریقه قدما را كه همگی اخباری بودند و تغییر دانند سنة بزرگان فقها را كه معتبر بودند در اقوال و اعمال و عدول كردند از اخبار باصول و اقوال فضول و سخنهای بیفایده و بیهوده را مرتكب گردیدند و ما میخواهیم كه احیا كنیم آن طریقه را و تجدید نمائیم آن سنة قدیمه را زیرا كه آن سنت و طریقه حق است و محل شك و ریب نیست و متیقن است كه شبهه عارض نمی تواند شد و حق سزاوار تر است باینكه پیروی کرده شود و طلب کرده شود علاوه بر اینها آنكه قدماء و پیشینیان بزرگترند در شأن و بلند ترند در مكان و نزدیک ترند با ائمه علیهم السلام در زمان از پسینیان و اعتماد ایشان بیشتر و برهان ایشان روشن تر

نسیاناً لها فلا تكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها ثم قال علي عليه السلام حلال بين و حرام بين و شبهات بين ذلك فمن ترك ما اشبهه عليه من الاثم فهو لما استبان له اترك و المعاصي حمى الله فمن يرتع حولها يوشك ان يدخلها وقوله عليه السلام وسكت عن اشياء الى قوله فاقبلوها معناه ان كل ما لم يصل اليكم عن التكليف ولم يثبت في الشرع فليس عليكم شىء فلا تكلفوه على انفسكم فانه رحمة من الله لكم و في هذا قيل اسكتوا عما سكت الله عنه و من كلامه عليه السلام في وصيته لابنه الحسن عليه السلام دع القول فيما لا تعرف و الخطاب فيما لا تكلف

وفى الكفاي باسناده عن زرارة بن اعين قال سألت ابا جعفر عليه السلام ما حق الله

است وزود است که در اینر ساله خواهی شنید در حق ایشان از احادیث معصومین علیهم السلام آنچه را که بشناسی بواسطه ایشان قدر ایشان را و رجحان ایشان را بر کسیکه مخالف ایشانست ان شاء الله تعالی

و اما قول تو که من که مصنفم رد کرده ام ظن را بظن و باطل کردم اجتهاد را باجتهاد و اثبات کرده ام خبر را بنخبر من تبری و تنزه میجویم از آنکه مخالفه کنم با شما بسوی آنچه که نهی میکنم شما را از آن یعنی از آنکه نهی کنم شما را از چیزی و خودم رتکب آن چیز شوم نمیخواهم مگر اصلاح راهر قدر که بتوانم و نیست توفیق من مگر بیاری خدا بتهالی بر او تو کل دارم و بسوی او انابه و بازگشت میکنم بلکه این است و جز این نیست که رد کردم من ظن را بیقین و باطل کردم اجتهاد را بنص مبین و حال اینکه چنک در زده ام بعروه و نقی و حبل متین و آورده ام تو را از شهر سبا خبری از روی یقین و اعراض کرده ام و رو گردانیده ام از آنچه منع کرده شده است از آن بسوی آنچه که رغبت کرده میشود در آن و از آنچه که باعث شك و ریب است بسوی آنچه که هیچ شک و ریبی عارض آن نمیگردد پس میگوئیم بدرستی که تو اگر چنانچه ایمان نیاورده بائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین یا بحديث تقلین که منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطاهرین و امثال آن حدیث پس ما را با تو سخنی نیست پس تو از این راه برو، و ما از این راه و اگر چنانچه ایمان بهمه اینها آورده و لکن گمان کرده که علم باخبار رسول و ائمه علیه و علیهم الصلوٰة و التحیة نیست چاره از اینکه بوده باشد مانند علم بوجود ایشان صلوات الله علیهم در وضوح و روشنی و قوه یا تواتر آن اخبار مانند تواتر وجود ایشان علیهم السلام و الا چنانچه بسر حد و وضوح و روشنی و قوه باین مقدار نرسد

على العباد قال ان يقولوا ما يعلمون و يقفوا عند ما لا يعلمون و باسناده عن ابى عبد الله عليه السلام مثله و فى آخره فان فعلوا ذلك فقد ادوا الى الله حقه و باسناده عنه عليه السلام قال الوقوف عند الشبهة خير من الاقتحام فى الهلكة و ترك حديثا لم تروه خير من روايتك حديثا لم تحصه و فى عيون اخبار الرضا عنه عليه السلام قال من ردّ متشابه القرآن الى محكمة هدى الى صراط مستقيم ثم قال عليه السلام فى اخبارنا متشابه كمتشابه القرآن فردوا متشابهها الى محكمةها ولا تتبعوا متشابهها دون محكمةها ففضلوا و فى محاسن البرقى باسناده عن محمد بن الطيار قال قال لى ابو جعفر عليه السلام

باجد تواتر محدود نگرود پس آن اخبار آحادى خواهد بود که فايده نبخشند مگر ظن را اگر گمان تو اين است که ذکر شد پس نمى بينم من تورا مگر اينکه تشناخته هنوز که يقين مانند ظن از برای او مراتب بسيار است قوه در او وضعف و اينکه در احکام شرعيه اکتفا ميشود باقل مراتب يقين باوجود اينکه اکثر اخبار احکاميه در قوت کمتر نيست از اخبار امامت از جهة متن و چه از جهت سند پس ميگويم بدرستي که من تکليف نکردم شمارا بعمل کردن بهر خبر بیکه روايت کرده ميشود بلکه عمل کنيد با آنچه که اطمينان و سکون بآن نفسهاي شما از آن روايات دارد و روايتى که نفس شما اطمينان و سکون حاصل نميکند پس واگذاريد آن را و بگذاريد او را در سنبل خود چنانکه وا گذاشته است و سر داده است آنهارا خداي تعالی در سنبل خود يعنى ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين پس علم آن وا گذاشته ميشود بخدا و در عمل توسعه داده شده است بر ما و بعد از همه اين سخنها پس ميگوئيم بدرستي که عمل باخيار متفق عليه است در ميان همه اماميه و تورا گمان ندارم که تواني که در نمائي عمل باخيار راورد نمائي عمل همه کتب حديثرا تماماً از اول تا آخر و خصوصاً آن چهار اصل را که بر آنهاست مدار در همه اعصار يعنى کتاب کافي و کتاب من لا يحضره الفقيه و تهذيب و استبصار و اين است و جز اين نيست که خلاف ميان ما و تو در عمل باصول فقيهيه است خاصه نه غير آن پس جماعه اصوليين متفقند باخيار بين در عمل باخيار مخالف نيست بايشان در آن مگر شاذي از اصوليين مانند سيبه مرتضى و اتباع او بلکه و ايشانهم مخالف نيستند در عمل باخيار زيرا که ايشان رد نميکنند اخبار غير متواتره را با التمام و اين است و جز اين نيست که رد ميکنند نوعي از آنها را که مينامند آنرا خبر واحد بیکه نه موجب علم است و نه عمل و اصطلاح ايشان در خبر واحد موافق نيست با اصطلاح کسانی که

تخاصم الناس قلت نعم قال ولا يسئلونك عن شيء الا قلت فيه شيئا قلت نعم قال فاين باب الرد اذن

ويستفاد من هذه الروايات ان ما لا طريق لنا الى علمه فهو عنا موضوع ولا يلزم علينا بل لا يجوز لنا ان نتكلف تعرفه بالاستنباطات المظنونة

وروى الصدوق عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ورفع عن امتي الخطاء والنسيان وما استكرهوا عليه وما لا يطيقون وما لا يعلمون وما اضطروا اليه والحسد والطيرة والتفكر في الوسوسة في الخلق ما لم ينطقوا بشقة وفيه باسناده عنه عليه السلام قال ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم وفيه عنه عليه السلام قال من عمل بما علم كفى ما لم يعلم

متاخرند ازايشان يعنى مراد سيد و اتباعش بخبر واحد غير مراد متاخرين است پس بدرستی که متاخرين هر خبريرا که متواتر نباشد آحاد مينامند پس خبر واحد در اصطلاح ايشان اعم است از خبر واحد در اصطلاح متقدمين برايشان و آنچه که ذکر کرديم مندفع ميشود تدافع درميان کلام سيد مرتضى و کلام علامه در باب خبر واحد از جهة رد سيد آن را و از جهة قبول علامه آنرا و مندفع ميشود نيز دعوى ايشان اتفاق قومرا بر هر دو طرف نقيض يعنى دعوى سيد اتفاقرا بر رد خبر واحد و دعوى علامه اتفاقرا بر قبول آن و ما بايد ذکر نمائيم کلام سيد و علامه را و همچنين کلام کسانيرا که متاخرند از ايشان تا اينکه معلوم و روشن شود از براى توحق در باب عمل بخبر واحد و معنى آن ان شاء الله تعالى

هتروم گويد بيان مطالب مهمه اينفصل در چند بينه ميشود بنيه اولى بدانکه حاصل اينفصل و محصول اين اصل دو سخن است که اصوليه براخباريه ايراد کرده اند و جراب آنها است بر وجه وافى شافى

سخن اول آنکه ميگويند که شما مخالفت کرده ايد طايقة عظيمه كثيره مشاهير از فقهاء شيعه را و بر خلاف قول مشهور در ما بين فقهاء اماميه و علماء اثنا عشرية على اننى عشرهم افضل الصلوة و التحية مقول و معمول ميداريد و اين در دين و آئين امر است عجيبي و شيشى است منكر و غريب

جواب ايشان اجمالا آن است که **اولا** بکدام دليل و حجة از کتاب و سنة بلکه از اجماع و عقل که شما حجة کرده ايد متابعة و موافقة مشهور و مشاهير واجب و لازم است **قل** هانوا برهانکم ان کتتم صادقين بلکه ميتوانيم گدث که نصوص ادله از

وفی الکافی باسناده عن عمر بن حنظلة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن رجلين من اصحابنا بينهما منازعة في دين او ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة أيحل ذلك قال من تحاكم اليهم في حق او باطل فانما تحاكم الى الطاغوت وما يحكم له فانما ياخذ سحتا وان كان حقا ثابتاً له لانه اخذ بحكم الطاغوت وقد امر الله ان يكفر به قال الله عز وجل يريدون ان يتحاكموا الى الطاغوت وقد امروا ان يكفروا به قلت فكيف يصنعان قال ينظر ان من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا و حرامنا وعرف احكامنا فليرضوا به حكما فاني قد جعلته عليكم حاكما فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد والراد علينا الراد على الله وهو

کتاب و سنته بلکه از اجماع و عقل نیز بر منع متابعت و موافقت مشهور و مشاهیر از جهة بودن آن قول مشهور یا قول مشاهیر بسیار است و **ثانیاً** مادر این امر مخالفت با فقهاء نکرده ایم بلکه موافقت کرده ایم با ایشان بلکه تقلید ایشان نموده ایم از آنجهت که اول مخالفت مشهور و مخالفت مشهور اول آن بود که ایشان کردند زیرا که مشهور بلکه متفق علیه در میان مسلمین از بد و امر اسلام و بعثت حضرت خیر الانام صلی الله علیه و آله الکرام عمل باخبار و روایات ثقات بود و تعدی و تخطی از نصو صرا جایز نمیدانستند و روا نمیداشتند تا اینکه ابلیس لعین ظن خود را بر اکثر مردم راست کرد و ایشانرا از ابواب مدینه علم و خزینه حلم و سلم بر گردانید و از در خانه وحی و تنزیل و علم و تفسیر و تاویل و منظر رب جلیل و منزل جبرئیل برانید و پرتانید و ایشان از سرچشمه علم تشنه کام بر گشته و حیران و سر گشته بوادی ضلالت و بوادی حیرت و عمی و جهالت افتادند و دست ایشان از عروۀ وثقی و حبل متین کوتاه و بر گردن بسته و پای قابلیتشان از سیر و سلوک صراط مستقیم و طریق مستبین لنگ و شکسته گردید پس خود را از علم کتاب عاطل و زایل و در سنۀ عامی و جاهل دیدند و بطالت و جهالت را بالطبع و بالتبع للناس بر خود نپسندیدند پس طلباً للریاسة و السياسة و ابتغاء أعلو الشان و سمو امکان و الاشتهار بین الناس و اختلاف العوام من الاناس و حباً لمدح المادحین و حمد الحامدین و تقرب الامراء و السلاطین لابد و لا علاج از باب «الغریق یتشبث بكل حشیش» فتح باب اجتهاد و تظنی و ترئی کردند و تمهید قواعد اصولیه نمودند تا اینکه بالمره از روایات و نصوص اهل عصمت و خصوص اعراض و اغماض کردند و کسانی هم در قرون بعد از ایشان آمدند باب حمیت را گشودند و راه عصبت را پیمودند و تقلید و متابعت سلف را نمودند .

علی حد الشریک باللہ قلت فان كان كل واحد اختار رجلا من اصحابنا فرضيا ان يكونا ناظرین فی حقهما واخلتفا فیما حکما وکلاهما اختلفا فی حدیثکم قال الحکیم ما حکم به اعدلہما وافقہما واصدقہما فی الحدیث واورعہما ولا یلتفت الی ما یحکم بہ الاخر قال قلت فانہما عدلان مرضیان عند اصحابنا لایفضل واحد منہما علی صاحبہ قال فقال ینظر الی ما کان من روایتہم عنافی ذلك الذی حکما علیہ المجمع علیہ من اصحابک فیؤخذ بہ من حکمنا ویترک الشاذ الذی لیس بمشہور عند اصحابک فان المجمع علیہ لاریب فیہ وانما الامور ثلثة امر بیّن رشده فیتبع وامر بیّن غیہ فیجتنب وامر مشکک یرد علمہ الی اللہ ورسولہ قال رسول اللہ ﷺ حلال بیّن

ولکن فرقة محقة امامیه چون سالك طريقه مثلی ومستمسک بعروة وثقی و متقلد بقلاده ولايت ومهدی بنجوم هدايت ومقتدی بائمه دين ومقتفی بعترت طاهرين صلوات اللہ علیہم اجمعین بودند همگی ایشان بالتمام از خواص وعوام در هر زمان و هر مکان که بودند از اعصار وامصار وبراری و بحدار بر همان شیمه قدیمه وعادت سابقه مستقیمه اعنی عمل باخبار وروایات عدول وثقات از ائمه هداة علیہم افضل الصلوة باقی و ثابت و برقرار بودند و هرگز نامی از اصول الفقه و کلامی از اجتهاد وعمل بنظر در میان ایشان معروف ومدکور نبود بلکه اگر کسی را اتفاقاً می شنیدند که در مسئله واحده مایل باین طریق وممائل آن فریق گردیده است از او تبری وتجنب میکردند بیش از تبری وتجنب ایشان از مخالفین وایشانرا مستمراً حال بدین منوال بود تا اوایل غیبت کبری غره غرای وقره باصره زهرا وامام وری وسرور دوسرافعلیه الف الف التحية والثناء پس از آن زمان شد آنچه که رسید چنانکه مفصلاً در فصل اول وفصل دویم رساله ذکر یافته است و مانیز مکملات ترجمه آن پرداختیم و چیزی از این مطالب قابل انکار ومحل شك وریب واشکال نیست پس معلوم شد از آنچه که مذکور گردید که این طایفه از فقهای امامیه مخالفه مشهور بلکه مجمع علیه فرقه محقه امامیه بلکه کافه اسلامیه را کرده اند وکاش میدانستم وآگاه می شدم که اگر همچنانکه فرقه محقه شیعه از بد و تاسیس اساس شریعة صلی اللہ علی شارعها وآله تا اوایل زمان غیبت کبری آن مخدوم اهل ارض وسما وماتحت الثری که همگی قولاً واحداً بنای قول وعمل ایشان بر اخبار و آثار ائمه اطهار علیہم صلوات اللہ العزیز الجبار مأخوذه از ثقات و اختیار بود اگر بعد از آن زمان هم ابدال دهر والاوان این امر مستمر و این بناء مستقر میبود وفقهاء این طایفه متابعه وموافقه می کردند بامشایخ واساتید و کبراء خود وبکلمات

و حرام بیّن و شبهات بین ذلك فمن ترك الشبهات نجی من المحرمات و من اخذ الشبهات ارتكب المحرمات و هلك من حيث لا يعلم قلت فان كان الخبر ان عنكم مشهورین قدرواهما الثقات عنكم قال ينظر فما وافق حكمه حکم الكتاب والسنة و خالف العامة فيؤخذ به ويترك ما خالف حكمه حکم الكتاب والسنة و وافق العامة قلت جعلت فداك أرايت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة و وجدنا احد الخبرين موافقا للعامة والاخر مخالفا لهم بأى الخبرين يؤخذ قال ما خالف العامة فغلبت الرشاد قلت جعلت فداك فان وافقهما الخبران جميعا قال ينظر الى ما هم اليه اهيل حکامهم وقضاتهم فيترك ويؤخذ بالاخر قلت فان وافق حکامهم

واهيہ واقاويل باطله متکلمين و متکلفين از معاندین و مخالفین گول نمیخورند و مغرور و مغدور نمیگردیدند و در اقوال و اعمال و اخلاق و افعال متباعدة و مشابهة با آن طایفه ضاله مضله نمی نمودند چه می شد که کدام عیب و نقص ایشانرا لازم میآمد یا کدام سخن بر ایشان وارد میگردید چنانکه طایفه اخباریه استمرار او اتصالا خلفا عن سلف قولاً و عملاً بر همان طریقه ثابت و باقی و همین عقیده را حافظ و اقای میباشند هر چند که در بعضی از منہ در عدد و مدد ایشان ضعفی و فتوری و قصوری حاصل شد بحدی که بتفرق و توارى و اختفاء و اتقاء مؤدی گردید و علت و سبب آن در فصل دوم رساله مذکور و بترجمه منصور شد الا آنکه بعضی از سعادت و صاحبان نور در انانی از منہ و دهور بتوفیق و لطف پروردگار غفور شکور از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار گردیدند و مضمون هدایت مشحون **و الذین جاهدوا فیما را رعایت و متابعت کردند پس بشمره لغیرہم ینفخون** بر خوردار و سودمند شدند پس بهدایت نور و ولایت بشاهراه حق و حقیقه مهتدی گشتند و بعد از استکمال و استعمال علوم باطله و فتون بلاطائله از اصول الفقه و کلام و فلسفه و نحو ذلك و از همه آنها اعراض و احتراز نموده و همگی را باهالی آنها و اگذار کرده سیر و سلوک طریقه مثلی اخباریه را پیشنهاد و توشه معاد خود ساختند مانند مصنف رساله و امین الاسلام استرا بادی و سید سعید میرزا محمد شهید و امثال ایشان روح الله ارواحهم بروح و ریحان فی غرف الجنان و درجات الرضوان پس در مقام تجدید مذهب قدیم و تسدید قول سدید سلیم و احیاء طریق مستقیم بر آمدند پس کی و کجا خلاف مشهور و مخالفه مشاهیر کرده اند تا محل طعن و ملامت و عیب و مذمت واقع شوند .

و اگر توبه گویی که غایة الامر آن است که دو قول مشهور از دو قوم مشاهیر در

الخبرين جميعاً قال فاذا كان ذلك فارجه امامك فان الوقوف في الشبهات خير من الاقتحام في الهلكات وفي معنى هذا الحديث اخبار كثيرة

وفي احتجاج الطبرسي بعد نقل هذا الحديث قال جاء الخبر على سبيل التقدير لانه قلما يتفق في الاثار ان يرد خبر ان مختلفان في حكم من الاحكام موافقين للكتاب والسنة و ذلك مثل الحكم في غسل الوجه و اليدين في الوضوء فان الاخبار جاءت بغسلها مرة مرة و بغسلها مرتين فظاهر القران لا يقتضى خلاف ذلك بل يحتمل كلتي الروايتين و مثل ذلك يوجد في احكام الشرع و اما قوله **عليه السلام** للسائل فأرجه وقف حتى تلقى امامك امره بذلك عند تمكنه من الوصول الى

نزد شما ثابت و متحقق شديكى قول بجواز عمل باصول و اجتهاد ظنى و اخذ باتفاق آراء كه اجماع مينامند و ديگرى قول بعدم جواز اينها و انحصار ادله در كتاب و سنة و اصحاب قول اول اكثرند در عدد و اجمعند در علوم و فنون و افضل و اطولند در تحقيق و تدقيق در نظريات و مشكلات و اقربند بشما در زمان بلكه شما در عين زمان ايشان واقع شده ايد پس چه افتاد شمارا و چه چيز داعى و باعث شد كه اصحاب قول اول را كه داراي اينصفاً مرجحة مى باشند و اگداشتيد و متابعة و مشايعة نموديد اصحاب قول ثانى را كه متصف باين صفات نيستند پس ترجيح مرجوح بر راجح و تفضيل مقضول بر فاضل نموده ايد

جواب هيگوئيهم كه اولاً مسلم نميداريم كه متقدمين داراي صفات مذكوره تبوده باشند بلكه هيگوئيهم كه ايشان بمراتب اكمل بودند از متاخرين در اين صفات و ساير صفات كماليه مگر اتصال زمان متاخرين بزمان ما از حيث اشخاص كه مختص بآن طايفه است و آنهم البته مرجح و مفضل نيست و اما نوع ما پس متصليم در زمان و سلسله بمتقدمين و ثانياً سلمنا و لكن قدمات از علماء و فقهاى ماداراي صفات و خصالى بودند كه اولى است بترجيح و تفضيل بلا اشكال مانند اقرب بودن ايشان بزمان ائمه صلوات الله عليهم و كبار اصحاب ايشان عليهم السلام و مشايخ كبار مانند نواب اربعة و ساير نواب آن حضرت و نواب و بواب ساير ائمه عليهم السلام و ممدوحين و موثقين ايشان عليهم السلام بلكه زمان همگى زمان واحد و عنوان همگى عنوان واحد و قول همگى قول واحد است

و از آن جمله اعلميت متقدمين است در علم قرآن و در علم حديث از حيث اسانيد و متون و دلالات و قرائن معتبره در دلالات و ايندو علم پايه و مايه شريعتند و اعلميت ايشان است بعرفيات و اصطلاحات اهل زمان معصومين عليهم السلام و از آن جمله بودن ايشان است اعلميه

الامام فاما اذا كان غايباً ولا يتمكن من الوصول اليه والاصحاب كلهم مجمعون على الخبرين ولم يكن هناك رحجان لرواة احدهما على رواة الاخر بالكثرة والعدالة كان الحكم بهما من باب التخيير يدل على ما قلناه ما روى عن الحسن بن الجهم عن الرضا عليه السلام قال قلت له يجيئنا الا-عاديث عنكم مختلفة قال ما جاءك عنا فاعرضه على كتاب الله عزوجل واحاديثنا فان يشبههما فهو عنا وان لم يشبههما فليس منا قلت يجيئنا الرجالن و كلاهما ثقة بحديثين مختلفين فلانعلم ايهما الحق فقال اذا لم تعلم فموسع عليك بايها اخذت ومارواه الحارث بن المغيرة عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا سمعت من اصحابك الحديث وكلهم ثقة فموسع عليك حتى ترى القائم عليه السلام وترد اليه

واهد واتقى واحفظ درطاعات وحسنات وترك محررات ومكروهات واحوط درشبهات و مبهمات چنانكه هم اينها در نزد فريقيين واهل طريقيين مسلم ومعلوم است ومشتبه ومخفى نيست پس كسيكه داراي اينصفتا جميله وخصال حميده باشداقرب واحق است بتوفيق و نصرت پروردگار ونظر لطف وعنايت رسول مختار وائمة اطهار عليه وعليهم صلوات الله العزيز الغفار درتحصيل علوم دينيه وتكميل اخلاق حميده ظاهره وباطنيه وتزكويه نفس از صفات وخصال رذيله دنيه پس بدليل قاطع وبرهان ساطع وحجة قانع ونور لامع ثابت وواضح شد كه متابعة ومشايعة قدماء ازفقاء و علماء اولى واقدم بلکه معين ومعتهم وملتمزم است و درمخالفة ايشان مخافة شمول اين آيه كريمه است ومن يشاقق الرسول صلى الله عليه وآله ويشبع غير سبيل المؤمنين نوله ماتولى ونصله جهنم وساءت مصيرا ولكن شبهه نرود بر تو كه مامتابعة قدماء علماء ميكنيم ازجهة آنكه ايشان علماء يا قدماء مى باشند حاشاؤا كلا بلکه متابعة ومشايعة ايشان ازجهة امر وارجاع ائمه هدى عليهم السلام است ببعضى ازايشان خصوصاً وبديگران عموماً وازجهة آن است كه ايشان ورثه وخزان وامناء احاديث و اخبار اهل بيت عليهم السلام واعلم واخبر بانها ميباشند چه ازجهة اسانيد چه متون وچه دلالات آنها وقرائن صحت وسقم اخبار برايشان واضح تر و روشن تر ازديگران بود وهمچنين ايشان دانا تر بودند بعرفيات واصطلاحات ازمنه معصومين عليهم السلام چنانكه همگي ايشان در نقل حديث ثقة وصدوق بودند وهمه اينها مسلم است وقابل انكار واشكال نيست پس متابعة ايشان را از اينجهة واجب ولازم ميدانيم كه واسطه ووسيلة اتباع واطاعة رسول وائمة عليه وعليهم الصلوة والسلام واخذ وعمل باحاديث ايشان است

وروی سماعة بن مهران قال سألت ابا عبد الله عليه السلام قال قلت يرد علينا حديثان واحد يأمرنا بالآخذ به والاخر ينهيها عنه قال لا يعمل بواحد منهما حتى يأتي صاحبك فتسأله عنه قال قلت لا بدان يعمل باحدهما قال خذ بما فيه خلاف العامة

وفى الكافى عنه عليه السلام انه سأل عن اختلاف الحديث يرويه من نثق به ومنهم من لا نثق قال اذا ورد عليكم حديث فو جدتم له شاهداً من كتاب الله او من قول رسول الله صلى الله عليه وآله والا فالذى جاء بكم اولى به **وفيه** عنه عليه السلام كل شيء مردود الى الكتاب والسنة و كل حديث لا يوافق كتاب الله فهو مزخرف

وفى عيون الاخبار عن الرضا عليه السلام فى حديث له طويل قال فى آخره

امر على الديار ديار ليلي اقبل ذا الجدار لذي الجدار
ملخص كلام آنکه شر ذمه اخباريه باحدى از آحاد بجز معصومين عليهم السلام
معنى و معتمد نيستند و قول هيچ قافلى را بجز قول ايشان عليهم السلام سامع و تابع
نخواهند بود.

مپندارى توصيد دام خود را که گردد صيد صد شاهين صد باز
سران بامن سر تسليم دارند که سردارم بپايت اى سر افراز

و من يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو فى الآخرة من الخاسرين .

بينه دوم

سخن دوم که اصوليه بر اخباريه ایراد مينمايند که ميگويند بدرستی که شمارد ميکنيد ظن را بظن و باطل می کنيد اجتهاد را باجتهاد و اثبات می کنيد حجيه اخبار را باخبار و ايندور صريح است و باطل است جدا بلا انکار پس اما اينکه رد ميکنيد ظن را بظن پس از جهة آن است که عمل ميکنيد در ابطال عمل بظن بايات و رواياتيکه ظنية الدلاله اند يا ظنية السند يا از هر دو جهة ظنيت دارند و اما اينکه باطل ميکنيد اجتهاد را باجتهاد و اثبات ميکنيد حجيه اخبار را باخبار پس آن واضح و روشن است و محتاج ببيان نيست اينمجموعه کلام مورد است

وما جواب ميگوئيم بحول الله تعالى و قوته که بلى اگر سخن شما راست باشد يا جزئى از آن راست باشد و چنين باشد که گفته ايد چنان است که ميگوئيد دور صريح

بعد ذکر العرض علی کتاب ثم السنة ثم التخییر والرّد الی رسول الله ﷺ و ما لم تجدوه فی شیء من هذه الوجوه فر دوا الینا علمه فنحن اولی بذلك ولا تقولوا فیہ بأرائکم وعلیکم بالکف والتمثت والوقوف وانتم طالبون باحثون حتی یأتیکم البیان من عندنا .

وقال ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب الكلینی رحمه الله فی اوایل الکافی یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمييز شیء مما اختلف الروایة فیہ عن العلماء علیهم السلام برأیه الا علی ما اطلقه العالم عليه السلام بقوله اعرضوها علی کتاب الله عزوجل فما وافق کتاب الله فخذوه وما خالف کتاب الله فردوه وقوله عليه السلام دعوا ما

است وباطل است ولكن حاشا فحاشا وکلا ثم کلا که چنین وچنان باشد بلکه ما ردمیکنیم و باطل میگرددانیم عدل بظن را بعام یقین و نور مبین از ادله و براهین از قرآن کریم و سنة رسول امین و ائمه معصومین صلوات الله علیه وعلیهم اجمعین اگر تو آیات قرآنی و احادیث معصومیه علیهم السلام را ظنیات میداننی از جهة دلالت یاسند پس بر تو باسی نیست و ما را باهم بر تو بحثی نباشد زیرا که تو احولی و چشم احوال یک را دو می بیند و **علی ابصارهم غشاوة** و الا هر یک از آیات و اخبار وارده در این باب از برای انسان فهیم و صاحب قلب سلیم و نظر مستقیم افاده قطع و یقین میکنند اما آیات پس در قطعیت سند آن کلامی و اشکالی نیست و در دلالت آنها بالصرح و الوضوح بر منع و نهی از عمل بظن نیز جای شبهه و انکار نیست و از آن جمله مثلا از آیه کریمه **الهم یؤخذ علیهم میثاق الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق** که ترجمه آن اینست که آیا گرفته نشد بر مردم بیهان در کتاب خدا که نگویند بر خدا مگر آنچه را که حق است با آیه مبارکه **ان الظن لا یغنی من الحق شیئا** که در دو موضع از قرآن مجید مذکور است و ترجمه آن این است که بدرستی که ظن کفایت نمی کند از حق چیزی را چگونه از برای صاحب عقل و عدل قطع و یقین ببطلان عمل بظن حاصل نمیشود و بر این نهج است سایر آیات نازل در این باب

واما اخبار وارده در این باب پس آن بر چند صنف است که هر صنفی بعد تو اتر بان معنی که اصولیه میگویند میرسد و اگر تنزل کنیم و گوئیم که هر صنفی از آن بما هو بعد تو اتر بمعنای مذکور نمی رسد میگوئیم که بعد استفاضه و تظافر میرسد پس بنظائر یکدیگر و بانضمام قرائن و باعضاد شواهد و دلائل دیگر مفید قطع و یقین خواهند بود پس چه رسد

وافق القوم فان الرشد في خلافهم وقوله **عَلَيْهِمْ** خذوا بالمجمع عليه فان المجمع عليه لا ريب فيه ونحن لا نعرف من جميع ذلك الا اقله ولا نجد شيئاً احوط ولا اوسع من رد علم ذلك كله الى العالم **عَلَيْهِمْ** وقبول ما وسع من الامر فيه بقوله **عَلَيْهِمَا** بايهما اخذتم من باب التسليم وسعكم انتهى كلامه وقوله طاب ثراه نحن لا نعرف من جميع ذلك الا اقله يعنى به انا لا نعرف من الضوابط الثالث الا حكم اقل ما اختلف فيه الرواية دون الاكثر لان الاكثر لا يعرف من موافقة الكتاب ولا من مخالفة العامة ولا من الاجماع فالاحوط في القول رد علمه الى العالم اى الامام **عَلَيْهِ** و الاوسع في العمل التخيير من باب التسليم دون الهوى يعنى لا يجوز لنا الافتاء والحكم باحد الطرفين بتة وان جازلنا العمل به من باب التسليم بالاذن عنهم عليهم السلام

باينكه تمام اصناف اين اخبار را با اجتماع باهم ملاحظه كنيم كه بلا شبهه عدد آنها از حد تواتر ميگذرد و خصوصاً كه اين اخبار را با آيات مذكوره ضم نمائيم علاوه بر اينها دليل عقلي نيز بر بطلان عمل بظن از چند جهت قائم است يكي آنكه اداى تكليف حاصل نميشود مگر با علم بمكلف به پس باظن بمكلف به امثال و اداى تكليف نخواهد شد پس عمل بظن مسقط تكليف نيست و هر چه كه مسقط تكليف نيست در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است پس عمل بظن لغو و بيهوده است و هر لغوى باطلست پس عمل بظن باطلست و ديگر آنكه اشتغال يقيني مقتضى براءة يقينيه است و عمل بظن محصل براءة يقينيه نيست و هر چه كه محصل براءة يقينيه نيست رافع اشتغال يقيني نيست پس عمل بظن رافع اشتغال يقيني نيست و هر چه كه رافع اشتغال يقيني نباشد مسقط تكليف نخواهد بود پس عمل بظن مسقط تكليف نخواهد بود و هر چه كه مسقط تكليف نباشد در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده خواهد بود پس عمل بظن در مقام اداى تكليف لغو و بيهوده است و هر لغوى باطل است پس عمل بظن باطلست و غير اينها از دلائل عقليه كه مجال و مسعه ذكر آنها در اين مجاله نيست و اينها كه ذكر كرديم و آنها كه ذكر نكرديم همگي راجع بيكد يگر و در معنى متحد و نتيجه همه واحد است پس بعد از ملاحظه همه اين مطالب ديگر چگونه ميتوان گفت يا احتمال داد كه قطع يقين ببطلان عمل بظن حاصل نميشود و تو از چه رو و از چه راه گفتى كه شما رد ميكنيد ظن را بظن

واما ابطال اجتهاد باجتهاد كه نسبت بماداديد پس قبح و فساد آن واضح تر از نضيه سابقه است زيرا كه بالبديه معلوم است كه اجتهاد باصطلاح شما كه بمعنى تظني

قال بعض الفضلاء وانما لم يذكر الترجيح باعتبار الافقهية و الاعدية و باعتبار كثرة العدد لانه رحمه الله اخذ احاديث كتابه من الاصول المقطوع بها المجموع عليها انتهى كلامه

و لعلك تقول ان الحكم في كل مسألة واحد في نفس الامر كما هو مذهب اهل الحق و الاحكام الشرعية انما تراد معرفتها للعمل و حاجة المكلفين اليها جميعاً سواء فما الوجه في اخفاء بعض المسائل و ابهامه فنقول ان الحكمة في اكثر الامور الشرعية غير معلومة لنا الا انه يمكننا ان نشير ههنا الى ما يكسر سورة استبعادك بان نقول يحتمل ان يكون من الحكم في المتشابهة المحتمط فيه ان يتميز

و ترى است ماهر گز نکرده ایم و نمیکنیم و اگر کرده ایم بیان کنید که کی و در کجا و کدام و اما اجتهاد بمعنی لغوی که کوشش کردن است و در کتاب و سنت که اعلى و اجلی افراد مراد به و **الذین جاهدوا فینا** است پس آنرا البته معمول داشته و میداریم و از خدای تعالی توفیق بآن میطلبیم بلکه بهمان اجتهاد باطل کردیم اجتهاد شمارا و لکن از آن دور لازم نمیآید زیرا که اجتهاد هر چند لفظاً متحد است و لکن معنی اعم و اخص مطلقند پس اجتهاد ما و اجتهاد شما نوعین متباینین اند

و اما اثبات حجیة اخبار را باخبار پس آن همچنان است بدوستی که ماثبات کرده ایم حجیة اخبار را باخبار و لکن نه بر آن وجهی که مستلزم دور و محل ایراد و اعتراض شما است بلکه باین معنی که اثبات کرده ایم حجیة اخبار غیر متواتره را باخبار متواتره و نیز میگوئیم که منحصر نیست دلیل مابرجیة اخبار باخبار بلکه ادلة قرآنیة و آیات فرقانیة نیز بر آن برهان و حجیتند بلکه اجماع امامیه بلکه ضرورت مذهب ایشانرا بر آن ادعا میتوان کرد بر این نهج که میگوئیم شکی و شبهة نیست در اینکه در زمان حضور و ظهور ائمه هدی علیهم السلام و همچنین در غیبت صغری حجة خدا علیه افضل الصلوة و التحیة و الثناء و ادواحناله الفداء و برهة از غیبت کبری آنحضرت بنای فرقه محقه شیعه در قول و عمل بر اخبار و روایات معصومیه بود که از ثقات شیعه اخذ میکردند چون یکی از ایشان اعتماد و وثوق بکسی داشت چون آنشخص موثق حکم یافتوائی یا امری از امور را از معصوم علیهم السلام نقل میکرد آن کسیکه بآن و ثوق داشت از او اخذ مینمود و بدون تأمل و تامل درجهتی از جهات بنای قول و عمل بر آن خبر مینهاد و ائمه علیهم السلام ردع و منع از آن نمیفرمودند و اگر فرموده باشند باید بما رسیده باشد و حال اینکه روایت

المتقی المتدین باحتیاط فی الدین و عدم رتاعه حول الحمی خوفا من الوقوع
 فيه مما لاتقوی له ویجتري فی الرتاع حوله ولا یبالی بالوقوع فيه فیتفاضل بذلك
 درجات الناس ومراتبهم فی الدین فکما ان تارك الشبهات فی الحلال و الحرام
 و کذا فاعلمها فی المررد بین الفرض والنفل لیس کالهالك من حیث لا یعلم فکذا
 الهالك من حیث لا یعلم لیس کالهالك من حیث یعلم فالناس ثلثة فرق مترتبين
 ویحتمل ان یکون من الحکم فی المتشابه المخیر فيه ان یتوسع التکلیف لجمهور
 الناس باثبات التخییر فی کثیر من الاحکام وهذه رحمة من الله عزوجل وبه یختلف
 مراتب التکلیف باختلاف مراتب الناس فی العقل والمعرفة ولعل امیر المؤمنین عليه السلام

ضعیفه شاذهم بر ردع ومنع ایشان علیهم السلام وارد نشده است وعلاوه بر این لفظاً
 و کتباً نیز امر بسیار و وصایای بی شمار از ائمه اطهار علیهم السلام ایشانرا باخذ اخبار
 و روایات ثقات وارد شده بود و نیز معلوم و مسلم است که علماء و صلحاء شیعه عمل میکردند
 بکتاب و اصول ثقات و عدول این طایفه بعد از آنکه صاحب آن اصل یا کتاب حکم بصحت
 آن یا اجازه بروایت آن یا عمل بآن نموده بود و دیگر تأملی و تعللی در اسانید آن
 اصل یا کتاب یا متون آن نمیکردند و خصوصاً کتب اربعه که مدار علم و عمل بر آنها
 بود و تا کنون نیز مدار بر آنها است و لکن تا قریب بسنة سبعمة که شیخ حسن بن یوسف
 ابن مطهر معروف بعلمه و استاد او سید احمد بن موسی بن طاووس متصمدي تقسیم و تفریق
 اخبار نشده بودند بنای علماء و فقهاء شیعه در کلیه اخبار کتب اربعه بلکه سایر کتب
 کلینی و صدوق و شیخ طوسی و برقی و امثال آنها بر صحت و اعتبار بود و همه اخبار
 متداوله در ابدی شیعه را صحیح میدانستند الا آنکه در مقام تعارض چون روایتی را
 ترجیح میدادند پس آن روایت مرجوحه را تضعیف و تزئیف مینمودند و الا همه را قول
 معصوم علیهم السلام میدانستند و بصحة و اعتبار و وثوق و اعتماد محکم میدانستند و هیچ یک
 از مطالب مذکوره قابل انکار و اشکال نیست و نیز میگوئیم که برهان عقلی نیز بر حجیة
 اخبار معصومیه متداوله در ابدی شیعه قائم و قاطع است چنانکه در محل خود مذکور شود
 ان شاء الله پس معلوم و متبیین گردید از آنچه که تقریر و تحریر نمودیم بطلان و فساد آنچه
 که تروم گردمد و ایراد نمودید بر ما از دور والله تعالی هو الفاصل بین العدل و الجور
 بینة سوم بدانکه طایفه اخباریه عمل نمیکند بهر خبری و روایتی هر چند که نقل
 آن از معصوم (ع) شده باشد زیرا که حجتی بر جواز عمل به مطلق خبر منقول از معصوم (ع)

الى هذا اشار بقوله ولا تكلفوها رحمة من الله لكم فاقبلوها وما لانعلم من الحكم
اكثر مما نعلم

ثم نقول ومما يعده اهل الاجتهاد من المشابهات ويجتهدون في تعيين الحكم
فيه الامر المردد بين الوجوب والندب والنهي المردد بين الحرمة والكرهه و
عند امعان النظر يظهر انه لا تشابه فيهما از المطلوب فعله او تركه مما لا يقبل
التشكيك في الطلب فيمكن ان يكون مراتب الثواب والعقاب للمعباد بقدر مراتب
الارادة والكرهه من الشارع وتكليف العباد بالامر والنهي لا يستلزم بيان مراتبهما

ندارند وامرى ورخصتى در آن اذائه عليهم السلام بايشان نرسيده است بلكه ايشان عمل
ميكندند بهر خبريكه نقل کرده باشد آن را ثقة از معصوم عليهم السلام ولو بوسايط كثيره و
خواه آن وسايط همه ايشان يا بعض ايشان صحيح باشند يا ضعيف بشرط آنكه خود آن
ثقه ناقل تصحيح آن روايت و اجازه عمل بآن کرده باشد لفظاً يا كتباً چنانكه كلينى و صدوق
رضى الله عنهم ادر خطبه كتاب كافي و كتاب من لا يحضره الفقيه معمول داشته اند يا حالا
باين معنى كه از حال آن ثقه ناقل معلوم و متيقن شده باشد كه روايت نميكندند هيچ خبريرا
مگر بعد از آنكه معلوم و متحقق شده باشد براو صحة و اعتبار آن خبر و بودن او از قول
معصوم عليهم السلام پس چنين كسى چون روايت كند خبريرا حال او شهادت ميدهد بتصحيح
او آن خبر را و اجازه او عمل بآن راپس اگر ثقه عادل نقل كند خبريرا از امام عليهم السلام
بوسايط بسيارى كه همه ايشان از نواصب باشند كه شر كفارند و خود آن ثقه عادل حكم
كند بصحة خبر و جواز عمل بآن، اخباريه عمل ميكند بآن خبر و همچنين اگر ثقه عادل
روايت كند خبريرا از امام عليهم السلام بوساطه ثقات و عدول و خود آن ثقه عادل ناقل
تصحيح و اجازه آن نكرده باشند اخباريه عمل نميكندند بآن خبر و حجة ايشان در آنچه كه
ذكر شد اخبار معتبره بسيار است كه بعضى از آنها بعد از اين در محل خود مذكور خواهد
شد بلكه برخى از آنها در تضاعيف فصول سابقه و تدقيقات ترجمه آنها سمت ذكر پافته است
و همچنين عمل مى كند ببايقه اخباريه بروايت هر كسى كه ثابت شده باشد امري يا رخصتى از
ايمه عليهم السلام در عمل بروايت او هر چند كه خود او فاسد العقيدة و ضال الطريقه باشد
مانند عمار سباطى و بنى فضال و امثال ايشان و بغير دو صنف مذكور از روايات و اخبار عمل
نميكندند و اعتماد نمى نمايند و مراد مصنف از آنكه گفت كه عمل كنيد بآنچه كه اطمينان و سكون
دارد بآن نفسهاى شما از روايات اين دو صنف مذكور است و عمل بغير اين دو صنف از اخبار

لهم از لام دخل لعلم المكلف بذلك وانما الواجب عليه تمييز العبادة من غير العبادة اما العلم بمراتب المأمور بها والنهي عنها وتميز بعضها عن بعض فلا لعدم دليل عليه من عقل ولا نقل وهذا كما انا اذا كلفنا عبدا بفعل او ترك فانه لا يتوقف امثاله لنا على علمه باننا هل نؤاخذة بالمخالفة ام لا فلاوجه لتكلف التعرف و ارتكاب التعسف في امثال ذلك والاثباتان في تعيينها بدلائل هي او هن من بيت العنكبوت وكلمات يرجح عليها السكوت وهذا احد طرقهم في تكثير المسائل من غير ضرورة والى الله المفزع

راحجتى ودليلى نيست واز قبيل صنف اول است اخبار كتاب كافي وكتاب من لا يحضره الفقيه وديگر معنى خبر متواتر و خبر واحد باختلافى كه در معنى آنها كرده اند و حكم هر يك از آنها در دو طريقه بتفصيل عن قريب بيان ميشود ان شاء الله تعالى

فصل پنجم

نقل كلام اعلام است بجهة تحقيق مرام يعنى توضيح و بيان خبر متواتر
و واحد و حكم آنها

سيد مرتضى گفته است بدرستى كه علم ضرورى حاصلست از براى هر كسي كه مخالف باشد باطايفه اماميه يا موافق باشد بايشان باينكه ايشان عمل نميكنند در شريعه بخبر يكه موجب علم نگردد و بدرستى كه اين امر شعاعى گردیده است از براى ايشان كه معروف ميشوند بآن چنانكه نفى قياس در شريعه از شعاع ايشان است كه ميداند آنها از ايشان هر كسي كه مخالف و آشناست با ايشان و علامه در نهايه گفته است امام طايفه اماميه پس اخباريان از ايشان اعتماد نكرده اند در اصول و فروع دين مگر بر اخبار آحاد مرويه از ائمه عليهم السلام و اصوليان از ايشان مانند شيخ ابو جعفر طوسى وغير او موافقه كرده اند با اخباريه در قبول خبر واحد و انكار نكرده است حجيه آنها سوای سيد مرتضى و اتباع او بجهة شبهه كه از براى ايشان حاصل شده است

ميگويم من كه مصنف بتحقيق شناختى كه سيد و اتباع او نيز انكار نكرده اند خبر واحد را رأى يعنى چنان نيست كه هر خبر واحد را انكار كرده باشند و چيزى از آنها قبول ننموده باشند و همچنين غير ايشان از علماء قبول نكرده اند خبر واحد را عموماً يعنى چنان نيست كه هر خبر واحد را قبول كرده باشند و چيزى از آنها رد و انكار ننموده

الفصل التاسع

ذکر جمله من الآيات والأخبار الواردة في ذم الاجتهاد

ومتابعة الآراء والمنع منهما

ولعلك تقول من اين قلت ان الشارع منع من الاجتهاد والعمل بالرأى وان المنع من ذلك كان معروفاً من مذهب الامامية حتى بين مخالفهم فنقول اول من منع باقتفاء الرأى واتباع الظن وارتكاب الاجتهاد هو الله سبحانه قال عز من قائل ان يتبعون الا الظن وان الظن لا يغنى من الحق شيئاً وقال سبحانه ان يتبعون

باشند و اینطریق که طریق وسط است حق است و محل شك و ریب نیست محقق در معتبر گفته است که افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة حشویه در عمل بخبر واحد تا اینکه متابعت کرده اند و قبول نموده اند هر خبر را و در نیافتند آنچه را که در تحت آنست از تناقض و دیگر اینکه از جمله اخبار قول نبی (ص) است که فرمود زود است که بسیار میشود بعد از من دروغ گویان بر من و قول حضرت صادق (ع) است که فرمود از برای هر مردی از ما مردی هست که دروغ می بندد بر او و اقتصار کرده اند بعضی از حشویه از این افراط یعنی افراط را کمتر کرده است پس گفته است هر خبری که سلیم السند باشد عمل کرده میشود بآن و غیر سلیم السند بآن عمل نمیشود و این بعض ندانسته است که کاذب و فاسق گاهی راست میگویند و تصدیق کرده میشوند و متمنبه نشده است که این قول طعنی است در علماء شیعه و قدح است در مذهب زیرا که هیچ مصنفی نیست مگر اینکه او گاهی عمل میکنند بخبر راوی مجروح همچنانکه عمل میکنند بخبر راوی معدل و نیز افراط کرده و از حد در گذشته اند جماعة دیگری در طرف رد خبر تا اینکه محال دانسته اند عمل کردن بخبر را عتق و نقل و جمع دیگری اقتصار کرده اند از این افراط پس گفته اند که عقل مانع نیست از عمل کردن بخبر و لکن شرع اذن نداده است در عمل بآن و همه این اقوال چهار گانه منحرفند از طریق اهل حق و تحقیق و توسط و میانه روی درست تر و نیکوتر از همه است پس هر خبری را که اصحاب قبول کرده اند یا دلالت میکنند قرائن بر صحت آن عمل بآن میشود و آن خبری که اصحاب اعراض کرده اند از آن یا خبری که شاذ است واجب است اطراح آن خبر و عمل بآن نشاید و گفته است در همان کتاب در بیان منع عمل بمطلق خبر واحد گفته نشود که طایفه امامیه عمل میکنند باخبار و عمل ایشان بیچینه است زیرا که ما منع میکنیم آنرا یعنی میگوئیم

الا الظن وانهم الا يخرسون اى يقولون بالتخمين وقال وان هم الا يظنون و قال
واتبعوا اهوائهم بغير علم وقال عز وجل ولا تقف ما ليس لك به علم وقال ولا
تقولوا لما تصف السنتكم الكذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا على الله
الكذب وقال قل أرأيتم ما انزل الله لكم من رزق فجعلتم منه حراما و حلالا
قل آلله اذن لكم ام على الله تفترون و قال و لو تقول علينا بعض الاقاويل
لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين وقال حرم عليكم ربى الفواحش
الى قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون وقال ألم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب
ان لا يقولوا على الله الا الحق وقال وان احكمم بينهم بما انزل الله ولا تتبع

که ایشان عمل نمیکنند بمطلق اخبار پس بدستیکه کثیر ایشان رد میکنند خبر را باینکه
او خبر واحد است یا خبر شاذ است پس اگر نمی بود تدقیق و غور نظر ایشان باخبار بروحی
که اقتضا کند عمل بآن را هر آینه می بود عمل ایشان از پیش خود بدون دلیلی و حجتی
و این البته گمان برده نمیشود بفرقه ناجیه شیعه

و گفته است محقق در کتاب اصول خود که رفته است شیخ ما ابو جعفر رضی الله
عنه بسوی عمل بتجرب عدل از رواة اصحاب مالکن لفظ او هر چند که مطلق است پس بعد
از تعقیق روشن میشود که او یعنی شیخ طوسی عمل نمیکنند بتجرب مطلقا یعنی عمل نمیکنند
بهر خبری بلکه عمل میکنند باین اخبار یک روایت شده است از ائمه علیهم السلام و تدوین
کرده اند آن را اصحاب یعنی در کتابهای خود نوشته اند نه اینکه هر خبر یک روایت
کند آنرا امامی مذهب واجب است عمل بآن این آن چیزی است معلوم و روشن شده است
مرا از کلام شیخ و ادعا میکند شیخ ابو جعفر اجماع اصحاب را بر عمل باین اخبار حتی اگر
چنانچه روایت کرده باشد آن را غیر امامی مذهب و بوده باشد آن خبر سلیم از معارض
یعنی معارض نداشته باشد و مشهور باشد نقل آن در این کتیبیکه در میان اصحاب دایر است عدل
کرده میشود بآن و شهید در ذکر گفته است در باب خبر واحد آنچه را که ترجمه آن این است
و انکار کرده اند آنرا یعنی خبر واحد را بزرگان اصحاب گویا که ایشان آنچه را که در
دست ایشان است از اخبار متواتره میدانند و مضمون آنرا مجتمع علیه می شمارند و هر چند
که در حد خبر آحاد باشد و در معالم استدلال کرده است بر حجیة خبر واحد باتفاق قدماء
اصحاب که معاصر بوده اند بائمه علیهم السلام و اخذ مینمودند از ایشان علیهم السلام
و آنها که نزدیک بودند بعصر ائمه علیهم السلام و اتفاق ایشان بر روایت اخبار آحاد و تدوین

اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك وقال وما اختلفتم
 فى شىء فحكمه الى الله وله الحكم واليه ترجعون وقال ومن لم يحكم بما
 انزل الله فاولئك هم الكافرون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم
 الفاسقون ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

وفى الحديث القدسى ما آمن به من فسر كلامى برأيه و ما على دينى من
 استعمال القياس فى دينى رواه الصدوق فى اماليه

وعن النبى ﷺ من فسر القرآن برأيه فاصاب الحق فقد اخطأ وهو مشهور

وفى نهج البلاغه من كلام امير المؤمنين عليه السلام فى ذم اختلاف العلماء فى

آن يعنى نوشتن آن در كتاب و اعتناء بحال راويان آنها و تفحص از خبر مقبول و خبر مردود
 و بحث از ثقه و ضعيف و اشتهار همه اينها در ميان ايشان در هر عصرى از آن اعصار و در زمان
 هر امامى بعد از امامى و نقل نشده است از احدى از ايشان انكار آنچه كه ذكر شد يارفتن بسوى
 خلاف آن و نيز روايت نشده است از ائمه عليهم السلام حديثى كه مضاده كند با آنچه كه
 ذكر شد با بسيارى روايات از ايشان در همه فنون احكام پس بعد از اين عبارت ذكر کرده
 است صاحب معالم آنچه را كه نقل كرديم ما از علامه در نهايت پس گفته است و بتحقيق حكايه
 كرده است محقق از شيخ طوسى سلوك اين طريقه را در مقام احتجاج از براى عمل باخبار ما كه
 روايت شده است از ائمه عليهم السلام در حالتى كه اقتضار كنده است محقق در حكايه
 از شيخ بر آنچه كه ذكر شد پس ادعا كرده است محقق اجماع را بر عمل بخبر واحد و ذكر
 كرده است كه پيشينيان اصحاب و پسينيان ايشان چون مطالبه حجت ميشد از ايشان در
 آنچه كه فتوى داده بود بآن فتوى دهندۀ از ايشان اعتماد مينمودند بر آنچه كه در اصول
 كتب مدونه معتمده ايشان نقل شده بود پس تسليم مى كرد از ايشان خصم ايشان آن
 دعوى را در آن فتوى و اين بود عادت ايشان از زمان رسول صلى الله عليه وآله تا زمان
 ائمه عليهم السلام پس اگر نه اين بود كه عمل با اين اخبار جايز بود هر آينه انكار مى كردند
 دليل خصم را و تبرى مينمودند از عمل بآن و كسانى كه موافقند با ما در جواز عمل باخبار
 آحاد از مخالفان نيز احتجاج كرده اند بمثل اين طريقه كه بيان شد پس گفته اند بدرستى كه
 صحابه و تابعين اجماع كرده اند بر آن يعنى بر عمل بخبر واحد بدليل آنچه كه نقل شده
 است از ايشان از استدلال بخبر واحد و عمل ايشان بخبر واحد در وقايع مختلفه بسيار بلكه
 بيشمار و بتحقيق مكرر شده است ذكر آن بارها در ميان ايشان يعنى ذكر عمل بخبر واحد

القياس تـرد على اـحدهم القضية فـسى حـكم من الاحكام فيحكم فيها برأيه ثم ترد تلك القضية بعينها على غيره فيحكم فيها بخلاف قوله ثم يجتمع القضاة بذلك عند الامام الذي استقضاهم فيصوب آرائهم جميعا واليهم واحدون بهم واحد وكتابهم واحد فأمرهم الله بالاختلاف فاطاعوه ام نهاهم فعصوه ام انزل الله تعالى دينا ناقصا فاستعان بهم على اتمامه ام كانوا شر كاء له فلهم ان يقولوا وعليه ان يرضى ام انزل الله دينا تاماً فقصر رسول الله ﷺ عن تبليغه وادائه والله سبحانه يقول ما فرطنا في الكتاب من شيء وفيه تبيان كل شيء وذكر ان الكتاب يصدق بعضه بعضاً وانه لا اختلاف فيه فقال سبحانه ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً وان

واستدلال بأن درمیان صحابه و تابعین کرایاً و مراداً واقع شده است و انکار نکرده است آن را از ایشان احدی والاچنانچه انکار میکرد آنرا کسی برایشان هر آینه نقل می شد و این عدم انکار موجب علم عادیست باتفاق ایشان مانند قول صریح تمام شد کلام صاحب معالم .

و بعضی از متأخرین از صاحب معالم گفته است بدرستی که سنت متواتره دلالت میکند بر قبول خبر واحد پس بدرستی که رسول خدا (ص) و امیر المؤمنین (ع) میفرستادند فرستاده ها بسوی قبیله ها و شهرها و قریه ها بجهت تعلیم احکام باینکه هر یکی از آن فرستاده ها بحد تواتر نمیرسیدند و با علم باینکه کسانی که فرستاده شده بود بسوی ایشان مکلف بودند بعمل کردن بمقتضای قول آن فرستاده و آنچه تتبع کرده ایم از آثار گذشتگان آنستکه نمی آموختند احکام را مگر بخبر دادن بآنچه که شنیده بودند از پیغمبر (ص) و ائمه علیهم السلام و نمی باشد قول برأی و اجتهاد مگر محدث یعنی تازه ساخته شده و عادت پیشینیان ماتخطئه مخالفین بود بواسطه قول ایشان برأی و اجتهاد بلکه اگر چنانچه از طایفه امامیه نیز قول شاذی برأی و اجتهاد حاصل میشد هر آینه او را تخطئه میکردند و انکارشیدند بر او مینمودند و اخبار از ائمه اطهار علیهم السلام بر تخطئه و انکار قائلین برأی و اجتهاد متظافر است .

و بعضی از فضلاء گفته اند آنچه را که ملخص آن این است که ماقطع عادی داریم که جمع کشیری از نقات اصحاب ائمه ما علیهم السلام که از جمله ایشان آن جماعتند که اتفاق کرده اند طایفه شیعه بر اینکه آن جماعت نقل نکرده اند مگر آنچه را که صحیح باصطلاح قدماست یعنی آنچه که معلوم شده باشد صدور آن از معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه

القرآن ظاهره انيق وباطنه عميق لاتفنى عجائبه و لا تنقضى غرائبه ولا ينكشف
الظلمات الا به

قال ابن ابى الحديد عند شرحه لهذا الكلام يقول لا ينبغي ان يحمى ل جميع
ما فى الكتاب العزيز على ظاهره فكم من ظاهر فيه غير مراد بل المراد به امر آخر
باطن والمراد الرد على اهل الاجتهاد فى الاحكام الشرعية وافساد قول من قال كل
مجتهد مصيب وتلخيص الاجتهاد من خمسة اوجه:

احدها انه لما كان الاله سبحانه واحدا والرسول ﷺ واحداً والكتاب واحداً
وجب ان لا يكون الحكم فى الواقعة الا واحداً كالملك الذى يرسل الى رعيته رسولا

قرائن معلوم شده باشد آن جمع كثير صرف کرده اند عمرهاى خود را در مدت بيش ترازيه
سال در اخذ احكام از ائمه عليهم السلام و جمع کردن و نوشتن آنچه که از ايشان (ع) مى شنيدند
و عرض مؤلفات ديگران برايشان (ع) پس تابعان ايشان پيروى کردند ايشان را در طريقه ايشان
و اين معنى مستمر بوده هميشه تا زمان سه نفر ائمه حديث يعنى ثقة الاسلام كليني و شيخ صدوق و شيخ
طوسى رضوان الله عليهم و على اشباههم و اشياخهم و اشياعهم و بر آن اخبار بود اعتماد
ايشان در عقايد و اعمالشان و علم عادى داريم باينکه ممکن بود از براى ايشان ياد گرفتن
احكام از خود ائمه عليهم السلام بمشافهه يعنى بدون واسطه راوى و معذلك با وجود آن
اعتماد مى کردند بر اخباريکه ضبط شده بود از زمان امير المؤمنين (ع) چنانکه وارد شده
است در روايات بسيار و ائمه ما عليهم السلام امر مى فرمودند ايشان را يعنى اصحاب خود
را بجمع کردن و نوشتن و نشر و ضبط آن اخبار از براى آنکه عمل کنند شيعيان ايشان در
زمان غيبت و حال اينکه خود ايشان عليهم السلام خبر داده بودند بوقوع اين غيبت بى ريب
پر مصيبت و نيز مى گوئيم که شفقت پروردگار و معصومين اطهار عليهم صلوات الله الملك
الجبار اقتضا مى کنند که ضايع و هلاک نشوند کسانیکه در اصلاب مردان بودند از شيعيان
ايشان پس واجب باشد که تمهينه کرده باشند از براى ايشان اصوليرا که اعتماد بآن توان
کرد تا عمل کنند بآن .

و نيز مى گوئيم بدرستيکه اکثر احاديث ماموجود است در اصلهاى آن جماعتى که
اتفاق کرده اند طائفه اماميه بر تصحيح آنچه که صحيح باشد از ايشان يعنى بنقل صحيح
از ايشان منقول باشد زيرا که ما از روى قرائن قطع حاصل کرده ايم باينکه طرق اين
احاديث طرفى است بسوى اصولى که اخذ شده است اصول آن جماعت مذکوره از آن

بکتاب یا مرهم فيه باوامر یقتضیها ملکته و امر ته فانه لا یجوز ان یتناقض او امره و لو تناقضت لنسب الی السفه والجهل

و ثانیها لا یخلو الاختلاف الذی ذهب الیه المجتهدون اما ان یتناقض او امره و لو تناقضت لنسب الی السفه والجهل
 به او منیهاً عنه و الاول باطل لانه لیس فی کتاب و السنة ما یمکن الخصمان یتعلق به فی کون الاختلاف مأموراً به و الثانی حق و یلزم منه تحریم الاختلاف
 و ثالثها اما ان یتناقض او امره و لو تناقضت لنسب الی السفه والجهل
 سبحانه قد استعان بالمکلفین علی اتمام شریعة ناقصة ارسل بها رسوله اما استعانة علی سبیل النیابة عنه او علی سبیل المشاکلة له و کلاهما کفر وان کان الثانی فاما

اصول چنانکه اشعار دارد بآن تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه
 و نیز میگوئیم بدرستی که بسیار است که شیخ طوسی علیه الرحمه اعتماد میکند بر طرق ضعیفه باینکه ممکن است از برای او طرق دیگر که صحیح باشند و بسیار است که اطراح مینماید اخبار را که صحیح است باصطلاح متأخرین یعنی اخباریکه همه روایات آنها ثقات و امامی مذهباند و عمل میکند باخبار ضعیفه بهمین اصطلاح و این نیز اقتضا میکند آنچه را که ذکر کردیم یعنی نقل از اصلی از اصول مذکوره و نیز میگوئیم بدرستی که شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب عده و در اول استبصار تصریح کرده است باینکه هر حدیثی که خود عمل کرده است بآن در کتابهای خود مأخوذ است از اصولیکه اجماع بر صحت نقل آنها واقع شده است و او بغير این نحو از حدیث عمل نکرده است و اینست و جز این نیست که طرح کرده است بعضی از همین نحو از حدیثی بجهت آنکه حدیثی که معارض آنست اقوی است از خود آن بعلة اعتضاد آن حدیث معارض باخبار دیگر و باجماع طائفة بر عمل به مضمون آن و بغير اینها و صدوق علیه الرحمه نیز ذکر کرده است مانند کلام شیخ طوسی را بلکه اقوی از آنرا ذکر کرده است در اول کتاب من لا یحضره الفقیه و همچنین ثقة الاسلام در اول کتاب کافی باینکه ایشان یعنی شیخ طوسی و صدوق و ثقة الاسلام بسیار است که ذکر می کنند در اول اسانید کسی را که ثقة نیست و نیز میگوئیم بدرستی که بعضی روایات قوی میگیرد بعضی دیگر و بعضی اجزاء حدیث مناسبت دارد با بعضی دیگر و قرینه جواب یا سؤال دلالت میکنند بر صدق مضمون حدیث الی غیر ذلك و نیز میگوئیم بدرستی که ماقطع عادی داریم در حق اکثر روایات احادیثی که در میان ماست بقرینه آنچه که رسیده است بما از احوال ایشان باینکه ایشان را ضعیف نمیشدند بدروغ گفتن و دروغ بستن

ان يكون الله سبحانه انزل الشرع تاماً فقصّر الرسول عن تبليغه او يكون الرسول قد بلغه على تمامه وكماله فان كان الاول فهو كقر ايضاً وان كان الثاني فقد بطل الاجتهاد لان الاجتهاد انما يكون فيما لم يمتين فاما ماتبين فلا مجال للاجتهاد فيه

ورابعها الاستدلال بقوله تعالى ما فرطنا في الكتاب من شيء و قوله فيه تبين كل شيء و قوله سبحانه ولا رطب ولا يابس الا في كتاب مبين فهذه الايات دالة على اشتمال الكتاب العزيز على جميع الاحكام فكل ما ليس في الكتاب وجب ان لا يكون من الشرع

وخامسها قوله تعالى ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافا كثيراً

در روایت حدیث و کسیکه قطع حاصل نشده باشد در حق او آنچه که گفتیم بسیار است که بوده باشد از برای ناقل از دو طرفی بسوی اصل ثقه که اخذ کرده است حدیث را از آن پس اگر بگوئی تو که ایشان چون روایت کنند از اصل پس چرا ذکر میکنند واسطه را میگوئیم محتمل است که بوده باشد ذکر واسطه بجهة تبرک باتصال سلسله سند و بجهة دفع طعن عامه باینکه میگفتند که احادیث شما معنعن نیست بلکه مأخوذه است از کتب پیشینیان تا میگویم من که مصنفم و نیز بدروستی که آنچه که ذکر کردند آنرا علماء رجال در شأن بعضی از رجال که فلان راوی قبول کرده میشود حدیث او گاهی و گاهی رد کرده میشود و در شأن دیگری ذکر کرده اند که جایز نیست نقل حدیث او یا که جایز نیست عمل بروایت او یا که اعتماد بر او نتوان کرد یا غیر اینها از مذکورات در شئون رجال حدیث و دلالت میکند بر اینکه ثقه چون روایت کند از کسی پس البته روایت نمیکند از او مگر وقتی که ظاهر و معلوم شود در نزد او دلیلی بر صحت آن کس یا صحت حدیث او یا دیده باشد آن حدیث را در آن اصلی که آن کس روایت میکند از آن یا شنیده باشد آن حدیث را از ثقه که روایت میکند آن اصل را و همچنین حرص رواة و علماء حدیث بر ضبط خصوصیات و جزئیات از الفاظ و غیر الفاظ دلیل است بر اعتماد نکردن ایشان مگر بر آنچه که قطع بصحة آن حاصل نموده باشند و اینوجوهی که ذکر شد هر چند که هر يك از آنها بتنهایی ممکن است خدش در آن الا آنکه از مجموع آنها باهم ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه روایت کرده اند آن را ثقات و هر چند که ضعفی در وسط سند بوده باشد خصوصاً آن احادیثی که بطرق متعدده روایت شده است و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است که آنها نسبت بمؤلفینشان متواترند و در نزد ایشان مقطوع بها بوده اند

فجعل الاختلاف دليلاً على انه ليس من عند الله لكنه من عند الله سبحانه بالادلة القاطعة الدالة على صحة النبوة فوجب ان لا يكون فيه اختلاف

قال واعلم ان هذه الوجوه هي التي يتعلق بها الامامية و نفاة القياس والاجتهاد في الشرعيات وقد تكلم عليه اصحابنا في كتبهم انتهى

اقول و في كلامه هذا دلالة على ان نفى الاجتهاد كان معروفاً من مذهب الامامية حتى عند مخالفينهم كما ان نفى القياس كان معروفاً من مذهبهم و في نهج البلاغة ايضاً من كلام امير المؤمنين عليه السلام في صفة من يتصدى للمحكّم من الامة و ليس لذلك باهل ان ابغض الخلائق الى الله رجلاً رجلاً

چنانکه صدوق ره در اول کتاب من لا يحضره الفقيه گفته است که قصد نکردم در تصنیف این کتاب قصد مصنفین را در ایراد همه آنچه را که روایت کرده اند بلکه قصد کردم ایراد آنچه را که فتوی می‌دهم بآن و حکم می‌کنم بصحة آن و اعتقاد دارم که آن حجة است در میان من و پروردگارم تقدس ذکره و جمیع آنچه که در این کتاب است مستخرج است از کتب مشهوره که بر آنهاست اعتماد و بآنهاست رجوع و بازگشت

وثقة الاسلام در اول کافی در جواب آن کسیکه خواهش کرده بود از او تصنیف کتابی را فرموده است و گفته بودی که تو خود دوست میداری که بوده باشد در نزد تو کتابی کفایت کننده که جامع باشد در جمیع فنون علم دین آن قدری را که متعلم اکتفاء بآن تواند کرد و مستتر شد بآن رجوع تواند نمود و کسیکه طالب علم دین و عمل بآثار صادقین علیهم السلام و سنن قائمه که بر آنهاست عمل و بآنها ادامه میشود و فرض خداوند عز و جل و سنة پیغمبر (ص) بوده باشد اخذ نماید از آن تا آنچه که فرموده است و بتحقیق میسر گردانید خداوند و له الحمد جمع کردن و نوشتن آنچه را که خواهش کرده بودی و امیدوارم که بوده باشد آن کتاب بطوریکه خواسته بودی و قصد نموده بودی تمام شد کلام ثقة الاسلام یعنی موضع حاجت از آن و از همین جهة است که رفته اند جماعتی از علماء با کتفانودن در باب تصحیح اخبار و قدح آنها در آنچه که ذکر کردند آنرا اصحاب ما نوشته اند آنرا در کتب خود از تصحیح بعض اخبار و قدح بعضی و خصوصاً آنچه که ذکر کرده اند و نوشته اند پیشینیان از ایشان بعضی از محققین گفته است پس باقی نمانده است از برای احدی از متاخرین از ایشان چیزی در بحث و تفتیش مگر اطلاع یافتن بر آنچه که تقریر کرده اند آنرا پیشینیان و فکر در آنچه جمع کرده اند و نوشته اند آنرا ایشان

وكله الله الى نفسه فهو جائز عن قصد السبيل مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة فهو فتنة لمن افتن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن اقتدى به فى حيوته وبعد وفاته حمال خطايا غيره رهن بخطيئته ورجل قمش جهلا موضع فى جهال الامتغار فى اغباش الفتنة عم بما فى عقد الهدنة قد سماه اشباه الناس عالماً وليس به بكر فاكثر من جمع ما قل منه خير مما اكثر حتى اذا ارتوى من ماء آجن و اكتنز من غير طائل جلس بين الناس قاضياً ضامناً لتخليص ما التبس على غيره فان نزلت به احدى المبهمات هيئتها حشوا من رأيه ثم قطع به فهو من لبس الشبهات فى مثل نسج العنكبوت لا يدري اصاب أم اخطأ ان اصاب خاف ان يكون قد اخطأ و ان اخطأ

شهيد رحمه الله در ذكرى گفته است كه اجتهاد در اين زمان آسانتر است از اجتهاد در زمانهاى پيش از اين بعلت آنكه پيشينيان بتحقيق كفايت كرده اند ما را در زحمت اجتهاد بواسطه شدت طلب و كوشش ايشان در اينكار و جمع كردن ايشان سنة و اخبار را و جرح ايشان و تعديل ايشان روا تر او غير اينها از آلات اجتهاد

مترجم گوويد در تشریح و توضیح اینکلمات و عبار کلام طويل و اطالة خارقه عادت و خارجه از حد عدالت است و اطالة موجب كسالة و كسالة مورث بطالة خواهد بود بلکه اگر خواهيم كه در مقام شرح و بسط مفردات و جمل آنها و ايراد ورد و اشكالات و نقوض و ابرامات و منازعات و مناقشات واقعه و ممكنه در آنها برائيم پس تعقيقات و تدقيقات نظريه عقليه و تبيينات و تصديقات سمعيه نقليه را اضافه بآنها نمائيم البته شرح اين عبار خاصه قطع نظر از باقى رساله كتابى گردد مستعمل و آن بر خلاف مراد و مراد است فلهدانبا نهاديم بر اختصار به بيان حاصل اين عبار بر وجه اختصار بلکه اعلى مراتب ممكنه اختصار و آن منظويست در چند برهان و الله المستعان

برهان اول

بدانكه حديث مروى از نبى وائمه عليه و عليهم افضل الصلوة و التحية يا متواتر است و يا غير متواتر پس متواتر در اصطلاح مشهور هر خبريست كه عدد مخبرين آن در كثرة باندازه باشد كه همان از جهة عدد مفيد علم باشد از براى كسيكه مدر كه او در حد اعتدال باشد و در هر طبقه از طبقات اينچنين عدد متحقق باشد تا منتهى شود بمعصوم عليهم السلام پس اگر همه مخبرين در لفظ متفق باشند آنرا متواتر لفظى گویند و اگر

خاف ان يكون قد اصاب جاهل خبّاط جهلات عاش ركاب عشوات لم يعض علي العلم بضرر قاطع يذري الروايات اذراء الريح الهشيم لامليء، والله باصدار ماورد عليه ولاهواهل لما فوض اليه لا يحسب العلم في شبيء مما انكره ولا يرى ان من وراء ما بلغ منه مذهبا لغيره وان اظلم عليه امر اكنتم به لما يعلم من جهل نفسه تصرخ من جور قضائه الدماء ويعج منه المواريث الي الله اشكوهن عشر يعيشون جهالا ويموتون ضالالا ليس فيهم سلعة ابور من الكتاب اذا تلى حق تلاوته ولا سلعة انفق بيعاً ولا اعلى ثمناً من الكتاب اذا حرف عن مواضعه ولا عندهم انكر من المعروف ولا اعرف من المنكر قال ابن ابي الحديد في شرح هذا الكلام ان قيل بين الفرق بين الرجلين

در لفظ مختلف باشند ولكن معنى الفاظ ايشان متحد باشد آنرا متواتر بالمعنى نامند و تواتر را اقسام ديگر نيز هست وعمده همه ايندو قسم است که ذکر شد و از مصاديق حديث متواتر حديث معراج و حديث غدیر خم و حديث ثقلين است و بعضی از محدثين را مانند صدوق در تواتر اصطلاح ديگر است که ذکر آن در اینجا محل حاجت نيست و مراد بمتواتر در اين رساله و همچنين در اين ترجمه هر جا که مذکور شود همان معنی است که ذکر نموديم .

و حديث غير متواتر نيز برد و قسمت ياموجب علم است بسبب احتفاف آن بقرائن مفيدة علم و قطع و يا موجب علم نيست پس حديثی که موجب علم بسبب مذکور نباشد ناميده شده است در نزد قوم بخبير واحد و مجموع آن باخبار آحاد و محل کلام و نزاع قوم در حجيت و عدم حجيت اخبار آحاد است .

برهان دوم

اخبار آحاد مرويه از معصومين امجاد عليهم السلام بروايات ثقات و عدول از فرقه محققه قول حق محقق بر حجيت آنها است و ادله و براهين بر حجيت آنها از آيات و اخبار و کلمات اعلام و اخبار و دلائل عقليه بسيار بلکه پيشمار است و بعضی از آنها سابقاً در اين رساله و در اين ترجمه سمت ذکر و استظهار يافت و از جمله آنها چند دليل قاطع است که از عباير و کلمات اعلام فریقين منقوله در اين فصل مستفاد ميشود .

دليل اول شهرت عظيمه قريبه باجماع است بر حجيت خبر واحد که از عبارات منقوله از اعلام قوم مستفاد شد بلکه اين شهرت در نزد احادي محل کلام نيست و لکن

الذين احدهما رجل و كوله الله الى نفسه و الاخر رجل قمش جهلا فانهما في الظاهر واحد قيل اما الرجل الاول فهو الضال في اصول العقائد كالشبهه و المجهل و نحوهما الاتراه كيف قال مشعوف بكلام بدعة و دعاء ضلالة و هذا يشعر بما قلناه من ان مراده به المتكلم في اصول الدين و هو ضال عن الحق و لهذا قال انه فتنة لمن افتمن به ضال عن هدى من كان قبله مضل لمن يجيبه بعده و اما الرجل الثاني فهو المتفقه في فروع الشرعيات و ليس باهل لذلك كفقهاء السوء الاتراه كيف يقول جلس بين الناس قاضيا .

و قال ايضا يصرخ من جور قضائه الدماء و يعج منه المواريث و من كلام له عليه السلام

دليلت آن مختص است از حيث من يحتج عليه بكميکه قائلست بحجیة شهرت مانند شهيد و امثال او .

دليل دوم اجماعات منقولہ است بر حجیة خبر واحد مانند اجماع منقول شيخ طوسی و محقق و علامه و غير ايشان و لكن و اين دليلت اجماع مختص است از حيث من يحتج عليه بجماعة اصوليه كافة که قائلند بحجيت اجماع و اگر کسی گوید اين دليل درست نیست زیرا که اين اجماع منقولست و جماعه اصوليه متفق نیستند بر حجیة اجماع منقول جواب ميگوئيم که اولاً بعضی از ايشان بلکه کثیری از ايشان قائلند بحجيت اجماع منقول پس احتجاج باجماع منقول بر آن بعض صحيح است و ثانياً اجماع منقول چون محفوف باشد بقرائن علميه حجيت آن محل اتفاق قوم است و از جمله قرائن استفاضه نقل و کثرة ناقلين است و ديگر وثاقة و متانت و جلالة ناقل است و اين هر دو قرينه در اين مقام متحقق و موجود است چنانکه پوشيده نیست .

دليل سوم شهادت ثقات و اعلام است بسجيه و عادت اصحاب رسول صلی الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام و اهل زمان ايشان ازار باب ديانت بر اخذ و عمل بخبر واحد و ندين و ضبط ايشان اخبار آحاد را در کتب و اصول خود و نقل و روايات ايشان آن اخبار را از برای ديگران خصوصاً آنجماعتي که واقع شده است عصابه بر اينکه ايشان نقل نميکنند مگر قول معصوم را که آن جماعه نیز در ضبط و نقل اخبار آحاد بيشترو بالاتر از ديگران بودند چنانکه برخيبر متتابع پوشيده نیست پس ميگوئيم که اگر قول و عمل آن مردم بر خطاء و خلاف بود هر آينه واجب و لازم باشد که رسول صلی الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام ايشان را نهی شديد و منع اکيد فرموده باشند چنانکه در فلسفه و کلام و تصوف و اجتهادات باطله و امثال آنها فرمودند و اگر

وآخر قد يسمى عالما وليس به فاقتمس جهایل من جهال واضاليل من ضلال و
 نصب للناس اشراكاً من حبال غرور وقول زور قد حمل الكتاب على آرائه وعطف
 الحق على اهوائه يؤمن من العظائم ويهون كبير الجرائم يقول اقف عند الشبهات وفيها
 وقع ويقول اعتزل البدع وبينها اضطجع والصورة صورة انسان والقلب قلب حيوان
 لا يعرف باب الهدى فيتبعه و لا باب العمى فيصد عنه فذلك ميت الاحياء فاين يذهبون
 واني يؤفكون والاعلام قائمة والايات واضحة و المنائر منصوبة فاين يتاه بكم بـل
 كيف تعمهون وبينكم عترة نبيكم وهم ازمة الحق واعلام الدين والسنة الصدق فانز لوهم
 باحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهيم العطاش ايها الناس خذوه عن خاتم النبيين صلوات الله عليهم

نهى ومنع فرموده باشند هر آينه لازم است عادة كه اخبار بسيار در نهى ومنع از قول وعمل
 باخبار آحاد از ايشان عليهم السلام وارد شده باشد و اگر وارد شده باشد بايد بما رسیده باشد و حال
 اينكه ما اطلاع نيافته ايم بر خبر ضعيفي در منع و نهى از قول وعمل باخبار آحاد چه رسد بخبر قوى
 پس چه رسد باخبار بسيار پس معلوم شد عدم نهى و منع ايشان عليهم السلام از آن و اين مستلزم
 تقرير ايشان است بر آن و تقرير ايشان عليهم السلام حجة است باتفاق بلكه ضرورة
 فريقيين و اين دليل بسيار متين و مكين بلكه برهان مبين است بر هر كسيكه مدعى منع
 قول وعمل بحجة اخبار آحاد است و خصم را در آن بهيچ وجهي مجال انكار و اشكال نيست
 دليل چهارم سنة متواتره و ارده از رسول صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام است بر
 جواز بلكه وجوب قول وعمل باخبار آحاد مرويه از ايشان عليهم السلام بروايت و نقل
 ثقات و عدول از شيعيان ايشان بلكه از غير شيعيان ايشان نيز از كسانى كه خود ايشان
 عليهم السلام امر فرمودند يا اذن و رخصت داده اند در عمل باخبار ايشان مانند بعض
 فتحيه و واقفيه و امثال ايشان چنانكه بر مجتهد متتابع مخفى نيست و سنة مذكوره از ايشان
 عليهم السلام يا بقول است مانند احاديث كثيره بلكه متواتره كه بعضى از آنها در سابق
 ذكر شد و جمله از آن بعد از اين مذكور خواهد گرديد ان شاء الله و يا بتقرير است چنانكه
 در دليل سابق تقرير نموديم و يا بفعل است چنانكه معلوم و مسلم است و محل انكار احدى
 نيست كه رسول خدا صلى الله عليه وآله و امير المؤمنين عليه السلام بلكه ساير ائمه عليهم السلام
 نواب و قوام بجهة بيان عقايد و احكام ببلاد و قراء بعينه و قريبه ميفرستادند و مردم آن
 امكانه بنقل و روايات ايشان از معصومين عليهم السلام اعتماد مينمودند در قول وعمل و

انه يموت من مات منا و ليس بميت و يبلى من بلى منا و ليس ببال فلا تقولوا بما لا تعرفون فان اكثر الحق فيما تنكرون و اعذرنا من لاجحة لكم عليه و انا هو ألم عمل فيكم بالثقل الاكبر و اترك فيكم الثقل الاصغر و ركزت فيكم راية الايمان و وقفتكم على حدود الحلال و الحرام و بالمستكم العافية من عدلى و فرشت لكم المعروف من قولى و فعلى و اريتكم كرايم الاخلاق من نفسى فلا تستعملوا الرأى فيما لا يدرك قعره البصر و لا يتفاضل اليه الفكر

و من الكلام له **عليه السلام** فى خطبة له ما كل ذى قلب بلبيب و لا كل ذى سمع بسميع و لا كل ذى ناظر ببصير فيا عجباً و مالى لا اتعجب من خطأ هذه الفرق على

احكام شرعيه خودرا از ايشان اخذ ميکردند بلکه اين فعل از ايشان عليهم السلام متضمن هر سه امر است از فعل و قول و تقرير

دليل پنجم سيره مستمره جميع عقلاء از ارباب ديانات و غير ايشان از پيشينيان و پسينيان بر اخذ و عمل بخبر واحد هر چند كه خالى از قرائن صدق باشد و همانقدر كه وثوقى و اطمينانى بقول مخبر داشته باشند بلکه همانقدر كه او را متهم بكدب ندانند اکتفا مى نمايند چنانكه مى بينيم كه مخبرى بايـنـوصـف از سفرى ميايد و ميگويد كه فلان شخص مرد پس اهل آن شخص با كمال علاقه و محبت كه با آن شخص دارند و هر گز نميخواهند كه چنين خبرى نسبت باو راست باشد خبر اين مخبر را تصديق ميكنند و ترتيب آثار موت آن شخص را بر آن ميدهند از صياح و نياح و صراخ و اقامه ماتم و قسمت مال و غير ذلك و هر گز ديده و شنيده نشده است كه موقوف دارند بر تواتر خبر و همچنين چون مخبرى بوصف مذکور خبر ميدهد باهل تجارت كه فلان متاع در فلان محل بفلان مقدار از ترقى ياتنزل دارد ايشان بلا تامل بار بسته با محل ميروند متاعيرا كه خبر ترقى آنرا شنيدند بار کرده مى برند و متاعيرا كه تنزل آنرا شنيدند خریده مياورند و موقوف بر تواتر نميدارند و همچنين بسيار است كه مخبرى بوصف مزبور بمرضى خبر ميدهد يا از بلد بعدي مينويسد كه من از فلان طبيب شنيدم كه از براى مرضى تو فلان دوا يا فلان غذا يا فلان عمل يا ترك فلان عمل نافع است يا مضر است پس آن مريض يا ولى او تصديق آن مخبر و متابعت خبر ميكنند با آنكه پاى جان در ميانست و مخافة تلف نفس است و موقوف بر تواتر يا بر اعتضاد بقرائن نميدارند و امثال اين امثله بسيار بلکه بيشمار است و فرق نيست در اين امثله و

اختلاف حججها في دينها لا يقتفون اثر نبی ولا یقتدون بعمل وصی ولا یؤمنون بغيب ولا یعفون عن عیب يعملون فی الشبهات ویسرون فی الشهوات المعروف فیهم ماعرفوا والمنکر عندهم ما انکروا مفرعهم فی المعضلات علی انفسهم وتعویلهم فی المبهمات علی آراءهم کان کل امرء منهم امام نفسه قد اخدمها فیما یرى بعری وثیقات واسباب محکمات

ومن کلامه عليه السلام اعلموا عباد الله ان المؤمن يستحل العام ما استحل عاماً اولاً ويحرم العام ما حرم عاماً اولاً وان ما احدث الناس لا يحل لكم شيئاً مما حرم عليكم و لكن الحلال ما احل الله والحرام ما حرم الله .

وفي التمهيد بسنده عن ابي جعفر عليه السلام قال قال علي عليه السلام لو قضيت بين رجلين بقضية ثم عادا لم ازدهما على القول الاخر لان الحق لم يتغير وفي هذين الخبرين دلالة واضحة على بطلان ما اشتهر بين المجتهدين وعليه بناء الاجتهاد وعلى الاجتهاد بناءه ان

امثال آن میان اینکه مخبر بلا واسطه خبر از واقع بدهد یا بواسطه ثقة یا بوسایط ثقاتی اخبار از آن نماید چنانکه بر اهل بصیرة و خبرت پوشیده نیست و از این باب است آنچه که متداولست از قبول خبر مخبر ثقة که متهم بکذب نباشد و وجود بلاد بعیده غیر مسموعه و خلقتهای عجیبه و حکایات غریبه و می بینیم که مردمانی که بسیار متقی و متورع و با احتیاطند از کذب و سایر معاصی چون چنین خبری از چنین مخبری می شنوند اعتقاد می کنند و در مجالس و محافل آنرا نقل می نمایند و بسیار است که بدون اسناد بقول دیگری نقل را مذکور میدارند و از این بابست آنچه که معتقد و معتمد اغلب ناس است از روی کتب تواریخ از احوال سلاطین و اقالیم و امم حالیه و قرون ماضیه و غیر ذلك و حال اینکه اگر خوب ملاحظه کنی در باب هر مطلبی از آن مطالب غالباً يك کتاب یاد و کتاب از تواریخ معتمده بيشتر در دست مردم نیست یا اگر بیشتر هم باشد از روی آنها نوشته شده است و بالجمله هیچ تاریخی بحد تواریخ نرسیده است لا اقل من قلیل مثلاً اعتقاد ما هم بوجود فریدون و منوچهر و جمشید و کیمباد و امثال آنها بوجود عروج بن عناق و بوجود بقراط و سقراط و جالینوس و بطلمیوس و امثال ایشان و غیر اینها از روی کدام تواریخ یا از کدام کتاب و سنت یا اجماع یا عقل می باشد بلکه همه اینها و امثال اینها و اشباه اینها حاصل می شوند از اخبار آحادیکه مخبرین آنها اگر معروف باشند چندان بصدق و وثوق موصوف نیستند بلکه همان قدر است که بکذب نیز متهم نیستند و اینهم در طبقه اخیره است که بما اتصال دارند .

للمجتهد ان يرجع عن قوله اذا بدالهدليله في دليله .

ومثلها في الدلالة مارواه في الكافي باسناده عن زرارة قال سئلت ابا عبد الله عليه السلام عن الحلال والحرام فقال حلال محمد حلال الى يوم القيمة وحرامه حرام الى يوم القيمة لا يكون غيره ولا يجيء غيره وما في نهج البلاغة ايضا من كلامه عليه السلام في ذكر القرآن اتم به نوره واكمل به دينه وقبض نبيه وقد فرغ الى الخلق من احكام الهدى به فعظموا منه سبحانه ما عظم من نفسه فانه لم يخف عنكم شيئا من دينه ولم يترك شيئا رضيه او كرهه الا وجعل له علما باديا وآية محكمة تزرع عنه او تدعو اليه فراضه فيما بقي واحد وسخطه فيما بقي واحد واعلموا انه لن يرضى عنكم بشيء سخطه على من كان قبلكم ولن يسخط عليكم بشيء رضيه ممن كان قبلكم وانما تسيرون في اثر بين وتتكلمون برجع قول قد قاله الرجال من قبلكم قال ابن ابي الحديد

واما طبقاتي که پیش از این طبقه بوده اند نه بوجهی در نزد غالب معروفند و نه بصدق و وثوق موصوف پس هر طبقه که پیش تراست جهالت و خفاء آن بیشتر است الا آنکه اعتماد مردم همان بر طبقه اخیره است که ایشان اهل تتبع و ثبت و ادباف تفحص و تصفح میباشد پس بمجرد همین اکتفا نمودند با اینکه اگر در این ابواب تفحص تام و تأمل کامل نشود البته ضرری و خرابی بدین و منهدب و موجب عذاب و عقاب اخروی نمیگردد و همچنین در امثله سابقه نیز چنین است فسبحان الله چگونه جایز است شك و توقف در خبر واحدیکه روایت کرده باشد آنرا یکی از ثقات شیعه بلا واسطه یا بواسطه ثقه یا بواسطه ثقات از معصوم علیهم السلام باشدت تورعات و تحفظات و کثرة تتبعات و تصفحات که از علماء احادیث امامیه معلوم و متحقق شده است و با اینکه این امر را در دین و منهدب دخل تمام و اثر تام بلا کلام است و بالجمله معلوم شد اخذ و عمل جمیع عقلا قدیماً و حدیثاً بخبر واحد ثقه که متهم بکذب نباشد و شکی نیست که اتفاق عقلا بر امری کاشف است از حکم عقل بآن پس ایندلیل یکی از ادله عقلیه بر حجیت خبر واحد خواهد بود و اعجب عجایب آنکه می بینیم که بسیار است که مردم اعتماد میکنند بر خبر مخبری پس عنقریب خلاف آن خبر ظاهر و معلوم میگردد بلکه از برای کسانیکه اعتماد بآن کرده بودند ضرر و ندامت حاصل میشود و باوجود اینها نمی بینیم و نمی شنویم احدی را که ترک کند اخذ و عمل بخبر واحد را و موقوف دارد اعمال و امور خود را بر متواتر یا محفوف بقرائن علمیه

و از جمله آنچه که ذکر شد قصه ولید بن عتبّه است که رسول (ص) او را بینی المصطلق

فی شرح هذا الكلام قوله فرضاه فيما بقي واحده عناه ان مالم يبق عليه صريحاً بل هو في محل النظر ليس يجوز للعلماء ان يجتهدوا فيه فيحمله بعضهم ويحرمه بعضهم بل رضا الله سبحانه امر واحد و كذلك سخطه فليس يجوز ان يكون شيء من الاشياء يفتى فيه قوم بالحل وقوم بالحرمة وهذا قول منه بتحريم الاجتهاد وقد سبق منه عليه السلام مثل هذا الكلام مراراً **قوله** عليه السلام واعلموا انه ليس يرضى عنكم الكلام الى منتهاه معناه انه ليس يرضى عنكم بالاختلاف في الفتاوى والاحكام كما اختلف الامم من قبلكم فسخطه اختلافهم قال سبحانه «الذين فرقوا دينهم وكانوا شيعا لست منهم في شيء» و كذلك ليس يسخط عليكم بالاتفاق الذي يرضيه ممن كان قبلكم من القرون انتهى كلامه

وفي تفسير ابی محمد العسکری عليه السلام عن امیر المؤمنین عليه السلام انه قال یا معاشر شیعتنا و المنتحلین ولایتنا ایاکم و اصحاب الرأی فانهم اعداء السنن تغلقت

فرستاد که زکوة ایشان را بگیرد و نزد آن حضرت بیاورد و در میان او و ایشان کینه دیرینه بود چون او بر ایشان وارد شد ایشان او را بصلاح و کرامت استقبال کردند او را از ایشان برگردانیده بخدمت آنحضرت آمد و گفت که ایشان زکوة ندادند و بامن قتال کردند چون آن فاسق کذاب از وقتیکه اظهار اسلام کرده بود هنوز کذب و فسق او بکمال ظهور نرسیده بود آن حضرت بحسب خلق عظیم و دیدن رسالت قول او را قبول نموده و قصد قتال آنطایفه فرمود پس این آیه مبارکه نازل شد **یا ایها الذین آمنوا ان جائکم فاسق نبیاً فتمینوا الی آخر الایة** و در این مقام کسی نگوید که این آیه کریمه ناسخ جواز عمل بخبر فاسق است و چنان مینماید که پیش از نزول آیه عمل بخبر فاسق جایز بوده است حتی آنکه رسول (ص) عمل بآن مینموده است زیرا که میگوئیم حاشا و کلاد هیچ زمانی هیچ عاقلی ولو از کفار و زنادقه اخذ و عمل بقول کسیکه مامون از کذب نبود نمیگرد چه رسد بنبی خاتم (ص) که اکمل و اکرم اهل عالمست پس آن حضرت چگونه میتوان گفت که اخذ و عمل میکرد بقول کسی که مامون از کذب و خیانت نبود پس حل مسئله آنست که چون کسانی که اسلام ایشان از روی کره و ناخوشی بود خوفاً و طمعاً اظهار اسلام کرده بودند و از جمله ایشان همین ولید بود بجهة آنکه آنحضرت از اسلام ایشان مطمئن و خاطر جمع شود و احکام مسلمین را بر ایشان جاری فرماید و از احتمال نفاق و خدیعه ایشان منصرف گردد کمال تقدس و تزهد و تعبدر را در خدمت آنحضرت اظهار میداشتند و از هر چه که می دانستند که آن حضرت را بدمی آید که اعظم آنها کذب است پروا و پرهیز مینمودند و آن

منهم الاحاديث ان يحفظوها واعيتهم السنة ان يعوها فاتخذوا عباد الله حولا ومالهم دولا فذلت لهم الرقاب واطاعهم الخلق اشباه الكلاب ونازعوا الحق واهله وتمثلوا بالائمة الصادقين وهم من الجهال الكفار الملاعين فسئلوا عمالا يعملون فانفوا ان يعترفوا بانهم لا يعلمون فعارضوا الدين بأرائهم وضلوا فاضلوا المالو كان الدين بالقياس لكان باطن الرجلين اولى بالمسح من ظاهرهما

وفى الكافي عن ابي جعفر عليه السلام قال خطب امير المؤمنين عليه السلام فقال ايها الناس انما بدأ وقوع الفتن اهواء تتبع و احكام تبتدع يخالف فيها كتاب الله يتولى فيها رجال رجالا فلوان الباطل خلص لم يخف على ذى حجبى و لو ان الحق خلص لم يكن اختلاف و لكن يؤخذ من هذا ضغث و من هذا ضغث فيميز جان ويجيئان معاً فهناك استحوذ الشيطان على او لياؤه و ينجى الذين سبق لهم منا الحسنى .

حضرت نيز مأمور بود از پروردگار جل ذكره كه با ايشان معامله مسلمين نمايد و ظاهر حال ايشانرا اعتبار فرمايد پس لازم ميافتاد كه بخبر ايشان نيز اخذ و عمل كند در امور عاديه و اگر وليد در آن زمان ظاهر الفسق و متهم بكنذب بود در نزد آنحضرت پس چرا آن حضرت او را باخذ زكوة بنى المصطلق مامور مي فرمود پس آيه شريفه منبأ اذ فسق وليد است نه ناهيه از عمل بخبر فاسق فتبصر فافتهم و اغتتم بعون الله تعالى و قوته

دليل ششم نفي عسر و حرج در دين و سهليت و سهولت و سمحيت و شريعت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله الطاهرين است باين تقرير كه ميگوئيم اگر خبر واحد ثقة حجة نباشد و موقوف باشد صحت و جواز هر امرى از امور عاديه يا عباديه بر تواتر يا اقتران بقرائن علميه نسبت بهر مكلفى در هر حالى و هر زمانى و هر مكاني هر آينه عسر و حرج شديد لازم آيد تالى منتقى است پس مقدم نيز چنين باشد باين معنى كه عسر و حرج در ايندين مبين و شرع متين برداشته شده است زيرا كه خداوند اكرم در محكم كتاب خود مي فرماید **يريد الله بكم اليسر ولا يريد بكم العسر وما جعل عليكم فى الدين من حرج** و رسول خاتم صلى الله عليه و آله وسلم در حديث معروف مسلم فرموده است **بعثت على شريعة سمحة سهلة** و امثال اينها نيز از آيات و روايات بسيار است پس چون عسر و حرج در دين نباشد اخذ و عمل بخبر واحد ثقة جازى باشد و اين دليل و دليل سابق هر چند كه ذكر آنها در عبارات مذكوره و منقوله رساله نيست و لكن چون كمال متانت در آنها بود در ترجمه ذكر كرديم .

و باسناده عن امير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل و من عمى نسي الذکر و اتبع الظن و بارز خالقه قيل المراد بالذکر القرآن یعنی قوله تعالى **وان الظن لا يغني عن الحق شيئا**

و باسناده عن مسعدة بن صدقة قال حدثني جعفر بن محمد عن ابيه ان عليا عليه السلام قال من نصب نفسه للقياس لم يزل دهره في التباس و من دان الله بالرأى لم يزل دهره في ارتماس قال و قال ابو جعفر من افتى الناس برأيه فقد دان الله بما لا يعلم و من دان الله بما لا يعلم فقد ضاد الله حيث احل و حرم فيما لا يعلم

و في بصائر الدرجات باسناده عن ابي جعفر عليه السلام لو حدثنا برأينا ضلنا كما ضل من كان قبلنا ولكننا حدثنا ببينة من ربنا بينها النبي صلى الله عليه وآله فبينها لنا .
و في الكافي ما يقرب منه فاذا كان الاعتماد على الرأى من اهل العصمة يؤدي

و بدانکه ادله حجیت خبر واحد منحصر در این شش نیست بلکه بسیار است و بعضی از آنها در فصول سابقه ذکر شد و بعض دیگر در فصول لاحقه ذکر خواهد یافت و بلکه بعضی از آن عنقریب در همین تذییل مذکور خواهد گردید و شاید بعضی از ادله حجیت خبر واحد هیچ در این رساله و این ترجمه مذکور نگردد پس در محال قابله از کتب مطوله باید جست و لا قوة الا بالله .

برهان سوم

احادیث معصومیه متداوله در ایدی شیعه مدونه در کتب معروفه در مابین ایشان اعم است از اخبار آحاد زیرا که قلیلی از آنها متواتر است بتواتر لفظی و کثیری متواتر است بتواتر معنوی و اکثر مابقی محفوف و مقرون است بقرائن علمیه که ظهور قرائن در بعضی از آنها هنوز باقی است و در بعضی مختفی گردیده است و قلیلی از آن اخبار آحاد است که نه متواترند و نه محفوفند بقربینه مفیده علمیکه ظاهر باشد بر ما و هر چند که ممکن است که در نزد قداماء قرائنی بر آنها موجود و ظاهر بوده باشد و بعد از آن مختفی شده باشد بلکه از کلام سید مرتضی که مذکور شد لایح میشود که در عصر او تمام اخبار متداوله در ایدی شیعه محفوف بقرائن علمیه و معلوم الصدور از معصومین علیهم السلام بوده است و این منافاة ندارد با آنچه که گفتیم از بودن قلیلی از اخبار ما اخبار آحاد زیرا

الى الضلال فكيف من غيرهم عليهم السلام

وفى الكافي باسناده عن محمد بن مسلم قال قلت لابي عبد الله عليه السلام ان قوماً من اصحابنا تفقهوا واصابوا علماً ورووا احاديث فيرد عليهم الشيء فيقولون فيه برأيهم فقال لا وهل هلك من مضى الا بهذا واشباهه

وباسناده عنه عليه السلام قال انذاك عن خصلتين فقيهما هلك الرجال انذاك ان تدين الله بالباطل و تقنى الناس بما لا تعلم

وفيه عن يونس بن عبد الرحمن قال قلت لابي الحسن الاول عليه السلام بما و احده الله فقال يا يونس لا تكونن مبتدعاً من نظر برأيه هلك ومن ترك اهل بيت نبيه صل ومن ترك كتاب الله وقول نبيه كفر

که آن اخبار از مرویات کسان نیست که بعد از سید آمده اند مانند بعض کتب شیخ طوسی قدس سره و معاصرین او و من بعد ایشان و شاید که آن اخبار نیز در نزد خود آن راویان محفوظ بقرائن علمیه و معلوم الصدور عن اهل العصمة علیهم السلام بوده است چنانکه ذکر شد و بالجمله در علمیت و قطعیت اخبار کتب اربعه شکمی و ریسی و شبهه و عیبی نیست و همچنین سایر کتب ثقة الاسلام و صدوقین و حمیری و برقی و امثال آنها از ثقات و اعیان علماء حدیث و امناء اخبار اهل بیت علیهم السلام از متقدمین بر جماعه مذکوره و معاصرین ایشان و بعض متاخرین از ایشان چنانکه جمع و ضبط اسامی ایشان در مجل خود خواهد شد رضی الله عنهم و ارضاهم الا آن بقیه قلیله که اخبار آحاد است پس هر چه را که از آنها ثقات و عدول شیعه روایت کرده باشند پس تصحیح نموده باشند یا فتوی بمضمون آن داده باشند آن صحیح است و قول و عمل بآن واجب خواهد بود و هر چه از آن که متصف باین صفة نیست و راوی آن ضعیف یا مجهولست و مراد آن راویست که حدیث را ما از او یا از کتاب او اخذ مینمائیم پس قول و عمل بآن نشاید مگر آنکه موافق احتیاط باشد یا یکی از ثقات علماء بمضمون آن فتوی داده باشد که آن نیز فی الحقیقه یکی از قرائن علمیه است پس منحصر شد منوع العمل از اخبار شیعه در قلیلی از قلیل از بعض کتب احادیث متاخرین ایشان

برهان چهارم

اقوی شبهه که در مقام بنظر میرسد و موجب اغترار و لغزش بعضی از مردم گردیده است که کثیری از اخبار معتبره و احادیث کتب معتمده را علماء و امناء حدیث حتی خود

وفى بصائر الدرجات باسناده عن ابى الحسن عليه السلام قال انما هلك من كان قبلكم بالقياس وان الله تبارك و تعالى لم يقبض نبيه حتى اكمل له جميع دينه فى حلاله و حرام فجاءكم بما تحتاجون اليه فى حيوته و تستغنون به و باهل بيته بعد موته و انه مخفى عند اهل بيته حتى ان فيه لارش الكف و انه ليس شىء فى الحلال و الحرام و جميع ما يحتاج اليه الناس الا و جاء فيه كتاب اوسنة

وفى المحاسن عن محمد بن حكيم قال قال ابو الحسن عليه السلام اذا جاءكم ما تعلمون فقولوا و اذا جاءكم ما لا تعلمون فيها و وضع يده على فيه فقلت و لم ذلك فقال لان رسول الله اتى الناس بما اكتفوا به على عهده و ما يحتاجون به الى يوم القيمة **وفى الكافي** عنه عليه السلام مثله

وفى المحاسن باسنادهما عن يحيى الحلبي و ابن مسكان و حبيب قالوا قال

مؤلفين آن كتب تضعيف و تسقيم کرده اند مانند تضعيفات شيخ طوسي در تهذيب و استبصار و غير ذلك و اين در ظاهر منافاة و مناقضه دارد با علميت و قطعيت اخبار كه ماعى طابقه اخباريه است و جواب از اين شبهه آن است كه مراد ايشان از اين تضعيف و تسقيم نه آنست كه اين اخبار از اهل عصمت عليهم السلام غير معلوم الصدورند يا معلوم است عدم صدور آنها از ايشان عليهم السلام بلكه مراد ايشان ترجيح معارضات آنهاست باينمعنى كه چون دو حديث مثل تعارض كردند و يكي از آنها از جهة واحده يا متعدده رجحان برديگرى داشته باشد بمضمون راجح فتوى ميدهند و مرجوح را ميگويند ضعيف است بسبب فلان راوى كه عامى يا غالى يا واقفى و امثال آن است پس هر دو حديث را صادر از معصوم مى دانند و لكن بحسب عوارض يكي راجح و يكي مرجوح است پس راجح را قوى و مرجوح را ضعيف مى بامند هر چند كه بحسب سند هر دو قوى مى باشند و بعبارة اخرى صحيح در اينمقام عبارت است از جايز العمل و ضعيف عبارت است از غير جايز العمل هر چند كه هر دو را خود ما بلا واسطه از معصوم عليهم السلام شنيده باشيم لا محاله واجب است عمل بيكي از آنها و عمل بهردو نشايد پس مراعاة مرجحات مهممامكن لازم يا راجح باشد چنانكه خود ايشان عليهم السلام امر بآن فرموده اند پس لا محاله مرجوح بالنسبه به راجح ضعيف و سقيم خواهد بود و شاهد بر آنچه كه ذكر كرديم آن است كه شيخ طوسي در اول دو كتاب مذكور حكيم بصحة همه اخبار آنها کرده و علاوه بر اين خصوص اخباري كه در مقام تعارض تضعيف کرده در مواضع ديگر از اين دو كتاب و در كتب ديگر خود تصحيح نموده و بمضامين آنها فتوى داده پس مطلب متضخ و شبهه مندفع گرديد و الله العالم المبين و المؤيد المعين

لنا ابو عبدالله ما احب احد الی منکم ان الناس سلکوا سبلا شتی منهم من اخذ بهواد
ومنهم من اخذ برأیه وانکم اخذتم بامر له اصل

وفی حدیث آخر لحبیب عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الناس اخذوا هکذا
و هکذا و طائفة اخذوا باهوائهم و طائفة قالوا بأرا ئهم و طائفة بالروایة و ان الله
هداکم بحبه و حب من ینفعکم حبه عنده

وفی التهذیب باسناده عن الصادق علیه السلام قال انا اذا وقفنا بین یدی الله تعالی قلنا
یارب اخذنا بکتابک و قال الناس رأینا رأینا و یفعل بنا و بهم ما اراد

و فی روایة اخرى عملنا کتابک و سنة رسولک

وفی الکافی باسناده عن ابی بصیر قال قلت لابی عبدالله علیه السلام تردعلینا اشیاء
لیس نعرفها فی کتاب الله و لاسنة نبیه فننظر فیها ؟ فقال اما انک لو اصبت لم توجر
وان اخطأت کذبت علی الله عزوجل

وفی الفقیه قال الصادق علیه السلام الحکم حکمان حکم الله عزوجل و حکم اهل

فصل ششم

در ازاله شبهه ایست در این مقام که گاهی میگذرد ازو همها و آن اینست که شاید که
تو بگوئی گیرم که اخبار معتبره جایز است اعتماد بر آنها و عمل بآنها آیا نه آن است که
مضامین آنها بیرون نرفته است از حیز مظنونات و نرسیده است باندازه افاده علم قطعی
و ظنونی هم که بیرون آورده میشود باجتهاد کمتر نیست از ظنونی که از اخبار حاصل میگردد
بلکه گاهی باشد که ظنون اجتهادیه اقوی از ظنون حاصله از اخبار باشد پس بنا بر این
باید عمل باجتهاد جایز باشد چنانکه عمل باخبار جایز است پس اگر چنین سخن بگوئی
جواب دهیم تو را بچندوجه اول آنکه قیاس ضروری البطلانست در نزد طایفه امامیه و دوم
آنکه فرق است میان ایندو ظن پس بدرستی که آنها دونوعند که درحقیقه اختلاف دارند با
یکدیگر یکی از آنها دراو تسلیم و انقیاد و فرمانبرداریست و آن دیگری دراو بکار بردن
فکر و نظر و تصرف طبیعه است و هر دو از یک قبیل نیستند سوم آنکه اخبار هر چند که
تسلیم کنیم که طریق آن ظنی است و لکن دلیل جوازبناء عمل بر آن قطعی است و بعد از آن
دلالت اخبار قطعی است بجهة آنچه که دانستی پیش از این که ما اعتماد نمیکنیم مگر بر
محکمات اخبار نه بر متشابهاات آن و اما اجتهاد پس طریق او ظنی است و دلیل جواز عمل
بر او ظنی است و اصولیکه بنانهاده میشود بر او احکام آن نیز ظنی است و قطعی نیست
در چیزی از اجتهاد اصلا

الجاهلية فمن اخطأ حکم الله حکم بحکم اهل الجاهلية ومن حکم بدرهمين بغير ما انزل الله فقد كفر بالله .

وفى الكافي عن ابى بصير قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول من حکم بدرهمين بغير ما انزل الله فهو كافر بالله العظيم

وفيه عن معوية بن وهب قال سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اى قاض قضى بين اثنين فاخطأ سقط ابعده من السماء

وفيه انه عليه السلام قال لابن ابى ليلى انت ابى ليلى قاضى المسلمين قال نعم قال فباى شىء تقضى قال بما بلغنى عن رسول الله صلى الله عليه وآله وعن على و عن ابى بكر و عمر قال بلغك عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال على اقضاكم قال نعم قال كيف تقضى بغير قضائه و قد بلغك هذا قال فما تقول اذا جىء بارض من فضة و سماء من فضة ثم اخذ رسول الله بيدك و اوقفك بين يدى ربك فقال يارب ان هذا قضى بغير ما قضيت قال فاصفروجه ابن ابى ليلى حتى عاد مثل الزعفران

مترجم گوید در بحث الفاظ متقرراست که کلام از حيث دلالت و افاده معنی بر سه گونه است صریح و ظاهر و مجمل صریح آن است که روشن باشد دلالت او در مفهوم سامع بطوریکه قابل احتمال معنی دیگر نباشد ظاهر آن است که قابل احتمال مفهوم معنای دیگر باشد و لیکن در مفهوم اول روشن تر و آشکار تر باشد بطوریکه نفسرا سکونی و سکوتی بآن باشد که جای توقف و سؤال نباشد چنانکه اغلب کلمات و الفاظ در محاورات بین الناس از این قبیل است و مجمل آن است که دو احتمال یا بیشتر که همه مساوی باشند بایکدیگر در معنی آن برود که در هیچ يك از آنها آشکار تر و روشن تر نباشد و فهم معنی ظاهر باید که از روی قرائن معتاده مقرر در علم بیان باشد و اما اگر از روی اصول و امارات اجتهادیه ظنی حاصل شود بمعنی از برای لفظ داخل در ظاهر نخواهد بود و بر اجمال خود باقی است پس بدانکه مراد از محکمت اخبار در عبارات صراح و ظواهر از آن است اما صراح پس آن معلوم است و محتاج به بیان نیست و اما ظواهر پس بدرستی که از آنها نیز علم عادى که تعبیر از آن باطمینان میشود حاصل میگردد چنانکه غالباً مردم را می بینیم که مبني عقاید و اعمال ایشان بر ظواهر است و بس و مراد بمتشابهات اخبار مجملات آنهاست و البته ببديهه معلوم است که مجمل قابل علم و عمل نیست زیرا که مراد متکلم یکی از معانی محتمله در آن است نه هسگی پس چون نصب قرینه داله بر مراد نکرده باشد پس علم بآن حاصل نشود پس عمل بآن نیز نشاید و اگر نصب قرینه کرده

وباسناده عن عبد الرحمن بن الحجاج قال كان ابو عبد الله قاعداً في حلقة ربيعة الرأي فجاء اعرابي فسأل ربيعة الرأي عن مسألة فاجاب فلما سكت قال له الاعرابي هوفى عنقك فسكت ربيعة فقال ابو عبد الله عليه السلام هوفى عنقه قال اولم يقل وكل مفت ضامن

وعن ابي عميرة الحداء قال قال ابو جعفر عليه السلام من افنى الناس بغير علم ولا هدى من الله لعنته ملائكة الرحمة وملائكة العذاب ولحقه وزرمن عملى بفتياه
وعن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله فقال اما والله مادعوهم الى عبادة انفسهم و لودعوهم ما اجابوهم ولكن احلوا لهم حراما و حرما عليهم حالالا فعبدوهم من حيث لا يشعرون

باشد پس آن داخل در صريح يا ظاهر خواهد بود و از اين جهت است که در مجملات امر بتوقف و احتياط فرموده اند پس مراد مصنف رحمه الله از عدم اعتماد بمتشابهات اخبارانه آنست که آنها را قول معصوم عليهم السلام نداند بلکه مراد آن است که چون فهم ما از معانی و مرادات معصوم عليهم السلام بآن احاديث قاصر است و علم بضمامين و مقاصد آنها از برای ما حاصل نیست پس ما راه و چاره ای نداریم بر آنها بجز توقف و عمل با احتياط و در کردن آن احاديث بخود ایشان عليهم السلام فان اهل البيت ادري بما في البيت

فرمود وجه چهارم از وجوه جواب از شبهه آنکه عمل باخبار را اذن در آن داده اند بلکه امر بآن فرموده اند و عمل باجتهاد را اذن در آن نداده اند بلکه نهی از آن فرموده اند و هر يك از اين امر و نهی که ذکر شد بتحقيق ثابت شده است بكتاب و سنت متواتره و اجماع معتبر چنانکه زود است که بيان میکنيم آنرا ان شاء الله تعالی پنجم آنکه اکثر احکام از آنچه که وارد شده است در آن روايات متعدده مستقيمه بالاتر میباشد از افاده ظن يعنى افاده علم میکند و کم است که انفاق افتد حکمی که وارد نشده باشد بر او مگر يك خبر يا دو خبر باين پنج وجه جواب ميدهيم از شبهه با اينکه ما ذکر کردیم آنچه را که اين وجه را قوه ميدهد از امارات علاوه بر اينکه ما قائل نیستيم بوجوب عمل به خبري يا بهر خبر يکه افاده ظن کند بلکه ما قائلیم بوجوب عمل بهر خبر يکه بالاتر از افاده ظن باشد يعنى افاده يقين کند پس اگر يافت نشود چنين خبري پس ما متخيریم در عمل

مترجم گوید مراد آن است که اگر در قضيه اقوال مختلفه باشد و خبر مفيد علمي که تعيين يکی از آن اقوال کند يافت نشود متخيریم ما در عمل بهر يك از آن اقوال که خواهيم

وفی روضة الکافی باسانید متعدده عن ابی عبد الله علیه السلام فی رساله طویلہ قال علیه السلام ایتمها العصابة المرحومة المفلحة ان الله اتم بکم ما اتاکم من الخیر و اعلموا انه لیس من علم الله و لا من امره ان یأخذ احد من خلق الله فی دینہ بهوی ولا برأی ولا مقائیس قد انزل الله فیہ القرآن و جعل فیہ تبیان کل شیء و جعل للقرآن و تعلم القرآن اهلا لایسع اهل علم القرآن الذین هدیهم الله علمه ان یأخذوا فیہ بهوی ولا رأی و لا مقائیس اغناهم الله عن ذلك بما آتاهم الله من علمه و خصهم به و وضعه عندهم کرامة من الله اکرّمهم بها و هم اهل الذکر الذین امر الله هذه الامة بسؤالهم و هم الذین من سألهم و قد سبق فی علم الله ان یتدقّبهم و یتبع اثرهم ارشده و اعطوه من علم القرآن ما یتهدی به الی الله باذنه و الی جمیع سبل الحق و هم الذین لا یرغب عنهم و عن مسائلهم و عن علم الذی اکرّمهم الله به و جعله عندهم الا من سبق علیه فی علم الله الشقافی اصل

بلکه اگر خبر مفید ظنی هم که تعیین احد اقوال نماید یافت شود عمل بآن واجب نباشد و گو یامصنف علیه الرحمه در قضیه تخمیر مذکورہ اقتدا کرده است بسید مرتضی رحمہ الله در آنچه کہ ذکر خواهد کرد از کلام او و الا در سوابق شنیدی کہ کراراً و مراراً توکیداً و تشدیداً فرمود کہ در جائیکہ حکم علمی از کتاب و سنۃ بمانرسیده باشد ما موریم بتوقف و احتیاط پس مقتضای آن اینست کہ در قضیه کہ اقوال مختلفہ در آن باشد و دلیل علمی بر تعیین یکی از آنها نباشد احوط آن اقوال معین باشد از برای عمل مگر آنکہ گوئیم کہ مراد مصنف رحمہ الله آن صورتی است کہ احتیاط ممکن نباشد و عمل بهیچیک از اقوال در آن قضیه ابراء ذمه ننماید مانند آنکہ قول منحصر باشد در وجوب و حرمة و مانند آن پس در اینصورت البتہ تخمیر معین است و الله الخبیر بالسرائر و الاسرار

فرمود و بدرستی کہ ایراد کرده است سید مرتضی بر خودش سؤالیرا کہ لفظ آن اینست کہ پس اگر گفته شود کہ چون مسدود نمودید طریق عمل باخبار را پس بر چه چیز اعتماد میکنید در همه فقه و خود سید جواب داده است از این ایراد آنچه کہ حاصل او این است کہ معظم فقه دانسته میشود بضرورت و دانسته میشود مذاہب ائمہ ما علیہم السلام در فقه باخبار متواترہ و آنچه کہ متحقق نباشد در او ضرورت و اخبار متواترہ و شاید کہ آن کمتر باشد اعتماد مینمائیم در آن بر اجماع طایفه امامیہ و ذکر کرده است سید بیان طویلی را در باب آنچه کہ واقع شود در آن اختلاف در میان طایفه امامیہ و حاصل بیان او این است کہ چون ممکن باشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از طریقیکہ ذکر کردیم متعین

الخلق تحت الاظلة فاولئك يرغبون عن سؤال اهل الذكر و الذين آتاهم الله علم القرآن ووضعه عندهم و امرهم بسؤالهم واولئك الذين ياخذون باهوائهم و آرائهم و مقائيسهم حتى دخلهم الشيطان لانهم جعلوا اهل الايمان في علم القرآن عند الله كافرين و جعلوا اهل الضلالة في علم القرآن عند الله مؤمنين و جعلوا اما احل الله في كثير من الامر حراما و جعلوا اما حرم الله في كثير من الامر حلالا فذلك اصل ثمرة اهوائهم و قد عهد اليهم رسول الله ﷺ قبل موته فقالوا نحن بعدما قبض الله عزوجل رسوله يسعنا ان ناخذ بما اجتمع عليه رأى الناس بعد قبض رسوله و بعد عهده الذى عهدنا و امرنا به مخالفة لله و رسوله فما احدا جرى و لا بين ضلالة ممن قال بذلك و زعم ان ذلك يسعه و الله ان الله على خلقه ان يطيعوه و يتبعوا امره فى حيومة محمد ﷺ و موته الحديث بطوله و فى هذا الحديث و اتبعوا آثار رسول الله ﷺ و سنته فخذوا بها و لا تتبعوا اهوائكم

است بنای عمل بر آن قول و اگر ممکن نباشد تحصیل قطع بیکی از آن اقوال از آن طرق مخیر خواهیم بود در عمل میان اقوال مختلفه بجهة نیافتن دلیل تعیین

مترجم گوید که تا اینجا این حاصل بیان سید بود و باز مصنف رضوان الله علیه بر گشت بر سر کلام خود پس فرمود و سزاوار است که اراده کرده شود باجماع اجماع معتبر یعنی اجماعی را که ما اعتبار کرده ایم قصد میکنم من بآن حدیثی را که متفق علیه باشد

مترجم گوید مراد بحديث متفق علیه آن خبریست که اکثر روایات و امناها حدیث اهل البیت یا همه ایشان از زمان ائمه علیهم السلام اتفاق کرده باشند بر روایت آن حدیث و قول و عمل بمضمون آن چنانکه در حدیث ابن حنظله معروف امر باخذ آن فرموده اند و در فصول سابقه نیز مصنف علیه الرحمه تصریح کرد بعدم اعتبار و اعتماد باجماع بسیج يك از معانی متداوله بین المتفقیه مگر حدیث مجمع علیه بین الاصحاب پس فائده تجدید ذکر این کلام در اینجا گذشته از تا کید و تذکیر اعراضی است تعریضاً بر سید و اعراض لطیفی است از قول او زیرا که او اجماعی را که حجة کرده است و معتبر گردانیده تعبیر نموده است مانند سایرین از اصحاب خود بهمان عباره معروفه در میان ایشان که در فصل سوم مذکور شد و آن مجعلا اتفاق علماء امامیه است بر حکمی از احکام شرعیه و مادر تدبیر آن فصل ضعف و سخافه قول ایشانرا بحجیت اجماع باین معنی تفصیلاً و تکمیلایمان نمودیم و حاجتی باعاده نیست پس چون سید در کلام خود که مصنف در اینجا ذکر کرد

و آرائكم ففضلوا فان اضل الناس عند الله من اتبع هواه ورأيه بغير هدى من الله
 وفيه ايضا ايها العصاة الحافظ لله لهم امرهم عليكم بآثار رسول الله و آثار
 الائمة الهداة من اهل بيت رسول الله ﷺ من بعده وسنتهم فانه من اخذ بذلك
 فقد اهتدى ومن ترك ذلك ورغب عنه ضل لانهم هم الذين امر الله بطاعتهم وولايتهم
وفي المحاسن باسناده عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في رسالته واما ما سألت
 من القرآن فذلك ايضا من خطراتك المتفاوتة المختلفة لان القرآن ليس على ما
 ذكرت و كلما سمعت فمعناه غير ما ذهب اليه و انما القرآن امثال لقوم يعلمون
 دون غيرهم و لقوم يتلونه حق تلاوته وهم الذين يؤمنون به و يعرفونه و اما غيرهم
 فما اشد استشكله عليهم و ابعد من مذاهب قلوبهم و كذلك قال رسول الله ﷺ
 انه ليس شئى ابعده من قلوب الرجال من تفسير القرآن و في ذلك تحيير الخلائق

تقرير نمود که اگر در احکام شرعی ضرورت یا اخبار متواتره متحقق نباشد اعتماد می
 نمائیم بر اجماع امامیه و مرادش از اجماع همین معنی است که ذکر شد پس مصنف علیه
 الرحمه نخواست که امضاء و تقریر اینکلام کرده باشد و در سکوت مخافة حمل بر اصابع و
 امضاء بود پس از اینجمله فرمود که سزاوار است که مراد باجماع آن اجماعی باشد که در
 نزد ما معتبر است و آن حدیثی است که متفق علیه باشد و در این موضوع از کلام نکته ملحوظ
 است که مؤید قول حق است و آن این است که از کلام سید ظاهر شد که در زمان او در
 نزد علماء آن عصر کفایت یا در نزد خود سید هر چند که احتمال اول نیز ظهوری و قوتی
 دارد اکثر و اغلب احادیث و اخبار و فتاوی متداوله در ایدی شیعه از ضروریات یا از
 متواترات مذهب امامیه بوده است چنانکه همین معنی از کلام سید که در فصل سابق
 ذکر شد نیز مستفاد گردید پس بدانکه تهنید و استیصار و سایر کتب شیخ طوسی و
 کتب معاصرین او از تفات محدثین همگی داخلند در اخبار متداوله در ایدی شیعه در عصر
 سید مرتضی زیرا که شیخ و معاصرین او معاصر بودند با سید و دیگر اخباری را که در
 کتب خود روایت کرده اند از کتب اخبار سابقین بر خود روایت کرده اند که یا معاصر
 بوده اند یا سید و یا مقدم بودند بر او در عصر و الله العالم المؤید بالنصر

چون کلام مصنف اصلا در عمل باخبار معتمده مفیده علم بود باز بر سر سخن خود
 آمده فرمود پس اگر تو بگوئی که پس آیا از برای خبریکه اعتماد کرده میشود بر او

اجمعون الامن شاء الله وانما اراد الله بتعمية في ذلك ان ينتهوا الى بابه وصراطه و ان يعبدوه وينتهوا في قوله الى طاعة القوام بكتابه والناطقين عن امره وان يستنبطوا ما احتاجوا اليه من ذلك عنهم لاعن انفسهم ثم قال **ولوردوه الى الرسول والى اولي الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم** فاما عن غيرهم فليس يعلم ذلك ابدأ ولا يوجد وقد علمت انه لا يستقيم ان يكون الخلق كلهم ولاة الامر اذ لا يجدون من يأتمرون عليه ولا من يبلغونه امر الله ونهيه فجعل الله الولاية خواص ليقتمد بهم من لم يخصهم بذلك فافهم ذلك ان شاء الله واياك وتلاوة القرآن برأيك فان الناس غير مشتركين في علمه كاشتراكهم فيما سواه من الامور ولا قادرين عليه وعلى تأويله الا من حده وبابه الذي جعل الله له فافهم ان شاء الله واطلب الامر من مكانه تجده ان شاء الله تعالى .

قاعده كلييه هست كه رجوع كرده شود بآن تا فرق داده شود از خبريكه اعتماد بر آن نشايد يا آيا از براي ظني كه حاصل مي شود از خبر حاي هست كه بكمتر از آن اكتفا كرده نميشود

جواب گويم من كه نه نيست از براي خبر معتمد قاعده كلييه و نه از براي ظن حاصل از خبر حدي و اين است و جز اين نيست كه ساختن قاعده ها و حدها اختلاف انداخت در ميان اصوليين و اگر چنانچه ايشان نظر مي كردند در هر مسئله هر آينه اختلاف نمي كردند در آنچه كه اختلاف كرده اند در آن و آن قاعده كه حكمايت كرديم ما از محقق در باب اخبار معتمد عليها آن قاعده كلييه نيست و سر در آن اختلاف حكم است در مثل آن قاعده بسبب اختلاف خصوصيات محال آن و از اينجهت است كه مي چينند قاعده هاي كلييه را پس وفا نمي كنند باعمال آنها در جميع جزئيات خود بلكه اينست و جز اين نيست كه استعمال مي كنند آنها را در بعضي از جزئيات خود و در بعضي استعمال نمي نمايند و همچنين است كلام در آنچه كه بنا نهاده ميشود بر آنها از احكام فرعيه پس بدرستي كه آن احكام امور جزئيه مختلفه اند كه فرا نمي گيرد همه آنها را يك امر عقلي و امور جزئيه مختلفه حكم كرده نميشود بر آنها باحكام كلييه مضبوطه بلكه راهي نيست بسوي علم بآنها مگر بواسطه نظر كردن بسوي فرد فرد آنها و آن در احكام فرعيه شرعيه موقوف است بر شنيدن يعني از اهل آن زيرا كه عقلا راهي نيست بشرايع و بدورستي كه واقع شده است

اقول تكريره عليه السلام قوله فافهم اشارة الى ان العالم بذلك كله كما ينبغي هم عليهم السلام خاصة

وفي كتاب المحاسن ايضاً في باب المقائيس و الرأي عنه عن ابيه عن ذكره عن ابي عبد الله عليه السلام في رسالته الى اصحاب الرأي والمقائيس اما بعد فان من دعا غيره الى دينه بالارتياء و المقائيس لم ينصف ولم يطب حظه لان المدعو الى ذلك لا يخلو ايضاً من الارتياء و المقائيس و متى لم يكن بالداعي قوة في دعائه على المدعو لم يؤمن على الداعي ان يحتاج الى المدعو بعد قليل قد رأينا المتعلم الطالب ربما كان فائقاً لمعلم ولو بعد حين و رأينا المعلم الداعي ربما احتاج في رأيه الى رأى من يدعوه و في ذلك تحير الجاهلون و شك المرتابون و ظن الظانون و لو كان ذلك عند الله جازياً لم يبعث الرسل بما فيه الفضل و لم ينه عن العزل و لم يعب

تنبيه بر آنچه که ذکر کردیم در بسیاری از اخبار و شاید که تو بزودی بشنوی بعضی از آنها را ان شاء الله تعالی و باید بگردانیم عنان قلم را بسوی ذکر جمله از آیات و اخبار وارده در تحریص و ترغیب بر رجوع باحادیث و بیان منحصراً بودن طریق در آن پس اثبات تشابه یعنی در آیات و اخبار و بیان حکم آن پس ذکر آنچه که وارد شده است در ذم اجتهاد و متابعت رأیها پس ذکر مفاسد این دو امر که اجتهاد و متابعت رأیهاست و از خداست تأیید

هترجم گوید در جواب مصنف رحمه الله از سوأ الیکه تقدیر کرد در این عبارت چند بحث است : اول آنکه ذکر کرد که از برای اخبار معتمد علیها ضابطه ای نیست که رجوع کرده شود بآن شاید مراد آن باشد که از شرع حد جامع مانع واضحی از برای آن نرسیده است و الا در سوابق کرارا ذکر کرد آنچه را که مؤدی آنست که هر خبریکه مفید علم و اطمینان باشد حجة است و اعتماد بر او میشود مثل اینکه در فصل چهارم گفت آنچه را که معنی آن این است که من تکلیف نکردم شما را بعمل کردن بهر خبری که روایت میشود بلکه مکلف میدانم شما را بهر خبریکه اطمینان پذیرد بآن نفسهای شما و در فصل پنجم بعد از ذکر کلام بعضی فضلا گفت که این وجوه هر چند که ممکن است خدشه در هر يك از آنها الا آنکه از مجموع آنها ظن قوی بلکه قطع حاصل میشود بصحة این اخباریکه روایت کرده اند آنرا ثقات و هر چند که ضعیف باشد سند آن در وسط خصوصاً آنچه که روایت شده است بچند طریق و خصوصاً آنچه که در کتب اربعه است و در فصل ششم گفت

الجهل ولكن الناس لما سفهوا الحق وعظموا النعمة واستغنوا بجهلهم وتدبيرهم عن علم الله واكتفوا بذلك دون رسله والقوام بأمره وقالوا لاشيىء الا ما در كته عقولنا و عرفته البابنا فولاهم الله ما تولوا واهملهم الله فخذلهم حتى صاروا عبدة انفسهم من حيث لا يعلمون ولو كان الله رضى عنهم اجتهادهم وارتياهم فيما ادعوا من ذلك لم يبعث الله اليهم فاصلا لما بينهم ولا زاجراً عن وصفهم وانما استدللنا ان رضاء الله غير ذلك يبعث الرسل بالامور القيمة الصحيحة والتحذير عن الامور المشككة المفسدة ثم جعلهم ابوابه وصراطه والادلاء عليه بأمور محجوبة عن الرأى والقياس فمن طلب ما عند الله بقياس ورأى لم يزد من الله الاّ بعداً ولم يبعث رسولا قط وان طال عمره قابلا من الناس خلاف ما جاء به حتى يكون متبوعاً مرة وتابعا اخرى ولم ير ايضاً فيما جاء به استعمال رأيا ولا مقياساً حتى يكون ذلك واضحاً عند كالحوى من الله

که ماقائل نیستیم بوجوب عمل بهر چیزی یا بهر خبریکه افاده ظن کند بلکه ماقائلیم بوجوب عمل بهر خبریکه بالاتر از افاده ظن باشد ودر غیر اینمواضع نیز اشاره باینمعنی کرده است پس ظاهر آن است که مراد او از این عبارات و امثال آنها آن باشد که چون خبری از برای شخصی موجب اطمینان یا علم شود باطمینان و علم شخصی آن خبر از برای آنشخص حجة خواهد بود و از این کلام که در جواب سؤال مفروض گفت که از برای خبر معتمد علیه ضابطه نیست که رجوع شود بآن مستفاد میشود که علم یا اطمینان نوعی را اعتبار نکرده است و این از مصنف قدس سره بسیار عجب است زیرا که مستفاد از ادله و قول اعظم و اجله آن است که هر حدیثی را که عدل ثقه روایت کرد از اهل بیت علیهم السلام مسند یا مرسل و حکم بصحة آن کرد یا فتوی بمضمون آن داد قول و عمل بمضمون آن واجب است بلکه عمل بفتوای عدل ثقه از شیعه واجب است هر چند که در ظاهر نسبت آنرا به معصوم علیهم السلام نداده باشد و از جمله ادله بر این مدعا حدیث ابن حنظله و حدیث **ارجعوا الی روایة حدیثنا** و احادیث عدول ینفون و امثال آنهاست .

فبالجملة حق و صواب در نزد حقیر وفاقاً لجمع کثیر و جم کبیر آنست که روایت عدل ثقه از فرقه محقه که حکم بصحة آن کرده باشند لفظاً یا کتباً یا از حال او معلوم شده باشد که روایت نمیکند مگر آنچه را که صحیح دانسته باشد حجة است و واجب است قول و عمل بآن چه نسبت آنرا به معصوم علیهم السلام داده باشد یا نداده باشد مثل آنکه بصورة

وفي ذلك دليل لكل ذي لب وحجى ان اصحاب الرأى والقياس مخطئون ومدحسون وانما الاختلاف فيما دون الرسل لافى الرسل فاياك ايها المستمع ان تجمع عليك خصلتين احديهما القذف بما جاش به صدرك و اتباعك لنفسك الى غير قصد ولا معرفة حد والاخرى استغناءك عما فيه حاجتك وتكذيبك لمن اليه مردك و اياك وترك الحق سامة وملاية واتباعك الباطل جهلا وضلالة لانا لم نجد تابعا لهواه جايرا عما ذكرناه قط رشيدا فانظر في ذلك

والاخبار في هذا الباب اكثر من ان تحصي وفيما ذكرناه كفاية ان شاء الله ان قيل قد جاءت روايتان احديهما عن ابى جعفر و ابى عبد الله عليهما السلام

فتوى ذكر کرده باشد يا از اصحاب ائمه (ع) يا غير ايشان روايت کرده باشند و لكن از حال او معلوم و محقق باشد که نقل نمیکنند و ذکر نمی نمایند مگر آنچه را که صادر از اهل بيت عليهم السلام دانند مانند آن هیجده نفر که اجتماع عصابه بر تصحيح ما يصح عنهم شده است و مانند تفة الاسلام و صدوقين و برقى و امثال ايشان نور الله ضرايحهم و ابقى الله في الدهور آثارهم و مدد ايحهم و اما ضابطه که از محقق حکايت کرد و آن اين است که گفت توسط نیکوتر است پس هر خبر يکے قبول کردند آنرا اصحاب يادالات میکنند قرائن بر صفة آن عمل کرده ميشود بآن و هر خبر يکے اعراض کرده اند از آن اصحاب يا شاذ باشد و واجب است اطراح آن تا اينجا محکمی از محققست تفصيل چه در موضع عمل و چه در موضع اطراح بر وجه منع خلواست فقط باين معنی که کفايت میکنند در موضع عمل هر يك از خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن صحت و اجتماع هر دو نیز در يك ماده تو اند شد و همچنين کفايت میکنند در موضع اطراح هر يك از خبر معرض عنه و خبر شاذ و اجتماع هر دو نیز در يك ماده می شاید بلکه نسبت میان خبر مقبول و خبر محفوف بقرائن علمیه عموم من وجه و خصوص من وجه است و نسبت میان خبر معرض عنه و خبر شاذ تساوی است چنانکه ظاهر است و در سخن اوسخن ميرود از چند وجه اول آنکه مراد باصحاب اگر مجتهد نيستند خاصة چه دليلی بر اعتبار قول ايشان هست و اگر محدثين اند خاصة يا مجموع ايشان و مجتهدين اين سخن درست و متين است و لكن در موضع قبول عموم اصحاب معتبر نيست در نزد احدی قطعاً و الا بايستی که هر خبر معمول به مقبول جميع اصحاب باشد و حال اينکه بسيار شاذ و نادر است خبر معمول به که مقبول جميع محدثين يا جميع مجتهدين يا مجموع طائفتين باشد و اما در موضع اطراح بعيد نيست اعتبار عموم اصحاب باين معنی که گوئيم هر خبر يکے اعراض کرده باشند از آن

انهما قالا علينا أن نلقى اليكم الاصول وعليكم أن تفرعوا والثانية عن ابي الحسن الرضا عليه السلام قال علينا القاء الاصول و عليكم التفريع وهذا هو الاذن في الاجتهاد فكيف التوفيق

قولنا ليس معنا الحديثين مازهدت اليه كلا بل ليس معناها الا نعمد الي ما القوا اليها من الاحكام الكلية فنستخرج منها احكاماً جزئية بالبراهين اليقينية باحد الاشكال الأربعة وليس هذا من اجتهاد الرأى واستنباط الحكم بالظن فى شىء فى ذلك مثل قولهم عليهم السلام لا ينقض اليقين ابداً بالشك ولكن ينقضه يقين آخر فاننا نفهم من هذا الحديث يقيناً ان المتيقن للطهارة الشاك فى الحدث لا يجب عليه

جميع ثقات محدثين و عدول نافعين عمل بآن نشايد و اطراح آن بايد

سخن دوم آنکه اينضا بطه چه در موضع قبول و چه در موضع اطراح در مقام اختلاف

و تعارض اخبار مستقيم و روشن است و اما در غير اين مقام پس چه دليلی بر اعتبار حدين مذکورين هست بلکه لازم میآيد براو ازاين اعتبار چيز بکه قائل نيست بآن او و نه غير او و آن اينست که گوئيم مثلاً هر گاه زرايه و مانند او حدیثی از امام عليه السلام از برای ما روايت کرد لازم است بر ما که تفحص و تبين نمائيم تا بدانيم که آیا اصحاب ما از محدثين که در آن زمان هستند بآن حديث عمل کرده اند يا نه و بدون تبين و استعلام اين امر عمل بآن حديث جايز نيست حاشا و کلا احدی از اهل علم اين اعتبار و اشتراط را نکرده است و اگر گوئيم که زرايه و امثال او اجتماع عصابه بر وجوب عمل باخبار ايشان شده است پس شرط مذکور در اخبار ايشان لامحاله موجود باشد جواب گوئيم که ما ذکر زرايه را از باب مثل کرديم و مراد مطلق ثقة است هر چند که از جمله هيچده نفر نباشد و ثانياً اجتماع عصابه بر قبول روايت و فتواى آن هيچده نفر نيست مگر از جهة کمال عدالت و وثاقت ايشان چنانکه محل انکار نيست پس جارى ميشود اين حکم در هر ثقة که وثاقت و عدالة و امانة او در جمع و ضبط و حديث و فهم آن و نقل آن بحد کمال رسیده باشد پس مبرهن شد که هر حدیثی که چنين ثقة روايت کرده باشد ياهر چه که فتوى بآن دهد واجب است عمل کردن بآن بدون تفحص و استعلام از عمل ساير اصحاب نسبت بآن حديث و فتوى مگر در صورت وجود معارض که حکم آن پيش گذشت

سخن سوم کسیکه اعتبار میکنند در خبر معمول به عمل جمیع اصحاب را و عمل بعض

ايشان را کافي و مجزی نمیدانند چه جراب میگوید از احاديث متکثره اگر نگوئيم متواتره

الطهارة والتميقن لطهارة ثوبه الشاك في وصول نجاسة اليه لا يجب غسله والتميقن لشعبان الشاك في دخول رمضان لا يجب عليه الصيام الى غير ذلك من الجزئيات

ومثل قولهم (ع) كل شيء مطلق حتى ورد فيه نهى وقولهم عليهم السلام كل شيء فيه حلال وحرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه وقولهم عليهم السلام كلما غلب الله عليه من امر فإلله اعذر لعبدته وقولهم عليهم السلام اذا جازمت من شيء ثم شككت فيه فشكك ليس بشيء الى غير ذلك من الاصول الكلية التي يتفرع عليها الجزئيات

وقد ذكرنا طرفا منها في كتابنا الموسوم بالاصول الاصلية فليطلبها من ارادها هنالك مع تمة الكلام وبسطة في ذلك والله الحمد

که دلالت میکنند بر جواز عمل بلکه وجوب آن بخبر شخص واحد عدل ثقه وفتوی او وهم چنین از سایر ادله عمل بخبر واحد عدل ثقه و اگر مراد او باصحاب در این موضع بعض ایشان باشد خلاف ظاهر لفظ است پس اگر مراد بعض کثیری باشد با عددی که اقل جمع بآن متحقق شود چنانکه ظاهر صیغه جمع است پس میگوئیم چه دلیلی و کدام حجة بر این اعتبار قائم و ناهض گردیده و اگر مراد جنس اصحاب باشد که وجود آن بیک نفر از ایشان متحقق شود پس آن عین مدعی ما و مقتضای ادله است چنانکه ذکر شد مگر در مقام اختلاف و تعارض چنانکه گذشت .

سخن چهارم قرائن صحت خبر در نزد محقق بشاير آنچه که در کتاب معارج ذکر کرده است منحصر در چهار است موافقة دليل عقل و موافقة کتاب و موافقة سنة مقطوع بها و موافقة اجماع و گفته است که انضمام یکی از این قرائن بخبر دلالت میکند بر صدق مضمون آن خبر هر چند که دلالت نکند بر صدق خود خبر و حاصل این سخن چون نیک تامل کنی آن است که اخبار محفوظه باین قرائن فی حد انفسها فايده و ثمره از دلالت و حجیت و طریقیة ندارند بلکه فی حد ذواتها مهمل و غیر معتبرند و معمول به فی الحقیقة خود این چهار اصلند و مثلی میزنم تا مطلب خوب واضح گردد از جمله چون خبری موافق اجماع باشد لازم سخن او این است که گوید مضمون این خبر مجمع علیه است و دلیل بر آن اجماع است ولی صدور لفظ خبر از معصوم معلوم نیست پس بودن این خبر و نبودن آن یکسانند و هکذا باین اصل دیگر پس لازم افتاد او را که بجز عقل و کتاب و سنة متواتره و اجماع قائل به حجیت چیزی نباشد و در اخباری هم که مقبول اصحاب باشد فی الحقیقة قول اصحاب را حجة دانند این حجة خامسه باشد از برای او پس اکثر اخبار بلکه جمیع آن الا ما شد و ندر در نزد او

الفصل العاشر

نقل کلام بعض القدماء فی ذم الاجتهاد و متابعة الاراء

قد علمت ان انحصار طريق معرفة العلوم الشرعية اصولية كانت او فروعية فی الرواية عن اهل البيت عليهم السلام وعدم جواز التمسك فی شئی عنهما الى المقدمات الجدلية و الاستنباطات الظنية كان من شعار متقدمی اصحابنا اصحاب الائمة صلوات الله عليهم .

فاعلم انهم صنفوا فی ذلك كتباً و رسائل فمن الكتب المصنفة فی ذلك كتاب النقض علی عیسی بن ابان فی الاجتهاد و ذكره النجاشی فی ترجمة اسمعيل بن علی بن اسحق و منها كتاب الايضاح لفضل بن شاذان النيسابوری و كان من اجل اصحابنا

مهمل و غیر معتبر باشند و من از فساد این عقیده و این سخن چگویم و چگونگی تقریر نمایم که بر شخص مهتدی خبیر بصیر خفی و پوشیده نیست پس میگوئیم که صحیح موافقة اجماع و عقل و ظاهر کتاب موقوف است بر حجیت آنها و کلام در آنها بعضی از آن گذشته و بعضی از آن خواهد آمد

و اما مراد ما بقرائن منضمه باخبار هر جا که ذکر کردیم یا ذکر خواهیم کرد قرائن صحیح صدور اعیان و ذوات آنها است از معصوم علیهم السلام مانند وثاقت روات و مبالغات و اجتهادات ایشان در تصحیح و تحقیق اخبار و عمل نکردن ایشان بضعاف اخبار و تبری ایشان از عاملین باخبار ضعاف و اخبار صحیحه مقبوله وارده در وثاقت و جلالت بسیاری از ایشان که متضمن یا مستلزم رخصه در عمل بر روایة ایشان است و امثال ذلك بلی مانیز عمل اصحاب را که اجله روات و محدثینند بمضمون خبر قرینه صحت خبر میگردانیم و لکن قرینه صدور عین خبر از معصوم علیهم السلام نمیدانیم و از اینجهت است که اخبار کتب اربعه و امثال آنها را از احادیث مدونه در کتب معتمده قداماء محدثین باعیانها و ذواتها کلام معصومین کرام علیهم افضل الصلوة والسلام می شماریم و شکی و شبهه در آن نداریم

فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر

سخن پنجم اینقاعده که در باب عمل بخبر واحد از محقق نقل شد که در کتاب معتبر ذکر کرده است و در آنجا محل بحث و گفتگوی ماست مخالف است با آنچه که در کتاب

الفقهاء و قد روی عن ابی جعفر الثانی عليه السلام و قيل عن الرضا عليه السلام ايضاً و قد صنف مائة وثمانين كتاباً و ترجم ابو محمد عليه السلام مرتين او ثلثا و لاء قال بعد ان رأى تصنيفه و نظر فيه و ترجم عليه اغبط اهل خراسان بمكان الفضل بن شاذان قال فى كتابه المذكور فى القوم المتسمين بالجماعة المنسويين الى السنة انا وجدناهم يقولون ان الله تبارك و تعالى لم يبعث نبية الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه من امر دينهم و حلالهم و حرامهم و دمائهم و مواردتهم و درقهم و ساير احكامهم و ان رسول الله صلى الله عليه و آله لم يكن يعرف ذلك او عرفه و لم يبينه لهم و ان اصحابه من بعده و غيرهم من التابعين استنبطوا ذلك برأيههم و اقاموا احكاما سموها سنة اجروا الناس علوماً و منعوهم ان يجاوزوها الى غيرها و هم فيها مختلفون يحل فيها بعضهم ما يحرمه بعض و يحرمه بعضهم ما يحل بعض و قال فى حق الشيعة انهم يقولون ان الله جل ثناؤه تعبد خلقه بالعمل

معارض ذکر کرده است در باب حجيت خبر زیرا که قاعده منقوله از معتبر بضمیمه حصر قرائن در موافقة چهار اصل که از معارج نقل کرديم افاده آن میکند که هر خبری که محل قبول اصحاب یا موافق یکی از این چهار اصل نباشد واجب است اطراح آن و عمل بآن نشاید و در معارج بعد از ذکر قرائن و حصر آن گفته است که چون مجرد باشد از قرائنی که دلالت کنند بر صدق او و یافت نشود چیزی که دلالت کند بر خلاف مضمون او محتاج است عمل کردن بآن خبر باعتبار چند شرط و بعد از آن آن شروط را با تطویل کلام در چند فصل ذکر کرده است و مجملاً آن اینست که شروط پنج است اول ایمان راوی که امامی اثناعشری باشد **دویم** عدالت او و طریق عدالت را اشتهار در مابین اهل نقل گردانیده است سوم ضبط راوی که سهو و نسیان از او حاصل نشود مگر نادراً **چهارم** آنکه چون راوی روایت کند از کسی اعلام بعدم قطع خود بشنیدن از آن کس یا اخذ از کتاب او مثلاً نکرده باشد **پنجم** موافقة خبر بانص کتاب عموماً یا خصوصاً پس هر خبریکه مستجمع این پنج شرط باشد تجویز کرده است در این کتاب عمل بآن را و این ضابطه فرا میگیرد بسیاری از اخبار را که قاعده منقوله از معتبر شامل نبود آنها را هر چند که در اعتبار این شروط خمسة نیز ما را نظری و بحثی هست که از ماتقدم و ماتأخر معلوم میشود و الله المستعان علی ذلك كله

بحث دوم بدانکه مقتضای ادله منع عمل بظن از عقليه و نقلیه آن است که

بطاعته و اجتناب معصيته على لسان نبيه ﷺ فبين لهم جميع ما يحتاجون اليه من امر دينهم صغير أو كبيراً فبلغهم اياه خاصاً وعماماً ولا يكلمهم الى رأيهم ولم يتر كهم عمى ولا شبهة علم ذلك من علمه وجهل من جهله فاما ما بلغهم عاماً فهو ما الامة عليه من الوضوء و الصلوة و الخمس و الزكوة و الصيام و التحج و الغسل من الجنابة و اجتناب ما نهى الله عنه في كتابه من ترك الزنا و السرقة و الاعتداء و الظلم و الرياء و اكل مال اليتيم و ما اشبه ذلك مما يطول تفسيره و هو معروف عند الخاصة و العامة و اماما ابلاغه خاصاً فهو ما و كلنا اليه من قول اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم و قوله فاسئلوا اهل الذكرا ان كتتم لاتعلمون فهذه خاص ولا يجوز ان يكون من جعل الله له الطاعة على الناس ان يدخل في مثل ما هم فيه من المعاصي و ذلك لقول الله جل ثناؤه و اذا بتلى ابراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال انى جاءك

همچنانکه لازم است در اخبار علم بصدور آنها از معصوم عليهم السلام همچنین لازم است علم بدلالات آنها بر مفهوم هم و ظن بدلالة كافی و مجزی نیست و توضیح بیان آن است که چون انسان خواهد عمل کند بخبری که از برای او حجة و معلوم الصدور باشد باید که از برای او علم بمدلول آن خبر حاصل شود و مفهوم ظنی هر چند که از روی اصول مختلفه باشد البته كفايت نمی کند پس لازم است بر او که اجتهاد کند در علوم عربیت و مفردات لغة عرب و در عرفیات و اصطلاحات رسول صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام و اصحاب ایشان و اهل ازمنه و امکانه ایشان و در قرائن داخله و خارجه که متعلق بمتون اخبار بوده اند و معدلك کله استمداد و استعانة بفيض و رحمت پروردگار و توسل و توجه باهل بیت اخيار عليهم صلوات الله الملك الجبار نماید تا اینکه کشف غطا از قلب و قواى او بشود و علم يقين از برای او حاصل گردد و لکن كفايت می کند در اين مقام علم عادی که گاهی تعبیر میکنند از آن باطمینان و خاطر جدعی و سکون نفس که مدار تفاهات و اعمال عقلاء قديماً و حديثاً بر آن بوده و هست حتی چنان است که می بینیم که چون از کسی خطابی بر کسی بشود مخاطب بفتح گاهی هست که مراد مخاطب را می فهمد بطور علم و يقين بحدی که اگر سؤال کنند از او که مراد مخاطب چه بود میگوید چنین و چنان بود و بسا هست که سو گند هم بر آن میخورد پس اینها علامت علم و يقين اوست و گاهی هم هست که در مراد مخاطب شکی دارد هر چند که

الصلوة وغيرها فلا بد من النظر فيما لم يأتنا من الرواية عنه واستعمال الرأى فيه و تجويز ذلك لنا قول رسول الله ﷺ لمعان ابن جبل حين وجهه الى اليمن بم تقضى قال بالكتاب قال فما لم يكن فى السنة قال اجتهد رأى قال الحمد لله الذى وفق رسول رسوله فعلمنا انه قد اوجب ان من الحكم ما لم يأت به فى كتاب ولا سنة و انه لا بد من استعمال الرأى

وقوله ﷺ ان مثل اصحابى فيكم مثل النجوم بأبها اقتديتم اهديتم واختلف اصحابى لكم رحمة فعلمنا انه لم يكن الى رأيه الا فيما لم يأتنا به ولم يبينه لنا وتقدم فى ذلك الصحابة الاولون فيما قالوا فيه برأيه من الاحكام والمواريث والحلال والحرام فعلمنا انهم لم يفعلوا الا ما هو لهم جاز و انهم لم يخرجوا من الحق ولم يكونوا ليجتمعوا على باطل فلاننا ان نضلهم فيما فعلوا فاقتدينا بهم فانهم الجماعة والكثرة ويد الله على الجماعة ولم يكن الله ليجمع الامة على ضلال قيل لهم ان ا كذب الروايات وابطلها

بدانم كه اگر ابوحنيفه و امثال او اختراع ابن اصول سخيغه و تمهيد اين قواعد و اهيه ضعيغه كه او هن از بيوت عنكبوتست نميگردند تو در فهم مجملات اخبار چه ميگردى و بناى علم و عمل را بر چه مينهادى و ثانياً بگو بدانم چون شخصى كه رياستى و سلطنتى بتو داردامر كند تو را بخطا بيه كه لفظ آن يا معنى آنرا درست فهم نكنى و در بونه اجمال بماند و ديگر دست تو بشخص آمر نرسد كه تبين مراد نمائى و اطاعة امر او را بر خود لازم دانى چه خواهى كرد و چه تدبير خواهى نمود و ثالثاً مگر حديث تليث بگوش هوش تو نرسيده و يا آنكه او را فراموش كرده و نميدانى كه رسول خدا (ص) و ائمه هدى (ع) در مقام شبهات و جهالات و اجملات و اشكالات صراط مستقيمى و طريق مستبيني از براى ما قرار داده اند و ما را امر بسلوك در آن فرموده اند و آن احتياط و اخذ بيقين است كه سبيل نجات و چراغ روشن دين است پس در مجملات و مشكلات اخبار بعد از اجتهاد و استمداد و توسل كه ذكر شد هر چه را كه دست فهم ما بديل دلالت آن نرسد بناى علم و عمل را در آن بر احتياط و اخذ بيقين ميگذاريم و اگر احتياط نيز ممكن نباشد متمسك بعمومات كبيره از كتاب و سنة مانند لا يكلف الله نفساً الا و سعهها و الا ما آتيتها و كل شىء مطلق حتى يرد فيه امر او نهى و الناس فى سعة مما لا يعلمون و ادله نقى عسر و حرج و اضلال و امثال اينها خواهيم گرديد پس عمل بدون علم نكرده خواهيم بود فلله الحمد على ذلك و هو يهدى الى اقوم المسالك .

بحث سوم در بيان موجزى است از آنچه كه اشاره كرد مصنف بسوى آن از تمهيد

ما نسب فيه الى الجور ونسب نبيه ﷺ الى الجهل وفي قولكم ان الله لم يبعث الى خلقه بجميع ما يحتاجون اليه تجويز له في حكمه وتكذيب بكتابه لقوله اليوم اكملت لكم دينكم ولا يخلو الاحكام اما ان تكون من الدين اوليست من الدين فان كانت من الدين فقد اكملها وبينها لنبيه ﷺ وان كانت عندكم ليست من الدين فلا حاجة بالناس اليها ولا يجب في قولكم عليهم بما ليس في الدين وهذه شناعة لودخلت على اليهود والنصارى في دينهم لتركوا ما يدخل عليهم به هذه الشناعة وهي متصلة بمثلها من تجهيل النبي ﷺ وادعاءكم استنباط ما لم يكن يعرفه من فروع الدين وحق الشيعة الهرب مما اقررتم به من هاتين الشنعتين اللتين فيهما الكفر بالله وبرسوله وقال وفيما ادعيتم من قول النبي ﷺ لمعاذ تكذيب بما انزل الله وطعن

قواعد اصوليه واختلافيكه بسبب آن قواعد حاصل شده است در ميان اصوليين وعدم وفای ایشان در اعمال آن قواعد در همه جزئیات آنها و خروج بسیاری از جزئیات هر قاعده از آن قواعد از تحت آن قاعده باده و اینکه احکام شرعيه فرعيه امور جزئيه مختلفه اند و اندراج آنها در تحت يك امر کلي عقلي نشاید پس موقوف است دانستن حکم فرد فرد آنها بر سماع از خود شرع لا غير پس بدانکه فن اصول الفقه فنی است جدید که حدوث آن در میان عامه که محدث و مبتدع آن اند از زمان مالک و ابی حنیفه و در میان امامیه از زمان ابن جنید و ابن ابی عقیل شده است چنانکه سابقاً سابقاً ذکر شد و این فن مرکب است از بعض مسائل عربيه و مفردات لغويه و بیانیه و منطقيه و کلاميه و فلسفیه و آیات قرآنيه و احادیث نبويه و صحابيه و اماميه صلوات الله عليهم و بعض اقبسه و ظنون و استحسنات عقليه و غیر اینها چنانکه مخفی نیست و سر این معنی آنست که چون از در خانه وحی و نبوت و رسالت و سرای علم و حکمت و هدایت رو گردانیدند و دور و مهجور گردیدند پس هر چند که باطناً و حقیقه متدین بدین اسلام و متشرع بشریة سید انام صلی الله علیه و آله الکرام و طالب حق و راغب در آخرت نبودند و الا مجاهده میکردند و هدایت می یافتند و لیکن بملاحظه شوکت و سطوتی که خدایتعالی در اسلام و اسلامیان گردانیده بود که مبادا اگر بالمره از اسلام خارج شوند دنیای ایشان مختل و معتل گردد و اموال و نفوس ایشان در معرض تلف و هدر باشد پس بر حسب ضرورت در ظاهر مدعی و منتحل اسلام و ملتزم با احکام آن بودند الا آنکه

علی رسولہ ﷺ فَأَمَّا مَا كَذَبْتُمْ بِهِ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ فَمَا قَدْ بَيَّنَّاهُ فِي صَدْرِ كِتَابِنَا مِنْ قَوْلِهِ وَإِنْ أَحْكَمَ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ فَاحْذَرُهُمْ إِنْ يَفْتَنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَقَوْلِهِ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ وَقَوْلِهِ وَلَا يَشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا وَقَوْلِهِ أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ وَقَوْلِهِ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَقَوْلِهِ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَمَا أَشْبَهَهُ مَا فِي الْكِتَابِ يَدُلُّ عَلَيَّ أَنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ وَحْدَهُ فَزَعَمْتُمْ أَنَّهُ لَيْسَ فِي الْكِتَابِ وَلَا فِي مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيَّ نَبِيَّهُ ﷺ مَا يَحْكُمُ بِهِ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنْ مَعَاذًا يَهْتَدِي إِلَى مَالِهِمْ يُوحَى اللَّهُ إِلَى نَبِيِّهِ وَأَنَّهُ يَهْتَدِي بِغَيْرِ مَا أَهْتَدَى بِهِ النَّبِيُّ ﷺ وَأَوْجِبْتُمْ لِمَعَاذِ اللَّهِ أَنْ رَأَيْتُمْ فِي الْهَدْيِ كَالَّذِي أَوْحَى إِلَيَّ

از علم و معرفه احكام شرعيه محروم و معزول گردیدند و چون دیدند که مفری و چاره از معرفه احكام اسلام نیست پس خواستند که بر صفة دزدان از دیوار با خانه داخل خانه گردیده استراق احكام نمایند بمقتضای عقول قاصره و علوم و افهام ناقصه خاسره خود از فتون مذکوره اصولی و قواعدی ترتیب دادند که مفید ظنی با احكام تواند شد بلکه بعضی از آنها مفید ظنی نیز نیست و این اصول و قواعد از کثرت سخافه و سستی که دارد در میان خود اصحاب این فن از عامه و خاصه محل اختلافات و اشکالات ورود و نقوض بسیار است و يك قاعده که مسلم و متفق علیه فریقین بلکه فریق واحد باشد از این قواعد یافت نمی شود چنانکه بر اهل علم و خبره پوشیده نیست پس از اینجهت است که در احكام فرعیه نیز اختلافات بسیار کرده اند حتی آنکه گذشته از مسائل ضروریه معلوم نیست که مسئله از مسائل شرعیه باشد که محل اتفاق و اتحاد فریقین بلکه فریق واحد بلکه طائفه واحده از طوائف فریقین باشد حتی می بینیم يك فقیه را در کتب خود بلکه در يك کتاب بلکه در يك باب اختلاف فتوی دارد و اختلاف ایشان در فتاوی ناشی است از اختلافی که در اصول و قواعد دارند و اختلاف در اصول و قواعد ناشی است از اختلاف مآخذ و مدارک آنها پس اگر چنان بود که آن اصول و قواعد را از در خانه نبوت و عصمت اخذ میکردند محل اختلاف و اختلال نمیشد پس در فروع آنها نیز اختلاف نمیکردند و لکن بر اهل علم معلوم و روشن است که چه اختلافها از فقهاء فریقین در هر يك از مسائل اصولیه و فروعیه واقع شده است پس معلوم است که اخذ آنها از اهل عصمت علیهم السلام نشده است و همچنین معلوم و محقق است که این اصول و قواعد مبتنی بر دلیل عقلی قاطع نیز نیست و الا محل اختلاف و اختلال نمی شد زیرا که برهان عقلی مقدماتش منتهی میشوند بضروریات و ضروریات

نبیه ﷺ فر فرغتم مرتبته فوق مرتبة النبوة اذ كانت النبوة بوحي منتظر ومعاذ لا يحتاج الى وحي بل يأتي برأيه من قبل نفسه فمثلكم كما قال الله فمن اظلم ممن افترى على الله كذبا او قال او حى الى واهم يوح اليه شياً و من قال سأنزل مثل ما انزل الله فصار معاذ عندكم يهتدى برأيه ولا يحتاج فى الهدى الى وحي و النبى يحتاج الى وحي و لوجه الملحدون على ابطال نبوته ﷺ ما يجاوزوا ما وصفتموه به من الجهل ثم اخبرنا الله تعالى ان اصل الاختلاف فى الامم كان بعد انبيائهم فقال كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه و ما اختلفوا فيه

قابل اختلاف نيست پس از مجموع آنچه كه ذكر كرديم معلوم و مبرهن باشد كه اصل و ماخذ اين اصول و قواعد باظنون و هميه است كه آنرا ادله عقليه نام نهاده اند و يا منقولات ضعيفه غير ثابتة و هر كس كه اندك بصيرتى در اين مطالب داشته باشد چون دامن جامه نفس از قدارت تأسف و تقليد منزه دارد پس بعين عدل و انصاف نظر نمايد مى بيند كه بعد از تبديل نعمة عظمى امامت و وضع خلافة و سلطنة در غير موضع خود هيچ تخريبي و افسادى در دين كه بزرگتر و شنيع تر باشد از وضع اين اصول و قواعد نشده است **فويل لهم مما كتبت ايديهم وويل لهم مما يكسبون** و در اين مقام سوالى و جوابيست كه بايد ذكر شود تا چنانكه بايد و شايد رفع شك و شبهه از ناقصين و قاصرين نمايد

سؤال شما گفتيد كه اختلاف فقهاء در فروع ناشى است از اختلاف ايشان در اصول و اختلاف ايشان در اصول ناشى است از اختلاف ايشان در مآخذ و مدارك آنها و اگر اصول و فروع را از اهل بيت عليهم السلام اخذ مى كردند هر آينه اختلاف نمى كردند اين سخن شما منقوض است باينكه ما مى بينيم كه محدثين و اخباريين كه عمل نمى كنند مگر با حديث معصوميه كه علم بصدور آنها از معصومين عليهم السلام نيز دارند آنها نيز در اكثر مسائل فروعيه اختلاف دارند و در ايراد بريكديگر مينمايند پس چگونه است آنچه كه شما گفتيد كه اگر اهل بيت عليهم السلام اخذ کرده بودند اختلاف نمى كردند

جواب از اين سؤال آنست كه گوئيم بلى اخباريه نيز اختلاف و تنازع در كثيرى از احكام فروعيه دارند و لكن اين هدامن ذاك اصل كلام در منشا اختلاف است منشا اختلاف اخباريه خود اخبار است كه ائمه عليهم السلام خودشان در ميان شيعيان نشان انداختند كه موجب حفظ و سلامت نفس و عرض مال ايشان باشد و مخالفان و معاندان

الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم الیمنات بغیاً بینهم فهدی الله الذین آمنوا واما
اختلفوا فیه من الحق باذنه ویهدی دن یشاء الی صراط مستقیم فحمدتم اهل البغی
وقلتم اختلفوا فیه من الحق باذنه ویحقق لنا وعلیکم قول الله ولا یرالون مختلفین
الامن رحم ربک وذلک خلقهم فاتبعتم اهل الخلاف و اتبعنا من استثناه الله
بالرحمة فلما ضاق علیکم بالملکم ان یقوم لکم بالحجة احلتم علی الله بالتجوین
فی الحکم من تکلیفه كما زعمتم ایاکم مالم یمینکم لکم وعلی نبینا صلی الله علیه و آله بالتجوین
فی قولکم وانه لم یمین لکم الطاعة من المعصية وعلی اهل الحق و المصدقین لله و

ایشانرا بسبب اتفاق و اتحاد ایشان در اعمال و اقوال نشناسند پس اخبار مختلفه که داخل
است در تحت ضابطه که مذکور شد سابقا همگی قول ائمه علیهم السلام است لکن فقهاء
اخباریه در اخبار متعارضه هر کس بمقتضای قاعده که در تعادل و ترجیح بر حسب علم و نظر
خود از اخبار علاجیه اخذ کرده است طرفی را از طرفین یا اطراف تعارض ترجیح و
اختیار نموده و کسی هم که ترجیح را در زمان غیبت واجب نمیداند مانند ثقة الاسلام پس
لامحاله بحکم تخمیر در مقام تعارض یک طرف را اختیار میکند و دیگری هم که طرف
دیگر را اختیار کرد این منشأ اختلاف ایشان در حکم میگردد پس اختلاف اخباریه فی
الحقیقه اختلاف نیست یا اگر هم اختلاف است از روی ضلالت و جهالت نیست و در نزد
خدا همگی معذور و مأجورند زیرا که همگی عمل میکنند بقول ائمه علیهم السلام نه غیر
ایشان بخلاف اصولیه که اختلافات ایشان از نزد خودشان است و از ظنون فاسده و آراء کاسده
خودشان حاصل شده است پس البته منشأ اختلاف ایشان ضلالت و جهالت باشد لا غیر بلکه بالاتر
از اینها میگوئیم که اختلاف ایشان موجب اختلاف اصحاب و شیعیان ائمه علیهم السلام
گردیده است زیرا که چون ایشان در قبال ائمه علیهم السلام دکانی باز کرده اند و
از روی اصول مبتدعه خود فتوی دادند خلفاء جور از جهة عداوت و عنادیکه با ائمه
علیهم السلام داشتند آنطائفه ضاله مضله را اعزاز و اکرام کردند و در نزد خود مقرب و مکرم
داشتند و احکام و فتاوی ایشانرا مطلقاً بقبول و امضاء فرمودند و حکم کردند بر عامه مردم
بوجوب و لزوم متابعت ایشان و بر ترک متابعت ایشان توعید و تهدید نمودند پس اصحاب
و شیعیان ائمه علیهم السلام اگر متابعت ایشان نمی نمودند نفس و عرض و مال ایشان
در معرض هدر بود ولیکن ایشان عالم و خبیر باحکام و فتاوی آن ملاعین نبودند پس

لرسوله بالعداوة والبغضاء وعلى الحق من احكام الكتاب بالعبث والالحاد الى آخر ما قاله من هذا القبيل مع ما فيه من التطويل سيما فيما طعن به فی خبر معاذو اقتصرنا على ذلك فان القطرة تدل على الغدير والحفنة تهدي الى البيدر الكبيرو لغيره رضی الله عنه ايضا كلمات فی ذلك لاتحضرني الان وفيما ذكرنا كفاية لطائب الحق واليقين وبلاغاً لقوم عابدين و لقد تكلمنا مع اقوام من اهل العلم فی هذا الشأن فانصفونا وصدقونا ورجعوا عن مذهب الاصوليين الى طريقة الاخباريين و منهم من سبقنا الى ذلك مع دعاء ونداء الا اني لم اجد بهذه الطريقة عاملا ولا اراه فيه كاملا كانه لم يصربعد من الاحرار ام يظن ان مخالفة الجمهور ومطاركة المشهور من العار والله المستعان

ايمه عليهم السلام از روى حكمت و رحمت در هر زمانى و هر مكاني بمقتضاي حال و مصلحت امر و نهى مي فرمودند و فتوى ميدادند گاهى كه ميدانستند كه موجب فسادى و ضررى نخواهد بود موافق حق و حقيقت حكيم مينمودند و گاهى كه خلاف اينرا ميدانستند حكما برونق قول فقهاء آن زمان و آنمكان مي فرمودند و نيز امر مي فرمودند شيعيان خود را كه باين احاديث مختلفه و احكام متخالفه عمل كنند تا اينكه از شر دشمنان در حفظ و امان باشند و فرموده اند كه چون قائم ماقيام كند و متكلم ماتكلم نمايد خواهد آورد از براى شما شريعت را چنانكه حاق و حقيقت اوست و قرآنرا چنانكه نازل شده است پس معلوم شد كه اين اختلاف هم از ثمرات آن اختلاف است بلى اختلاف در فروع ممكن است هم كه از جهة ديگرى باشد غير دو جهة مذكوره. كه آن جهة در مابين اصولى و اخبارى مشترك است و هر دو اختلاف در فروع از آن جهت كرده اند و هر دو در آن معذورند و آن جهت اختلاف در مداليل و مفاهيم اخبار است كه ناشى است از اختلاف و تفاوت افهام و اذهان و از اختلافاتي كه در مباحث الفاظ مانند مباحث وضع و اشتقاق و امر و نهى و عموم و خصوص و اطلاق و تقيد و نحو اينها واقع شده است از ائمه لغة و نحو و بيان و ميزان و غير ايشان پيش از وضع اصول مبتدعه و بعد از آن بلكه مستفاد از بعض اخبار چنان است كه اختلاف در فروع از جهت اختلاف در فهم معانى اخبار در ازمنه ائمه اطهار عليهم السلام نيز در ميان اصحاب و شيعيان ايشان بوده است و گاهى بود كه بعضى از ايشان چون ملتفت اختلاف مى شدند دست سعادتشان بنديل خدمت ائمه عليهم السلام مپرسيد سوال مي كردند و رفع اختلاف و اشكال مينمودند و لكن

الفصل الحادي عشر

نقل كلام صاحب كتاب اخوان الصفا في تزييف الاجتهاد ومتابفة الاراء

قالوا في رسالة اللغات من كتابهم اختلفت المذاهب والاراء والاعتقادات فيما بين اهل دين واحد ورسول واحد لا فتراقهم في موضوعاتهم واختلف لغاتهم واهوية بلادهم وتباين مواليدهم و آراء رؤسائهم وعلمائهم الذين يخربونهم ويخالفون بينهم طلبا لرياسة الدنيا وقد قيل في المثل خالف تذكر لانه لو لم يطرح رؤساء علمائهم الاختلاف بينهم لم يكن لهم رياسة و كان يكونون شرعا واحداً الا ان اكثرهم متفقون في الاصول مختلفون في الفروع مثال ذلك انهم مقرون بالتوحيد وصفات الله تعالى مما يليق به مقرون بالنبي المبعوث اليهم متمسكون بالكتاب المرسل اليهم مقرون

بالضروره معلوم است که چون دونفر مثلا در حکمی از احکام از اینجهت اختلاف کنند یکی از ایشان لامحاله مخالف حکم واقعی الهی است پس او در وقتی معذور است و مأخوذ نیست که کمال بذل جهد واجتهاد را در مقدمات کرده باشد واستمداد واستغاثه از درگاه احدیت وتوسل وتوجه باهل بیت رسالت صلوات الله عليهم اجمعین نموده باشد چنانکه در سابق مذکور شد وبالجملة بشرایط ولوازم مجاهده فی الله قیام واقدم داشته باشد والا معذور نخواهد بود بلکه مقصر و مأخوذ خواهد بود عقلاً و شرعاً واجماعاً من اهل الاجماع ومن الله التوفیق والهدایه بالابصار والاسماع

فصل هفتم

فرمود ذکر بعض آیات و اخباریست که دلالت میکنند بر انحصار ادله شرعیه در شنیدن از معصوم عليهم السلام فرموده است خدایتعالی **فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** که ترجمه آن اینست که پس پرسید از اهل ذکر اگر چنان باشید که ندانید پس فرمود و بتحقیق که ثابت شده است باخبار مستفیضه که ذکر قرآن است و اهل قرآن همه معصومون صلوات الله عليهم میباشدند

مترجم گوید که این آیه مبارکه در دو موضع از قرآن مجید نزول یافته در سوره نعل و سوره انبیاء و مراد از ذکر یا قرآن است چنانکه مصنف گفته است و دلیل

باجاب الشريعة مختلفون فى الروايات التى وسائطها رجال مختلفون، فى المعانى لان النبى ﷺ كان من معجزته وفضيلته انه كان يخاطب كل قوم بما يفهمون عنه بحسب ما هم عليه و بحسب ما يتصوره عقولهم فلذلك اختلف الروايات و كثرت الديانات واختلفوا فى خليفة الرسول ﷺ و كان ذلك من اكبر اسباب الخلاف فى الامة الى حيث انتهينا وايضاً فان اصحاب الجدل والمناظرة ومن يطلب المنافسة والرياسة اخترعوا من انفسهم فى الديانات والشرايع اشياء كثيرة لم يأت بها الرسول ﷺ ولا اقرب بها وابتدعوها وقالوا لعوام الناس هذه سنة الرسول ﷺ وحسنوا ذلك فى انفسهم حتى ظن بهم ان الذى قد ابتدعوه حقيقة قدامر بها الرسول ﷺ واحد ثوا فى الاحكام والقضايا اشياء كثيرة بآرائهم وعقولهم و ضلوا بذلك عن كتاب ربهم وسنة نبيهم ﷺ واستكبروا عن اهل الذكر الذين بينهم و قد امروا ان يسألوهم

بر آن گذشته از اخبار مستقيضه خود قرآن است كما فى قوله تعالى **ص والقمران ذى الذكر وقوله تعالى ذلك نتلوه عليك من الايات و الذكر الحكيم وانا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون و انزلنا اليك الذكر لتبينه للناس وغير ذلك واهل قرآن نيستند مگر رسول صلى الله عليه وآله وائمه عليهم السلام بدلالات اخبار متكاتره متضافره مانند حديث شريف ثقابين که در هجين فصل با بيان كافي وافى مذکور خواهد شد وغير آن که بسيارى از آنها در اينفصل و غير آن ذکر خواهد يافت ويا مراد از ذکر رسول صلى الله عليه وآله ميباشد كما فى قوله تعالى **قد انزل الله اليكم ذكرا رسولا يتلو عليكم آيات الله وقوله تعالى و يقولون انه لمجنون وما هو الا ذكر للعالمين وغير ذلك من الآيات پس اهل ذکر اهل بيت رسول صلى الله عليه وآله باشند و اهل بيت آنحضرت نيستند مگر ائمه عليهم السلام پس بر هر تقدیر اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند نه غير ايشان و علاوه بر اينها در اخبار متكاتره بلکه متواتره تصريح شده است باينکه اهل ذکر ائمه عليهم السلام اند که از آنجمله زيارت جامعه کبيره مشهورة است که صححة آن از امام عليه السلام محتاج بذکر و بيان نيست بلکه در بسيارى از آن اخبار تصريح شده است باينکه اهل ذکر در هجين آيه خصوصاً ايشانند نه غير ايشان پس آيه کریمه دلالت کرد بر وجوب سؤال از رسول و ائمه عليه و عليهم السلام نه غير ايشان و در اين مقام چند سؤال و جوابست که رفع ابهام و اشکال از انظار قاصرين****

عما اشكل عليهم فظنوا لسخافة عقولهم ان الله سبحانه ترك امر الشريعة وفرايض الديانات ناقصة حتى يحتاجوا الى ان يتموها بأرائهم الفاسدة وقياساتهم الكاذبة واجتهادهم الباطل وما يخرصوه وما يخترعوه من انفسهم وكيف يكون ذلك وهو يقول سبحانه **نهما فرطنا في الكتاب من شيء** قال سبحانه **تميانا لكل شيء** وانما فعلوا ذلك طلباً للرياسة كما قلنا آنفاً ووقعوا الخلاف والمنازعة بين الامة فهم يهدمون الشريعة ويوهمون من لا يعلم انهم ينصرونها وبهذه الاسباب يتخرب الامة ويقع العداوة بينهم ويتأدى الى الفتن والحروب ويستحل بعضهم دماء بعض فان امتنع بعض من يعرف الحق من العلماء وخاطب بعض رؤسائهم في ذلك وخوفه بالله وارهبه من عذابه عدل الى العوام وقال لهم هذا القول واغرى العوام به ونسب اليه من القول ما لم يأت به شريعة ولا يقول عاقل ولا يتمكن ذلك العالم ان يبين للعوام كيف جرى الامور

وجاهل خواهد نمود

سؤال الاول شما جزء آخر آیه را ذکر کردید و حال اینکه چون بدو آیه را ملاحظه کنیم خلاف قول شما را افاده میکند زیرا که آیه از بدو چنین است **وما ارسلنا قبلك الا رجلا لا نوحى اليهم فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون** ترجمه آن اینست که فرستادیم ما برسالت پیش از تو مگر مردان را که وحی می کردیم بسوی ایشان پس بپرسید شما مردم از اهل ذکر را اگر چنان باشید که ندانید ظاهر است که خطاب بکفار مکه است که در نبوت و رسالت آن حضرت شک وانکار داشتند و می گفتند **ما نرئنا الرسول یا کل الطعام و یشی فی الاسواق** و می گفتند **ابعث الله بشرا رسولا** و امثال اینها پس خداوند عزوجل بایشان میفرماید که پیغمبر انیکه پیش فرستادیم آنها نیز بشر بودند که ما وحی می کردیم بسوی ایشان پس شما اگر شک دارید و نمیدانید از اهل ذکر بپرسید تا از برای شما بیان کنند و مراد از اهل ذکر اهل علم است و اهل علم در آن زمان که عارف بودند در حق پیغمبران و ممکن بود سؤال اهل مکه که از ایشان علماء اهل کتاب بودند چنانکه از ابن عباس وقتاده و غیر ایشان نیز منقولست که مراد باهل ذکر در این آیه علماء یهود و نصاری هستند و این آیه مانند آن آیه است که میفرماید **اولم یکن لهم آیه ان یعلمه علماء بنی اسرائیل** و امثال آن از آیاتی که واقع شده است در آنها استشهاد بر مشرکین از یهود و نصاری

فی الشریعة ویوقظهم عما هم فیہ لآلفهم بما قد نشؤوا علیه خلفاً عن سلف واذرا رأی رؤسائهم ذلك وان قلوب العلماء مشمأزة من العوام جعلوا ذلك شرفاً لهم عندهم و اوهموهم ان ذلك انقطاع منهم عن القيام بالحجة وانما سکوتهم و تحفهم لباطل یمنعهم وان الحق هو ما اجمعنا علیه نحن فلا یزال ذلك دأبهم والرؤساء لهم تزايدون فی کل یوم واختلافاتهم تزیید واحتجاجاتهم ومناظراتهم وجدلهم تکثروا حتی هجروا احکام الشریعة و غیروا کتاب الله بتفسیرهم له بخلاف ما هو کما قال سبحانه یحرفون الکلام عن مواضعه و فی اصل امرهم قد خر بو الامة من حیث لا یشعرون وتألوا اخبار الرسول ﷺ بتأویلات اخترعوها من انفسهم ما انزل الله تعالی بهامن سلطان وقلبو المعانی وحملوها علی ما یریدون مما یقوی ریاستهم وتفسیق اهل

سؤال دویم آنکه قبول کردیم ما دله و اخباری را که دلالت میکنند بر بودن رسول وائمه علیه وعلیهم السلام اهل ذکر در این آیه و لکن اثبات شیء نفی ماعدارانمی کند چه مانع است که گوئیم که اهل ذکر اهل علمند یا اهل قرآنند یا اهل دین رسولند صلی الله علیه و آله پس ائمه علیهم السلام بعضی از افراد ایشان یا اکمل افراد ایشانند و سایر علماء و فقهاء نیز از جمله ایشانند چنانکه جمعی گفته اند بلکه استدلال کرده اند باین آیه بر حجیت خبر واحد و بروجوب تقلید مجتهد .

سؤال سوم سلمنا که مراد باهل ذکر در آیه ائمه علیهم السلام باشند نه غیر ایشان و واجب باشد سؤال از ایشان و از غیر ایشان جایز نباشد و مأمور بسؤال همه مردم باشند نه خصوص مشرکین و لکن مأموریم در این آیه بسؤال از آنچه که ندانیم حکم آن را یا حقیقه آنرا چنانکه منطوق صریح آیه است و اما چیزی را که بدانیم هر چند که بدلالت عقل یا واسطه دیگر باشد مانند دلالت کتاب و علم نجوم و علم جفر و علم رمل و رؤیای محفوفه بقرائن علمیه و امثال اینها چه دلالتی دارد آیه بروجوب سؤال از ائمه علیهم السلام در آن چیز و عدم اکتفا بعلم حاصل از دلائل مذکور و خصوصاً در وقتی که علم حاصل از این دلائل و مانند آنها قطعی باشد بطوریکه احتمال نقیض را در آن راه نباشد چگونه توان گفت که مادست از قطع خود برداریم و طریق ظنی را سلوک نمائیم زیرا که قول ائمه علیهم السلام لفظ است و لفظ محل احتمال خلاف ظاهر خود است از وجوه بسیار چنانکه پوشیده نیست و نیز همچنانکه بمفهوم آیه علم ما مغنی است از سؤال همچنین اگر چیزی قائم مقام علم

العلم دأبهم عند العوام يتوارث ابن عن اب وخلف عن سلف الى أن يشاء الله اهلاكمهم
 وانقراضهم ولم يزل هؤلاء الذين هم علماء العوام اعداء الحق في كل امة وقرن فكم من نبي
 قتلوه ووصى جحدوه و عالم شردوه فهم بافعالهم هذه يكونون اسباباً في نسخ الشرائع
 وتجديدها في سالف الدهور الى أن يتم وعد الله ان يشأ يذهبكم ويأت بخلق جديد وما ذلك
 على الله بعزير والعاقبة للمتقين و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض
 يرثها عبادي الصالحون ان في هذا لبلاغاً لقوم عابدين فهذه العلة هي السبب في
 اختلاف الآراء والمذاهب و اذا كان ذلك كذلك فيجب على طالب الحق و الراغب
 في الجنة ان يطلب ما يقر به الى ربه ويخلصه من بحر الاختلاف والخروج عن سجون
 امله وان غفلت النفس من مصالحها ومقاصدها وتركت طريق الجنة والحق واهله

باشد آن نیز مغنی ازسؤال خواهد بود زیرا که هر نایبی حاوی وجامع جمیع احکام منوب
 عنه می باشد بالضروره وماظن اجتهادیرا قائم مقام علم میدانیم ودرمحل خود بدلیل ثابت
 کرده ایم و همچنین اصول عملیه را مانند اصل برائت و استصحاب و نحو آنها قائم مقام
 علم میدانیم چنانکه درمحل خود مقرر است پس کفایت نمی کند شمار آیه در ابطال اجتهاد
 و عمل بظنون و اصول .

سؤال چهارم سلمنا که آیه دلالت کند بر وجوب سؤال از ائمه علیهم السلام نه
 غیر ایشان بطوریکه شما میگوئید و انحصار طریق علم باحکام شرعیه درقول ایشان و
 عدم کفایت دلائل دیگر چنانکه شما ادعا می کنید و لکن همه اینها در صورت حضور امام
 علیهم السلام و امکان سؤال از اوست چنانکه مدلول آیه نیز همین است زیرا که خداوند
 حکیم امر بشیء غیر ممکن نمیکند پس شما از کجا و چگونگی تعمیم میدهید آیه را نسبت
 بزمان غیبت امام (ع) نیز و تمسک میکنید بآن بر وجوب عمل باخبار و حرمة عمل بظنون
 و اصول اجتهادیه و حال اینکه سؤال از امام (ع) ممکن نیست و اخبار هم افاده علم
 نمیکند نه سنداً و نه دلالة و مایقین داریم ببقاء تکلیف پس مقری و مقری بجز عمل بظنون
 و اصول اجتهادیه نیست

جواب از سؤال اول بوجه اختصار آن است که اولاً میگوئیم محقق و ثابت نیست
 که قرآن موجود فی ایدی الناس بر همان وضع و ترتیبی است که بر رسول (ص) نازل شده است
 بلکه گمان ندارم که احدی از مدعیان علم قائل باین باشد زیرا که ما می بینیم که در اینوضع و

والدين الذى لا اختلاف فيه وانضم الى اهله الخلاف والى رؤساء الاصنام المنصوبة كان ذلك سبب بوارها وهلاكها وبعدها عن جوار الله سبحانه لله وقرنت بعقر يت قال الله سبحانه ومن يعش عن ذكر الرحمن نقيض له شيطاناً فهو له قرين وانهم ليصدونهم عن السبيل ويحسبون انهم مهتدون حتى اذا جاءنا قال يا ليت بينى وبينك بعد المشرقين فبئس القرين وهكذا يكون حاله مع عالمه الذى اقتدى به وغرّه بر به وجماعة العوام حوله وينمق كلامه فيعبده من حيث لا يشعر لانه اذا حلل بقوله وحرّم بقوله ورأيه فقد عبده قال الله تعالى وانكم وما تعبّدون من دون الله حسب جهنم انتم لها واردون فعليك ايها الاخ البارّ الرحيم ايدك الله باهل العلم الذين هم اهل الذكر من اهل بيت النبوة المنصوبين لنجاة الخلق وقد قيل استعينوا على كل صناعة باهلها انتهى كلامهم بالفاظهم وهو كلام متين صدر عن بصيرة ويقين

ترتيب سور مدنيه مقدمند برمكيه و آيه ناسخه مقدم است بر آيه منسوخه چنانكه در آيتين نازلتين در عده متوفى عنها زوجها واقع شده است و امثال ذلك پس ممكن است كه آيه چنين بوده باشد و ما ارسلنا من قبك الا رجالا نوحي اليهم بالبينات والزرير الى قوله يتفكرون و قول او سبحانه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون جزء آيه ديگرى بوده باشد يا آيه مستقله كامله باشد و درميان اين آيه مندرج کرده باشند يا شكل ديگر باشد غير اينكه گفتيم وماند انيم والله تعالى هو العالم بكتابه و ما فعل به من كتابه و ثانياً آنچه نقل كرديد از ابن عباس و قتاده و غير ايشان كه گفته اند مراد باهل ذكر در آيه علماء يهود و نصارى است گذشته از اينكه حجيتى و اعتبارى در اين نقل نيست ثقة الاسلام و عياشى و صدوق روايت کرده اند باسانيد خود از حضرت باقر عليه السلام كه بآن حضرت گفتند كه بعضى از مردم ميگويند كه مراد باهل ذكر در آيه فاسئلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون يهود و نصارى است آن حضرت فرمود كه آن هنگام ايشان ميخوانند شمارا بسوى دين خود يعنى اگر چنين باشد كه خدا واجب کرده باشد بر شما سؤال از يهود و نصارى را پس قبول جواب از ايشان نيز لامحاله واجب است پس شايد كه شما در مسئله از ايشان سؤال كنيد و ايشان بدین وعقيده خود جواب گویند و قبول از ايشان بر شما واجب باشد پس لازم گردد شمارا كه در دين آنها داخل گرديد و اين باطل است بضرورت دين اسلام پس مراد باهل ذكر كه امر شده است بسؤال از ايشان آنها نخواهند

الفصل الثانی عشر

اشاره الى بعض ما يترتب على الاجتهاد و متابعة الاراء

من المفاسد

کفی من مفاسدهما بعد کونهما مخالفة لله ولرسوله وللائمة المعصومین صلوات الله علیهم کما سمعت ما بلغک فیہما ماجری من الصحابة من الحروب والفتن و ما ترى من اختلاف الفقهاء فی المسائل الدينية من الاصول والقروع والقرائض والسنن مع عدم انضباط مدار کہما واختلاف طرقيہما باختلاف الازهان والاحوال ومع ما فیہما من المتعارضات و اضطراب الانفس و المخاصمات و رجوع کثیر من فحول العلماء مما به افتی الی غیر ذلك مما لا یحصی ذکر السيد بن طاوس رحمہ الله عن

بودر اوی گفت کہ بس آنحضرت اشاره کرد بسینہ مبارکہ خود و فرمود ما ئیم اهل ذکر و ما ئیم کسانیکہ سؤال کرده میشود از ایشان و در روایت عیاشی فرمود کہ ذکر قرآن است پس بعد از اینجواب ہا چہ شبہہ میماند در اینکہ مراد باهل ذکر در آیه یہود و نصاری و امثال ایشان نیستند **کذلك یفضل الله من یشاء ویہدی من یشاء**

و جواب از سؤال دویم آن است کہ اولاً ظاہراً اخباریکہ صریح بعض آنها حصر در رسول صلی الله علیہ وآلہ و ائمہ علیہم السلام است و ثانیاً ممنوع است غیر معصومین علیہم السلام کہ داخل باشد در مسئولین در این آیه برهان عقل و تقریر آن چنان است کہ میگوئیم چون خداوند علیم خبیر عالم بحقائق جمیع خلق و سرائر جمیع عباد می باشد و احدی بجز او سبحانہ عالم بقیوب و اسرار و سرائر نیست و نیز واجب است کہ خدایتعالی امر کند بندگان خود را در استعلام مجهولات بسؤال از عالم بہمہ مجهولات کہ معصوم از کذب و خیانت و خطا باشد والا چنانچہ امر کند خدا بنده را بسؤال از کسیکہ مأمون از جہل و کذب و خطا نباشد بسا باشد کہ این اغراء آن بنده باشد بجهل و آن قبیح است بر حکیم و تعالی الله عن ذلك پس چون کسی کہ عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیہ العباد و مأمون باشد از کذب و فساد و احدی بجز معصومین علیہم السلام نیست و این موجبہ و سالیہ در علم حضرت احدیث جل ذکرہ معلوم و ثابت است پس نخواهد بود کہ امر کرده باشد بسؤال از هر عالم ناقص غیر مأمونی بلکہ لزوم است کہ امر کرده باشد ایشانرا بسؤال از علماء کاملین معصومین و

سعيد بن هبة الله المعروف بالقطب الراوندى انه قد صنف كراسا فى الخلاف الذى تجددين الشيخ المفيد والمرضى رحمهما الله وكانا من اعظم اهل زمانهما وخاصة شيخنا المفيد فذكر فى الكراس نحو خمس وتسعين مسألة تدوقع الخلاف بينهما فيها فى علم الاصول وقال فى آخرها لو استوفيت ما اختلفا فيه لطال الكتاب انتهى كلامه ولتقصص عليك من اجتهادات المجتهدين فى مسائل الدين ما يتبين لك به انهم كيف يضعون وبم يستندون وانى يؤفكون ونقتصر على ثلث مسائل اثنتان اصوليتان هما نفس مسألة الاجتهاد والاجماع والاخرى فروعية هى مسألة نية العبادات لتكون انموذجاً تعتبر بها طريقتهن فى ساير المسائل وتقيس عليها سنتهم فى بقية المدلولات والدلائل وكفى بالاطلاع على هذه الثلث شاهداً والى الهدى والخير سابقاً وقائداً ونذكر اولاً ماهو التحقيق فى كل منها على الاجمال ثم نذكر

هو المطلوب واگر تو گوئى که پس چگونہ است کہ رسول صلى الله عليه وآله وائمة عليهم السلام امر کرده اند مارا بسؤال کردن از ثقات مؤمنين و تصديق اخبار و شهادات ايشان با اينکه ايشان البته مأمون نيستند از جهل و کذب و خطا و نسيان بلکه بنا بر برهانى که شما آورديد مسدود مى شود باب حجة اخبار و لازم مى آيد که تا کسى خود از معصوم نشنود عمل نکنند پس چگونہ ديگر شما توانيد که قائل شد بحجيت اخبارى که بواسطه از معصومين عليهم السلام نقل شده است هر چند که در غايت قوة و صحة باشند زيرا که غير رسول صلى الله عليه وآله و بتول عليهم السلام و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين از اين امت معصوم نيست بالاتفاق

جواب گوئيم که بلى چنين است که گفتى و لکن در قياس خطا کردى کلام در

امر الهى است که در اين آيه وارد است و امر خدا را بامر رسول و ائمه عليهم السلام و الصلوة نبايد قياس کرد هريك را حدى و حقى و شأنى است آيا نمى بينى که سلطان مجازى اين است و جز اين نيست که امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع حاكمى که از جانب خود بر ايشان گرداننده است و امر نميکنند ايشانرا باطاعة و اتباع خدام و ثقات و گماشتگان آن حاكم هر چند که ايشان را بشناسد و وثوق بايشان داشته باشد باز استنکار و استنکاف مى کند از ارجاع امرى بايشان بطورى که گویا بجز آن حاكم امين امين هيچکس را نمى شناسد و احديرا بنظر اعتنا نمى نگردد و لکن آن حاكم امين امر ميکنند رعيت را باطاعة و اتباع ثقات و ابواب و نواب خود و ارجاع ميکنند امر ايشانرا

اختلافاتہم واقاویلہم فیہا بطریق السؤل فتریبہم متعتین عن الجواب لتشا بہ وجوہ
طرفی الاستدلال

مسئله

الاجتہاد و ما ادریک ما الاجتہاد ألیس الاجتہاد الحق ان ینظر احد منا الی
احادیث ائمتنا علیہم السلام فیتدبر فی معانیہا ویفہم ما ودع فیہا ویہیزین المتشابہ
منہا والمحکم ویأخذ المحکم ویرد الیہ المبہم اویتر کہ علی الایہام ان لم یکن لہ
سبیل الی الاحکام ویحتاط فی العمل ویمسک عن الفتوی والزلل ثم اذا اختلفت طائفة
منہا طائفة بحسب الظاہر یعمد الی ترجیح بعضہا علی بعض بپرہان باہر من الضوابط
المنقولۃ عنہم والقواعد المسموۃ منہم الی ان یقع علی الخیار فیتسع لہ الدار

بآنها و اگر سلطان اتفاقاً ارجاع امری را بیکس از رعایا نماید هر چند کہ از ثقات و بر
گزیدگان ایشان باشد البتہ این موجب تشنیع و توهین سلطان خواهد گردید و همچنین
است امر الہی نسبت بہ بندہ گان **وللہ المثل الاعلی** کہ باید ارجاع کند جمیع
بندہ گان خود را در جمیع ما یحتاجون الیہ بخلیفہ خود کہ در میان ایشان گردانیدہ است و
واجب گرداند بر ایشان اطاعت او را نہ غیر او پس آن خلیفہ بملاحظہ تعذر و ممکن
نبودن رجوع جمیع خلق در جمیع حوائج خود بسوی خود او ارجاع کند مرد مراد را مور
دینیہ و دنیویہ ایشان بثقات و ابواب و نواب خود پس بنا بر این لازم نمی آید محظوری
از انسداد باب حجیت اخبار و غیرہ و ثالثاً اگر چنان باشد کہ شما میگوئید کہ شامل
باشد اهل ذکر در آیه ہمہ اهل علم را لازم میآید کہ ہمہ اهل علم از معصوم و غیرہ
خلفاء و حجج خدا باشند بر مردم در عرض یکدیگر یا در طول یکدیگر و این باطل
است بالضرورة و اما بیان ملازمہ پس بجهة اینکہ مقصود عمدہ از نصب خلیفہ و حجۃ
اعلام مجهولات و حل مشکلات و کشف معضلات مردم است و اگر چنان بود کہ ہمہ
مردم ہمہ چیزی را میدانستند و محتاج بسؤال از کسی نبودند شاید کہ خلیفہ و حجتی از
برای ایشان لازم نبود و اگر گوئی کہ شاید فائدہ خلیفہ و حجۃ سیاست مردم باشد بر
گناہان و خطاہای ایشان گوئیم گناہ و خطائیکہ موجب تادیب و سیاست است چہ آن
گناہ و خطا واقع شدہ باشد یا ہنوز واقع نشدہ باشد و ممکن الوقوع باشد لامحالہ

والتقليد هو ان ينظر مستبصر الاجتهاد بعد هذا وكيف يتبعون آرائهم وأنى يصرفون عن الهدى بعد ادجائهم ومامعنى تحصيل الظن بالاجتهاد ثم كم قدر الظن المعترف فيه حتى يصح عليه الاعتماد ثم ما الذى لا بد منه فى المجتهد من العلوم حتى يتأتى له ذلك هل يكشفه تحصيل العلوم العربية ومعرفة القرآن والحديث والاحكامين لذلك ام لا بد من معرفته لاصول الخمسة الدينية وعلى الثانى أيكفيه التقليد ام لا بد من الدلائل اليقينية ثم هل يشترط ان يعرفها بدلائل المتكلمين أم يكفي طريق آخر ولو ادنى اذا افاد اليقين أم لا بد من طريق اعلى ثم ما ذاك الطريق والطرق شتى أم يختلف بحسب اختلاف الافهام لتفاوت الناس فى النقص والتمام ثم هل يكفي فى الاجتهاد ما ذكر أم لا بد من علوم اخر ما تلك العلوم وما المعترف فيها من قدر وهل يشترط المنطق وهل يجب اولا تحصيل معرفة جميع الايات والاحاديث الاحكامية

سبب وعلة آن گناه وخطا جهل باشد و جهل موجب سؤال باشد و سؤال بايد از خليفه و حجة بشود پس در هر صورت مسئول خليفه و حجة است و آن غير معصوم نیست بضرورت المفهيم پس اهل ذکر در آيه که مسئولند غير معصومين نیستند و کفايت ميکنند آنچه که گفتيم از جواب از يرأى اهل صدق و صواب و نعوذ بالله من كل مسرف مرتاب واليه اعود واليه مآب

جواب از سؤال سوم ميگوئيم واما آنچه که گفتيد که شرط وجوب سؤال عدم علم است پس گفتيد که منحصر نیست طريق علم بقول معصوم عليهم السلام بلى هر دو قضيه را مسلم و مقبول ميداريم شرط وجوب سؤال عدم علم است والا لازم ميآيد بر خدايتعالى ايجاب تحصيل حاصل و آن ظاهر القبح و از پروردگار حکيم محال است و نيز منحصر نیست علم فى الجملة بکليه اشياء و موجودات از محسوسات و معقولات و منقولات بقول معصوم عليهم السلام بلکه از طرق ديگر نيز مانند حس و تواتر و نقل ثقافت و عقل سليم در بعضى از معقولات و غير اينها ميتواند علمى حاصل شد و لکن سخن مادر احکام دينيه است از اصوليه و فروعيه و علم بآن حاصل نميشود مگر از قول کسیکه صاحب دين و شرع علم آنرا در نزد او گذاشته است که به بنندگان او سبحانه برسانند و آن کس البته نمى باشد مگر پيغمبر صلى الله عليه وآله و ائمه عليهم السلام پس واجب کرده خواهد بود سؤال را از ایشان سلماً که قلیلی از احکام از غير طريق ایشان علم بآن تواند حاصل شد و لکن ما بآدله

أم یکفی ما يتعلق منها المسئلة المطلوبة وهل يجوز التجزی فی الاجتهاد ومع الجواز هل یکفی فی جواز العمل برأیه اولغیره ثم ما معنی التجزی وما معنی الاجتهاد فی الكل وهل یکفی فی الثانی تحصیل الملكة التي بها يتمکن من تحصیل الظن فی كل مسئلة مسئلة أم لا بد من تحصیل قدر صالح ام مسائل جميع ابواب الفقه ثم کم قدر القریحة التي لا بد أن يكون للمخایض فی الاجتهاد حتی يجوز له الخوض فيه وهل له حد فی طرف القلة لا یکفی بأقل منه وهل يشترط فيه القوة القدسية كما زعمته طائفة ثم ماتلك القوة وما حدها وبم تعرف ثم کیف يعرف المجتهد من نفسه انه مجتهد حتی يجوز العمل برأیه بل يجب ولا يجوز له تقلیده غیره أم کیف السبیل للعامة الی معرفة المجتهد حتی يجوز له تقلیده هل یکفی اعترافه بذلك مع عدالته أم لا بد مع ذلك ان ینصب نفسه متصدیا للفتیاء ويرجع الناس الیها فیها ام

وبراهین قاطعه ثابت کرده ایم که علم از غیر طریق ایشان مطلوب و مرضی خداوند سبحانہ نیست و عمل بچنین علمی باطل و مردود است چنانکه میفرماید لیس البر بان تأتوا البیوت من ظهورها ولكن البر من اتقى واتوا البیوت من ابوابها واتقوا الله لعلکم تفلحون آیا نمی بینید که اگر مولائی امر کند بنده خود را که داخل خانه من شود از درخانه نه از دیوار و پشتبام و فلان متاع را بیاورد پس عبد داخل خانه شود از دیوار و پشتبام و متاع را بیاورد امثال امر مولی نکرده خواهد بود و مستحق مذمت و عقاب خواهد بود هم بواسطه عدم امثال و هم بواسطه تصرف در دیوار و پشتبام که مولی نهی از آن کرده بود و جای آن نیست که عبد گوید که مطلوب تو دخول درخانه و آوردن متاع بود و من امثال کرده ام از هر جا که رفته باشم و بسا باشد که مصلحتی در خود باب و طریق باشد که ما ندانیم و دخول خانه و آوردن متاع بهانه باشد و خصوصاً در حق مولی ما که خداوند عالمست که میدانیم بالبداهه که محتاج باعمال و عبادات ما نیست پس بسا باشد که مراد و مطلوب اصلی و مقصود حقیقی او از شرع شرایع و جعل احکام تعظیم و تکریم و تعلیه شأن خواص بنده گان خود از انبیاء و اوصیاء باشد در نزد سایر بنده گان و خلائق خود و بر این معنی شواهد بسیار است که از آن جمله امر بسجود ملائکه است آدم علیه السلام را با اینکه ملائکه در عبادات و اعمال خود که مأمور بآنها بودند محتاج بآدم علیه السلام نبودند و همه از جانب پروردگار جل ذکرة بوحی و الهام بایشان میرسید پس خدایتعالی تعلیم کرد بآدم علیه السلام اسمائی

لايكفى ذا ولا ذابل لا بد من اذعان اهل العلم ثم هل يكفى الواحد والاثنين ام لا بد من جماعة ثم كم ومن؟ أيكفى من حصل طرفاً من العلوم الرسمية أم لا بد ان يكون مجتهداً ام لا ولا فمن؟ وعلى تقدير اشتراط الاجتهاد فهل يجوز الدور في مثله ثم هل يجوز تقليد المجتهد الميت ام يموت القول بموت صاحبه و على تقدير الجواز هل يشترط أن يكون الناقل قد سمع منه في حال حيوته أم يكفى رجوعه الى كتابه بعد موته وعلى الثاني هل يشترط فيه أن يكون من أهل العلم ثم ما العلم الذى يشترط فيه ثم هل اتفاق المجتهدين على عدم اعتبار قول الميت يكفى في عدم اعتبار اقوالهم لان هذا من جملة اقوالهم فاعتباره يوجب عدم اعتبارها ام لا

هذا ما حضر لى من الاحتمالات والشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى كل قوم ولعل ما لم يذكر لم يكن اقل مما ذكرنا ويزيد في كل عصر اقوال واختلافات

را که ملائکه نمیدانستند و اقرار بندانستن خود آنها را نمودند پس خدایتعالی امر کرد آدم (ع) را که خبر ده بملائکه آن اسماء را پس چون خبر داد بایشان آنها را حضرت حق عز و علی احتجاج کرد بر ملائکه بعلم آدم (ع) بآنچه آنها نمیدانستند بر فضیلت و عظمت و کرامت آدم (ع) برایشان پس ایشانرا امر کرد بسجود از برای او یعنی بتعظیم و اطاعة او چنانکه در اخبار بسیار است و از جمله شواهد آنست که حضرت رب العزة جلّت عظمته واجب و لازم کرد بر سایر انبیاء و اوصیاء ایشان اقرار به نبوت محمد (ص) و ولایت اهل بیت او علیهم السلام و ایمان بایشانرا و براین امر عهد و موثیق مؤکده مشدده از ایشان گرفت بلکه آن حضرت را نبی انبیاء گردانید (ص) و دلیل بر این معنی گذشته از اخبار متکثره بلکه متواتره از طرق فریقین آیه کریمه است **واذا خذ الله ميثاق النبیین** الى قوله تعالی **فاولئك هم الفاسقون** باینکه انبیاء مأمور بودند بعمل کردن بشرایع خود یا بعضی از ایشان مأمور بودند بعمل کردن بشرایع دیگر و هیچ يك از ایشان و اوصیاء ایشان مأمور نبود که عمل کنند بشریعه محمد (ص) پس فایده در ایمان ایشان و اقرار ایشان بنبوت آنحضرت و ولایت اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و علیهم اجمعین نتواند بود مگر بیان مقام مرتبه ایشان و ایجاب تعظیم و تکریم ایشان بر همه انبیاء و اوصیاء ایشان پس در صورتیکه فضل و رحمت الهی اقتضا کند ایجاب معرفه و تعظیم و تکریم این بزرگوارانرا بر سابقین پس براین امت که امت خود حضرت

الی ماشاء الله والی الله المفزع

مسئله

الاجماع وما ادريك ما الاجماع اليس الاجماع المعتبران يتفق الطائفة المحقة والفرقة الناجية على مضمون آية محكمة او رواية معصومية غير متهمه بحيث يعر فه الكل ولا يشذ عنه شاذ كاتفاقهم على وجوب مسح الرجلين في الوضوء دون الغسل للنصوص واليه اشير في الحديث قيل خذ بالمجمع عليه بين اصحابك فان المجمع عليه لا ريب فيه

ثم انظر ماذا يقول اهل الاجتهاد والى ما يقولون في الاستناد واسألهم معنى اتفاق الراء المشتمل على قول المعصوم أليس قول المعصوم بانقراده حجة دون انضمام رأى احد اليه ام ذاك في موضع لا يعرف قوله الا في جملة اقوال

خاتم النبيين (ص) می باشند بطريق اولی اقتضا خواهد داشت و سایر شواهد و دلائل ابنه طلب در محل خود مذکور است الحمد لله الذي هدينا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدينا الله واما اینکه گفتید که اگر چیزی قائم مقام علم باشد معنی است از سؤال پس گفتید که ماظنون اجتهادیه و اصول عمایه را قائم مقام علم میدانیم و بدلیل ثابت کرده ایم پس در قضیه اولی میگوئیم که این سخن بوجه علی الاطلاق خطا است زیرا که قیام نایب در مقام منوب عنه در وقتی است که خود منوب عنه متعذر باشد و دست باو نرسد و اما در وقتی که او ممکن باشد و دست باو برسد نیابت و بدلیت از او معنی ندارد زیرا که نایب و بدل باید در طول منوب عنه و مبدل عنه باشد نه آنکه با او معارض و مقاوم باشد چه اگر چنین باشد معلوم نمیشود که نایب کدام است و منوب عنه کدام و بدل کدام است و اصل کدام بلکه نیابت و بدلیت در اینحال بهیچوجه معنی ندارد

و در قضیه ثانیه میگوئیم که ظنون و اصولی که گفتید در احکام شرعی بهیچوجه و از هیچ جهتی قائم مقام و بدل علم نیستند نه عقلا و نه شرعاً بلکه عقل و نقل منع میکنند و ابناء مینمایند از نیابت و بدلیت آنها از علم و بی نیاز کردن آنها از آن هر چند که در حال تعذر علم و انسداد باب آن باشد چه رسد بحال امکان علم و انفتاح باب آن که مدعای ماست در هر زمانی تا آخر زمان تکلیف و بادل و براهین قاطعه عقلیه و نقلیه ثابت کرده ایم آنرا چنانکه در تضاعیف فصول سابقه گذشته و در لاحق نیز خواهد آمد

الناس كما زعموه ثم ما المقصود من هذا وكيف يعرض و بهم يعرف قوله فيها و هل يكتفى اتفاق المجتهدين ام لا بد من كل من انتسب الى العلم في الاسلام ام جماعة من المسلمين يعلم دخول قوله في اقوالهم و على التقادير الثلث الاول هل يكفي من في البلد منهم ام لا بد من كل من في الارض حتى لو كان رجل منهم في بلاد الكفر لا بد من معرفة رأيه بل من كان منهم في قرية او بادية او جبل او كهف او مغارة او سفينة او غير ذلك تم كيف يعرف وجود مثل هذا المسلم في مثل ذلك الموضع و على تقديره كيف يحصل العلم بقوله و رأيه ثم كيف يعرف ان ما يقوله هو الذي يعتقد لم يكذب فيه ولم يتق احداً و لم ير مصلحة في كتمان مذهبه ثم كيف يحصل الاطلاع على قول الامام في جملة اقوال الناس المتفرقين مع غيبة شخصه و خفاء عينه و انقطاع اخباره و اقواله و مكانه في مدة تقرب من سبعمائة سنة بحيث لم يعلم انه في

و همچنين عدم كفايت ظن را از علم و ادله منع عمل بظنون و اقيسه را و وجوه بطلان ادله متمسكين بآنها را در سوابق مذکور داشته ايم و در لواحق مذکور خواهيم داشت بطوريكه از براي عاقل خبير بصير مهتدي سعيد متخلي و مبرا از تعصب و تقليد مجال شكی و محل شبهه باقی نماند و اگر گوئی كه ما می بینيم بسياری از ظنون و اصول و امارات كه شرعاً قائم مقام علم میباشند با اتفاق ما و شما مانند ظنی كه حاصل میشود از برای شك در نماز فریضه و ظن بوقت و قبله از برای صاحب عذر و استصحاب طهارت از حدث و خبث و استصحاب حیاة مقفود و بینة وید و امثال اینها پس شما چگونه گفتید كه هیچ ظنی و اصلی قائم مقام علم نمی شود جواب میگوئيم كه بلی مسلم است و محل شبهه نیست كه ظنون و اصولي كه ذكر شد قائم مقام علمند و حكم علم در آنها جاری است و لكن باز شما اشتباه كرديد و موضوع سخن را گم كرديد زیرا كه كلام در احكام و موضوعات شرعيه است و علم بآنها بجز از قول معصوم عليهم السلام كه امين و خازن شرع است حاصل نمیشود و اين ظنون و اصولي كه شما ذكر كرديد و امثال اینها كه جاری مجبرای علمند اين است و جز اين نیست كه محل و مجرای آنها موضوعات خارجيه جزئيه است كه مشتبه میگردند بر اشخاص مكلفين كه چون هر فردی از افراد مكلفين را ممكن نیست كه در هر زمانی و هر مكاني كه در موضوعی از موضوعات خارجيه اشتباه میکند و شك مینماید از معصوم سوال نماید علاوه بر اینکه شأن رسول صلی الله علیه و آله و ائمه

أى قطر من اقطار الارض مشارقها و مغاربها برّها و بحرهما سهلها و جبلها و انه ممازج للناس وخالط و معامل معهم او منزو عنهم ساكن فى اقصاى الارض و اباعدھا او هو فى كهف جبل منقطع عن الخلق او هو فى بعض الجزاير التى لا يصل اليها احد من الناس الى غير ذلك مما لا سبيل اليه بوجه و على التقدير الرابع كيف يعرف قول المعصوم فى جملة اقوال جماعة معينين بدون معرفة شخصه هل يتصفح آثار القدماء و اصحاب الائمة عليهم السلام بحيث يعلم دخول بعض الائمة الماضين فى جملتهم - و ان لم يصل اليها رواية منقولة على الخصوص او بعد التصفح و الاطلاع على الاتفاق يعرف موافقته معهم و ان لم يكن داخل فى جملتهم لامارة تقتضى ذلك ام بطريق آخر غير ما ذكرتم ما هو أوجود مجهول النسب فى جملتهم كما قالوه و انى يعنى ذلك و لا بد من العلم بدخول المعصوم و لا يكفى الاحتمال و على التقادير ينذر وقوعه غاية الندرة

عليهم السلام اجل و اعلى است از اينكه از ايشان پرسیده شود كه قبله بكدام سمت است يا وقت نماز داخل شده يا نه يا كسى بيرسد كه من الآن طاهرم يا محدث يا جامه و بدن من پاك است يا نجس يا فلان در حقيقت و واقع مال زبد است يا مال عمرو و امثال اينها پس از اينجهات و جهات ديگر كه موافق مصلحت و حكمت است شارع مقدس ظنون و اصولرا در موضوعات خارجيه جزئيه قائم مقام علم گردانيد و حال اينكه اگر ظن شخصى در وقتى دريكى از موضوعات خارجيه بر خطا رود و نقص و ضرر معتدبه بر دين وارد نيامد خواهد بود و در عفو كردن خدا آن را مفسده و خلاف مصلحتى نخواهد بود بخلاف استعمال ظنون و اصول در احكام و موضوعات شرعيه كه مخرب بنيان دين و قانع اصول شرع متين است اين هدامن ذاك پس اين نقضى كه كرديد باطل و بيوجه و بيپوده بود و هيچ راهى بقضيه كلييه مبرمه محكمه مانند ارد پس سالم مانند استدلال ما بآيه شريفه **فاسئلو اهل الذكرو** برمدعى و مطلوب از اشكال مسئول در سؤال بتوفيق الله الكبير المتعال و هو انهدى الى الرشده و الكمال عن الغي و الضلال

و جواب از سؤال چهارم آن است كه ميگوئيم همچنانكه در زمان حضور ائمه

عليهم السلام علم بقول و فرموده ايشان ممكن و ميسر بود همچنين بواسطه علم جمعى كه از احاديث خود از براى شيعيان خود گداشته اند و بدست امناء و خزان خود از شيعيان سپرده اند در زمان غيبت قائم ايشان صلوات الله عليه و عليهم و عجل الله فرجه نيز علم بقول و فرموده

وخصوصاً فی المسائل التي لم يرد فيها الرواية اووردت مختلفه او بخلاف ما ادعى الاتفاق عليه ولا سيما في مثل هذه الازمنة المنقطعة عن المعصومين من كل وجه فكيف يدعى مثل هذا الاتفاق في اكثر المسائل وفي امثال المسائل المذكورة و فيما بعد الازمنة المتطاولة المنقطعة رأساً ثم هل على الامام ان يظهر قوله اذا رأى اختلافهم في مسألة لئلا يكون في حيرة مطلقاً ام اذا لم يكن الحق فيما بينهم خاصة ام لا يجب عليه ذلك مطلقاً لانا نحن السبب في استتاره لانعلم ما هو وعلى التقدير الاول فلم لم يرفع الاختلاف من البين في اكثر المسائل في هذه المدة المتطاولة وعلى الاخيرين لا يتحقق اجماع لعدم السبيل الى معرفته وعلى تقدير وجوب الاظهار كيف يظهر بتعريف نفسه وليس له ذلك على انه يعدم فائدة الاجماع حينئذ او بارسال رسول فلا بد له من معجز والا كيف يعرف صدقه فيعدم الفائدة ايضاً اذ يرجع حينئذ الى الخبر ثم يثبت

ايشان در احكام دينيه و مسائل شرعيه ممكن و ميسر است بلكه در اين زمان بمراتب ممكن تر و سهل تر است زيرا كه جميع علوميكه ما محتاج بآنهايم و از معصومين عليهم السلام رسیده است همه را در كتب معدوده جمع کرده اند و ما آن كتب را همیشه با خود ميتوانيم داشت در سفر و حضور شب و روز در هر زمان و هر مكان بخلاف زمان حضور كه بسيار اتفاق مي افتاد كه شخص محتاج بحكم مسئله شود و دست او بنديل خدمت امام عليهم السلام يا كفي اذ ثقات شيعيان يا كتب و اصول ايشان كه از شدت خوف و تقيه پنهان مي داشتند و اظهار نمي نمودند نميرسيد پس در حيرت ميمانند و اگر هم از اصول و كتب ايشان يافت مي شد هر يك قليلي و مختصري بود از احاديث متفرقه كه بساميشد كه يك مسئله را كه محل حاجت بود اگر بصد اصل رجوع ميكردند نمي يافتند بر خلاف زمان غيبت كه علماء حديث و امناء اخبار اهل البيت عليهم السلام اصول و كتب اصحاب ايشان عليهم السلام را جمع و تصفيه و تهذيب نموده تبويب و ترتيب دادند و صاف و خالص همه را در مجلدات معدوده مضبوط و مخزون داشته اند كه از براي هر كسي تناول آنها و التقاط درر و جواهر مطالب در آنها بقدور و ميسور باشد خصوصاً در زمان ما كه لله الحمد و المنة كه ارتفاع تقيه و هم انطباق كتب علميه كرا را بدمرار در بسياري از امصار حاصل و متحقق است بنحويكه نسخ هر كتابي از كتب علميه از كثرت و جود بيشماره و نامعدود است پس ايها السائل الجاهل و المستشكل الغافل چگونه منع و استبعاد كردي كه در زمان غيبت علم بقول و احكام اهل

العلم بهذا الاتفاق بأمثال هذه الاجتهادات فيخص نفعه وحجيمته بمن اجتهد فيه ولا يدعوانه الى غيره ام بالخبر فبخبر من؟ أخبير مثل هذا المجتهد عما؟ أعن ظنه فيكون اثبات ظن بظن وليس له غير ظنه ام بخبر جماعة على سبيل التواتر عن ظن من انفسهم ام آخرين وعلى التقديرين يكون اخباراً عن ظنونهم بالاتفاق لاعن الاتفاق ثم التواتر لا بد من انتهائه الى الحس كما قرره وليس هذا الاتفاق على شيء من هذه التقادير بمحسوس بل هي ظنون واجتهادات

ولهذا تریبهم مختلفين في نقل الاجماع اختلافاً شديداً فترى احدهم ينقل الاجماع في مسألة على قول في كتاب له ثم ينقل الاجماع في تلك المسئلة بعينها على القول الاخر او ينقل الخلاف فيها اما في ذلك الكتاب بعينه او كتاب آخر ومثل هذا يقع منهم كثيراً حتى ان شيخهم ورئيسهم فعل مثل ذلك في قريب من اربعين

بيت عصمت عليهم السلام حاصل گردد واگر گوئی که احادیث مجموعه در این کتب معروفه از کجا علم و یقین دارید که همه قول و فرموده معصومین علیهم السلام است.

جواب گوئیم که ما دله و براهین علمیه این احادیث را در فصول سابقه از این کتاب بطور کامل و استقصاء مندرج و مبین داشته ایم پس مراجعه و مطالعه کن و در اعاده و تکریر سآمت و ملالت خواهد بود پس اگر گوئی که سلمنا که همه این احادیث و اخبار مضبوطه در کتب معروفه متداوله در دست شیعه علمی السنه و قطعی الصدور باشند و لکن از کجا و چگونه کفایت میکنند جمیع مردم را در جمیع احکامی که در وقایع و بدایع مختلفه ایشان را اتفاق میافتد و محل احتیاج میشود تا ظهور دولت حقه عجل الله ظهورها

جواب گوئیم که ما این مطلب را نیز مفصلاً و مشروحاً در سابق مذکور داشته ایم و مجمل از مفصل آن است که نیست حکمی از احکام شرعیه فرعیه که محل حاجت و سؤال امت باشد تا روز قیامت مگر آنکه همین احادیث معروفه که ما حجت کرده ایم کفایت و رفع حاجت از آن می کنند هر چند که باخذ عمومات اصول کلیه باشد و اگر حکمی باشد که در عمومات و خصوصیات احادیث یافت نشود باز باکی نداریم زیرا که هر چه که باشد از تحت ادله احتیاط و ادله سعه و رفع در مالا يعلمون و ادله تخمیر بعد از تعذر ترجیح و احتیاط بیرون نخواهد بود و عمل بهمه اینها عمل بعلم و یقین است و معدن کله اگر فرض کنیم که حکمی از احکام وقتی اتفاق افتد که احادیث بهیچوجه و فابآن نکنند و هیچ حکمی از برای آن

مسئله على ما وقع الاطلاع عليه لجماعة
 هذا ما حضرني من الاحتمالات و الشقوق في هذه المسئلة وقد ذهب الى
 اكثرها اقوام و لعل ما لم يدكر ليس باقل مما ذكر ويزيد في كل عصر و قرن اقوال
 و اختلافات اخرى الى الله المشتكى و المفرد

مسئلة

النية و ما أدريك ما النية أليست النية ما يبعثك على العمل و يدعوك اليه كالتعظيم
 في قيامك لاخيك و دفع العطش في قيامك الى الماء و هي مما جبل عليه الانسان في
 اعماله بل سائر الحيوانات في أفعالها و لا يمكن ان ينفك عمل عنها و لله در صاحب
 البشرى حيث قال لو كلفنا الله العبادة من دون النية لكان تكليفاً بما لا يطاق فماهذه
 الحيرة و التحير و ما هذا التكليف العسير و ما ذاك القال و القيل و ما ذاك الاطباب و التطويل

از احاديث استنباط نشود ميگويم كه آن بسيار شاذ و نادر است پس اگر ما در آن قضيه
 بسنك جهالة مخالفة حكم و افعي الهى كنيم نقص و ضرر معتد به بر دين و شرع وارد نمي
 آيد و اميد عفو و غفران نيز از خداوند رحمن داريم بر خلاف شما كه در هيچ حكمي از احكام
 شرعيه قوليه و عمليه خود علم و يقين نداريد مگر در قليلى از قليل از احكام ضروريه و نحو آن
 بسبب آنكه از جهة شوائب نفسانيه و وساوس شيطانيه و شكوك و شبهات مخالفين و تسويلات
 و تلبيسات عقول ناقصه ضعيفه احاديث ماثوره از اهل عصمت عليهم السلام را تصحيح و تسقيم
 كرديد و از درجه علم و يقين تنزيل نموديد پس عمل با احتياط را نيز موجب زحمت و حرج
 ديديد پس بدلائل و اهيمه كه بخيالات و استحسانات نفسانيه خود بهم بافته بوديد ظنون و اصول
 اجتهاديه را حجت پنداشتيد و قواعدى از جانب خودتان از براى آنها وضع نموديد كه هر
 يك محل هزار گونه اختلاف و اعتلال و ايراد و اشكال است و چنين اصول سخيغه را علم
 مي پنداريد و نام آن را علم ميگذاريد و احاديث ماثوره از اهل بيت عليهم السلام را كه از خزان
 امناء و ثقات بيرون آمده از ايندرجه هم نازل ميكنيد و بقدر ظنون و اصول اجتهاديه هم
 اعتبار نميكنيد و عاملين با آنها راطعن ميزنيد و سخر يه مي كنيد بلى انصاف ميدهم كه شما هم
 از روى عمد و قصد نميخواهيد كه ضلالت را بر هدايت اختيار نماييد و حق را باطل ببوشانيد
 ولي هر عيب و علتى كه هست در اسماع و ابصار قلوب است يا از ما يا از شما **انا و اياكم**
لعلى هدى اوفى ضلال مبين هر چه باشد شما خود دانيد و ما خود دانيم كاري بايكدگر

واما حديث انما الاعمال بالنيات وانما لكل امرىء ما نوى فما اظهر معناها وما ابن معزاه وما اكشف آخره عن اوله حيث قال عقيبه فمن كانت هجرته الى الله ورسوله فهجرته الى الله ورسوله ومن كانت هجرته الى دنيا يصيبها او امرأة يتزوجها فهجرته الى ما هاجر اليه وانما سبب صدور هذا الحديث قول بعض الصحابة للنبي ﷺ ان بعض المهاجرين الى الجهاد ليست نيته من تلك الهجرة الا اخذ الغنائم من الاموال والسبايا اونيل الجاه والصيت عند الاستيلاء فبين ﷺ ان كل احد ينال في عمله ما يبغيه ويصل الى ما ينويه وهذا واضح بحمد الله ولا مدخل لهذا الحديث فيما ذهبوا اليه في امر نية العبادات من المبتدعات

وليت شعري من اين يقولون ما يقولون والى ماذا يستندون وعن الحق اننى يؤفكون ولنساءلهم عن اختلافاتهم فيها واقاويلهم فى معانيها هل يأتون عليها من سلطان

نداريم هر كس راه خود را گرفته سلوك نمايد تابه بيند بكجا ميرسد نكردنكم دينكم ولى دين پس از مجموع آنچه كه تحرير و تقرير يافت مبين و مبرهن شد كه آيه كريمه **فاستلوا اهل الذکر ان كنتم لاتعلمون** دليلى است قاطع و برهانى است ساطع و نورى است لامع بر اينكه واجب است بر جميع امت در هر زمان الى يوم القيمة در هر حكمتى از احكام شرعيه كه محتاج بآن ميشود ندادن رسول صلى الله عليه و آله و ائمه عليهم السلام نه غير ايشان مگر كسى كه عدل و ثقة باشد از شيعيان ايشان و هيچ حكمتى را نگويد مگر از فرموده ايشان (ع) اذن و رخصت داده باشند در عمل كردن بروايت او هر چند كه از شيعيان ايشان نباشد مانند عمار سابطى و بنى فضال و غير ايشان كه سابقاً مفصلاً ذكر يافت و باقى نيمي اند از براهى خبير بصير مهتمدى چيزى از شك و شبهه و ارتياب و الله الهادى الى الحق و الصواب و عنده حسن المآب و حسن الثواب فرمود و نيز خداوند عز و جل ميفرمايد **و لوروده الى الرسول و الى اولى الامر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم** و بدرستى كه ثابت است كه اولى الامر ائمه عليهم السلام اند

مترجم گويد كه اين جمله جزء وسط است از آيه پس ترجمه ظاهر به آيه بتمامها چنين است و چون ببايد ايشان را امرى از امن يا خوف فاش ميكند او را اگر رد مي كردند و واگذار مينمودند آن امر را برسول صلى الله عليه و آله و بصاحبان امر از ايشان هر آينه مى دانستند او را آن كسانى كه استنباط ميكند و پيرون مياورند او را از معادن علم از جمله

من عندهم اليه ياؤون كلاً وما ينبغي لهم وما يستطيعون فليجيبوا فاما معنى النية التي اخترعوها في العبادات هي الفاظ جارية على اللسان ام الجنان أم معان خاطرة على القلب أم قد يكون الجميع كما في افعال الحج وقد يكون الاخير كما في غيرها ثم لو قال بلسانه خلاف ما اخطر بقلبه فهل يصح ام لا ومع الصحة هل العبرة بالقول ام الاخطار ثم هل يكفي تعيين الفعل اما مطلقا او اذا لم يكن معيناً في نفسه ام لا بد معه من اجراء اجزاء العبادة على القلب اجمالاً ام لا بد من اخطارها بالبال تفصيلاً وهل يكفي قصد القربة ام لا بد معه من قصد الوجوب او الندب ام في بعض العبادات ذاب بعضها ذابا وعلى الاخير فما ذاك وماذا وما الفرق وهل يجب مع قصد الوجوب و الندب قصد وجه الوجوب والندب اعني حسن الفعل الداعي الى الترغيب التام او الناقص في الجميع او البعض ثم ما ذاك البعض و ما الفرق ثم اذا لم يعلم المكلف

ايشان واگر نه آن بود که فضل خدا ورحمة او بر شما است هر آينه پيروي ميکرديد شيطانرا مگر کمی از شما اين ترجمه آيه است پس در اينجا دو مطلب است :

اول بدانکه مراد از اولی الامرهم در اين آيه وهم در آن آيه که ميفرمايد يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم ائمه اثنا عشر عليهم صلوات الله الملك الاكبر می باشند بضرورة مذهب شيعه و بدلالة اخبار متكثيره بلکه متواتره مآثوره از فريقيين در هر دو آيه وهم بقول جميع مفسرين خاصة و بعضی از مفسرين عامه و هم با دله عقليه چند که از جمله آنها دليلی است که تقرير آن اين است که ميگوئيم پروردگار تعالی اطاعة اولی الامر را و رد هر امری بسوی ايشان واجب کرده و کسی که اطاعة اوورد امر بسوی او واجب باشد بايد معصوم باشد از کذب و خيانت و خطا و نسيان و الا لازم می آيد بر خداي تعالی که گاهی بندگان خود را بامر فاسد و قبيح و ناپسند اندراندازد و اين البته بر او سبحانه روان باشد پس باين برهان اولوا الامر که واجب است طاعة ايشان و رد امر بسوی ايشان معصومند و معصوم بعد از رسول (ص) از مردان امت نيستند مگر اين دوازده نفر که ما ايشانرا امام ميدانيم صلوات الله عليهم بالاجماع المركب حجة على اهل الاجماع وللخبار المتواترة المروية من الفريقين

و دليل ديگری که تقرير آن اينست که ميگوئيم مراد باولی الامر در دو آيه ظاهر آن نتواند بود زیرا که ظاهر آن بالعموم شامل ميشود جميع فرمان روايان را حتی فساق و فجار

الوجوب او الندب فهل يجب عليه تحصيل العلم به او لا ام يسقط حينئذ ذلك ام يقصد الوجوب او الندب أم يأتي بالامرین مردداً ام بالفعل مرتين ثم هل يمكنه قصداً أحدهما مع عدم العلم او الاعتقاد ثم ما معنى القرية هل هي بمعنى الامتثال او موافقة الارادة والقرب منه تعالى بحسب المنزلة او الهرب من البعد عنه او نيل الثواب عنده او الخلاص من عقابه او كونه اهلاً للعبادة او للحب له او للحياء منه او المهابة عنه او الشكر له او التعظيم او نفسه جل وعزاه هي امر وراء هذه ثم هل يقوم احد هذه مقامه ام لا ام البعض دون بعض ثم ايها اما عهد الثواب والخلاص من العقاب كما ظن او غير ذلك ثم هل يبطل العبادة بقصد احدهما وهل يخل بها قصد آخر غير هذه مطلقاً ام منفرداً لا متفقاً ام مع الاستدلال لا بدونه أم اذا كان غالباً لا مغلوباً او مساوياً او مع المساوات ايضاً مع الاخلال اي امر كان ام اذا لم يكن مباحاً كالتبرد

وجهاً و ظلام و اين البته مراد خدا و ندى نيست بدو جهة يكي آنكه اكثر فرمانروايان هر چند كه از مسلمين و مؤمنين باشند اهل گناه و اسرافند بالبداهه و اطاعة اهل گناه و اسراف جايز نباشد بالضروره و لقوله تعالى **ولا تعطيعوا امر المسرفين** و قوله جل ذكره **وان تطع اكثر من في الارض يضلوك عن سبيل الله** الى غير ذلك من الايات و الادله و جهة دوم آن است كه اطاعة جميع فرمانروايان هر چند كه از اهل اسلام و ايمان باشند محال و ممنوع است زيرا كه اختلافات بسيار و مناقضات و تعارضات بيشمار كه در آراء و اهواء ايشان بلكه در آراء و اهواء هر يك از ايشان است و موجب او امر و نواهي و احكام ايشان ميگردد پس اطاعة همه ايشان لازم دارد جمع ميان مختلفات و متناقضات و آن محال است بالضروره و تكليف محال نيز از خداوند عدل حكيم محال است بلاشبهه پس از اين برهان كه منحل ميشود بدو برهان معلوم شد كه مراد از اولي الامر در دو آيه همه صاحبان فرمان نيستند بلكه بعض ايشانند و لكن بعض مبهم يامخير نيز نيستند بلكه بعض معين از ايشانند و آن بعض معين البته نيستند مگر ائمه اثنا عشر صلوات الله عليهم اجمعين بالا جماع المركب حجة على اهله للاخبار الكثيرة المأثورة من الطوائف و همچنين مراد باهل استنباط مذکور در آيه ائمه اثنا عشر عليهم السلام ميباشند چنانكه در اخبار بسيار از طرق شيعه وارد شده است و استنباط در لغة بمعني بيرون آوردن است و اما استنباط ائمه عليهم السلام نه بمعني اجتهاد برأى و قياس است چنانكه بعضى توهم کرده اند بلكه معنى آن اين است كه خداوند تبارك

فی الوضوء او راجحاً کالحمیه فی الصوم اوطارياً فی الاثناء کائنا ما کان او الریا فحسب دون غیره او الریا یسقط الطلب من المكلف ولا یشترک به ثوابا وهل یشترک فی الطهارات الثلث قصد رفع الحدث واستباحة العبادة المشروطة بها والراجحة بها او احد الامرین تخیراً ام الاستباحة خاصة فی التیمم لانه لم یرفع الحدث وانما ینفید الاستباحة فحسب وهل احد الامرین غیر الآخرام متحدان وهل وجوب الطهارات او استحبابها لنفسها اول غیرها ام استحبابها لنفسها ووجوبها لغيرها ام وجوبها عن الجنابة لنفسها وعن غیرها لغيرها وعلى التقادیر هل یشترک تعیین ذلك فی النية او العلم به ام لا ثم هل یجوز ایقاع شیء منها للعبادة المشروطة بها قبل وقت تلك العبادة بنیة الوجوب او بنیة الاستحباب مطلقاً او اذا بقى الی الوقت مقدار فعلها لا ازید او الاول فی الثانی والثانی فی الاول اولاً مطلقاً او ینبى علی كونها لنفسها او

وتعالی معادنی وخزائنی از علوم نامتناهی درسینهای پر نور ایشان که مشکوة فیها مصباح فرو گذاشته پس هر وقت که علم چیزی را اراده کنند بیدولایت با مفتاح مشیت در گنجینه را بگشایند و علم آن چیز را بیرون آورند بدون آنکه حاجه بفکری و نظری و ترددی و تاملی و مدتی و مقدمه بوده باشد چنانکه حق جل و علا میفرماید **وکل شیء احصیناه فی امام مبین مطلب دویم** بدانکه دلالت آیه شریفه **ولوردوه** بنفسها بر مقصود و مطلوب ما که وجوب رجوع است در احکام دینی و مسائل شرعی بر رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و اخبار مأثوره از ایشان نه غیر ایشان یا بتفصیلی که سابقاً ذکر شده است خوب واضح و صافی و وافیه نیست و ایراد و اشکال را در آن محل و مجال هست الا آنکه چون ضم کنیم آیه را با حدیثی که مشتملند بر اینکه ائمه علیهم السلام در مقام تاسف و شکایت از مخالفین و مبتدعین عاملین بآراء و اهواء و مقائیس و مقیمین فساق و فجار و ظلمه در مقام ایشان علیهم السلام باین آیه استشهاد میفرمودند و آنرا تلاوت مینمودند دلالت آن بر مطلوب تمام میشود **فان اهل البیت ادری بما فی البیت فهم علیهم السلام اعلم و ادری بما فی**

الکتاب لانهم معه وهو معهم الی یوم یقوم الحساب

فرمود و نیز خداوند عزیز جل ذکره میفرماید **و ما یعلم تأویلہ الا الله و الراسخون فی العلم و بدرستی که ثابت شده است که راسخان در علم ائمه علیهم السلامند مترجم گویند که اینجمله نیز جزء وسط آیه است و ترجمه ظاهر آیه شریفه چنین**

غیرها فیجوز فی الاول دون الثانی او بالعکس او لایجوز فی التیمم مطلقاً ام یجوز بنية الوجوب لمن علیه فریضة مطلقاً ام اذا اراد فعلها خاصة ولیس لغیره ثم هل یجوز الدخول فی الفریضة بالطهارة المندوبة وعلى تقدیر الجواز أمطلقاً ام اذ نوى بها استباحة تلك العبادة او مطلق استباحة العبادة او فی صورة دون صورة ثم ماتلك وماتیک و هل یشرط قصد الاداء والقضاء فی العبادات الموقفة التی تجریان فیها كالصلوة والصوم ام فی بعضها دون بعض ثم ماذا وما الفرق وهل یکفی فی الصیام قصد ترك المنافیات ام لا بد من قصد الكف عنها بناء على ان الاول امر عدمی والثانی وجودی وهل یشرط مقارنة النية لاول العبادة ام یجوز التقديم والتأخیر ام فی الصوم خاصة یجوز التقديم دون غیره ثم ما قدر التقديم الجائز فیہ أتمام الدلیل ام تمام الشهر ام الاول مطلقاً والثانی مع النسیان ام یجوز التأخیر فیہ ایضاً الى الزوال اما مطلقاً او مع النسیان او العذر او

است اوست آن کسیکه فر و فرستاد بر تو کتابرا که بعضی از آن آیاتی است که محکمند یعنی لفظ ومعنی آنها واضح و روشن است و محل شبهه و احتمال نیست و بعضی از آن آیات دیگری است که متشابهند یعنی لفظ یا معنی آنها واضح و روشن نیست بر هر کسی و در نزد اکثر مردم مشتبه و محتمل معانی متعدده است پس اما کسانی که در لایه ایشان کجی و میل از جانب حق میباشد پس پیروی میکنند و می گیرند آنچه را که متشابه است از قرآن بجهة فتنه جوئی و بجهة طلب کردن آنچه احتمال میدهند از معنی آنکه موافق مراد و مقصود باطل ایشان است و حال آنکه نمیدانند معنی متشابه قرآنرا مگر خدای و نائبان در علم که میگویند ایمان آوردیم بمتشابه قرآن چنانکه ایمان آورده ایم بمحکم آن همگی از نزد پروردگار ماست و پند نمی گیرند مگر صاحبان عقلهای پاک بی عیب این ترجمه آیه است پس بدانکه دلالت این آیه بر مقصود و مطلوب ما که انحصار علم و احکام دینی و مسائل شرعیه است در رسول (ص) و ائمه علیهم السلام و وجوب رجوع بایشان نه غیر ایشان بدینوجه است که معانی مشکلات و متشابهات قرآنرا کسی بجز راسخان در علم بعد از خدایتعالی نمیدانند و همچنین اخبار متشابهة مجمله و مشکله بدلالات حدیث صحیح مسلم اللفظ والمعنی که فرمودند همچنانکه در قرآن محکم و متشابه است در اخبار ما نیز محکم و متشابه هست پس رد کنید متشابه آنها را بمحکم آنها مانند قرآن تا اینجا منقول از مضمون حدیث است پس معلوم شد که علم کتاب و مجملات کتاب و سنت

الى قبيل الليل فى المستحب دون الواجب وهل يكفى مقارنة العرفية ام لا بد من الحقيقة وهل المقارنة اللازمة للقلبية او اللفظية وعلى تقدير لزوم المقارنة هل يجوز فى الوضوء والغسل مقارنتها لغسل اليدين المستحب لانه من الطهارة الكاملة والمضمضة او الاستنشاق لاقرب بيتها الى الواجب وهل يجب استحضار الصلوة المنوية حالة التكبير وهل يجب استدامة حكم النية الى آخر العبادة وعلى تقدير وجوبه مامعناها هل هى امر وجودى هو استمرار النية الاولى او امر عدوى بمعنى ان لا ينوى ما ينافى النية الاولى ثم هل بناء ذلك على ان الباقي يفتقر فى البقاء الى المؤثر او لا يفتقر ومتى اخل بالاستدامة فهل يبطل الفعل الواقع بعد الاخلال قبل استدراك النية ثم ان عاد الى النية الاولى قبل الايتان بشيء منها وقبل فوات الموالات حيث كانت شرطا لصحة العبادة لوقوعها باسرها مع النية وعدم تأثير مثل ذلك فيها لا لتخال القطع ثم هل

منحصر در راسخين در علم مى باشد يعنى كسانيكه ثابتند در علم بنحويكه بهيچ تشكيكى وتلبسى بشك و تنزل نمى افتند و مراد بايشان بدلالات احاديث متكائره رسول (ص) و ائمه عليهم السلام است و كسانيكه خوشه چينى از خرمن ايشان كرده و علم صافى شافى وافى نورانى از خدمت ايشان اخذ و تحصيل نموده مستفاد از بعض احاديث چنان است كه آنها را نيز راسخان در علم ميبوان گفت مانند قمر كه كسب ضوء و نور از شمس مپنمايد و معدلك او را نير مى نامند بلكه گاهى او را و شمس را تعبير بنيرين مى نمايند

فبالجملة اين آيه كريمه بانضمام حديث متشابهات اخبار كه ذكر شد ردورع است بر اجتهاد مجتهدين در آيات و اخبار متشابهه و مجملات و مشكلات آنها و استنباط احكام شرعيه از آنها باصول مبتدعه و قواعد مخترعه ظنية كه از طريق هدايت نرسيده و از بيت علم بيرون نيامده و در ميان خودشان محل اختلافات بسيار و اختلافات بي شمار است پس در احكاميكه استنباط ميكند از متشابهات و مجملات آيات و اخبار بدون استدلال و استشهاد بحديث اهل بيت عليهم السلام بلكه مى كنند بدلايل نظريه كه تحصيل آنها را از اصول و قواعد مخترعه ظنية نموده اند عمل بآن احكام كه بى شبهه و بدون كلام جايز و رواينست بدلات آيه كريمه **فاما الذين فى قلوبهم زيغ الخ** و همچنين احكاميكه از ادلة عقلية ظنية خود كه دليلى و شاهدى از احاديث اهل بيت عليهم السلام بر آنها نيست استنباط مى كنند و اما احكاميكه از ظواهر آيات محكمه و احاديث مبينه استخراج مپنمايند عمل بآنها

يجوز العدول بالنية في شيء من العبادات ام لا ام قد يجوز وقد لا يجوز ثم ماموضع الجواز وما محل المنع وما الفرق ولو ذهل من النية في اثناء الفعل فهل يكفي تجديدها عند الذكرا م لا بد من استيناف الفعل ام قد وقد ثم النية هل هي واجبة ام مستحبة ام قد وقد ثم اين تجب واين تستحب وما الفرق وهل هي في جميع الافعال ام في العبادات خاصة ثم ما العبادات التي تجرى فيها أليست ازالة النجاسة عن الثوب والبدن للصلاة عبادة فلم لا تجب فيها عند موجهها وهل هي شرط ام لا ام في الواجب دون المستحب ام العبادة دون غيرها ام في التيمم دون غيره وهل تصير المباحات بالنية عبادة و على تقديره هل هذه النية التي اخترعوها ام التي اشرنا اليه وهل المراد بالنية في الحديث المشهور نية المؤمن من خير من عمله هذه النية ام امر آخر ثم ما هو وما معنى الحديث ثم لو ذهبا بذكرا او يلهم في معناه لطال الخطب بل لو اقتصنا عليك ساير شقوق النية

نيز جايز نيست؛ زیرا که ایشان بسبب اجتهاد و تاويلات منهي عنها و در عمل بقول مفتي معتبر است عدالت بالاتفاق و اگر تو گوئی که خداي تعالی فرموده است ﴿والراسخون في العلم از کجا ثابت شد انحصار علم در اهل بيت عليهم السلام و متابعين ایشان و عاملين با حديث ایشان جواب گوئيم که اين مدعی در نزد ما بادل و بر اهين قاطعه ماضيه و آتیه ثابت و معلوم است و شکي و شبهه نيست که منحصر است علم خاصة علم با حکام الهيه باين خانه فمن شاء فليؤ من ومن شاء فليکفر لنا اعمالنا و لكم اعمالکم و نحن له مخلصون

فرمود و در آن خبريکه مروی و مستفيض است از پيغمبر صلی الله عليه و آله و صحه آن محل اتفاق خاصه و عامه است چنان است که فرمود « اني تارك فيکم الثقلين ان تمسکتهم بهما لن تضلوا بعدي کتاب الله و عترتي اهل بيتي »

مترجم گوید که در اين حديث شريف ادعاي تواتر لفظاً و معنی ممکن است هر چند که در لفظ آن اندک اختلافی و زياده و نقصانی هست که مغل بمعنی نيست و در بعض طرق آن زياده اين جزء هست « انهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض » و حاصل معنی حديث اين است که فرمود بدرستي که من بخلافه خود ميگذارم درميان شما دو چيز گران را که اگر چنگ زنيد در آنها هر گز گمراه نشويد و آنها کتاب خدا و اهل بيت منند و اين دو بايک ديگرند و هر گز از يک ديگر جدا نشوند تا وارد شوند بر من در سر حوض کوثر و در

لما فرغنا الى ما يهمنى الابد ملال وسامة وهل مثل هذه الامور الاتية فى تبه و حيرة فى حيرة لامحيص عنها ولا ساحل لها ثم هب انها قد نقصت عنها المجتهدون فى كتبهم ومسفورا تهم ولم يفعلوا بما يقوم على ساق ولن يفعلوا فهب انهم فعلوا فلمس فى جميعها بل ولا اكثرها ولا اهمها والمقلد المسكين كيف يصنع ويقول من يأخذ والى من يلوذو كيف يظهر له استجماع شرائط الفتوى فيمن يدعى الاجتهاد و هو موقوف على تصديق بعضهم بعضا ولا اقل من عدم تكذيبه اياه وهو امر يمتنع وقوعه الا من اوحديهم كيف وهم فى اكثر البلاد وفى اكثر الازمنة لا يكادون يصطلحون على خمس مسائل اجتهادية بل ولا على اقل ولا اثنان منهم كما نراه فى زماننا ونسمعه فيمن كان قبلنا والى الله المفزع

اينجا چند مطلب است اول آنکه معلوم و مسلم طرفين است که در زمان رسول صلى الله عليه وآله علم باحكام دين و شريعة آن حضرت منحصر بود در اخذ و تحصيل از خود آنحضرت پس همچنين بعد از آن حضرت منحصر ميشود در اخذ و تحصيل از خليفه و جانشين آنحضرت زيرا که خلافترا هيچ معنى نيست مگر آنکه هر امر يکه وظيفه مخلف باشد و زليفه خليفه نيز باشد و از جمله و ظايف رسول صلى الله عليه وآله بيان احکام دين مبين و شرع متين و انحصار علم بآن احکام در اخذ و تحصيل از آن حضرت است پس از و ظايف خليفه آن حضرت نيز همين خواهد بود و خليفه آن حضرت بنص اين حديث و غير اين حديث هيچکس و هيچ چيز نيست مگر کتاب خدا و اهل بيت آن حضرت عليه و عليهم الصلوة زيرا که گذاشتن اين دو درميان امت بجز خلافة معنى مفيد ديگرى ندارد خصوصا که در بعض طرق حديث بجز لفظ « تارك مخلف » مذکور است و علاوه بر اين قضيه « ان تمسکتم بهما لن تضلوا » بر اين مدعى دليليست قاطع و شاهدهى است عادل

مطلب دويم عترت و اهل بيت آنحضرت نبودند در زمانى که اين حديث را فرمود مگر امير المؤمنين و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام چنانکه سابقا اشاره بآن و بعض دلائل آن شد و حال اينکه احدى از مسلمين احدى را بجز اين چهار بزرگوار ادعا نکرده است که در زمان آن حضرت از اهل بيت آن حضرت محسوب مى بوده باشد پس نه امام ديگر عليهم السلام را نيز ما از اهل بيت آن حضرت ميشماريم بتصديق و تنصيب اين چهار بزرگوار که بدلاى اين حديث شريف و ادلة عصمت و تطهير و ولايت و غير آنها قول ايشان حق و مصدق

خاتمه

اعلم انى لست انكر طريقة اهل الاجتهاد جهلا منى بها ولا لعدم بصيرتى فيها
 كلابل ما اقدمت على ذمها الا بعد ما اطلمت على طهارتها وبعدها صرفت فى البحث
 عن اصولهم المخترعة اياماً وقضيت فى صناعتهم اعواما فانى بهما يعملون بصير ولا
 ينبئك مثل خبير ثم ما ذكرنا كله انما هو فى شأن اهل الاجتهاد والرأى الناسيين انفسهم
 فى استعلام الاحكام الى الائمة عليهم السلام بالاستنباط من كلامهم بتاويل المتشابهات على
 الاصول المقررة عندهم

واما مقلدة هؤلاء المجتهدين الناسيون انفسهم اليهم المتمسكون باقاويلهم
 المفتون من كتبهم بعد موتهم من بعد ما سمعوا منهم أن لا قول للميت وأن قول الميت

است پس عترت واهل بيت آنحضرت منحصر شد در ابن سيزده بزرگوار عليهم صلوات الله
 العزيز الجبار .

مطلب سوم اذن ورخصت در تمسك بثقلين بعد از رسول صلى الله عليه وآله ثابت
 ومعلوم است باين حديث شريف وغير آن ودر تمسك بغير آنها ثابت و معلوم نيست بلکه
 منع از تمسك بغير آنها ثابت ومعلوم است و همچنين هدايت يافتن و گمراه نشدن بسبب
 تمسك بثقلين باين حديث وغير آن معلوم ومتحقق است وبغير آنها معلوم ومتحقق نيست
 بلکه ضلال و گمراهي در تمسك بغير آنها متحقق ومعلوم است

مطلب چهارم جزء مزبدي که از بعض طرق حديث نقل کرديم دلالت ميکند بر
 اينکه کتاب و عترت بايك ديگر متلازمين و دست بگرد نند و هر گز از يکديگر جدا نميشوند
 تا روز قيامت و از برای جدا نشدن ايشان از يکديگر هيچ معنی معقول و متصور نيست
 مگر آنکه عترت از غير کتاب حکم نميکنند و بغير آن عمل نمي نمايند و تفسير و تاويل کتاب
 را و ظواهر و بواطن و اشارات و لطايف آنرا بجز عترت کسی نميدانند و بيان نميتوانند و
 محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و عام و خاص و فريضه و رخصت و مکي و مدني و حضري و
 سفری و ساير اصناف و اقسام آنرا کسی بجز ايشان نمی شناسد **لايمسه الا المظهرون**
 پس چون اين چهار مطلب دانسته شد معلوم و ثابت ميشود که منحصر است هدايت بحق
 بعد از رسول صلى الله عليه وآله در تمسك بثقلين و تمسك بايشان معنی ندارد مگر اخذ

کالمیت و بعد اطلاعهم علی اتفاقهم علی ذلك الذین تری أحدهم ینصب نفسه قاضياً ضامناً لتلخیص ما التبس علی غیره مع أن مقتداه المیت غیر مملیء باصدار ماورد علیه ولاعاض علی العلم بضرس قاطع فکیف بهذا المسکین المقتنی اثره فما أبدهم عن الحق وما اسحقهم عن الاصابة واعجب من ذلك انهم یشرطون الحیوة فیمن یجوز تقلیده ومع ذلك لا یقلدون الا الاموات و یجحدون اجتهاد الاحیاء وعدالتهم ماداموا احیاء منافسة وحسدأحتی اذا ماتوا صارت اقاویلهم معتبرة عندهم و کتبهم معتمداً علیها لدیهم لزوال العلة أیتغافلون بعد موتهم عما عدوه من عیوبهم ام یقولون بالسنتهم ما لیس فی قلوبهم ام لا یمیزون بین الحق والباطل والحالی والعاطل للکلال بصائرهم واعتلال ضمائرهم فیسوی عندهم الصدق والزور والظلمات والنور ولیت شعری ای مدخل فی الموت و الحیوة فی بطلان الفتیة او اصابة الاراء وهل الحق الا واحد

علم باحکام دینیہ و مسائل شرعیہ از ایشان واخذ از کتاب فقط بدون بیان عترت کافی نیست و موجب هدایت نمیشود بلکه مورث غی وضلالت است زیرا که تقریر و تحقیق شد که کتاب باعترت ملازم است و از او جدا نمیشود و معنی آن نیز بیان شد پس اخذ از کتاب فقط نه از اخذ کتاب خداست بلکه اخذ از آراء و اهواء است و ازین جهة است که در تفاسیر مفسرین و تاویلات مأولین اختلافات و اختلالات بسیار بلکه بی شمار است و حال اینکه در مرادات حضرت حق جل و علا اختلافی و اختلالی معقول و متصور نیست پس بنا بر آنچه که تقریر شد استنباط احکام از کتاب عزیز بدون بیان اهل بیت علیهم السلام جایز نیست بلکه !ثم و فسوق است

و اما اخذ از اهل بیت علیهم السلام فقط بدون آنکه شاهدی بر قول ایشان از ظاهر کتاب باشد جایز بلکه واجب و لازم است زیرا که بدلالات این حدیث شریف و ادله عصمت و طهارت و نحو آنها ثابت و متحقق است که ایشان علیهم السلام بغیر کتاب خدا قولی و عملی ندارند و بسا باشد که بتأویل باطنی قرآن که از رسول صلی الله علیه و آله بایشان رسیده است حکم فرمایند و مانده انیم و علاوه بر این مستفاد از احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه و قول کثیری از علماء ربانیین و مخلصین ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین چنان است که از قرآن سور و آیات بسیار بلکه بیشتر از آنچه که در دست ما هست نقص و اسقاط شده است و قرآن تمام بی عیب و نقص در نزد ایشان علیهم السلام است پس بسا

ومخالفه الاّ جاحد

ثم ان اقاويل الاموات كما دريت مختلفة غاية الاختلاف وفتاويهم في كتبهم متناقضة كمال التناقض بل الكتاب الواحد له جهد واحد في مسألة واحدة مختلفة في الفتوى بحسب ابوابه ومباحثه وهذه الاختلافات تزايد يوماً فيوماً الى ماشاء الله انقراضها والمقلدة وان كانوا يقولون في الاكثر على القول الاشهر الا ان هذه الشهرة ليست مما يصح الاعتماد لكونها غير مبتن على اصل بل انما يكون في الاكثر بالبحث والاتفاق او بتقرب صاحب القول من السلطان او ماشابه ذلك من حوادث الدهور والاوان ويختلف بحسب الاوضاع والازمان فرب مشهور لاصل له ورب اصيل لم يشتهر ثم انهم لتعصبهم الشديد وغلوانهم في التقليد وتجوالهم في الضلال البعيد لا يرفعون الى ناصح رأساً ولا يذوقون من شراب التحقيق كاساً ولا يلجئون الى ركن

هست که حکم ایشان از روی آیه باشد که در قرآن ماموجود نیست هر چند که قضیه نقص قرآن در نزد علماء شیعه محل اختلاف و تناظر و تشاجر است و اینجا محل تحقیق آن نیست و بالجمله حکم از روی کتاب منحصر است بکسی که علم کتاب در نزد او است و آن کسی است که منزل بصاحب کتاب میفرماید **قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب - فرمود** و در خبر مستفیض از حضرت رسول صلی الله علیه و آله است که فرمود مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق **هترجم گوید ترجمه حدیث چنین است** که فرمود صفة اهل بیت من مانند صفة کشتی نوح است که هر کس که داخل شد در آن نجات یافت از طوفان و هر کس که روگرداند از آن و داخل نشد در آن غرق شد پس بدانکه این حدیث نیز در شهرت و صححة در مابین فریقین مانند حدیث شریف ثقلین است و دلالت آن بر مدعی واضح و روشن است بدرستی که تمثیل و تشبیه اهل بیت علیهم السلام بکشتی نوح علیه السلام اقتضا کند که هر کس که داخل شود در ایشان نجات یابد و هر کس که از ایشان روگرداند و باز ماند غرق شود پس داخل شدن در اهل بیت علیهم السلام معنی ندارد مگر موالات و متابعة و اطاعة ایشان و تطبیق قول و عمل باقول و عمل ایشان در جمیع اقوال و احوال و اعمال و از برای تخلف از ایشان معنی متصور نیست مگر مخالفة ایشان در آنچه که ذکر شد و این اقتضا میکند و جوب اخذ احکام را از احادیث ایشان علیهم السلام لا غیر پس نجاتی که جزای دخول در زمره

وثيق ولا يقتدون بمن هو بالاقتداء حقيق بل انما يتبعون اهوائهم و يقتدون آباءهم
يقنص بعضهم اثر بعض حثيثا ولا يكادون يفقهون حديثاً

وليت شعري من اذن لهم في اتباع رأى من يجوز عليه الخطأ في الرأى ثم
اختيار احد اقوالهم بالاتفاق والبحث مع اختلافهم السخت الله اذن لهم ام على الله
يفترون أم تأمرهم احلامهم لهذا أم هم قوم طاعون ام عندهم خزائن رحمة ربك
ام هم المسيطرون أم لهم سلم يستمعون فيه فليأت مستمعهم بسطان مبین أم عندهم
الغيب فهم يكتبون ام لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله كلا بل
ذرهم في غمرتهم يعمهون

وحيث انتهت سفینمتنا فی بحر الاختلاف الی ساحل النجاة و جرت بنا الی منازل
الهداة فلنرسلها عن الجریان ونمسك القلم عن الطغیان بسم الله مجربها و مرسیها و

ایشان ودر ولایت ایشان است نجات از درکات هاویه و غرقى که جزای تخلف از ایشان
است غرق در ورطه عقوبات و هلكات اخر و به خواهد بود اعاذنا الله من ذلك برحمته انه رحيم و دود
و فرمود و در احتجاج طبرسى از حضرت رسول صلى الله عليه وآله روایت کرده است
که در روز غدیر فرمود الا ان الحلال والحرام اكثر من ان احصيها و اعرفها و أمر بالحلال
و انهى عن الحرام فى مقام واحد فامرت ان آخذ البيعة عليكم و الصفقة منكم لقبول ماجئت
به عن الله فى على امير المؤمنين و الائمة من بعده يا معاشر الناس تدبروا القرآن و افهموا
آياته و انظروا فى محكماته و لا تنظروا فى متشابهاته فوالله لن يبين لكم زواجره و لا يوضح لكم
تفسيره الا الذى آنا آخذ بيده

مترجم گوید این حدیث شریف جزء سیست از حدیث طویلی که شیخ احمد ابن
علی بن ایضا اب طبرسى در کتاب احتجاج خود از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است
که حضرت رسول صلى الله عليه وآله در روز غدیر در ضمن خطبه لمیغه طولانی فرمود و
ترجمه جزء مذکور با توضیح اندکی چنین است که آگاه باشید بدرستی که حلال و حرام
بیش تر است از اینکه من بشمارم آنها را و شناسانم بشما آنها را و امر کنم بهمه حلالها و
نهی کنم از همه حرامها دزیک ایستادنگاه پس چون این ممکن نبود از اینجهت امر کرده
شده ام من از جانب خداى تعالی که بیعت بگیرم بر شما و دست در دست من گذارید از برای قبول
کردن آنچه که من آورده ام آنرا از جانب خداى تعالی در باب علی که امیر مؤمنان است و امامان

الی ربك منتهیها فیا بنی اركب معنا وأدخل معك من تبعنا لا اكره فی الدین قد
تبین الرشد من الغی و تمیز القول المیت من القول الحی و كشف الغطاء من البین
ولاح الصبح لذی عینین فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا وان تولوا فانما
هم فی شقاق ولئن اتبعت اهوائهم بعد ماجائك من العلم فمالك من اللهمن
ولی ولاواق اطفأ السراج فقد طلع الصبح والحمد لله والصلوة علی رسول
الله ثم علی اهل بیت رسول الله صلوات الله علیهم اجمعین ثم علی رواة
احكام الله ثم علی من انتفع بمواعظ الله وتمت سفینة النجاة
وصار اسمها تاریخها اذا بدلت عشراتها باحاد
وآحادها بالعشرات بدل الله سیئاتنا
حسنات وجعل حسناتنا درجات

بعدا ذ او ایگروه مردمان تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات آنرا و نظر کنید در محکومات
آن و نظر مکنید در متشابهات آن پس بخدا سو گند که هر گز بیان نکند کسی از برای شما
زواج قر آنرا یعنی آیانی را که منع میکنند از مجرمات و مکروهات و روشن نمی نماید
احدی از برای شما تفسیر قرآن را مگر این کسیکه من دست او را گرفته ام یعنی علی علیه
السلام تا اینجا ترجمه جزء مذکور از حدیثت و دلالت آن بر مدعای مادر دو موضع است
یکی قضیه حلال و حرام که مفاد سخن آنحضرت صلی الله علیه و آله آن است که چون ممکن
نیست از برای من بیان همه حلالها و حرامها بهمه احکام آنها از برای همه مردم که هستند
ومی باشند تا روز قیامت پس از اینجهت خدایتعالی امر کرده است مرا که ائمه بعد از خود
در میان مردم نصب نمایم که معصوم باشند از جهل و کذب و خطا تا اهل هر عصری احکام
حلال و حرام خود را از ایشان توانند تحصیل کرد و اول ایشان علی علیه السلام است و دلالت
این سخن بر انحصار علم با احکام در ائمه علیهم السلام و وجوب اخذ از ایشان نه غیر ایشان
حتی از احادیث متخلفه از ایشان خصوصاً در زمان غیبت قائم ایشان علیه و علیهم السلام واضح
و مستغنی از تقریر و بیان است زیرا که اگر جایز می بود اجتهاد در احکام و عمل بظنون یا
اخذ از مجتهدین و ظانین یا از غیر ائمه علیهم السلام حتی صحابه هر آینه آنحضرت در آن
مقام بیان می فرمود و تعیین نمی فرمود اخذ از ائمه علیهم السلام را (بقیه در صفحه مقابل است)

(بقیه ترجمه) و دیگر قضیه منع از نظر در متشابهات قرآن و تعیین امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از برای بیان زواجر قرآن و ایضاح تفسیر آن است، پس اگر جائز میبود تفسیر بآراء و تأویل بعقول هر آینه بیان میفرمود و تخصیص و حصر در امیر المؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نمیفرمود پس معلوم شد از این حدیث که استنباط احکام نظریه از قرآن و غیر آن بدون آنکه دلیلی و شاهی از قول ائمه علیهم السلام بر آن باشد باطل و محض عصیان است **وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ فَاِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ** فرمود و نیز در احتجاج طبرسی از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که فرمود «ایها الناس علی بن ابیطالب فیکم بمنزلتی فقلدوه دینکم واطیعوه فی جمیع امور کم فان عنده جمیع ما علمنی الله عزوجل من علمه و حکمه فاسئلوه و تعلموا منه و من اوصیائه»

مترجم گوید ترجمه این حدیث شریف آن است که ای گروه مردمان علی بن ابیطالب در میان شما بمنزله من است پس تقلید کنید او را یعنی قلاده اطاعت او را بگردن خود نماند در دین خود و فرمان برداری کنید او را در جمیع امور خود پس بدرستی که در نزد او است همه آنچه که تعلیم کرده است خداوند عزوجل بمن از علم خود و حکم خود پس سؤال کنید از او و علم بیاموزید از او و از اوصیاء او بعد از او تا این جاترجمه حدیث شریف است و دلالات آن تفصیلاً بر مدعای ما واضح و روشن است و محتاج بتقریر نیست و اجمال آن این است که آنحضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ امر کرده است مردم را در جمیع امور ایشان بتقلید ائمه علیهم السلام و اطاعت ایشان و سؤال از ایشان و تعلم از ایشان پس هر گاه کسی در امری از امور بغیر قول ایشان علیهم السلام اعتقاد و عمل نماید مخالف امر رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خواهد بود و مخالف آن حضرت مخالف خدا و مستحق آتش جهنم است چنانکه میفرماید **وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ** يَعْلَمِ الْغَيْبُ الخ و اگر گوئی که شمول این حدیث زمان حضور ائمه علیهم السلام را مسلم است و اما زمان غیبت امام عَلَيْهِ السَّلَامُ از کجا و چگونه جواب گوئیم که شما مقبول و مسلم دارید علم رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را بغیبت قائم عَلَيْهِ السَّلَامُ و طول آن پس اگر در این زمان تکلیف

از برای مردم تکلیف دیگری بود غیر تکلیف زمان حضور ائمه علیهم السلام مانند عمل بظنون واجتهادات و نحو آن هر آینه بیان میفرمود یادر این حدیث یاد وقت دیگر پس اگر میگوئید که بیان فرموده است **فها توابرها نکم ان کنتم صادقین** و اگر میگوئید که بیان فرموده است **« فقد ثبت المطلوب »** پس دعوی شما از چه رو و از چه راه است **فماذا بعد الحق الا الضلال** فرمود و از حضرت رسول صلى الله عليه وآله مروی است که فرمود **« لا خیر فی العیش الا فی رجلین عالم مطاع و مستمع واع »** روایت کرده است این حدیث را ثقة الاسلام در کافی

مترجم گوید که ترجمه این حدیث شریف چنان است که هیچ خیری نیست در زندگی مگر در دو کس یکی عالمی که فرمان او را برند و دیگر شنونده که نگاهدارنده باشد آنچه را که شنیده است این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی از اینجمله است که منحصر است خیر در عالم و در متعلم بسمع از عالم که آنچه را که شنیده و آموخته در گوش هوش خود محفوظ دارد و فراموش نکند پس عمل بظن و اجتهاد برای داخل در هیچ یک از این دو موضوع نیست پس خیری در آن نخواهد بود و هر چه که خیری در آن نباشد لامحاله شری در آن خواهد بود یا لغو خواهد بود و لغو نیز باطل و منتهی عنه است چنانکه میفرماید **والذین عن اللغو معرضون** فرمود و از حضرت امیر المؤمنین عليه السلام مروی است که فرمود **« الا ان العلم الذی هبط به آدم من السماء الی الارض و جمیع ما فضل به النبیین الی خاتم النبیین عندی و عند عترتی فاین تیاہ بکم بل! این تذهبون »** روایت کرده است این حدیث را علی بن ابراهیم در تفسیر خود .

مترجم گوید که ترجمه حدیث چنان است که آگاه باشید بدرستی که آن علمی که آدم عليه السلام از آسمان بزمین فرود آورد و جمیع آنچه که تفصیل داده شدند بسبب آن پیغمبران تا حضرت خاتم النبیین صلى الله عليه وآله بر سایر خلائق همه آنها در نزد من و در نزد فرزندان من است پس در کجا سرگردان می شوید شما و بکجا میروید این ترجمه حدیث است و دلالت آن بر مدعی یکی از جمله آن است که محصور فرمود علم را

در خود و در امامان از فرزندان خود عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و دیگر آنکه تو بیخ و ملامت فرمود بر رفتن بجای دیگر یعنی بر اخذ علم و احکام از غیر خود و امامان از فرزندان خود عَلَيْهِمُ السَّلَامُ پس واجب گردانید اخذ علم و احکام را از خود و امامان از فرزندان خود. عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هر چند که از احادیث مأثوره ثابته از ایشان باشد و مراد از عترت آنحضرت یازده امام بعد از آنحضرت علیه وعلیهم السلام اند زیرا که سایر فرزندان آنحضرت یا ناقص بودند و یا جاهل محض و هیچ یک عالم مفترض الطاعه نبود بضرورت المذهب و دیگر از این حدیث معلوم شد که هر چه که غیر علم است تیه است که عبارت از حیرت و سرگردانی باشد هر چند که ظنون اجتهادیه و استدلال بعقول ناقصه و اهیه باشد که در لسان ائمه علیهم السلام معبر است بقیاس و اول من فعله الوسواس الخناس نعوذ من شره برب الناس فرمود و روایت کرده است صدوق از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود من اخذ علمه من کتاب الله و سنة نبیه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ زالت الجبال قبل ان یزول و من اخذ دینه من افواه الرجال رده الرجال و روایت کرده است این حدیث را ثقة الاسلام در کافی نیز .

مترجم گوید ترجمه حدیث چنان است که هر کس که اخذ کند علم خود را از کتاب خدا و سنت پیغمبر او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ کننده شود کوهها از جای خود پیش از آنکه کننده شود آن کس از دین خود یعنی آن کس محکم تراست بر دین خود از کوهها بر جای خود و هر کس که اخذ کند دین خود را از دهان مردمان بر گردانند او را مردمان از دین او این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی و دلالت آن بر وجوب سماع از کتاب و سنة و منع از قول و عمل بتقلید غیر معصوم و بین و روشن است و الله هو الحق المبین

فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از حضرت باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ که آنحضرت چنین تلاوت نمود **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولی الامر منكم فان خفتهم تنازعاً فی امر فأرجعوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منكم** قال کیف یأمر بطاعتهم ویرخص فی منازعتهم انما قال ذلك للمأمرین الذین قیل لهم

اطيعوا الله واطيعوا الرسول

مترجم گوید در این جزء از آیه شریفه که میفرماید «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» اختلافی و سخنی نیست و جزء بعد از آن در قرآن متداول در میان ما اینچنین است **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول** و در روایت علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام چنین است **فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم** و در بعض نسخ حاکیه از تفسیر علی بن ابراهیم بجای لفظ فردوه فارجمعه نوشته شده است و در تفسیر عیاشی بسند خود و در کافی بدو سند روایت کرده از برید عجللی که حضرت باقر علیه السلام چنین تلاوت فرمود **فان خفتهم تنازعاً فی امر فردوه الی الله والی الرسول والی اولی الامر منکم** الا آنکه در بعض نسخ حاکیه از یکی از دو طریق و در این نسخه که در نزد ما است از این رساله بجای لفظ فردوه فارجمعه مرقوم است و در بعضی از طرق مذکوره که چون امام علیه السلام آنها را باین شکل تلاوت نمود و فرمود که چنین نازل شده است پس مترجم گوید که چون ما این اخبار را صحیح و معتمد میدانیم بنا بر اصولیکه سابقاً ذکر کردیم پس شکی نداریم که این جزء از آیه شریفه باین شکلی که مذکور است در مصحف ما نازل نشده است بلکه بشکلی نازل شده است که حاصل ترجمه ظاهریه آن این است که در هر امریکه محل نزاع میشود رجوع کنید بخدا و برسول و صاحبان امر از خودتان و لکن بملاحظه اختلافاتیکه در لفظ آن است چنانکه ذکر شد مادر لفظ آن توقف داریم و واگذار می کنیم آنرا بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و اینکار از برای ما سهل است زیرا که ائمه علیهم السلام ما را امر کرده اند که قرآن را تلاوت کنیم چنانچه از مردم آموخته ایم و معذک این اختلاف مخجل بمعنی نیز هست پس بحث در آن مهمی نمی باشد و بعد از آنکه حضرت باقر علیه السلام آیه شریفه را بنحویکه برید از آن حضرت روایت کرده است تلاوت نمود فرمود که چگونه امر میکند خدا مرا بطاعة اولی الامر و رخصت میدهد ایشانرا در منازعه کردن با اولی الامر این است و جز این نیست که فرموده است اینرا بکسانیکه

امر کرده است ایشان را و ایشان آن کسانی هستند که گفته شده است بایشان
اطيعوا الله واطيعوا الرسول در آیه شریفه تا اینجا ترجمه حدیث شریف است با
 توضیح و تحقیق فی الجمله

پس بدانکه مراد آن حضرت از آن سخنی که در آخر حدیث فرمود از
 آنچه که فرمود کیفیت به امر یعنی چگونه امر میکند تا آخر آن است که اگر
 آنچه که در مصحف مردم است **فان تنازعتم فی شئیء فردوه الی الله و الرسول**
 درست باشد لازم میآید که حاکم منحصر باشد در خدا و رسول پس همه
 امت حتی اولی الامر برابر و یکسان باشند با هم پس جایز باشد تنازع در احکام
 در میان اولی الامر و غیر ایشان و قول اولی الامر بر غیر ایشان حجة و لازم اطاعه
 نباشد و این چگونه میتواند بود و حال اینکه خدایتعالی در صدر آیه امر کرده
 است مردم را باطاعة اولی الامر مانند اطاعة خدا و رسول پس آنچه که در
 مصحف مردم است از این جزء آیه که ذکر شد درست نیست و حق آنست که گفته
 شد که چنین نازل شده است «الی الله والی الرسول و الی اولی الامر منکم» تا اینکه
 مناقض با صدر آیه نباشد تا اینجا بیان مراد امام است

و اما دلالت این حدیث شریف بر مدعای ما از این را هست که واجب کرده
 است پروردگار جل ذکره بر بنده گان خود در هر امری که محل نزاع باشد فعلا
 یا قوه رجوع بخود و بر رسول خود و باولی الامر را و گذشته از دلالة انبار
 متکاتره بلکه متواتره از فریقین شکی و شبهه نیست در نزد شیعه از اینکه مراد از
 اولی الامر ائمه علیهم السلام نه غیر ایشان پس مراد از رجوع بخدا رجوع
 بکتاب خداست چنانکه در بعض روایات تصریح بآن شده است و رجوع بر رسول
 و ائمه علیهم السلام و ائمه علیهم السلام رجوع بسنت و قول ایشان است پس حاصل آن شد که
 خدایتعالی امر کرده است بنده گان خود را در احکام شرعیه بلکه غیر شرعیه نیز
 که صاحب شأنی باشد و محل نزاع باشد فعلا یا قوه مانند احکام طبیعه که رجوع
 نمایند بکتاب و سنت پس توجه خواهی گفت آیا خواهی گفت که خداوند سبحانه

حصر فرموده است مرجع احکام را در کتاب و سنت یا خواهی گفت که امر مطلق است و افاده حصر نمیکند و اثبات شیء نفی ما عداه نمینماید یا طرق دیگر غیر این دو طریق که فی الحقیقه یک طریقند نیز داریم مانند طرق عقل و اجماع و اجتهاد برأی وزن و نحو اینها پس اگر قول اول را گوئی اقرار کرده خواهی بود بمدعای ما و مطلوب ما ثابت میشود و اگر قول ثانی را گوئی جواب گوئیم **ها تو ابرها نکم ان کنتم صادقین** سخن بی دلیل را عقلاً قبول نمیکند اگر دلیلی بر طریقت غیر کتاب و سنت از آنچه که گفتید یا نگفتید دارید بیاورید مگر بعض دلائل علیله سخیفه و شبهات و اهیه ضعیفه که در کتب خود ذکر کرده اید و ما عمده آنها را در این رساله و ترجمه آن باطل کرده ایم و ابطال همه آنها از آشامیدن آب سرد گوارا از برای تشنه حریص آسانتر است بلکه دلیلی از ادله شما باقی نمانده است که خود شما آنرا بایرادی یا نقضی باطل نکرده باشید

و اگر گوئی که این حدیث خبر واحد است و موجب علم و عمل نمیتواند بود و خصوصاً قرآن را که بآن نمیتوان ثابت کرد که چنانکه بوده است و خصوصاً که اختلاف چند در الفاظ حدیث هست و خصوصاً که قرآن ما معروف و متواتر است و طرح متواتر بخبر واحد نشاید پس چگونه شما استدلال می کنید باین حدیث بر مطلوب خود

جواب گوئیم که چنین باشد و مضمون این حدیث نسبت بقرآن مجید ثابت و متحقق نباشد بلکه فرضاً این حدیث ضعیف بلکه مجعول باشد و آنچه که در قرآن متداول است از آیه شریفه درست باشد و لکن برای شما ثمری نمی بخشد و فایده ندارد بلکه آیه شریفه بر همین نحویکه در قرآن متداول است مطلوب و مدعی ما را ثابت می کند از دو موضع یکی آنکه میفرماید **اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر منکم** پس اگر شما مطاع و متبع دیگر غیر خدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام می شناسید بنمائید و ثابت کنید و دیگر آنجا که میفرماید **فروده الی الله و الرسول** پس شکی نیست که رد بر رسول بالمالزمه شامل میشود رد بائمه علیهم السلام را زیرا که ایشان

علیهم السلام خلیفه آنحضرتند پس هر چه که وظیفه آن حضرت است وظیفه ایشان است پس شما اگر مرجعی غیر از خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام که فی الحقیقه هر سه یک مرجع و یک طریقند می شناسید بیان کنید و ثابت نمائید تا ما نیز متابعت شما کنیم بلکه آخر آیه شریفه که میفرماید **ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا** صریح است در اینکه بجز خدا و رسول و ائمه علیهم السلام مرجعی و مرادی نیست زیرا که حضرت حق جلذکره رد بسوی خود و بسوی ایشان علیهم السلام را در تأویل خیر و احسن شمرده است از غیر آن پس غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام لامحاله مرجوح است و ترجیح مرجوح بر راجح یا تسویه مرجوح بر راجح هر یک قبیح است عقلاً و خدا راضی نمیشود و نمی پسندد هیچ قبیحی را عقلاً و شرعاً و هر چند را که خدایتعالی راضی نباشد بآن البته ساخت است بآن و نهی فرموده است از آن پس نتیجه مقدمات آنست که غیر طریق رد بسوی خدا و رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام یعنی سماع از کتاب و سنت از طرق عقلیه و غیرها مستحط خدا و منهی عنه باشد پس سالک آن داخل باشد در این آیه کریمه **ذَٰلِكَ بَانَهُمْ اتَّبِعُوا مَا اسْتَخَطَ**

الله و کرهاو رضوانه فاحیط اعمالهم

فرمود و نیز در کافی روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «کن علم لا ینخرج من هذا البیت فهو باطل و اشار بیده الی بیتی» «وقال اذا اردت العلم الصحیح فخذ عن اهل البیت فانارویناه و اوتینا شرح الحکمة و فصل الخطاب ان الله اصطفینا و آتانا مالاً یؤت احداً من العالمین»

مترجم گ- وید ترجمه حدیث که مشتمل است بر دو حدیث چنان است که آن حضرت فرمود هر علمی که بیرون نیامده باشد از این خانه باطل است و اشاره فرمود بدست خود بسوی خانه خود و فرمود که چون علم صحیح را جوئی پس بگیر آنرا از اهل این خانه پس بدرستی که ما بار کرده شده ایم آنرا مانند شتر آبکش یعنی ما حاملان علم صحیحیم از جانب خدا پس فرمود داده شده ایم شرح حکمت را و فصل خطا برادرستی که خدایتعالی بر گزید ما را بر همه خلائق و عطا فرمود بما آنچه را

که عطا نفرموده است با حدی از عالمیان این ترجمه حدیث است با اندک توضیحی
 و مراد از حکمت دلائل عقلیه و از فصل الخطاب دلائل لفظیه است چنانکه از مجموع
 احادیث و تفاسیر حاصل میشود و این دو مجمع جمیع علوم صحیحه اعمال صالحه
 است و دلالة این حدیث شریف بر مدعی و مطلوب ما واضح تر و روشن تر است از اینکه
 بیان کرده شود و بیانی صریحتر و شریحتر از آن نشاید **و ما یدکر الا اولو الالباب**
فرمود و در کافی روایت کرده است از حمزه طیار که او عرض کرد بر
 حضرت ابی عبد الله بعضی از خطبههای پدر بزرگوارش حضرت باقر علیه السلام را تا چون
 رسید بموضعی از آن فرمود آن حضرت بحمزه که بس کن و باز ایست پس فرمود
 حضرت ابی عبد الله علیه السلام « لا یسعکم فیما ینزل بکم مما لا تعلمون الا الکف عنه و
 التثبت و الزدالی ائمة الهدی حتی یحکمو کم فیہ علی القصد و یجلو عنکم فیہ العمی
 و یعرفو کم فیہ الحق » قال الله عزوجل **فاستعلموا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون**
مترجم گوید که ترجمه این کلام آن حضرت چنان است که میفرماید جایز
 نیست شما را در آنچه وارد میشود شما را از آنچه که نمیدانید مگر باز داشتن خود
 را از آن و توقف در آن و رجوع کردن بآنمه هدی علیهم السلام تا اینکه محکم
 کنند شما را در آن براه راست و بردارند از شما در آن کوری جهل را و بشناسانند
 بشما در آن واقعه حق را خدایتعالی میفرماید **فاستعلموا اهل الذکر ان کنتم لا**
تعلمون تا اینجا ترجمه کلام امام علیه السلام است و تفسیر آیه شریفه با بیان کافی
 وافی شافی در اول فصل گذشت و دلالة این حدیث بر وجوب رجوع در احکام با حدیث
 ائمه علیهم السلام و وجوب توقف و احتیاط در ما لانص فیہ و منع از اجتهاد و عمل
 بظنون و اصول مخترعه بین و روشن است و محتاج نیست به بیان و تطویل و الله
 یقول الحق وهو یهدی السبیل **فرمود** و نیز در کافی در باب ضلال روایت کرده
 است باسناد خود که حضرت صادق علیه السلام فرمود « اما انه شر علیکم ان تقولوا بشیء
 ما لم تسمعوه منا

مترجم گوید ترجمه آنست که آگاه باشید بدرستی که شر بزرگ گیس بر شما

که بگوئید چیز را مادامیکه نشنیده باشید از ما این ترجمه حدیث است ودلالات آن نیز بروجوب سماع و حرمة اجتهاد برأی وظن و لزوم احتیاط در ما لائص فیه روشن و مستغنی از بیان است ولکن الله یهدی من یشاء فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود «من دان الله بغير سماع عن صادق الزمه الله التيه الى العنا ومن ادعى سماعاً من غير الباب الذي فتحه الله فهو مشرك وذلك الباب المكنون على سر الله المكنون»

مترجم گوید ترجمه حدیث آنست که فرمود هر کس که پرستش کند خدا را بچیزیکه نشنیده باشد آنرا از صادق لازم میگرداند خدایتعالی بر او حیرت و سرگردانمرا تا اینکه برنج و عذاب افتد و هر کس که ادعا کند شنیدن را از غیر آن دری که خدایتعالی گشوده است پس او مشرک است بخدا و آن دری است که پوشیده شده است بر سر پنهان خدا این ترجمه حدیث است و مراد از صادق معصوم است زیرا که غیر معصوم لامحاله خالی نیست از احتمال گناه و هر گناهی چه قول باشد و چه فعل منافی است با صادق بودن فاعل آن در بندگی خدا پس اطلاق صادق بروجه حقیقت بر او نشاید چنانکه براهل بیان پوشیده نیست و علاوه بر این در تفسیر قول خدای تعالی و کونوامع الصادقین احادیث بسیار بطریق خاصه و عامه از رسول امین صلی الله علیه و آله و ائمه صادقین علیهم السلام وارد شده است که مراد امیر المؤمنین و ائمه معصومین علیهم السلام اند و علاوه بر این چون شخص مکلف باشد بسماع از صادق پس احراز موضوع بطور علم بر او لازم باشد و علم قطعی بصادقیت احدی بجز معصوم که تحرز او از کذب و خطا ببران قاطع ثابت شده است حاصل نمیشود و اما اگر معصوم امر کرده باشد باخذ از غیر معصوم پس اخذ از او فی الحقیقة عمل بقول معصوم است و اگر بر خلاف حق باشد اعدار آن بر معصوم خواهد بود و اما آن بابی که اشاره بآن فرمودند شکی نیست که مراد از آن رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام اند چنانکه در احادیث بسیار فرموده اند و بعضی از آنها در سوابق ذکر شد پس دلالت حدیث بر حصر طریق در سماع از معصوم صریح و بیسن است و چون بادل و براهین ثابت شد که احادیث متداوله

در دست ما مانند کتب اربعه و امثال آنها قول معصومین علیهم السلام است و غیر از آنها از قول معصوم چیزی در دست نداریم و مکلف با حکام شرعیه نیز میباشیم پس ثابت شد و خوب عمل باین احادیث و حرمت عمل بغیر آنها از آنچه که دلیل شمرده اند آنرا یاغیر آنها و اما عمل بکتاب عزیز پس هر چند که آنهم دیانت است بسماع از صادق و لکن در آن کلامی است که سابقاً مذکور گردیده و لب لباب آن این است که کتابرا علمی است و علم آن در نزد رسول ﷺ و ائمه علیهم السلام است خاصه چنانکه خود فرموده است **و من عنده علم الکتاب** فرمود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود « لا یسع الناس حتی یسئلوا و یتفقها و یعرفوا امامهم و یسمعهم ان یاخذوا بما نقول و ان کان تقیه »

مترجم گوید ترجمه حدیث شریف آن است که جایز نیست مرد مرا قوی و عملی تا اینکه سؤال کنند و تقیه نمایند و امام خود را بشناسند و جایز است مردم را که اخذ کنند و اعتقاد و عمل نمایند بآنچه که ما میگوئیم و هر چند که از روی تقیه باشد این ترجمه حدیث است با آنکه توضیحی و واضح تر از این چنان است که میفرماید شرط است در صحت اعتقادات و اعمال سه چیز یکی از آنها معرفت امام است و دیگر سؤال از امام یا کسی که امام نصب کرده باشد و اخصراً یا عموماً و دیگر تقیه یعنی بکار بردن فهم چنانکه باید و شاید و مراد بآن در اینجا آن است که چون شخص حدیث معصوم علیهم السلام را شنید باید چنانکه او را ممکن است فهم و دانش و بینش خود را در نکت و زوایا و خفایای آن بکار ببرد مثلاً عموم و خصوص و اطلاق و تقیید و اجمال و بیان آنرا ملاحظه نماید و همچنین حقیقه و مجاز و اشتراك و اشتقاق آنرا و قرائن جلیه و خفیه داخلی و خارجی را بفهمد تا اینکه مراد را منطوقاً و مفهوماً که آیا منبغی تحصیل نماید پس با وجود این سه شرط قول و عمل جایز و صحیح و بی خلل باشد و بعد از آن میفرماید که باید مردم تسلیم و اطاعت کنند گفته ما را و عمل کنند بهر چه که ما گفته ایم هر چند که از روی تقیه گفته باشیم و نباید که تعرض و تعلق نمایند تا اینجا ترجمه حدیث است با توضیحی بیشتر و دلالت آن بر

عدم رخصت در قول و عمل بدون معرفه امام و بدون سؤال از امام و بدون تفقه در کلام امام علیه السلام واضح و روشن است و همچنین دلالت آن بر تسلیم قول امام و عمل بآن هر چند که از روی تقیه باشد بیّن و هوید است و حاصل مدلول آن و جواب سماع و تسلیم مسموع است از حجج ذی الجلال در جمیع اقوال و اعمال و **مادعاء الکافرین** **الافی ضلال** .

فرمود و روایت کرده است در کافی باسناد خود از زراره و محمد بن مسلم و برید عجمی که گفتند حضرت صادق علیه السلام فرمود بحمران بن اعین در جواب چیزیکه سؤال کرده بود از آن حضرت «انما یهلك الناس لانهم لا یسئلون» .

مترجم گوید ترجمه آن چنان است که اینست و جز این نیست هلاک میشوند مردم بعلت اینکه ایشان سؤال نمیکنند و دلالت حدیث بر وجوب سؤال در احکام دینی و مسائل شرعی و جایز نبودن عمل بظنون عقلیه صریح و روشن است و اما اختصاص سؤال به معصوم علیهم السلام یا کسیکه معصوم آنرا نصب کرده باشد خصوصاً یا عموماً پس آن بادل دیگر از عقل و نقل معلوم و محقق است و محل شك و ریب نیست **ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون** فرمود روایت کرده است محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی باسناد خود از حریر که گفت داخل شدم بر ابی حنیفه و در نزد او کتابهای بسیار بود که حایل شده بود در میان من و او پس گفت بمن که این کتابها همگی در طلاق است من گفتم که ماهمه اینها را جمع میکنیم یعنی مندرج میدانیم در قول خدای تعالی **یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن واحصوا العدة ابو حنیفه** گفت که تو نمیدانی چیز را مگر بروایت گفتم آری گفت چه میگوئی در بنده مکاتبی که مکاتبه او بهزار درهم شده است پس نهصد و نود و نه درهم آنرا ادا کرده است پس زنائی از او سرزده است پس چگونه حد میزنی تو او را حد بنده یا حد آزاد من گفتم که معین میکنند حد او را حدیثی که خبر داد مرا محمد بن مسلم از حضرت ابی عبدالله جعفر علیه السلام که علی علیه السلام چنان بود که حد میزد مکاتب را **بیک تازیانه و بثلث تازیانه و بنصف تازیانه** و ببعض تازیانه بقدر آنچه ادا کرده بود از مال المكاتبه

پس ابوحنیفه گفت که هر آینه بپرسم از تو مسئله را که در آنچه چیزی وارد نشده باشد پس چه میگوئی در شتریکه از دریا بیرون آید حلال است یا حرام گفتم اگر هم خواهد شتر نباشد بلکه گاو باشد حیوانیکه از دریا بیرون آید اگر فلس داشته باشد ما آنرا میخوریم و الا نمیخوریم .

مترجم گوید این حدیث دلالت میکند بالفحوی بر اینکه اصحاب ائمه علیهم السلام بغیر قول معصوم که از خود ایشان علیهم السلام شنیده باشند یا از راوی ثقه که از ایشان روایت کرده باشد عمل نمیکردند و معروف از ایشان در آن ازمنه چنین بوده است بعدیکه مطعون عامه واقع شدند در این باب و معلوم است که تحرز ایشان از عمل بغیر قول معصوم نبوده است مگر بعلت نهی ایشان علیهم السلام از آن پس بقضیه اشترک در تکلیف ثابت میشود که این نهی شامل است اهل زمان غیبت امام علیه السلام را و باب مفتوح از برای اخذ بقول معصوم علیهم السلام اهل زمان غیبت را منحصر است در احادیث مأثوره موروثه از ایشان علیهم السلام که در میان قداما شیعه معروف و متداول بوده است و عمده و اکثر آنها کتب اربعه و سایر کتب صدوق علیه الرحمه و نهج البلاغه و محاسن برقی و امثال اینهاست از کتبی که الیوم در میان ما هست و دست ما بآنها میرسد بلکه همین مقدار از احادیث ایشان که در دست ما هست و تناول آن مارا ممکن است عموماً و خصوصاً کافی و وافی است مارا در تمام آنچه که محتاجیم ما بآن از احکام بتفصیلی که سابقاً شرح یافت و لله المنه علی ذلک و له الحمد فی الآخرة و الاولی فرموده اخبار از این قبیل از شماره بیرون است

مترجم گوید که بلی اخباریکه دلالت میکند بر حصر طریق علم و احکام دینی و مسائل شرعیه در اخذ از قول معصوم علیهم السلام هر چند که بواسطه ثقه باشد و عدم کفایت غیر این طریق از طرق در مقام دیانت و عبودیت بسیار بسیار بلکه بیرون از حد شمار است گذشته از بسیاری از آیات قرآنی که صریح و ظاهر در این مطلبند و گذشته از بر همین ودلائل عقلیه که دلالت قاطعه بر آن دارند و آنچه که از اخبار مذکور در دست ما هست توان گفت که از هزار متجاوز است بعضی از آنها در این فصل

از این رساله مذکور شد و برخ دیگری در این فصل و فصل دیگر مذکور خواهد شد و شاید که جمله از آنها راهم فقیر مترجم در بعض تزییلات اضافه نماید و اینمقدار از برای تنبیه ز کی عاقل و هدایت ضال عاقل کافی و کافل است و باقی را در مجال خود تتبع میتوان نمود والله المستعان

فرمود و روایت کرده است شیخ صدوق در کتاب اکمال الدین از محمد بن محمد بن عصام رضی الله عنه که گفت خبر داد ما را محمد بن یعقوب کلینی از اسحاق بن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه و روایت کرده است این حدیث را احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی ایضاً در کتاب احتجاج و محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی در کتاب رجال خود و شیخ طوسی در اختیار رجال کشی از اسحاق ابن یعقوب که گفت سؤال کردم از محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه که برساند از برای من خدمت حضرت حجة صلوات الله وسلامه علیه مکتوبی را که سؤال کرده بودم در آن از مسائلی که مشکل شده بود بر من پس وارد شد در توفیق مبارك بخط مولای ما حضرت صاحب الزمان علیه الصلوة والسلام که مرقوم فرموده بودند اما آنچه که سؤال کرده بودی از آن خدا تورا ارشاد کند و توفیق دهد تا اینکه فرمود «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم وانا حجة الله عليهم»

مترجم گوید ترجمه کلام معجز نظام آن امام اعلی مقام و آن خلیفه ملک علام و بقیه اهل بیت کرام علیه وعلی آباءه الطاهرین افضل الصلوة واکمل التحیمة والسلام چنان است که میفرماید و اما حوادثیکه واقع میشود شمارا پس رجوع کنید در آنها بر او یان حدیث ما پس بدرستی که ایشان حجة منند بر شما و من حجة خدایم بر ایشان و در بعض طرق حدیث بجای «و انا حجة الله عليهم» چنین است «کما انا حجة الله» پس بنا بر این ترجمه چنانست که بدرستی که ایشان حجة منند بر شما چنانکه من حجة خدایم و در این حدیث شریف ذکر چند مطلب لازم است بعون الله تعالی

مطلب اول در صحت سند این حدیث در نزد احدی از شیعه شبهه و دغدغه نیست

نه از محدثین و نه از فقهاء بلکه از قطعیات ایشان است که اینکلام کلام امام علیه السلام است و جمع کثیری از عظماء محدثین آنرا روایت کرده اند

مطلب دوم مراد از روایت حدیث ایشان علیهم السلام کسانی هستند که معروفتند و روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام و اینکار صناعت و شأن و عادت ایشان است بحدیکه معنون باین عنوان گردیده اند نه هر کسی که اتفاقاً حدیثی از احادیث ایشان را در کتاب خود ذکر کرده باشد یا بلکه کتابی هم در حدیث نوشته باشد چه بمجرد تحریر یا تقریر چند حدیث عنوان راوی حدیث متحقق نمیشود و اعتباری بر روایت چنین کسی نیست زیرا که تا کسی تمرن و تعود در امری نداشته باشد صحه و سقم افراد و جزئیات آن امر و نکت و قرائن خفیه آنها و خصایص و خصوصیات ظاهریه و باطنیه آنها را ادراک و تمییز نمی نماید و بصیرت و خبرت تامه در آن بهم نمیرساند تا محل اعتبار و اعتماد باشد و شکی نیست که این مقدار در روایت حدیث مطلوب است تا در مقام اخذ احکام شرعیه از روایات او معتمد و معتبر باشد و البته معلوم است که شیخ طوسی و معاصرین او و متقدمین بر او از محدثین شیعه در این مرتبه از این امر بوده اند و متأخرین از او بودن ایشان در این مرتبه ثابت نیست و اما اعتبار ثقه بودن راوی هر چند که ظاهر این حدیث دلالت بر آن ندارد و لکن از ادله عقلیه و نقلیه مستفاد و ثابت گردیده است

مطلب سوم آیا بودن روات حدیث حجة امام علیه السلام بر مردم چه معنی دارد آیا حجة بودن ایشان همان در اخذ احکام دینیه و مسائل شرعیه است یا آنکه در تمام وظائف امامت نیابت و خلافة دارند ظاهر حدیث شریف همان معنی اول است و معنی ثانی ثابت و متحقق نیست

مطلب چهارم از آنچه که ذکر شد معلوم میشود که فقهاء اصولیه از شیعه که تعبیر از ایشان بمجتهدین میشود داخل در روایت حدیث اهل بیت علیهم السلام که امر بر جوع بایشان شده است نیستند هر چند که بعضی از احادیث ایشان علیهم السلام السلام را در کتب خود ذکر کرده باشند بدو علت یکی آنکه مأمون نیست فتوای

ایشان از اینکه بآراء خود در آن حکم کرده باشند و دیگر آنکه خود ایشان اقرار دارند باینکه عنوان ایشان در حکم و فتوای روایت نیست بلکه رأی و اجتهاد بظنون و اصول است و از اینجهت است که میگویند چون مجتهد بمیرد قول او نیز مرده است و باطل شده است پس تقلید او ابتداءً یا مطلقاً جایز نیست پس با وجود این ادعای ایشان نیابت عامه را از امام علیه السلام در جمیع وظائف اما مت چگونه است و از چه جهت است ان هذا الاختلاق و افتراء علی الله سیجریهم و صفهم. مانه حکیم علیهم

مطلب پنجم در حدیث شریف فرقی نیست در میان راوی حی و میت بلکه موت راوی موجب هیچ شک و شبهه در اعتبار روایت او نمیشود زیرا که چون راوی بمیرد روایت او که قول معصوم علیهم السلام است نه میمیرد و همیشه زنده و پاینده است و الا بایستی که اعتباری بروایات قدماء محدثین نباشد و تالی باطل است بالاتفاق بل بالضرورة بلکه میگوئیم که چون عدل ثقه از شیعه که رخصه در عمل کردن بفتوای او حاصل است فتوائی بدهد پس بمیرد آن عدل ثقه رخصت در عمل بفتوای او باقیست مانند فتوای صدوق در کتاب من لا یحضره الفقیه و هدایه و نحو آنها چنانکه قلیلی از مجتهدین مانند صاحب قوانین و غیر او اقرار بآن کرده اند حتی گفته اند که تقلید مجتهد میت ابتداءً جایز است و بالجمله ادعای فرق در میان حی و میت چه راوی باشد و چه رائی واهی و بیوجه و بی اصل است

مطلب ششم در روایات معتبره مختلفه متعارضه اگر ممکن باشد ترجیح بمراجعات منصوصه پس معین است آن و الا حکم تخمیر است چنانکه در بعض احادیث وارد است و بیان اینمطلب سابقاً سابقاً مشروحاً شده است و ذلك من فضل الله علینا ولكن اکثر الناس لا یعلمون فرمود و در رجال کشی و در اختیار رجال او روایت کرده است باسناد خود از احمد بن حاتم ابن ماهویه که گفت نوشتم من بخدمت آن حضرت یعنی ابی الحسن ثالث که امام علی نقی علیه السلام است سؤال کرده بودم از آن حضرت که از که اخذ کنم معالم دین خود را و برادر احمد نیز خدمت آن حضرت چنین نوشته بود و سؤال کرده بود پس نوشت آن حضرت بسوی ایشان

در جواب که فهمیدم آنچه را که ذکر کرده بودید پس اعتماد کنید در دین خود بر کسیکه پیر شده باشد در دوستی ماوهر کسی که بسیار پیشی گرفته باشد در امر ولایت ما پس بدرستی که ایشان کفایت میکنند شمارا ان شاء الله و روایت کرده است ثقة الاسلام کلینی از محمد بن عبد الله و محمد بن یحیی هر دو از عبد الله بن جعفر حمیری که گفت حاضر شدیم من و شیخ ابو عمرو در نزد احمد بن اسحق - مترجم گوید مراد از شیخ ابی عمر و عثمان بن سعید است - تا اینکه گفت خبر داد مرا ابوعلی احمد بن اسحق از ابی الحسن علیه السلام و مراد حضرت هادی علیه السلام است گفت احمد که سؤال کردم و گفتم بآن حضرت که با کی معامله کنم و از کی اخذ کنم احکام دین خود را و گفتار که را قبول کنم پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید ثقه و معتمد من است پس هر چه را که از جانب من برساند بتواز من رسانیده و هر چه را که بتو بگوید از جانب من پس از خود من بتو گفته خواهد بود یعنی گفته او بعینه گفته من است پس بشنو از او و فرمان برداری کن او را پس بدرستی که او محل اعتماد و محل امانت است و نیز عبد الله گفت که خبر داد مرا ابو علی یعنی احمد بن اسحاق که او سؤال کرد از حضرت ابی محمد امام یازدهم صلوات الله و سلامه علیه مثل همین سؤال را پس فرمود آن حضرت باو که عمری یعنی عثمان بن سعید و پسرش یعنی محمد هر دو محل اعتمادند پس هر چه را برساند تو را از جانب من از من رسانیده اند و هر چه را که بتو بگویند پس از قول من گفته خواهند بود یعنی گفتار ایشان گفتار من است پس بشنو گفتار ایشان را و اطاعة کن ایشان را پس بدرستی که ایشان هر دو معتمد و امین میباشند تا آخر حدیث و روایت کرده است احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب، احتجاج بسند خود از حضرت امام حسن زکی عسکری صلوات الله و سلامه علیه و در تفسیر خود آن حضرت وارد است که فرمود آن حضرت که فرمود حضرت امام حسین علیه افضل الصلوة والسلام که هر کس که پرستاری و نگهداری کند یتیمی از یتیمان ما را که بریده باشد او را از ما بلاهای ما که سبب غایب شدن و پنهان شدن ما گردیده باشد یعنی یکی از شیعیان

مارا که بواسطه جور و غلبه دشمنان دست ایشان بنامن مانمیرسد پس باو برساند از علوم ما که بخود اورسیده تا اینکه اورا براه راست و درست ارشاد و هدایت کند در جزای اینکار فرماید خداوند عزوجل ای بنده کریم مواساة کننده من سزاوارترم بکرم کردن از تو پس فرماید که ای ملائکه من بگردانید از برای این بنده در بهشت ها بشماره هر حرفی که بآن بنده من آموخته هزارهزار قصر و با آن همراه بگردانید آنچه را که شایسته است بحال او از سایر نعمتها

و نیز روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام گفت پرسیدم از آنحضرت که دومرد از اصحاب ما یعنی از شیعه در میان ایشان نزاعی واقع میشود در باب دینی یا میراثی پس بحکومت میروند بنزد سلطان یا بسوی قاضیان مخالفین آیا رواست این یا نه فرمود آن حضرت هر کسیکه حکومت ببرد بنزد طاغوت یعنی سرکشان از دین خدا پس حکم کند طاغوت از برای او و او بحکم طاغوت مالیرا بگیرد پس این است و جز این نیست که حرام گرفته و خورده هر چند که حق او ثابت باشد یعنی طاغوت بحق حکم کرده باشد از برای او زیرا که او گرفته است آن مالرا بحکم طاغوت و حال آنکه خدایتعالی امر کرده است مرد مرا که کافر شوند بطاغوت عمر گفت که عرض کردم پس چکنند ایندو نفر که نزاع دارند فرمود پس نظر کنید بسوی کسیکه از خود شما باشد یعنی شیعه باشد که راوی احادیث ما باشد و نظر کرده باشد در آنچه کهما حلال کرده ایم یا حرام کرده ایم و احکام ما را دانسته باشد پس باین راضی شوند مردم بچنین کسی که حکم کننده در ما بین ایشان باشد پس بدرستی که من گردانیدم چنین کسی را عموماً بر شما حاکم پس چون حکم کند چنین کسی بحکم ما و قبول کرده نشود از او پس این است و جز این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده شده و بر ما رد کرده شده و هر کسی که رد کند بر ما یعنی قبول نکنند امر و حکم ما را پس چنان است که رد کرده باشد بر خدا و او بمنزله شرك بخدا است و خواهد آمد تمام حدیث در محل دیگران شاء الله

و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از محمد بن حکیم که گفت عرض کردم بحضرت ابی الحسن امام موسی کاظم صلوات الله علیه فدای تو گردم ما شیعیان فقیه شده ایم در دین و خداما را بواسطه وجود مبارک شما اهل بیت بی نیاز گردانیده از سایر مردم حتی اینکه چنان است که جماعتی از ما هستند که هر آینه چون در مجالس می نشینند نمی پرسد یکی از ایشان مسئله را از آن دیگری مگر آنکه هم آن مسئله وهم جواب آن در نزد او حاضر است و جواب میدهد در جمله آنچه که خداوند منت نهاده بر ما بواسطه شما اهل بیت تا آخر حدیث و نیز روایت کرده در کافی باسناد خود از سماعه از حضرت ابوالحسن امام موسی کاظم علیه السلام که گفت عرض کردم با حضرت اصلحك الله بدرستی که ما شیعیان جمع میشویم و مذاکره میکنیم آنچه را که در نزد ما است از علم دین پس وارد نمیشود بر ما و رو نمیدهد مارا چیزی مگر آنکه در نزد مادر باب آن چیز حکمی هست که نوشته ایم آنرا یعنی حکم هر قضیه در کتابهای ما شیعیان مسطور است و این از جمله انعامهایی است که خدا بر ما فرموده بواسطه شما اهل بیت و باز در کافی باسناد خود روایت کرده از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بنویسید آنچه را که فرامیگیرید از ما پس بدرستی که شما نمیتوانید در خاطر نگاه دارید تا اینکه بنویسید و نیز در کافی روایت کرده باسناد خود از عبید بن زراره که گفت فرمود حضرت صادق علیه السلام خوب نگاه دارید کتابها تا آنرا پس بدرستی که شما زود است که محتاج خواهید شد با آنها و نیز در کافی روایت کرده از احمدی از حضرت صادق علیه السلام که فرمود دل انسان اعتماد و خاطر جمعی دارد بر کتابت .

مترجم گوید مراد آنست که احادیث را بنویسید که چون بدیگران برسد اعتماد و اطمینان تام با آنها داشته باشند زیرا که آنقدریکه انسان بکتابت اعتمادی کند بنقل از شفاه نمیکند البته فرمود و نیز روایت کرده است در کافی از مفضل بن عمر که گفت فرمود بمن حضرت صادق علیه السلام که بنویس و پراکنده کن علم خود را در میان برادران خود از شیعیان و چون خواهی مرد بمیراث بگذار کتابهای خود

را از برای فرزندان خود پس بدرستی که خواهد آمد بر مردم روزگار هر جی که انس نمیگیرند در آن زمان مگر بکتابهای خود و نیز روایت کرده است در کافی باسناد خود از حضرت صادق علیه السلام که فرمود یک-دیگر را دیدن و احوالپرسی کنید پس بدرستی که در دیدار شما یک دیگر رازنده داشتن دلهای شما است و یاد کردن احادیث ما خواهد بود و احادیث امامان بان میکنند بعضی از شما را با بعضی پس چنانچه با احادیث ما چنگ در زیند و بگیرید درست کار و رستگار خواهید بود و اگر آنرا واگذارید و راز آن بتابید گمراه و هلاک خواهید شد پس اخذ و تمسک کنید با احادیث ما و من برستگار شدن شما ضامنم

و نیز روایت کرده در کافی از محمد بن حسن بن ابی خالد شینوله که گفت عرض کردم بحضرت ابی جعفر ثانی یعنی امام محمد تقی جواد صلوات الله وسلامه علیه که فدای تو گردم بدرستی که بزرگان گذشته ما روایتهای بسیار کرده اند از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام و چون در آن زمانها تقیه از دشمنان بسیار سخت بود کتابهای خود را پنهان داشتند پس روایت نکردند مردم آن کتابها را از ایشان و چون مردند آن کتابها بمارسید مراد او آن بود که آیا میرسد ما را که روایت کنیم از آن کتابها با اینکه کسی آنها را از برای ما روایت نکرده و اجازه روایت آنها را بمانداده پس به حض بدست آوردن آن کتب با آنکه یقین داریم که این کتب از آن بزرگان است جایز است که عمل کنیم بآنها و روایت کنیم از آنها یا نه فرمود آن حضرت حدیث کنید بآن کتابها یعنی روایت کنید احادیث آنها را پس بدرستی که آن کتابها راست و درست است .

مصنف علیه الرحمه میفرماید و در این حدیث دلالة واضحة است بر صحة اعتماد بر کتابها و عمل کردن بآنچه که در آنهاست از احکام در وقتی که آن کتابها صحیح باشد یعنی راوی آنها تقه مأمون باشد تا منتهی شود بمعصوم علیه السلام و فرمود حضرت باقر صلوات الله علیه بآبان بن تغلب بنشین در مسجد نبی صلی الله علیه و آله و فتوی بده مردم را پس بدرستی که من دوست میدارم که به بینم مانند تو کسی را در میان شیعیان خود و فرمود

حضرت صادق علیه السلام بفیض بن مختار که چون حدیث کردن ما را با خود خواهی پس بر تو باد باین شخصی که نشسته است یعنی ملازم او باش و اشاره فرمود بدست خود بسوی مردی از اصحاب خود فیض گفت که پس من سؤال کردم ازرقای خود از اسم آن شخص گفتند که او زرارة بن اعمین است و فرمود حضرت صادق علیه السلام که خدارحمت کند زرارة بن اعمین را که اگر زراره و نظراء او نبودند هر آینه کهنه میشد و از میان میرفت احادیث پدرم علیه السلام و نیز فرمود آن حضرت که هیچ کس زنده نکرده که ما اهل بیت را و احادیث پدرم را مگر زرارة و ابوبصیر لیث مرادی و محمد بن مسلم و برید بن معویة عجللی اینها بید حافظان دین خدا و امینان پدرم بر احکام حلال و حرام خدا و فرمود آن حضرت که گروهی بودند و هستند که پدر بزرگوارم امین کرده بود ایشان را بر حلال و حرام خدا و بودندند ایشان صندوق علم آن حضرت و امروز هم ایشان چنین اند در نزد من ایشان امینان سرمنند یاران پدر منند بر راستی و درستی چون خدایتعالی عذابی و بلائی باهل زمین اراده فرماید یعنی چون اهل زمین مستحق عذاب و بلا گردند بواسطه وجود اینگروه خدا آن عذاب و بلا را از ایشان بگرداند ایشان ستارگان شیعیان منند در حال زندگی و بعد از مردن یعنی بعد از مردن ایشانم شیعیان بنورا حدیث ایشان راه میروند و هدایت می یابند زنده میکنند ایشان یاد پدر بزرگوار مرا بهر کت ایشان بر میدارد و زایل میکند خدا هر بدعتی را ایشان بر طرف می کنند و نابود میگردانند از این دین مبین بر خود بستن باطل گویند گانرا یعنی چون کسانی که بیاطل ادعای خلافة و امامت میکنند خواهند که دعوی خود را محکم و مستقر و امر خود را جاری و نافذ گردانند در همه مردم اینگروه نمیگذارند که چنین شود بلکه بحجج باهره و دلائل واضحه قاهره دلهای بسیاری از مردما که قابل هدایتند از ایشان بر میگردانند و امر ایشانرا مغتش و مختل میگردانند و دیگر بر طرف و نابود میکنند از این دین تاویل غالبانرا یعنی چون غالبان در دین که در عقاید حقه از حد عدل و وسط گذشتند میل بجانب افراط نموده سخنان غیر مرضی در حق ائمه علیهم السلام یاد دیگران از بزرگان دین یا اعیان مخالفین مانند ائمه اربعه ایشان و مشایخ صوفیه و امثالهم

گویند و آیات قرآنی و احادیث معصومیه را موافق سخن خود تأویل کنند این گروه تاویلات ایشان را رد کنند و بدلائل و براهین قاطعه بطلان سخنهای ایشان را ثابت نمایند و نگذارند که بسیاری از قلوب و اذهان که قابل هدایت و محل تابش نور ایمان است میل بایشان و سخنان ایشان نموده گمراه شوند .

مترجم گوید اصل کلام در حدیث چنین است **ینفون عن هذا الذین انتحال المبتلین و تأویل الغالین** این تفسیری که از آن کرده شد از این فقیر حقیر است نه از مصنف علیه الرحمه تا مشتبّه نشود بر گشتیم بر سر حدیث پس بعد از این کلام گریست آنحضرت راوی گفت که عرض کردم که کیستند این گروه فرمود که از جمله ایشان که در رده های پی در پی خدا و رحمت او برایشان باد در حال زندگی و مرده گی برید عجللی و زرارة و ابو بصیر و محمد بن مسلم میباشند و فرمود آنحضرت که مرده ده خبثان را یعنی کسانی که بسیار باز گشت کننده گانند بسوی خدا ایشان برید عجللی و ابو بصیر لیث بن بختری مرادی و محمد بن مسلم ثقفی و زرارة بن اعین هستند چهار نجیبان و امینان خدا بر حلال او و حرام او که اگر اینها نبودند هر آینه منقطع و مندرس میشد آثار نبوت یعنی دین پیغمبر از میان مردم بر طرف وضعیف می شد و فرمود آنحضرت **بعبدالله بن ابی یغفور چونکه عرض کرد که آنحضرت بدرستی که چنین نیست که در هر ساعتی من خدمت شما برسم و ممکن نیست مرا همه وقت آمدن بنزد شما و بساهست که میآید مرا هر دوی از شیعیان شما می پرسد از من مسئله را و نیست در نزد من هر آنچه که می پرسد فرمود چه مانع است تو را از رجوع کردن بمحمد بن مسلم ثقفی پس بدرستی که او شنیده است احادیث را از پدرم و بود در نزد او صاحب جاه و آبرو و فرمود بشعیب عقر قوفی چونکه عرض کرد بآن حضرت هر گاه که محتاج شویم ما که سؤال کنیم از چیزی پس از که سؤال کنیم فرمود بر تو باد بملازمة اسدی یعنی ابا بصیر و مروی است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود میخهای زمین شریعت و کوههای بلند دین مبین چهار نفرند محمد بن مسام و برید بن معویه و لیث البختری المرادی و زرارة بن اعین**

و روایت کرده است ثقة الاسلام در کافی باسناد خود از حضرت صادق عليه السلام که فرمود بیاموزید و فرا گیرید علم را از حاملان علم و بیاموزانید آنرا برادران تنان از مؤمنان چنانکه آموزانده اند آنرا بشما علماء و نیز روایت کرده است از آن حضرت که فرمود نظر کنید این علمی را که دارید که از که باز میگیرید آنرا یعنی نباید که علم را از همه کس اخذ کرد و فرا گرفت پس بدرستی که در میان شیعیان ما اهل بیت در زمان هر خلقی یعنی در عصر هر امامی چند نفر عدل درست کار راست گفتار هستند که بر طرف و نابود میگردانند از این دین تحریف غالیان و انتحال مبطلان و تأویل جاهلان را

مترجم گوید تفسیر انتحال مبطلان در سابق گذشت و مراد بتحریف غالین آن است که غالیان چون خواهند که کلام حق را موافق اهواء فاسده و آراء کاسده خود نمایند آنرا تحریف کنند یعنی تغییر و تبدیلی در لفظ یا معنای آن بدهند و تأویل جاهلان چنان است که چون شخص جاهل عاری از علم معنی کلام حق را نداند بنظر قاصر خور تأویلی از برای آن بگرداند یعنی برای خود آنرا تفسیر و توجیه نماید و این هر دو موجب ضلال و هلاک مردم گردد پس اینعدول بحجج و براهین قاطعه و علوم و انوار ساطعه خود این سه امر را از قلوب و اذهان مردم زایل و منقفی گردانند و مردم را بطریق حق مستقیم ارشاد و هدایت نمایند

فرمود در کافی روایت کرده است از حضرت صادق عليه السلام که فرمود نخواسته است خداوند عالم که جاری کند و تدبیر نماید اشیا را مگر باسباب پس گردانیده است از برای هر چیزی سببی و گردانیده است از برای هر شرحی سببی و گردانیده است از برای هر علمی و گردانیده است از برای هر علمی بابتی سخن گوینده که می شناسد آن باب را هر کسی که شناخته است آن را و نمی شناسد هر کسی که نشناخته است آن با بهار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت ما ئیم و روایت کرده است سید رضی رضی الله عنه در نهج البلاغه که فرمود امیر المؤمنین عليه السلام که ما ئیم شعار یعنی علامات خدا و ما ئیم خزانه داران علم خدا و ما ئیم درهائی که از آنها باید داخل شد تا بخدا

رسید و البته داخل نشوید خانه‌ها را مگر از درهای آنها پس هر کسی که داخل شود خانه‌ها را از غیر درهای آن اورا سارق نامند پس فرمود مصنف علیه الرحمه تا غیر اینها که ذکر شد از احادیث و روایات باین مضامین و آن بیشتر از آن است که توان ضبط کرد و بشماره در آورد و مشهورتر و روشن‌تر است از اینکه پنهان بماند و ظاهر و منجلی نشود و آشکارتر و واضح‌تر است از اینکه روایت کرده شود یعنی مضامین و مفاهیم آنها چنان بر اهل علم و ارباب نظر ثابت و متحقق است که حاجتی بروایت کردن و ذکر نمودن آنها ندارند و زود است که خواهیم افزود و زیاد کرد تو را از این گونه احادیث در باب ذم اجتهاد ان شاء الله تعالی

فصل هشتم

در ذکر جمله از آیات و اخباریست که دلالت کننده‌اند بر اثبات

متشابه و بیان حکم آن

متشابه آن کلامی است که ظاهر نباشد آن معنائیکه متکلم قصد کرده از آن مترجم گوید توضیح آن این است که لفظ نسبت بمعنی از حیث دلالت آن بر او بر سه قسم است صریح و ظاهر و مجمل صریح آنست که دلالت او بر معنائیکه از او اراده شود چنان واضح و روشن باشد که احتمال اراده معنی دیگر از آن نرود در نزد سامع کقوله تعالی ان الله علی کل شیء قدیر **والله بكل شیء علیم** و مانند اینها و ظاهر آن است که اراده دوم معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و لکن یکی از آن معانی در نظر سامع روشن‌تر باشد و احتمال اراده آن قوی‌تر باشد پس آن لفظ را نسبت بآن معنی که روشن‌تر است ظاهر گویند و نسبت بآن معنی که روشن نیست و احتمال آن ضعیف‌تر است مأول نامند و **مجمل** آن است که اراده دوم معنی یا بیشتر از آن محتمل باشد و هیچ‌یک از آن معانی از دیگری در نظر سامع روشن‌تر و احتمال آن قوی‌تر نباشد و محتاج باشد دانستن مراد از آن ببیان خود متکلم و اجمال لفظ گاه باشد که از خود متکلم بجهة حکمتی و مصلحتی صادر شده باشد و گاه باشد که از جهة

خارجیه بهم رسیده باشد و گاه باشد که لفظ در نزد مخاطبین بآن که در زمان و مکان خطاب حاضر باشند متبیین باشد بواسطه قرینه که از برای ایشان موجود باشد و در نزد غیر ایشان بواسطه فقد آن قرینه مجمل گردد و بسا باشد که اجمال از جهة اشتباه در عین لفظ باشد که معلوم نباشد که این لفظ از متکلم بچه حروف یا بچه صیغه صادر شده و یا آنکه صیغه معلوم باشد و لکن مشترك باشد میان اسم فاعل و اسم مفعول یا در میان معلوم و مجهول مثلاً و غیر اینها از اصناف اشترک صیغ و بسا باشد که لفظ مشترك باشد در میان چند معنی باشتراك لفظی بحسب وضع لغة و سامع فاقد قرینه معینه مراد باشد و یا آنکه لفظ معنی حقیقی و مجازی داشته باشد و معنی مجازی آن در شهرت و احتمال اراده مساوی معنی حقیقی باشد و قرینه بر تعیین مراد از برای سامع نباشد و بسا باشد که لفظ مشترك معنوی باشد چون کلمی در میان افراد خود پس عام یا مطلق باشد پس نسبت ببعض افراد ظاهر یا صریح باشد و نسبت ببعض دیگر مجمل باشد باین معنی که سامع بسبب مشککی شك داشته باشد در اراده متکلم آنرا نیز مانند افراد دیگر و غیر اینها از صور اجمال

و بالجمله مجمل آن است که مراد متکلم از آن در نزد سامع واضح یا ظاهر نباشد پس مجمل را بجمیع اقسامه متشابه گویند چنانکه مصنف علیه الرحمه تفسیر کرد و متشابه بدین جهة گویند که معانی آن که در نظر مخاطب محتمل است که مراد متکلم باشد همگی در وضوح و عدم وضوح شبیه بیکدیگرند چنانکه واضح است.

فرمود و حکم آن یعنی متشابه آن است که رد کرده شود بسوی محکم اگر یافت شود و آن محکم در حمل متشابه بر آن مانند تأویل متشابه است از اهلیش یعنی همچنان است که اهل آن بیان مراد از آنرا کرده باشند و اگر محکمی یافت نشود که حمل بر آن شود و گذاشته میشود متشابه بر حال خود از تشابه یعنی بتشابه خود گذاشته میشود و تعیین یکی از معانی محتمله آن نسبت باراده متکلم نمیشود پس بدرستی که عمل محکم از برای مکلف که خالی از شبهه باشد در همین است که متشابه را بر تشابه خود بگذارد و تعیین مراد از آن نکند و رد کرده میشود علم آن بخدا و احتیاط

کرده میشود در عمل وجایز نیست تأویل آن یعنی بیان معنای مراد از آن از برای غیر اهل تأویل بجهة نهی که رسیده است از آن .

مترجم گوید محکم در مقابل متشابه چنانکه در قرآن مجید نیز در آیه شریفه که خواهد ذکر شد وارد است عبارت است از کلامیکه صریح باشد در مراد متکلم یا ظاهر باشد بطوریکه نفس را سکون و اطمینان بآن حاصل شود و علم عادی که ادنی مراتب علم است و مانع از احتمال ضعیفی که محل اعتناء نفس نباشد بمتعلق خود نیست عبارت از آن است یا درجه بالاتر از آن از درجات علم بآن حاصل گردد و بالجمله محکم آن لفظی است که چون سامع بشنود مراد متکلم را از آن بفهمد بطوری که نفس او را در آن تزلزلی و ترددی نباشد پس توضیح عبارت مصنف علیه الرحمه این است که چون در آیات و اخبار کلام متشابهی یافت شود که مراد از آن معلوم و ظاهر نباشد پس چنانچه آیه محکمه یا حدیث محکمی بوده باشد که تواند بیان مراد را از آن متشابه کند باید حمل بر آن کرد و مراد را از آن استفاده نمود و این مانند آن است که مراد از این متشابه را از خود صاحب کلام سؤال کرده باشی و بیان نموده باشد و اگر کلام محکمی از آیات و اخبار در کار نباشد که بیان آنرا نماید باید در معنی مراد از آن متشابه توقف و تأمل نمود و علم آنرا بخدایتعالی و حجج و خلقای او که اهل آنند و گذار کرد و نباید که از پیش خود و برای و مظنه خود حمل بر یکی از معانی محتمله آن نمود و در مقام عمل هر گاه از عملیات باشد باید احتیاط کرد که چون چنین کنی چنان است که بآیه محکمه یا حدیث محکمی عمل کرده باشی زیرا که آنچه که محکم و بی شبهه است در متشابه همان توقف و احتیاط است و آیات و اخبار محکمه در این باب وارد شده است چنانکه ذکر خواهد شد ان شاء الله

و نیز **مترجم گوید** که عمل با احتیاط در مشابهاًت و موارد شبهات اگر واجب باشد چنانکه محل کلام و نظر است لامحاله مشروط است بامکان بلکه تیسر آن و اما در صورت امتناع آن مثل آنکه مردد باشد امر در میان وجوب و حرمة و یا آنکه مورد حکم مالی باشد از میراث و غیره مردد در مابین دو نفر یا بیشتر و مانند

اینها که احتیاط در آن نتوان کرد و هکذا در صورت لزوم عسرو حرج که منقذ اند در دین مبین حکم شبهه البته احتیاط نخواهد بود بلکه مرجع و ملجأ یکی از اصول محکمه وارده در شرع متین خواهد بود مانند کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی و لایتمتض البتین بالشک و الناس فی سعة مما لایعلمون ولا ضرر فی الاسلام و القرعة لکل امر مشکل و امثال اینها که در غایة کثرت و منجی و مخلص از ضلالت و حیرت می باشند و له الحمد علی ذلك

فرمود و بسا باشد که لفظ متشابه را در محکم متعارض استعمال کنند یعنی چون دو حدیث بیّن الدلالة که در حکم مختلف باشند یا آیه یا حدیثی که در حد حجیت باشد چنین باشند حکم آن قضیه را که مورد آن دو دلیل متعارض است متشابه گویند مانند اخبار مختلفی که در قضایای کثیره وارد است و حکم آن بعد از تمام کردن همه مراتب ترجیح که از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده خیار است یعنی مخیر بودن مکلف در عمل کردن بهر يك از متعارضین یا متعارضات

مترجم گوید شکی وریبی نیست در ورود احادیث مختلفی متعارضه در قضایای کثیره بلکه اکثر قضایا و وقایع از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و در اینکه این اختلافات از ایشان علیهم السلام بجهة حکم و مصالح و فوائد است که عاید و واصل بشیعیان ایشان بوده و می باشد از حفظ دماء و اعراض ایشان و غیر ذلك چنانکه خود ایشان علیهم السلام در احادیث بسیار همین را بیان فرموده اند و بعد از آن هم بسیار است که سؤال شده است از آن بزرگواران و خصوصاً از حضرت صادق صلوات الله علیهم اجمعین که ما با اختلاف احادیث شما چکنیم و چگونه عمل نمائیم در جواب سؤالات متفرقه سائلین که هر يك از ایشان در وقتی سؤال کرده بود مرجحاتی از برای عمل کردن با اخبار مختلفی بیان فرموده اند که از آن جمله موافقه حدیث است با قرآن و دیگر موافقت حدیث است با سنت ثابتة از حضرت نبوی ﷺ و دیگر مخالفة حدیث است با فتاوی و آراء عامه عمیازاد هم الله عمی و مخالفت آن است با

میل سلاطین و حکام ایشان و دیگر اشتهار روات حدیث است در میان اصحاب ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ که راویان احادیث ایشانند و دیگر موافقت حدیث است با احتیاط و احوط بودن آن از معارض و دیگر احداث بودن آنست از معارض و دیگر اعلم بودن راوی حدیث است از راوی معارض و همچنین عدل بودن و اوریع بودن او از آن و غیر اینها از مرجحات منصوصه که در احادیث مذکور است باین معنی که چون در یکی از دو حدیث متعارض یکی یا بیشتر از این مرجحات یافت شود مقدم است آن حدیث در عمل کردن بر آن دیگری که فاقد مرجح است و چون دو حدیث متعارض یافت شود که از هیچیک از آنها هیچیک از مرجحات یافت نشود و یا آنکه یافت شود ولیکن هر مرجحیکه در یکی از آنها باشد در آن دیگری نیز باشد و یا آنکه در یکی از آنها یکی از این مرجحات باشد و در آن دیگری مرجح دیگر باشد و لکن این دو مرجح در قوه ترجیح متساوی باشند

و بالجمله دو حدیث چنان باشند که هیچیک را بر دیگری بمرجحی از مرجحات منصوصه نتوان ترجیح داد پس در این صورت مخیر است مکلف در عمل کردن بهر یک از این دو حدیث که خواهد این بیان اجمال عبارت مصنف علیه الرحمه است که ترجمه شد ولیکن در اینجا چند سخن است

اول آنکه قول مصنف علیه الرحمه و قد يطلق المتشابه علی المحکم الذی تعارضت ادلته اعم است از اخبار بلکه شامل آیات محکمه قرآنیه نیز میشود و از اینجهت بود که در ترجمه این عبارات تمثیل بآیه و حدیث متعارضین زدیم هر چند که بعد از آن مصنف رحمه الله از این تعمیم عدول کرد و مورد بحث را خصوص اخبار گردانید ولیکن جای عدول و اعراض از این تعمیم نبود زیرا که تعارض کتاب و سنت نیز محل بحث و نظر است و ترجیح و تقدیم هیچ یک ضروری نیست پس میگوئیم که چون در حکم قضیه حدیث صحیحی باقر آن معارضه کند و در دلالت نیز هر دو در یک درجه باشند باین معنی که هر دو ظاهر یا هر دو صریح باشند آیا در مقام عمل ترجیح با کدام یک از آنها است اصولیه از فقهاء ما کتاب را مقدم میدانند به مرجح

آنکه سند آن قطعی و سند حدیث ظنی است و شاید که بعضی از اخباریه نیز بایشان موافقت کرده باشد چنانکه از کلام بعضی از ایشان مینماید و اهل حق و تحقیق از اخباریه در فرض مذکور حدیث را ترجیح میدهند و مقدم میدانند بمرجح اینکه قرآن در خانه آباء نبوت و رسالت و امامت و ولایت نازل شده و علم بحقائق تمزیل و تأویل و تفسیر آن و عام و خاص و مطلق و مقید و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن آن مختص بایشان است و دیگری را البته در آن راهی و رؤئی نیست پس چون حکمی از آن بزرگواران علیهم السلام صادر شود بر خلاف ظاهر قرآن البته معلوم است که در مدلول قرآن یکی از علل مذکوره از نسخ و تخصیص و تقیید و غیرها متطرق است و الا حاشا حاشا که ایشان علیهم السلام مخالفه کتاب الله را نموده باشند **تعالوا عن ذلك علواً کبیراً** چنانکه خود ایشان علیهم السلام در اخبار بسیار منع و نهی فرموده اند از عمل کردن بطواهر کتاب بدون تفسیر و بیان از ایشان علیهم السلام و این قول در نزد این فقیر مختار و معتمد است

و اما حجة خصم که ذکر شد جواب آن این است که چون حدیث یا غیر حدیث دلیل قطعی بر حجة وی قائم شده هر چند که خود او ظنی السند باشد در حکم قطعی السند خواهد بود و در قوه از دلیلی که خود او قطعی السند باشد کمتر نخواهد بود چنانکه مقتضای اصول شماست و مفروض ما در محل بحث حدیث صحیحی است که در نزد ما و شما حجة باشد و لا محاله حجیت آن بادلۀ قطعیۀ از کتاب و عقل و اجماع بلکه ضرورت ثابت گردیده هر چند که فرضاً چنانکه شما میگوئید خود حدیث ظنی السند باشد ولیکن ما بفضل الله تعالی و له الحمد بادلۀ قطعیۀ یقینیه ثابت و متحقق کرده ایم که احادیث مرویه از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین که از دست عدول و ثقات و امناء شیعه مانند ثقة الاسلام کلینی و صدوقین و شیخین و امثال ایشان بیرون آمده و حکم بصحت و حجیت آن کرده اند علمی السند و معلوم الصدور از ایشان علیهم السلام میباشد نه مظنون هر چند که علم و یقین ما بصدور آنها در قوه بدرجه علم و یقین بصدور کتاب کریم نرسد بجهة تفاوت درجات علم و یقین

چنانکه در سابق مشروحاً بیان شد

سخن دوم در قول مصنف علیه الرحمه که گفت حکم تعارض بعد از استیفاء همه مراتب ترجیح که در نصوص وارد شده خیار است اینکلام صحیح و مسلم است بچند شرط که هیچیک از آنها متحقق نیست پس مضمون اینکلام نیز مسلم و محقق نخواهد بود **شرط اول** آنکه همه مراتب ترجیح را از آنچه که در این ترجمه ذکر شد و آنچه که ذکر نشده از مرجحات منصوصه در یک مجلس از امام علیه السلام صدور یافته باشد بترتیب معلومی که کاشف باشد از مراتب قوه و ضعف آنها نسبت بیکدیگر و لکن مسلم و معلوم است عدم تحقق این شرط زیرا که اخبار ترجیح مختلف و متعارضند در غایت اختلاف چنانکه در بعضی از آنها بعضی از مرجحات مذکور است که در بعض دیگر مذکور نیست و در بعضی اتفاق یکی از مرجحات شده و در بعضی بدو مرجح یا بیشتر و لکن همه آنها را حاوی و وافق نیست و حدیثی که متضمن همه آنها باشد بما نرسیده و در بعضی از آنها مرجحات مذکوره بترتیبی ذکر شده و در بعض دیگر همان مرجحات بر خلاف آن ترتیب مذکور است

شرط دوم بر تقدیر تسلیم تحقق شرط اول آنستکه تحقیق همه این مرجحات در احادیث متعارضه و جوباً و عدماً ممکن و متمیسر باشد و لکن مسلم و بی شبهه است که ممتنع و متعذر است زیرا که فتاوی و اقوال فقهاء عامه در هر قضیه در زمان هر یک از ائمه علیهم السلام و همچنین میل هر حاکمی و سلطانی از ایشان در هر زمانی در نزد ما معلوم و مجتمع نیست تا اینکه مادر دو حدیث متعارض که در قضیه وارد شده بدانیم که کدام یک موافق با تقیه است و کدام یک مخالف تا که آنرا ترجیح بدهیم چه بسا هست که در قضیه دو حدیث متعارض وارد میشود که هر یک موافق فتوی بعضی از فقهاء عامه است و ما نمیدانیم که در زمان صدور این دو حدیث کدام یک از این دو قول غالب و مشهور بوده و بسا باشد که یکی از آنها موافق با فتوی فقهاء ایشان و دیگری موافق با میل حکام و سلاطین ایشان باشد پس ترجیح با کدام یک از آنها خواهد بود و همچنین است کلام در حدیث مشهور حدیث شاذ بدرستی که بعد از

اندراس و انطماس و افتقاد همه آن کتب و اصول اصحاب، عظام ائمه کرام علیهم السلام و الصلوة والسلام و تابعین ایشان تا اوایل غیبت کبری که در کتب و فهارس رجالیه کثیری از آنها مذکور است و اکثر مذکور نیست البته نمی توان علم بلکه مظنه حاصل نمود باینکه احادیثی که از هر امامی مرویست در زمان او علیه السلام کدام یک از آنها در میان رواة مشهور و کدام یک شاذ بوده بلکه شاید که اینعلم مختص باهل همان زمان و زمان تالی آن مثلا بوده و همچنین است کلام در اعلمیت و اعدلیت و اورعیت بعضی از رواة نسبت به بعضی و همچنین احد ثبوت یکی از دو حدیث که از يك امام علیه السلام وارد شده باشند در اغلب معلوم نمیشود و هکذا موافقة و مخالفة سنة نیز در بسیاری از قضایا مارا معلوم نیست زیرا که اولاً در بسیاری از آنها نمیدانیم که سنت نبویه صلی الله علیه و آله و سلم بر چه جاری بوده و در بعضی از آنها هم که سنت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدست آمده باشد احتمال نسخ در آن می دهیم چنانکه خود ایشان فرموده اند پس از دو حدیث مختلف موافق و مخالف سنة معلوم نخواهد شد

و اما موافقة و مخالفة کتاب زیاده بر آنچه که در سخن اول مذکور داشتیم از احتمال نسخ و تخصیص و غیرهما میگوئیم که اکثر قضایا و وقایع در ظاهر کتاب مبین مذکور و مبین نیست تا اینکه مرجح تواند باشد و شاید که در قلیلی از موارد تعارض مرجح تواند بود و بالجمله در اکثر موارد تعارض بلکه در غیر قلیلی از آنها ترجیح بمرجحات منصوصه از برای ما ممکن نیست

شرط سوم ورود ترتیب سلیم مستقیم غیر معارض در مرجحات از ایشان علیهم السلام معلوم و مسلم است عدم آن چنانکه گذشت پس بسیار است که در هر يك از دو حدیث متعارض یکی از مرجحات یافت شود غیر يك دیگر و یا از جهة عدم ثبوت ترتیب در میان آنها ندانیم که کدام يك اقوی است از دیگری مثل آنکه یکی از دو حدیث مثلا مخالف عامه و هم مخالف کتاب و سنت باشد و دیگری موافق هر دو باشد پس ترجیح با کدام يك از آنها خواهد بود با اینکه ترتیب میان این دو مرجح مختلف است در احادیث پس از جهة فقد این شرط ترجیح در کثیری از موارد

تعارض از ماساقت خواهد بود

و بالجمله بعد از فقدان این سه شرط معلوم و واضح میشود که وجوب ترجیح به رجحات منصوصه در اکثر احادیث متعارضه بلکه غیر قلیلی از آنها از ما و امثال ما از مردمیکه دور و مهجورند از زمان صدور احکام که منتهی میشود با وایل غیبت کبری ساقط است پس حکم در آنها تخییر خواهد بود البتہ بلکه شیخ مشایخ شیعہ ثقة الاسلام کلینی در اول کافی فرموده است عباراتی را که عنقریب خواهد ذکر شد و در آن فرموده است که ما از احادیثی که موافق با کتاب خدا باشد و احادیثی که مخالف با عامه باشد و احادیثی که مشهور بوده است روایت آنها در زمان ائمه علیهم السلام در مقابل معارضات آنها نمی شناسیم مگر کمتر آنها را و نمی یابیم چیز را که فرا گیرنده تر و بی شبهه تر و محکم تر باشد از اینکه علم همه آنها را رد کنیم بخود امام علیه الصلوة والسلام و گوئیم که حق و باطل و اقوی و اضعف احادیث را خودشان دیدانند و بس و ما از پیش خود از روی ظن و تخمین و مرجحات عقلیه ترجیح و تقدیم نکنیم بعضی از آنها را بر بعضی و قبول کنیم آنچه را وسعة و راحة بخشیده اند ما را در آن از اینکه در دو حدیث مختلف متعارض فرموده اند بهر یک از آن دو حدیث که اخذ و عمل کنید از باب تسلیم جایز است شمارا و در وسعت میباید تمام شد حاصل مضمون عبارت پس از این سخن ظاهر و معلوم میشود صحت آنچه که ذکر شد از اینکه باب ترجیح بر ما مسدود است الا فی اقل قلیل زیرا که چون مانند شیخ ثقة الاسلام کسیکه تمام عمر او در زمان غیبة صغری باشد که زمان اعظام و اجلاء ثقات محدثین بلکه زمان نواب اربعه بوده است و در بلد ایشان که بغداد است نیز متوطن بوده مرجحات احادیث بر وی مشتبه و احادیث راجحه را از مرجوحه کمتر شناسد با آن جلالة قدر و طول باعی که در علم حدیث و ضبط و جمع آن داشته که حتی علماء عامه تصدیق و گواهی بآن داده اند بلکه او را در احیاء مذهب شیعہ تالی ثلو حضرت مولانا الرضا علیه السلام گردانیده اند دیگر ما که هزار سال تقریباً بعد از او آمده ایم و قطره از بحر او و ذره از مهر او نیستیم در کجا مانده ایم و چه خواهیم

کرد و چه خواهیم گفت بقول شاعر

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد

سخن سوم از آنچه که وارد است بر کلام مصنف علیه الرحمة آن است که آنچه که فرمود از ترتب تخمیر بر استیفاء همه مراتب ترجیح متوقف است بر اینکه ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد و مراد ایشان علیهم السلام از امر باعمال مرجحات و جوب باشد و رخصت در ترك آن و در جواز تخمیر مطلقاً نباشد ولیکن ظاهر بلکه متحقق از ادله خلاف آن و بودن امر بترجیح بر وجه رجحان استحباً بست حتی در حق مخاطبین باین احادیث شفاهاً در زمان صدور چه رسد بمردمی که بعد از آنها آمده اند و می آیند

و بالجمله ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مستحبیه باشد و دلیل بر آن چندوجه است :

اول آنکه اگر اعمال مرجحات واجب و لازم بودی بایستی که همه آنها بدون زیاده و نقصان در احادیث این باب یا اکثر آنها یا بعض آنها و لا اقل در یکی از آنها مجتمع و منضبط باشد و البته معلوم است که چنین نیست

دوم آنکه بایستی که این مرجحات بترتیب مضبوطی ذکر شده باشد و بر خلاف آن است چنانکه پوشیده نیست و دلیل بر لزوم ایندو امر آن است که چون این حکم یعنی ترجیح در احادیث متعارضه از احکام مهمه و از اصول معظمه دین و مذهب است نه مانند مسائل فرعیة عملیه که جهل آن و خطاء در آن از بعض ناس موجب ضرار و انکسار فاحش در دین و مذهب نباشد بلکه چنین حکمی جهل آن و خطاء در آن از علماء و رؤساء دین و مذهب که تفریع فروع بر اصول و استنباط احکام از آنها و نشر و ترویج احکام بدست ایشان است البته هادم و مخرب بنیان دین و مذهب باشد پس بایستی که این مرجحات چون واجب باشد اعمال آنها بالا اجتماع و بترتیب صحیح در نزد ایشان مضبوط و معلوم باشد و چون چنین نباشد پس وجوب در آن متحقق نباشد و اگر گوئی که شاید اجتماع و ترتیب در آنها متحقق و منضبط بوده و

بعد از زمان ائمه علیهم السلام مختفی و مشتبه شده و از دست رفته گوئیم که این احتمال بیجا بلکه عین خطا است زیرا که هر کس که اخبار این باب را بکثرتها مطالعه کند خواهد دانست که اجتماع و ترتیب در مرجحات در زمان هیچ يك از ائمه علیهم السلام و در نزد هیچیک از اصحاب ایشان موجود نبوده و الا البته نقل میکردند و نقل آن مشهور و در کتب احادیث مذکور می گردید زیرا که همیشه در نقل و روایت احکام صغیره غیر خطیره شرع مانند مستحبات حمام رفتن و بیت الخلافتین مثلاً سعی و اهتمام تام داشته باشند در نقل و روایت چنین امر مهمی و اصل معظمی که بنای اکثر احکام دین و مذهب بر آن است مسامحه و تقصیر نخواهند ورزید بلی چون در بعضی از احکام تخمیر محل و موضع ندارد و بلکه شاید که در نزد شارع مقدس خلاف عدل باشد مانند دیون و مواریث و نحو آنها از حقوق ناس که محل تباخل و تنازع ایشان میشود بلکه باید که حکم شرع در آن معلوم و معین باشد مرجحات متعارضه در آنها بالاجتماع و الترتیب در بعض احادیث مانند حدیث عمر بن حنظله که عنقریب ذکر میشود و غیر آن مذکور و مضبوط است و از اینجهت است که در آخر حدیث ابن حنظله میفرماید که اگر هیچیک از مرجحات در یکی از دو حدیث متعارض نباشد باید حکم آن را توقیف و تأخیر داشت تا بملاقات امام عليه السلام که حکم قضیه را بیان فرماید و امر بتخمیر در آن نفرمودند از آنجا که موضوع این حدیث حقوق ناس است مانند دین و میراث مثلاً چون مالی مشتبه باشد حکم آن که حق زید است یا عمرو و هر یک از دو حدیث متعارض دلالت بر یکی از آنها کند نه دیگری و حاکم متخیر باشد در دادن آن بهر يك که خواهد پس بیکی از آنها بدهد و فی الحقیقه در حکم واقعی شرعی حق آن دیگری باشد البته در این حکم جور بر آن دیگری شده که از حق خود محروم گردیده و این جور از طرف شرع بر وی شده خواهد بود و البته این روان باشد پس تعمیم این حدیث نسبت بهمه احادیث متعارضه مشکل بلکه بی محل است

و چه سوم اختلاف احادیث ترجیح است چه اختلاف شدیدی نه از يك جهة

بلکه از جهات بسیار چنانکه سابقاً نیز اشاره بآن رفت مثل آنکه در بسیاری از آنها یکی از مرجحات مذکور است و در بعضی دو مرجح و در بعضی بیشتر و آنچه که در بعضی از آنها مذکور است در بعضی دیگر مذکور نیست و اختلاف در ترتیب آنها و در بسیاری از آنها مرجحی مذکور نیست بلکه فقط امر بتخیر است از باب تسلیم و این اختلافات البته منافی است با وجوب تعیینی از دو جهة یکی آنکه امری را که واجب معین باشد و خصوصاً که از اصول معظمه و مبنای محکمه اکثر احکام شرعیة محترمه باشد بیان آن باختلاف و انگهی چنین اختلافاتی از حکیم علیم رواو شایسته نباشد و دیگر آنکه اگر ترجیح در احادیث متعارضه واجب باشد پس چون خود احادیث ترجیح نیز مختلف و متعارضند پس اعمال مرجحات در آنها نیز واجب باشد پس بسا باشد که لازم آید دور یا تمناع یا استلزام حجیت حدیثی عدم حجیت آنها! چنانکه واضح است بر هر کسیکه مطالعه و تأمل نماید آنها را و اما وجوب تخیری باین معنی که ما مخیر باشیم در اعمال هر یک از مرجحات که خواهیم پس آنها عین تخیر است از اول امر و موافق مطلوب ما و مخالف کلام مصنف علیه السلام خواهد بود و معدلک وجه چهارم که خواهد آمد منافی آن است و لکن استحباب هم که مادر آنها قائل شویم باز بوجه تخیر خواهد بود در مابین آنها نه تعیین .

وجه چهارم امر ایشان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در بسیاری از احادیث این باب باخذ و عمل بهر یک از دو حدیث متعارض از باب تسلیم توسیعاً و تخیراً باخلو آنها از ذکر مرجح و امر بترجیح پس چون اخبار ترجیح را حمل بر استحباب کنیم هم عمل بآنها کرده باشیم و هم باخبار توسیع و تخیر و اگر آن احادیث را حمل بر وجوب کنیم هر چند که وجوب تخیری باشد لازم آید بر ما که این احادیث را طرح کنیم پس شق اول البته اولی و اقرب است زیرا که جمع میان احادیث تاممکن باشد اولی است از طرح بالضرورة .

وجه پنجم آنکه اغلب اخبار علاجیه اگر همه آنها نباشد مشتمل است بر سؤال و جواب باین معنی که سائل سؤال کرده از علاج تعارض و اختلاف در احادیث و امام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

جواب فرموده و چنین نیست که آن بزرگواران علیهم السلام ابتداءً امر بعلاج فرموده باشند و حال آنکه شایسته و سزاوار چنان بود که در چنین امری از امور مهمه دین که فی الحقیقه از اصول دین است یعنی از فروع امامت معدود و محسوب است مانند اکثر مطالب متعلقه با اصول دین تکریراً و تأکیداً امر ابتدائی بآن فرموده باشند و اینوجه اگر دلیل بر مطلب نباشد مؤید البته خواهد بود و زیاده بر این در این ترجمه اطالة اینمطلب سزاوار نیست و تطویل و تکمیل آنرا بوجه مستقصی و مستوفی محل دیگری بلکه رساله مفردة باید و شاید و امید است که خداوند توفیق دهد ان شاء الله

فرموده و اما اشتباه مکلف در کیفیت عمل کردن بعد از دانستن حکم شرعی
 پس جایز است اجتهاد در آن بجهت رخصتی که بآن وارد شده و بجهت لازم آمدن شکی و دشواری اگر اجتهاد نکند در آن و این مانند آن است که تعارض کند باهم امارات جهت کعبه از برای نماز گذار و امارات ضرر رساندن روزه بمریض و امارات ضرر رساندن آن و مانند اینها و بر این اجتهاد باید حمل کرد حدیثی را که روایت کرده اند عامه از حضرت رسول ﷺ که فرموده است هر کس که اجتهاد کند پس بحق برسد از برای او دواجر است و هر کس که اجتهاد کند و بحق نرسد رأی او و بر خطا رود از برای او یک اجر خواهد بود اگر صحیح باشد. اینخبر و اگر نه آنکسیکه آنرا روایت کرده سزاوار تر است بآن

مترجم گوید این خبر اگرچه در السنه اصولیه خاصه نیز مذکور است بلکه در صحت اجتهاد در احکام شرعیه بآن استدلال کرده و میکنند با اینکه تصدیق و اقرار بیودن آن از اخبار عامیه دارند و لکن گویند که آن متلقی بقبول است **لکل امری** عملیه و از بعض علماء حدیث شنیدم که اینخبر را معاویه از عمر و او از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است و کیف کان حمل اینخبر بر اجتهاد در موضوعات عرفیه و عادیه بعید است جد آنچنانکه پوشیده نیست و اما اجتهاد در امور عرفیه و عادیه که موضوع احکام شرعیه واقع شده باشد مانند جهت کعبه و اضرار صوم بمریض و مانند اینها

چون محل اشتباه باشد از دلائل و علامات و امارات مناسبه با آنها باید بشود مانند کواکب در دلالة بر جهة کعبه و براوقات شب و روز و حکم طبیب و تجربه در صوم و مریض و غیر آنها در غیر اینها و معرفه این امور توقف بر دلالت شرعیه ندارد فلذا استدلال بر آن بلزوم حرج که مصنف علیه الرحمه فرموده نیز بیوجه و بی محل است فرموده و اول کسیکه اثبات فرموده متشابه را در حکم شرعی آن خداوند سبحانه و تعالی است که فرموده است هو الذی انزل الیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات الی قوله تعالی و الراسخون فی العلم مترجم گوید که ترجمه آیه کریمه اجمالا اینکه او آن خدائست که فرستاده است بتویا محمد ﷺ اینکتابرا که بعضی از آنها آیه های محکمه یعنی واضحه الدلاله است آن آیات اصل و عمده این کتابند و بعض دیگر از آن متشابهات است یعنی آیاتی که دلالت آنها روشن نیست بلکه مراد از آنها مشتبه است پس اما آن کسانی که در دلای آنها ایشان کجی و برگشتگی هست پس ایشان پیروی میکنند آیات متشابهه را بجهة جستن فتنه همچنین آنچه که احتمال میدهند از مراد بآنها و حال آنکه نمیدانند مراد بآنها را احدی مگر خدا و آن کسانی که فرورفته و ثابتند در علم یعنی هرگز در علم ایشان تزلزل و تعلل راه نمی یابند و بآنکه هرگز در هیچ امری از علم خارج و زاهد و بجهل منصف و نایل نمی گردند و آنچه که در ترجمه و تبعیض مانتشابه منه تا آخر کلام ذکر کردیم توضیح و بیان آن این است که جماعه ملحدان و کج خردان چون آیه متشابهه را ببینند که از ظاهر لفظ آن معنائیکه موافق هوای نفس و کفر و الحاد ایشان باشد استفاده میتوان کرد آن آیه را میگیرند و دلیل بر مطلب فاسد خود میگردانند گذشته از اینکه کفر و ضلال و الحاد خود را بآن تقویة می کنند دیگرانرا هم بآن اغواء و اضلال مینمایند مانند آیه شریفه الی ربها ناظرة و نظائر آن که ابوحنیفه و اتباع او لعنهم الله دلیل بر رؤیة حق در آخره گردانیده اند و آنچه که مذکور است در قرآن مجید از وجه الله و یدالله و جنب الله و مانند اینها که مجسمه خذلهم الله استدلال بر عقیده فاسده خود بآنها مینمایند و

هكذا امثال ذلك كثيراً .

فرمود و نیز خداوند سبحانه میفرماید و ما اختلافتم فیہ من شیء فحکمه
الی الله ترجمه ظاهر آن این است و هر چه را که اختلاف کنید شما مردم در آن از
هر نوع چیزی که بوده باشد پس حکم آن با خداست .

فرمود و نیز خداوند سبحانه فرموده است و لوردوه الی الرسول والی اولی
الامر منهم لعلمه الذین یستنبطونه منهم و نیز میفرماید فان تنازعتم فی شیء
فردوه الی الله والرسول ترجمه ظاهریه در آیه اولی از این دو آیه کریمه چنین
است و اگر چنان بود که رد می کردند مردم آن امر را که روی میدهد ایشانرا بسوی
رسول صلی الله علیه و آله و بسوی صاحبان فرمان از ایشان یعنی آنها که شایسته و سزاوار فرمان
دارند هر آینه عالم بودند و میدانستند حکم آن امر را آن کسانی که بیرون می آورند
حکم را از مأخذ و مخزن نیکه خدا بایشان داده از جمله مردم و مراد بایشان رسول صلی الله علیه و آله
و همان صاحبان فرمان میباشد و در آیه ثانیه چنین است پس اگر نزاع کنید با
یکدیگر در چیزی پس رد کنید و اگذار نمائید حکم آنرا بخدا و رسول صلی الله علیه و آله .

مترجم گوید محصل و ملخص مراد در این سه آیه کریمه آن است که چون
در امری از امور نزاع و اختلاف واقع شود که حکم آن مشتبه باشد باید در آن توقف
کرد و حکم آنرا بخدا و رسول صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
که مراد باولی الامر در این دو آیه ایشانند و اگذار نمودن اینک که کسی از پیش خود
از روی اجتهادات عقلیه و ظنیه حکم کند در چنین امری پس چنانچه حکم آن امر از جانب
خداوند سبحانه و اهل عصمت صلی الله علیه و آله رسیده و ثابت باشد بنص خاص یا عام البته باید
بنارای بر آن نهاد و حکم کرد و الا باید توقف و احتیاط نمود تا حکم آن برسد و معلوم
شود باقی ماند سخن در توضیح مراد بقول او سبحانه لعلمه الذین یستنبطونه منهم
و معنی استنباط رسول و ائمه صلی الله علیه و آله پس بدانکه در حدیثی وارد است که مراد آن است
که رسول و ائمه صلی الله علیه و آله بیرون می آورند احکام حلال و حرام را از قرآن پس البته
مراد نه همان ظاهر قرآن است بلکه بطون و تخوم آن است که غیر از خدا و ایشان

عليهم الصلوة والسلام احدى عالم وعارف بآنها نيست وآن خزانه علم الهی است که بأمناء و خلفاء خود سپرده چنانکه خود سبحانه میفرماید **ما فرطنا فی الكتاب من شیء وفيه تبیان کل شیء** و میفرماید **ولا یارب الا فی کتاب مبین** الی غیر ذلک و در حدیثی فرموده اند که قرآن را ظاهرها و باطنها است و از برای باطنهای آن نیز باطنهاست و باین مضامین احادیث بسیار است و از آنچه که مذکور شد مستفاد و روشن میشود که رسول و امام علیه و علیهم الصلوة والسلام گذشته از علوم خاصه و انوار و دلائل مخصوصه که خدا بایشان عطا فرموده و ایشان را بدان مخصوص و مکرم و مفضل داشته که از هر يك از آنها که میخواستند علم بجمیع ماکان و مایکون فی ازل الازل الی ابد الابد و جمیع فنون و رسوم و احکام و قضایای عقلیه و شرعیه از برای ایشان میسر بلکه محصل بود فقط قرآن مجید و فرقان حمید کافی و وافی است ایشانرا در علم جمیع اشیاء و قضایا که ذکر شد بلکه علم هر چه را که بخواهند یا احدى از خلق خدا بخواهد یا در خاطر احدى خطور کند **فیها ما تشتهیه الانفس وتلد الاعین هم فیها خالدون** چنانکه همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده و از آن جمله حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در ضمن حدیثی که در تفسیر سوره مبارکه توحید فرموده است میفرماید آنچه را که ترجمه آن اینست که اگر مییافتم از برای علم خود که خداوند عزوجل بمن عطا فرموده کسانیرا که قابل حمل و ضبط آن باشند هر آینه بیرون میآوردم و پهن و پیراکنده میگردم جمیع احکام توحید و اسلام و ایمان و دین و احکام شریعه یا احکام همه شریعتهای پیغمبرانرا از کلمه **الاصمد** و چگونگی مرا بیافتن چنین کسانی راه باشد و حال اینکه نیافت جد من امیر المؤمنین کسانیرا که حامل و قابل علم او توانند بود تا اینکه چنان شد که آن حضرت آه سرد از دل پرورد بر می کشید و در بالای منبر میفرمود که ای مردم سؤال کنید از من پیش از آنکه من از میان شما بروم و مرا نیابید پس بدرستی که در میان این دنده های پهلوه های من یعنی در سینه من علم بسیار گرد آمده است هاهاه آگاه باشید که نمی یابم کسی را که این علم را حمل و ضبط تواند کرد آگاه باشید و بدرستی

که من از جانب خدا حاجت بالغه ام بر شما پس دوست مدارید و پیروی نکنید گرو هیرا که غضب کرده است خدا بر ایشان بدرستی که ایشان بتحقیق نا امیدند از آخرت یعنی از بهشت چنانکه نا امیدند از بهشت کافران از مردگان تا آخر حدیث و توضیح اینکلام آن است که کفار تا در حیوة اند ممکن است که باسلام و ایمان فائز و از اهل بهشت گردند و بعد از مرگ بکلی درهای امید برایشان بسته میشوند پس بهمناطور که آنها نا امیدند اینگروه یعنی ائمه جور که خدا بر ایشان غضب کرده نیز نا امیدند یعنی باب توفیق توبه و ایمان برایشان مسدود است پس چون خود ایشان از رحمت خدا و نعمت آخرت نا امیدوبی بهره باشند شما مردم را که پیروی ایشانرا می کنید چگونه توانند که بآنها رسانید طبیب یداوی الناس و هو علیل و ما صدق علی اولئک القوم قول الشاعر

اذا کان الغراب دلیل قوم سیهدیهم سبیل السالکین

پس از مجموع ماذکرو سایر ادله نقلیه یقینیه از آیات باهره فر قانیه و احادیث متواتره معصومیه بتواتر لفظی و معنوی و دلایل و براین عقلیه قطعیه و شواهد وجدانیه بلکه عیانیه نورانیه مانند شمس مضمئه بازغه در دائره نصف النهار خالی و صافی از ابر و غبار از برای اولی الابصار روشن و معاین و آشکار است که علوم و احکام دین بزرگواران همه بوحی منزل از خداوند عزوجل است و گفتار ایشان بالتمام گفتار او سبحانه میباشد **لا یسبقونه بالقول وهم بامرهم یعملون** نه از روی اجتهاد از فکر و نظر و حدس و قیاس و مانند اینها چنانکه عامه عمیا لعنهم الله در حق خاتم انبیاء قائل شده اند و بعد ازین به تبع ایشان جمعی از فقهاء متفقهة شیعه از قدمات و متأخرین نسبت بآن حضرت و ائمه طاهرین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین معتقد و قائل شده اند تا اینکه کار بجائی رسید که یکی از ایشان امام علیه السلام را در بیان مقدار کراز آب تخطئه کرد چنانکه اینمطلب مشروحاً در فصل بعد از این بیاید ان شاء الله **فرمود** و در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که متواتر است در مابین عامه و خاصه فرموده است که این است و جز این که همه امور بر سه گونه اند که قسم چهارم ندارند یکی

امری است که درستی و راستی آن معلوم و روشن است پس باید که پیروی کرده شود و دیگر امری است که واضح و روشن است ناراستی و نادرستی آن پس باید اجتناب کرده شود از آن و دیگر اموری است که محل شك و شبهه اند در مابین درستی و نادرستی و باز ایستادن و احتیاط کردن در نزد شبهه‌های یعنی در امور مشتبهه بهتر است از افتادن در هلاکتها و هر کس که ترك کند چیزهایی را که محل شبهه است یعنی آنچه را که احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب از اعمال و احوال البته نجات می‌یابد از بسیاری از حرامها که نمیدانسته است و هر کس که اخذ و عمل کند باعمال و احوالی که محل شبهه اند یعنی احتمال حرمت در آن می‌رود بدون احتمال و جوب البته مرتکب خواهد شد حرامهای چندی را ندانسته و هلاک خواهد شد از روی ندانستگی

مترجم گوید این حدیث شریف اقوی و واضح ادله مطلوبیت احتیاط است در محل شبهه تحریم چه از احکام و چه از موضوعات مستنبطه و موضوعات خارجی و لکن دلالت آن بر وجوب احتیاط محل نظر است چنانکه استیفاء و استقصاء کلام در آن در محل خود خواهد شد ان شاء الله .

فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه گفته است که خطبه خواند امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود بدرستی که خدایتعالی قرار داده است حد‌های چندی را پس نگذرید شما از آنها و واجب کرده است فریضه چندی را پس نشکنید شما آنها را و سکوت ورزیده از چیزهای چندی یعنی بیان احکام آنها را از برای شما نخواست و چنین نیست که سکوت از آنها از جهت فراموش کردن آنها باشد بلکه از روی حکمت و مصلحتی است که رعایت فرموده پس شما زحمت و کلفت آنها را بر خود بار مکنید یعنی چیزها را که شمارا بآن امر یا نهی نکرده اند تکلیف آن را بر خود میندازد بلکه آن رحمتی است از خدایتعالی از برای شما پس قبول کنید آن را پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام که اعمال بر سه قسم است حلال روشن و حرام روشن و چیزها مبینه که محل شبهه است در مابین این دو قسم که نه حلال بودن آنها معلوم و واضح است و نه حرام بودن آنها پس هر کس که ترك کند و واگذارد آنچه را که مشتبه باشد بر او

از گناهان یعنی گناه بودن آن را نداند و لکن احتمال بدهد و حال اینکه آن در واقع گناه و حرام باشد البته اینکس آنچه را که حرام بودن و گناه بودن آن واضح و روشن است ترك كنده تر خواهد بود یعنی جد و جهد و اهتمام در ترك آن بیشتر خواهد داشت و گناهان قرق خدایتعالی هستند پس هر کسیکه چرا کند و بگردد در اطراف نزدیک آنها نزدیک تواند بود که در آنها افتد

مترجم گوید مراد آن حضرت ظاهر این است که گناهان روشن و مجرمانه است که حرمة آن ها ثابت و بی شبهه است شبیه اند به بوستانیکه مالک آن منع کرده باشد مردم را از دخول و وصول بآن البته چنین بوستانی را مالک راضی نمیشود که کسی در اطراف نزدیک آن بگردد زیرا که بسیار میشود که اینکس از جهة سهو و نسیان یا تلبیس و وسوسه نفس یا تجری و طغیان بر مالک بسبب غلبه و شهوت نفس اماره پا در آن بوستان گذارد و از ثمر آن تناول کند و همچنین مواضع شبهه بلکه مکروهات و اوضحة الکراهة بمنزله اطراف و جوانب قریبه بوستان معاصی و مجرمانه اند پس کسیکه مرتکب آنها شد نفس او قوت میگیرد در تجری بر هتک حرمت شرع پس از ارتکاب مجرمات واضحه پروا و پرهیز نخواهد داشت چنانکه بسیاری از کبائر را در قرآن مجید نهی از قرب بآن فرموده است فقال جل ذکروه و لا تقر بوا الفواحش ما ظهر منها وما بطن و لا تقر بوا الزنی و لا تقر بوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن

وامثال ذلك والله يعلم ورسوله و حججه

فرمود و قول آن حضرت که فرمود و سکت عن اشیاء تا آنجا که فرمود فاقبلوها معنی آن این است که هر آنچه از تکالیف شرعیه که بشما نرسیده و بر شما ثابت نشده مکلف بودن شما بآن پس چیزی از آن بر شما نیست و آنرا از پیش خود بر خود بار مکنید پس بدرستی که نرسیدن آن بشما و معاف بودن و معفو بودن شما از آن رحمتی است از خدا بر شما و در این باب فرموده اند که «اسکتوا عما سکت الله عنه» یعنی سکوت ورزید و دم در کشید از آنچه که خدایتعالی سکوت ورزیده است از آن یعنی مکلف بودن شما را بآن بگوش هوش شما نرسانیده پس تحمل کلفت آنرا از شما نخواسته

واز جمله کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در وصیة آن حضرت بفرزند ارجمندش امام حسن علیه السلام که فرمود واگذار گفتار بآنچه را که نمی شناسی و حکم آنچه را که مکلف بآن نیستی

مترجم گوید توضیح اینکلام این است آنچه را که نمیدانی مگو و آنچه را که تکلیف بحکم کردن آن نداری حکم بآن مکن و این فرمایش از آن حضرت بآن بزرگوار مانند بسیاری از خطابات قرآنی که در ظاهر توجه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله دارد و بسیاری از خطابات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله با امیر المؤمنین یا بصدیقه کبری سلام الله علیها و بسیار از خطابات هر یک از ائمه علیهم السلام بامام بعد از خود از «باب ایاک اعنی و اسمعی یا جارة» میباشد چنانکه خود ایشان (ع) در بعض احادیث فرموده اند باین معنی که ظاهر خطاب متوجه باین مخاطب است و باطن و حقیقتش بدیگران است که خطاب مناسب احوال و اعمال ایشان است و در مثل فارسیان بدر میگویند که دیوار بشنود پس این خطاب در اینکلام مبارک در حقیقت و باطن امر متوجه بغير معصومین از امت میباشد و مناسب اهل علم و عصمت نیست چنانکه واضح است

مصنف رحمه الله فرمود و روایت کرده است ثقة الاسلام علیه الرحمه در کافی باسناد خود از زرارۀ بن اعین که گفت سؤال کردم از حضرت باقر علیه السلام که چیست حق خدا بر بندگانش فرمود حق خدا بر بندگان آنست که بگویند آنچه را که میدانند و بایستند و چیزی نگویند در نزد آنچه که نمیدانند یعنی چون حکم قضیه را ندانند سکوت ورزند و باز ایستند از اینکه از روی گمان یا سلیقه یا هوای نفس سخنی در آن گویند و این تفسیر از مترجم است و مصنف علیه الرحمه فقط عبارت حدیث را ذکر کرده و بعد فرمود

و نیز باسناد خود روایت کرده است مثل این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام در آخر آن چنین است که فرمود پس اگر چنین کنند یعنی بمضمون این حدیث عمل کنند حق خدا را ادا کرده باشند و باز باسناد خود از آن حضرت روایت کرده است که

فرمود باز ایستادن در نزد شبهه بهتر است از افتادن در هلاکه یعنی هلاک شدن و ترک کردن تو حدیثی را که روایت نکنی بهتر است از روایت کردن تو حدیثی را که خوب در یاد نداشته باشی و احتمال خطا بر آن بدهی

مترجم گوید ملخص مراد آن است که مقتضای ایمان و تقوی در شبهات احتیاط است پس اگر عملی محل شبهه حرمت باشد باید مکلف باز ایستد از کردن آن عمل تا هلاک نشود بندانستگی و همچنین اگر محل شبهه وجوب باشد باز ایستد از ترک آن و اگر حدیثی را که شنیده در متن آن یاسند آن شبهه داشته باشد و جازم نباشد باینکه آنچه که از آن در حفظ او است همانطور است که شنیده است بدون زیاده و نقصان و بدون تغییر و تبدیل پس احتیاط کند بترک روایت این حدیث تا مبادا کذبی و افترائی در روایت او واقع شود و موجب هلاک او گردد و البته این هلاک بدتر و سخت تر از فقره اولی است

مصنف علیه الرحمه فرمود و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام روایت کرده است باسناد خود از حضرت رضا صلوات الله علیه که فرمود هر که رد کند متشابه قرآن را بسوی محکم آن پس بدرستی که او هدایت یافته است براه راست پس فرمود آنحضرت علیه السلام در جمله اخبار ما متشابه است مثل متشابه قرآن پس رد کنید متشابه آنرا بسوی محکم آن و چنان نباشد که پیروی کنید متشابه آنها را نه محکم آنها را پس باین سبب گمراه شوید

مترجم گوید مراد بر دشمنی متشابه بسوی محکم ظاهر آن باشد که باید متشابه را حمل کرد بر معنائیکه موافق باشد با محکم و مخالف آن نباشد نه آنکه چون متشابه نظر بمعنائیکه انسان از ظاهر او میفهمد موافق رأی و هوای نفس انسان باشد برخلاف محکم انسان همان ظاهر را بگیرد و مورد اعتقاد یا عمل خود قرار دهد و دست از محکم که بی شبهه است بردارد با اینکه احتمال میدهد که مراد خدا یا حجج خدا علیهم السلام بکلام خود این ظاهر نباشد پس باین سبب البته انسان گمراه میشود و بیان روشن تر از این در معنی محکم و متشابه گذشت والله العالم و

رسوله وحججه صلوات الله عليه وعليهم اجمعين

مصنف رحمه الله فرمود و در محاسن برقی است یعنی احمد بن محمد بن خالد برقی علیه الرحمه در کتاب محاسن خود روایت کرده است باسناد خود از محمد بن طیار که گفت فرمود بمن حضرت باقر صلوات الله علیه آیا من حاجه و مجادله میکنی با مردم گفتم آری فرمود که آیا چنان است که هیچ چیز از تو نمی پرسند مگر اینکه تو در جواب آن چیزی میگوئی گفتم آری فرمود پس در این هنگام باب رد کجا است.

مترجم گوید یعنی دیگر چیزی نمی ماند که تورد کنی بر خدا و رسول و امام حال آنکه خدا در قرآن امر فرموده است بندگانش را که چون نزاع کنند بایکدیگر در چیزی رد کنند آنرا یعنی باز گشت کنند در آن بسوی خدا و رسول ﷺ و اولی الامر ﷺ و این فرمایش حضرت با بن طیار کنایه است از اینکه چنین نیست که آنچه را که تو در جواب سائلین میگوئی همه راست و درست باشد پس درست فکر و نظر کن آنچه را که بطور یقین راست و درست و بی شبهه است بگو و آنچه را که شبهه در آن هست که احتمال خطا در آن میدهی باز ایست و مگو و باز گشت کن در آن با امام خود **مصنف رحمه الله** فرمود و مستفاد میشود از این روایات که در این فصل مذکور شد اینکه آنچه که راهی نیست از برای ما بسوی دانستن آن و نمیتوانیم که از راهی علم بآن حاصل کنیم پس آن وا گذاشته شده است از ما یعنی آنرا از ما نخواسته اند و ما مکلف بآن نیستیم و لازم نیست بر ما بلکه جایز نیست از برای ما که خود را مکلف دانیم و بزحمت و مشقت اندازیم بدانستن آن با استنباط تیکه از روی ظن و رأی باشد یعنی چنین نیست که چون در قضیه باب علم بر ما مسدود باشد ما مکلف بتحصیل ظن در آن باشیم و روایت کرده است شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب من لایحضره الفقیه از حضرت صادق علیه السلام که فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود برداشته شده است از امت من یعنی بخشیده شده است خطا و نسیان و آنچه که بجبر و اکراه واداشته شود آنچه که طاقت و توانائی آنرا ندارند و آنچه که نمیدانند و آنچه که مضطرب و بیچاره باشند

و حسد بردن و فال بدزدن و فکر کردن در حالت و سوسه در کیفیت آفرینش مادامیکه سخن را بزبان خود جاری نکرده اند و نیز در آن کتاب روایت کرده است باسناد خود از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود آنچه را که خدایتعالی پوشاند و پنهان داشته علم آن را از بندگان خود پس تکلیف بآن برداشته شده از ایشان و نیز در آن کتاب از آن بزرگوار عليه السلام روایت کرده که فرمود هر که عمل نماید بآنچه میداند کفایت میکند این عمل با علم او را از آنچه که نمیداند

وثقة الاسلام کلینی در کتاب کافی باسناد خود از عمر بن حنظله روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از دو نفر مرد از اصحاب خودمان که در میان آنها نمازعه باشد در دینی یا میراثی پس بمجا که میروند بسوی سلطانی یا بسوی قاضیان که بغیر حق منصوب شده اند آیا حلال است این وجایز است حضرت در جواب او فرمودند هر کسیکه بعنوان تجا کم بنزد ایشان برود در خصوص امر حقیقی یا باطلی پس اینست و جز این نیست که بنزد اهل طاغوت رفته بمجا که و آنچه که از برای او حکم کنند پس این است و جز این نیست گرفتن آن بر او حرام است هر چند که بوده باشد آن از برای او حق ثابتی زیرا که او اخذ کرده است بحکم طاغوت و بتحقیق که خدایتعالی امر کرده است او را که کافر شود بآن چنانکه فرموده است **یریدون ان یتحا کموا الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا** به عمر بن حنظله گفت که عرض کردم بآنحضرت عليه السلام پس چکنند در جواب فرمود نظر کنند بر هر کسیکه بوده باشد از شما شیعیان که بتحقیق روایت کند حدیث ما را و نظر کند در حلال و حرام ما و بداند احکام ما را پس باید راضی شوند باو که حا کم میان آنها باشد پس بد رستی که من او را گردانیده ام بر شما حا کم پس چون او حکم کند بحکم ما و قبول نکنند از او پس غیر این نیست که بحکم خدا استخفاف کرده و بر ما رد نموده اند و رد کننده بر ما رد کننده بر خدایتعالی است و آن در حدشرك بخداست راوی گفت عرض کردم پس اگر از آن دو مرد اختیار کردند هر يك يك نفری را از اصحاب ما پس راضی شدند که آن دو نفر در حق آنها نظر کنند و اختلاف

کردند در آنچه حکم کردند از روی حدیث شما فرمود حکمی که قبول میشود آن حکمی است که عدل و افقه و اصدق آنها در حدیث و اوریع آنها حکم کرده است و بحکم آن دیگری التفات و اعتنا کرده نمیشود راوی گفت عرض کردم هر دو در نزد اصحاب ما عادل و پسندیده شده اند بر وجهی که هیچ يك بريك ديگر زيادتی ندارند آن حضرت عليه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که روایت کرده اند از ما و علة حکم خود قرار داده اند هر خبریکه مجمع علیه است از جهة روایت آن در میان اصحاب خودتان پس آنرا منشأ حکم ما قرار داده و آن اخذ کرده میشود و ترك کرده میشود خبر شاذ که رواة آن کم و در نزد اصحاب شما مشهور نیست پس بدرستی که هر روایتی که مورد اجماع اصحاب شما باشد و در میان آنها مشهور باشد شکي و شبهه در آن نخواهد بود و این است و جز این نیست که امور بر سه قسم است امریست که آشکار و روشن است راستی و درستی آن پس پیروی کرده میشود و امریست که آشکار است نادرستی آن پس اجتناب کرده میشود و امریست که محل اشکال است نه صدق و راستی آن معلوم است و نه غی و دروغ آن آشکار است رد کرده میشود علم آن بخدایتعالی و رسول او عليه السلام فرموده است رسول خدا صلی الله علیه و آله حلالی است که واضح و آشکار است حلیه آن و حرامی است که آشکار و بی شبهه است حرمة آن و در میان این هر دو اموری است که محل شبهه است و معلوم و روشن نیستند پس هر کسیکه ترك کند شبهات را نجات می یابد از محرمات و کسیکه اخذ کند شبهات را مرتکب محرمات گردیده و هلاک میشود بر وجهی که خود نمیداند راوی عرض کرد خدمت آن بزرگوار علیه الصلوة والسلام پس اگر هر دو خبر بواسطه کثرت ثقات در روایت هر دو از شما مشهور باشند چه کنند در جواب فرمود نظر کرده می شود پس هر خبریکه موافق باشد حکم آن با حکم کتاب و سنت و مخالف باشد با عامه پس آن اخذ کرده میشود و واگذار کرده میشود خبری که مخالف با کتاب و سنة و موافق عامه باشد راوی گفت جانم بفدای تو باد خبر بده مرا اگر معلوم شود هر دو خبر موافق کتاب و سنتند لکن یکی از آنها موافق عامه است و دیگری

مخالف بکدام يك از آنها اخذ کرده میشود فرمود عليه السلام هر خبريکه مخالف عامه است پس در آن است حق و رشاد پس راوی عرض کرد فدایت بگردم اگر هر دو خبر موافق باشد با عامه چکنیم آن بزرگوار علیه السلام در جواب فرمود نظر کرده میشود بآنچه که حکام و قضاة عامه بآن مایل تر و راغب ترند آنرا ترك کنند و آن ديگريرا اخذ نمایند گفت عرض کردم اگر حکام آنها در حکم هر دو خبر موافق و مساوی باشند فرمود چون چنین باشد پس منتظر باش تا اینکه حضور امامت برسی و او را ملاقات نمائی پس بدرستیکه ایستادن در نزد شهبات بهتر است از فرورفتن در هلاکت

فرمود مصنف علیه الرحمه موافق این حدیث در معنی اخبار بسیار وارد شده است و شیخ جلیل احمد بن علی بن ابیطالب طبرسی در کتاب احتجاج خود بعد از نقل این حدیث فرموده است این خبر بر طریق فرض و تقدیر وارد شده است زیرا که کم اتفاق می افتد در اخبار اینکه دو خبری وارد شود که هر دو مختلف باشند در حکمی از احکام شرع و موافق باشند با کتاب و سنة و فرض این مثل حکم شستن روی و دستها است در وضو پس بدرستیکه اخبار در شستن آنها بار و بشستن آنها دوبار هر دو وارد شده است پس ظاهر قرآن خلاف اینرا اقتضا نمی کند بلکه اطلاق آن شامل هر دو روایت میشود و مثل این یافت میشود در احکام شرع

واما قول آن حضرت (ع) در جواب سائل که منتظر باش و توقف نما تا اینکه درک خدمت امام خود نمائی مراد آن بزرگوار از امر بآن در زمان تمکن رسیدن بحضور امام عليه السلام است پس اما در وقتیکه غایب باشد و ممکن نشود درک فیض حضور امام عليه السلام و تمام اصحاب ما اجماع بر صحت هر دو خبر داشته باشند و نبوده باشد در آن مقام رجحانی از برای راویان هیچیک از دو خبر بسبب کثرة و عدالت حکم بهر يك از آنها من باب تخییر معین است و دلالت میکند بر آنچه که گفتیم ما آنرا روایتی که از حسن بن جهم روایت شده است و او از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت نموده که گفت عرض نمودم بآن بزرگوار عليه السلام بما میرسد

احادیث مختلفی از طرف شما در آنها چکنیم در جواب فرمود آنچه که از اخبار ما برسد عرض کن بر کتاب خداوند عز و جل و احادیث بی شبهه که از ما در نزد شما است پس اگر شباهت با آنها دارد پس آن از طرف ما میباشد و اگر شباهت با آنها ندارد پس از ما نیست راوی گفت عرض کردم با آنحضرت ﷺ که دو نفر مرد ثقه دو حدیث مختلف برای ما آورده و نقل کرده اند نمیدانم کدام يك از آنها حق است آن حضرت در جواب فرمود وقتیکه حق بودن هیچیک را ندانی پس توسعه داده شده بر تو که بهر يك از آن دو خبر اخذ کنی

و دیگر دلالت دارد بر آن روایتی که روایت نموده است آن را حارث ابن مغیره از حضرت صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود چون بشنوی از اصحاب خود حدیث را و همه ایشان ثقه باشند پس جایز است از برای تو اخذ بهر يك تا آنکه بررسی بنزد امامی که از ما قائم است و عرض کنی بر او و روایت کرده است سماعة بن مهران که گفت سؤ ال نمودم از حضرت صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم بآن حضرت ﷺ که دو حدیث بما میرسد یکی امر میکند ما را که اخذ بآن نمائیم و دیگری نمی میکند ما را از اخذ بآن آن حضرت فرمودند بهیچ يك از آنها عمل نما تا اینکه بنزد صاحب خود بیائی و از آن سؤ ال نمائی راوی گفت عرض نمودم چاره نیست بجز اینکه بیکی از آنها اخذ و عمل شود فرمود اخذ نما آن خبر را که مخالف عامه است تمام شد نقل از کتاب احتجاج مصنف علیه الرحمه فرمود کلینی علیه الرحمه در کافی روایت نموده است از آن حضرت ﷺ که سؤ ال کرده شد از اختلاف حدیث که روایت میکند بعضی آنرا ثقه و بعضی آنرا غیر ثقه فرمود چون وارد شود بر شما حدیثی پس اگر بیابید از برای آن شاهی از کتاب خدا یا از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا اخذ نمائید و الا پس هر کسیکه برای شما آورده سزاوارتر است بآن و نیز در کافی از آن حضرت ﷺ روایت شده است که هر چیزی رد کرده میشود بکتاب و سنت و هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد پس آن باطل است

و شیخ صدوق علیه الرحمه در کتاب عیون الاخبار از حضرت امام رضا علیه السلام روایت نموده است حدیث طویلی را که بیان فرموده در آن بعد از ذکر عرض بر کتاب پس عرض بر سنت را و بعد از آن امر فرموده تبخیر و رد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرموده است آنچه نیاید آنرا در چیزی از اینجوه پس رد کنید علم آنرا بسوی ما پس ما اولی هستیم بآن و نگوئید آنرا بر آیهای خود و بر شما باد بپاز داشتن خود از گفتن بر آئی و بپا بت ماندن و توقف و ایستادن در حالتیکه شما طلب کننده و کوشش کننده باشید تا اینکه بیان آن از ما بشما برسد

و فرموده است ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله علیه در اوایل کتاب کافی خطاب بآن کسیکه تصنیف آن کتاب شریف را از او خواهش نموده ای برادر من خدایتعالی بدارد تورا براه راست و درست بدرستی که نمیرسد کسی را و جایز نیست که تمیز نماید میان اخبار مختلفه که از ائمه علیهم السلام روایت شده بر آئی خود مگر بروجهی که امام علیه السلام فرموده که عرض کنید آنها را بر کتاب خداوند عزوجل پس آنچه که موافق کتاب است آنرا اخذ نمائید و آنچه مخالف کتاب است پس رد نموده و واگذارید و دیگر فرموده و اگذارید از اخبار آنچه را که موافق عامه است پس بدرستی که حق و رشد در خلاف آنها است و دیگر فرموده اخذ نمائید مجمع علیه را پس بدرستی که مجمع علیه شکی در آن نیست و مانمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را و نمی یابیم چیزی را که احوط و اوسع باشد برای ما از اینکه رد نمائیم علم تمام اینها را بخود امام علیه السلام و قبول کردن و فرا گرفتن آنچه که توسعه فرموده است از امر در آن برای ما بفرمایش خود که فرموده بهر يك از دو خبر مختلف که اخذ نمائید برای شما جایز است تمام شد کلام ثقة الاسلام و قول او طاب ثراه که فرمود مانمی شناسیم از تمام آنها مگر اندکی از آن را قصد کرده است باینکه مانمی شناسیم از سه قاعده مذکور که برای ما امام علیه السلام بیان فرموده که عرض بر کتاب و مخالفة عامه و مجمع علیه باشد مگر حکم اندکی از آنچه که مختلف است در آن روایات نه اکثر از آن را بجهة اینکه اکثر شناخته نمیشود از

موافقة کتاب و نه از مخالفة عامه و نه از اجماع پس احوط در گفتار رد علم آن است بسوی عالم یعنی امام علیه السلام و اوسع در عمل و کردار تخیر است از باب تسلیم امر ایشان نه پیروی رأی و هوای نفس یعنی جایز نیست از برای مافتوی دادن و حکم کردن بیکی ازدو طرف بروجه قطعی و هر چند که جایز است برای ماعمل بیکی از آنها من باب تسلیم بواسطه اذن و اجازه از جانب ائمه علیهم السلام بعض فضلاء در خصوص فرموده ثقة الاسلام بیان نموده که این است و جز این نیست که آن مرحوم قدس سره ذکر نکرده است ترجیح را باعتبار افضلیت و اعدلیت و باعتبار کثرت عدد زیرا که اخذ و فرا گرفته احادیث کتاب خود را که کافی است از اصول و کتبی که صدور اخبار آنها از ائمه علیهم السلام قطعی و مورد اجماع تمام اصحاب است تمام شد کلام آن بعض شاید تودر این مقام ایراد کنی بر ما و بگوئی که حکم در هر مسئله در واقع یکی است چنانکه آن مذهب اهل حق است و مراد بشناختن و دانستن احکام شرعیه برای عمل بآنست و احتیاج همه مکلفین بآنها مساوی و یکسان است پس چه وجهی دارد پنهان داشتن بعض مسائل و مبهم گذاشتن آنها

پس در جواب گوئیم اولاً حکمة در اکثر امور شرعیه برای ما معلوم و واضح نیست ثانیاً ممکن است که در این مقام بر سبیل اشاره بیان نمائیم آنچه را که بشکند و بردارد استبعاد تو را در این مورد و باینکه بگوئیم که محتمل است که بوده باشد از جمله حکمتها در امور متشابهة که محل احتیاط است آنکه متمیز و جدا شود کسی که از اهل تقوی و تدین است بواسطه احتیاط در دین وارد نشدن او در متشابهات و دور نزدن او در اطراف آن که بمنزله حمی و قرقی است در شریعة مقدسه بجهة ترس از وقوع در آن که مورد خطر است از کسیکه نیست از برای او تقوی و پرهیزکاری که تجری و جسارت میورزد در طواف و دور زدن در اطراف متشابهات و باک ندارد بافتادن در آن پس باین واسطه است که مردم در درجات و مراتب دینیہ بربیک دیگر فضیلت و زیادتى حاصل مینمایند پس چنانکه ترك کننده شبهات در حلال و حرام و همچنین عمل کننده در آنچه که مردد است در میان فرض و نقل نیست مثل کسیکه هلاک شونده

است از جهة اینکه نمیداند پس همچنین کسیکه هلاک شود از جهة ندانستن نیست مثل کسیکه هلاک شود از جهة دانستن پس مردم بر حسب این تقسیم سه فرقه صاحب سه مرتبه بترتیب مذکور خواهند بود و نیز محتمل است که از جمله حکمتها در صور متشابهه که مورد اختیار است آن باشد که از جانب شارع مقدس توسعه در تکلیف جمهور مردم باشد که برای آنها در بسیاری از احکام حکم بتخیر را اثبات و مقرر فرموده اند و این رحمتی است از جانب خدای عزوجل و بآن مختلف میشود مراتب تکلیف که بواسطه اختلاف مراتب مردم است در عقل و معرفه و شاید فرموده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین اشاره است که در خطبه شریفه خود فرموده و در اوایل این فصل ترجمه آن مذکور شد باینکه فرمود **ولا تکلفوا حرمه من الله لکم فاقبلوها** و حاصل آنست که ما آنچه از حکمتهای احکام شرعیه نمیدانم بیشتر است از آنچه که میدانیم :

پس بعد از این مقدمات میگوئیم و از جمله آنچه که اهل اجتهاد از متشابهات میشمارند و اجتهاد میکنند در تعیین حکم در آن امری است که مردد باشد میان وجوب و ندب و نهی که مردد باشد در میان حرمة و کراهت و در نزد امعان نظر و خوب بکار بردن آن در این مقام تشابهی در هر دو نیست زیرا که آنچه که مطلوب است فعل آن یا ترک آن از چیزهاییست که قابل تشکیک است طلب در آن پس ممکن است اینکه بوده باشد مراتب ثواب و عقاب از برای بندگان بقدر مراتب اراده و کراهت از شارع و تکلیف بندگان بامر و نهی مستلزم آن نیست که بیان مراتب اراده و کراهت از برای ایشان نیز شود زیرا که نیست مدخلیتی از برای علم مکلف بآن و غیر این نیست که آنچه واجب است بر او تمیز و فرق دادن عبادت است از غیر عبادت و اما علم مکلف بمراتب آنچه بآن امر شده است و آنچه از آن نهی شده است و فرق دادن بعضی از آنها از بعضی پس وجوب آن معلوم نیست زیرا که سه دلیلی نیست بر آن از عقل و نقل و این مطلب مثل آن است که ما بنده خود ما را بفعلی یا ترک آن تکلیف می نمایم پس بدرستی که اطاعت و امتثال آن بنده ما را

متوقف نیست بر دانستن او باینکه ما آیا مؤ اخذه میکنیم از او بواسطه مخالفة کردن او یا نه پس در اینمقام چه داعی شده حضرات مجتهدین را که خود را بیجهت بزحمت بر بیراهه انداخته و بجهت تعیین این تکلیف غیر واجب اقامه دلائلی نموده اند که او هن است از بیت عنکبوت و کلماتی بیان کرده اند که سکوت بر آن ترجیح دارد و این یکی از طرقتی است ایشانرا در زیاد کردن مسائل بدون ضرورت و احتیاج در آن و بخدایتعالی پناه می بریم از افعال و اعمال ایشان

مترجم گوید سهل طرق در دانستن معنی محکم و متشابه ورد ثانی بر اول طریقی است که از خود ائمه علیهم السلام برای ما رسیده امثال و تسلیم بر آن کافی است برای نجات از مهالك چنانکه مانع است از اقتحام در شبهات مسالك در روایت کافی حضرت امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه میفرماید **المحکم لیس بشیئین انما هو شیء واحد یعنی محکم آن است که دلالت بر یک چیز کننده دو چیز و اختلاف در معنی آن نباشد پس متشابه خلاف آن خواهد بود چنانکه از باقی حدیث شریف معلوم میشود چنانکه فرموده **فمن حکم بهمالیس فیه اختلاف فحکمه من حکم الله تعالی و من حکم بامر فیه اختلاف فرأى انه مصیب فقد حکم بحکم الطاغوت الحدیث موافق اینمضمون در معنی متشابه حدیث بحار است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده **اما الممتشابه من القرآن فهو الذی انحرف منه متفق اللفظ مختلف المعنی** و در بعض نسخ باین لفظ است «الحرف منه» الخ و بهر دو لفظ خوب واضح و روشن است معنی متشابه از فرمایش آن حضرت که میفرماید متشابه آن است که لفظ آن متفق یعنی یکی و بی شبهه اما معنی آن مختلف باشد و این نیز معلوم است که محکم و متشابه قرآن بامحکم و متشابه اخبار مساوی است چنانکه در روایت و سائل از حضرت ثامن الائمه صلوات الله علیهم روایت شده **ان فی اخبارنا متشابهها که متشابه القرآن و محکما که محکم القرآن** .****

و نیز در خبر بحار از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت شده **والمتشابه**

الذی اشتبه علی جاهله یعنی متشابه آن است که مشتبه باشد بر جاهل آن و همین مقدار بیان از معنی محکم و متشابه برای اهل حق کافی است که از کلام ائمه اطهار علیهم السلام رسیده و احتیاج بقیل و قال در آن ندارد حاصل آنکه محکم آن است که محل اختلاف نشود و تمام افهام در آن متفق باشد و صریح و واضح باشد که امر باخذ و عمل در آن شده و متشابه آن است که محل شبهه و اختلاف باشد در انظار و البته بدیهی است لفظی که دلالت بر شیء واحد کند اختلافی در آن نخواهد بود و اما اگر دلالت بر شیءین یا بیشتر نماید چاره نیست بجز اینکه در آن اختلاف واقع شود پس باین میزان که ما محکم و متشابه را شناختیم میگوئیم آنچه را که در باب هر دو از ائمه علیهم السلام برای ما وظیفه معین شده پس در خبر و سائل روایت شده است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود «فا ما المحکم فتؤمن به و نعمل به و ندین الله به و اما المتشابه فتؤمن به و لا نعمل به» یعنی فرمود اما محکم پس بآن ایمان میآوریم و عمل بآن میکنیم و خدایتعالی را بآن عبادت می نمائیم و اما متشابه پس ایمان میآوریم بآن و عمل بآن نمیکنیم

و در خبر احتجاج از مولانا الرضا علیه السلام روایت شده «انه قال ان فی اخبارنا متشابهاً که متشابه القرآن و محکماً که محکم القرآن فردوا متشابهها الی محکماها و لا تتبعوا متشابهها دون محکماها فتصلوا» و در خبر غوالی اللالی قریب باین معنی روایت شده «قال رسول الله من افتی الناس و هو لا یعلم المحکم من المتشابه فقد هلك و اهلك» پس بنا بر آنچه که ذکر کردیم ما مأمور و موظفیم از ائمه علیهم السلام که رد نمائیم متشابه را بمحکم آن و این امر برای عالم بعلم آنها و عامل بآن سهل و آسان است نه بر جاهل البته بر او دشوار و مشکل است پس از جمله موارد آن در احکام شکوک میگوئیم در خبر و سائل از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است «اذا شککت فابن علی الیقین قال قلت هذا اصل قال نعم» و در قول دیگر آن بزرگوار است آنچه که نص فردی این اصل است «قال سئلت ابا الحسن عن الرجل لایدری اثلثا صلی ام ثمتین قال یبنی علی النقصان و یاخذ بالجزم و یتشهد بعد انصرافه تشهداً خفیفاً

كذلك في اول الصلوة و آخرها و هر دو خبرچه اصل و چه نص محکمند در بنای باقل و اخذ بیقین پس آنچه در مقابل آنها وارد شده است مثل خبر و سائل عن احدهما عليه السلام قال قلت لمرجل لا يدري واحدة صلى او ثنتين قال يعيد «و آنچه مثل این خبر است که فرمود اند اعاده نماید پس مطلوب بودن اعاده محکم است .

اما وجوب آن محل شبهه و از جمله متشابهاست آن اصل است پس حکم آن رد باصل محکم است که ذکر شد و حکم بوجوب نمیتوان کرد که موجب ضلالت خواهد گردید

و بعبارة اخرى منطوق و ملفوظ هر کلمه محکم است و مفهوم آن از جمله متشابه که اخذ بان منهی است چنانکه دلالت دارد بر این روایة و سائل باین مضمون «دخل الحکم بن عتیبة و سلمة بن كهیل علی ابی جعفر عليه السلام فسئلاه عن شاهد یمین فقال قضی به رسول الله صلى الله عليه وسلم و قضی به علی عليه السلام عند کم بالكوفة فقالا هذا خلاف القرآن فقال و این و جدتموه خلاف القرآن قالوا ان الله يقول و اشهدوا ذوی عدل منکم فقال قول الله و اشهدوا ذوی عدل منکم هولاء تقبلوا شهادة واحد و یمینا

و نیز دلالت دارد بر آن روایة بحار از حضرت صادق عليه السلام قال له ابو حنیفة کیف یخرج ای المنی من جمیع الجسد و الله یقول من بین الصلب و الترائب قال ابو عبد الله عليه السلام فهل قال لا یخرج من غیر هذین الموضعین و این دو خبر صریحند در اینکه ملفوظ و منطوق کلام حجة است نه احتمالاتی که از مفهوم آن خارج شود بلکه مفاهیم متشابهاتند که باید رد شوند بمحکمات و از اینجا ظاهر میشود که تعارضی در آیه شریفه نیست **فمن تعجل فی یومین فلا اثم علیه و من تأخر فلا اثم علیه** زیرا که منطوق هر دو شرط محکم است و مفهوم آنها متشابه و الا لازم میآید اختلاف و اعوجاج در قرآن که هر دو منقی است نسبت بقرآن

و نیز از این باب است کلمه امر و نهی در آیات و روایات بر اینوجه که او امر کواشفند از بر و صلاح و نواهی کواشفند از عدم بر و صلاح و ایندو معنی در امر و نهی محکمند اما وجوب در امر و حرمت در نهی محتاج بدلیل دیگر است الا آنکه فرموده اند

نهی در قرآن دلالت دارد بر ترك معاصی کما اینکه در روایت ابن مسعود وارد شده است که فرمود رسول خدا ﷺ یا بن مسعود اذا تلوت کتاب الله تعالی فاتیتم علی آیه فیها امر او نهی فردوها نظراً و اعتباراً فیها دلالتی عن ذلك فان نهیه یدل علی ترك المعصیه و امره یدل علی البر و الصلاح پس گفتن هر امری دلالت دارد بر وجوب یا هر نهیی بر حرمة بدون حجة قائم بر آن تکلم بدون علم است که جایز نیست پس در مورد امر و نهی و موارد دیگر که محل شبهه باشد از متشابهات رد آن به محکومات لازم و واجب است و بحث کردن در آن و ساکت نشدن از آن و خود را بقیل و قال انداختن از اموری است که ائمه علیهم السلام ما را از آن منع و رد فرموده اند چنانکه احادیث مذکوره در این فصل بآن دلالت صریحه دارد و فرمایش مصنف علیه الرحمه در آخر بآن اشاره است

فصل نهم

در ذکر جمله از آیات و اخبار بگه وارد شده است در

ذم اجتهاد و متابعت آراء و منع از آنها

و شاید تو بگوئی از کجا گفتمی که شارع منع کرده است از اجتهاد و عمل بر رأی و اینکه منع از آنها میباشد معروف از مذهب امامیه حتی میان مخالفین آنها اگر چنین سؤالی از ما نمائی در جواب گوئیم اول کسیکه منع کرده است از پیروی و اتباع رأی و وطن و ارتکاب اجتهاد خداوند سبحانه میباشد که فرموده است و عزیز است گوینده آن ان یتبعون الا الظن وان الظن لا یغنی عن الحق شیئاً و نیز آن سبحانه فرموده است ان یتبعون الا الظن وان هم الا یخروون ای بقولون بالتخمین و نیز فرموده است وان هم الا یظنون و نیز فرموده است و اتبعوا اهلهم بغیر علم و نیز فرموده است خداوند عزوجل و لا تقف مالیس لك به علم و نیز فرموده است و لا تقولوا لما تصف السنتکم الكذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الكذب و نیز فرموده است قل أرأیتم ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه

حراماً وحلالاً قل آله اذن لكم ام على الله تفترون ونيز فرموده است ولو تقول علينا بعض الاقاويل لا خذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و نيز فرموده است قل انما حرم ربى الفواحش اللى قوله وان تقولوا على الله ما لا تعلمون ونيز فرموده است وقال الم يؤخذ عليهم ميثاق الكتاب ان لا يقولوا على الله الا الحق ونيز فرموده است وان احكمم بينهم بما انزل الله ولا تتبع اهوائهم واحذرهم ان يفتنوك عن بعض ما انزل الله اليك ونيز فرموده است و ما اختلفتم فى شىء فحكمه الى الله وله الحكم واليه ترجعون ونيز فرموده است ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الكافرون ودر آيه ديگر ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون ودر آيه ديگر ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

مترجم گوید چون بيان و تفسیر آیات قرآنيه شأن ووظيفه ائمه تعليم عليهم صلوات الله الملك العظيم میباشد لذا صرف نظر از ترجمه ظاهر آیات کریمه نموده و واگذار بمحال خود گردید پس هر که خواهد رجوع نماید در تفسیر آنها باخبار و آثاریکه در مراد بآنها وارد شده فرمودودر حدیث قدسی آمده است که خداوند سبحانه فرموده است ایمان بمن نیاورده است کسیکه تفسیر کند کلام مرا برأى خود و نیست بردین من کسیکه استعمال کند قیاس را در دین من و شیخ صدوق علیه الرحمة در کتاب امالى خود همین حدیث را روایت کرده و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت شده است خبری که مشهور است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر که تفسیر نماید قرآنرا برأى خود و حق گفته باشد پس بتحقیق خطا کرده است

و در کتاب نهج البلاغه از جمله کلام حضرت امیر المؤمنین عليه السلام که در مذمت اختلاف علماء در فتوى و عمل بقیاس بیان فرموده آن است که میفرماید وارد میگردد بریکی از حکام قضیه مشکله در حکمی از حکمها پس حکم میکنند در آن مسئله برأى خود بعد از آن وارد میشود ذات همان قضیه بر غیر آن حاکم پس حکم میکنند

بر آن حاکم ثانی در آن قضیه بخلاف قول حاکم اول بعد از آن جمع میشوند حکم کنندگان بآن احکام نزد پیشوای خودشان که طلب قضا کرده است از ایشان و ایشان او را پیشوای خود ساخته اند پس نسبت میدهد بصواب همه اندیشه‌های مخالف آن اصحاب را و حال آنکه خدای ایشان یکی است و پیغمبر ایشان یکی است و کتاب ایشان یکیست آیا امر فرموده است حق سبحانه و تعالی ایشانرا باختلاف در مسئله پس فرمان برده اند او را در آن حکم یا نهی کرده ایشانرا از آن اختلاف پس نافرمانی کرده اند ایشان او را یا فرو فرستاد حق سبحانه و تعالی دینی که ناتمام است پس یاری خواسته بایشان بر تمام گردانیدن آن یا بوده اند ایشان شریکان حق سبحانه در گفتار و جوه تا مرایشانرا باشد که قائل شوند بآن مقالات مختلفه و بر خدا باشد که راضی شود بآن مقال یا فرو فرستاد حق سبحانه دینی را که کامل است و تمام پس تقصیر کرده رسول او صلی الله علیه و آله از رسانیدن آن و ادا نمودن آن برانام و حق سبحانه میفرماید در کتاب خود ما فرطنا فی الكتاب من شیء و فیه تبیان کل شیء یعنی تقصیر نکرده ایم در کتاب خود از هیچ چیز در هیچ باب و در آن کتاب است بیان هر چیزی و باز ذکر فرموده «ان الكتاب یردق بعضه بعضاً و اذنه لا اختلاف فیه» یعنی بدرستی که این کتاب تصدیق کننده است بعضی از آن مر بعضی دیگر را یعنی جمیع آیات قرآنی موافق اند و بدرستی که بهیچوجه اختلاف نیست در او و باز فرموده و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافاً کثیراً یعنی اگر بودی این کتاب بزرگوار از نزد غیر کردگار هر آینه یافتندی در او اختلاف بسیار پس آن بزرگوار فرمود بدرستی که قرآن ظاهر او نیکو و خوش آئینده است بانواع بیان و باطن آن عمیق است و بی پایان فانی نمیشود یعنی بآخر نمیرسد سخنهای عجیبه آن و بنهایت نمی انجامد اشیاء غریبه آن و زایل نمیشود شبهات ظلمانی مگر بانوار ساطعه قرآنی گفته است ابن ابی الحدید در نزد شرح او اینکلامرا که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید سزاوار نیست اینک که حمل کرده شود جمیع آنچه در کتاب عزیز است بر ظاهر او پس بسا ظاهریست که آن مراد باو امر باطن

دیگر است و مراد آن بزرگوار از این بیانات رد بر اهل اجتهاد است در احکام شرعیه و فاسد و باطل کردن قول کسی است که گفته است هر مجتهدی مصیب است و اینکه قائل باجتهاد از پنج وجه و جهة مرتکب اجتهاد خود میشود که هر پنج وجه باطل است **اول** آنکه چون خداوند سبحانه یکتا است و رسول او ﷺ و کتاب او یکی است واجب است اینکه نبوده باشد حکم در هیچ واقعه مگر یکی مانند پادشاهی که میفرستد بسوی رعیت خود رسولی را با فرمان خود که امر میکند در آن فرمان با و امریکه اقتضا میکند پادشاه بودن و امیر بودن او پس بدرستی که جایز نیست که در او امر او اختلاف و تناقض باشد و اگر در آنها تناقض باشد هر آینه آن پادشاه نسبت داده میشود بجهل و سفاهت.

وجه دوم آنکه خالی نیست اختلافی را که اهل اجتهاد بسوی آن میروند و مرتکب میشوند یا آن است که مأمور بآن هستند یا منهی از آن میباشد و اول باطل است بجهة اینکه نیست در کتاب و سنت چیزی که ممکن باشد که مجتهد دلیل خود قرار دهد در بودن اختلاف مأمور به و دویمی که از آن نهی شده اند حق است و لازم میآید از آن حرام بودن اختلاف از مجتهدین

وجه سوم آنکه یا دین اسلام میباشد ناقص یا تمام پس اگر ناقص باشد می باشد خداوند سبحانه بتحقیق استعانه نموده است بوسیله مکلفین بندگان خود بتمام کردن شریعه ناقصه که رسول خود را برای او فرستاده و استعانه یا برسبیل نیابته از آن سبحانه باشد یا برسبیل مشاکله و مشار که با او هر دو سبیل کفر است و در صورت دوم که تمامیت آن است باین معنی که خداوند سبحانه دین را تمام نازل کرده است پس در تبلیغ آن رسولش تقصیر نموده یا اینکه رسولش تمام و کمال رسانده و تقصیری در تبلیغ نفرموده پس اگر بوده باشد اول یعنی رسول او تقصیر در رساندنش کرده آن کفر است نیز و اگر دویمی باشد یعنی رسول بتمام رسانده پس بتحقیق باطل است اجتهاد بجهة اینکه اجتهاد این است و جز این نیست در چیزهایی است که بیان نشده باشد و واضح و روشن نباشد و اما آنچه که متبیین و آشکار باشد اجتهاد را در

آن راهی و مجالی نیست

وجه چهارم استدلال بقول خدایتعالی مافرطنا فی الکتاب من شیء و قول آن سبحانه فیه تبیان کل شیء و نیز قول خدایتعالی ولارطب ولا یابس الا فی کتاب هبین پس همه این آیات دلالت کننده اند بر اینکه کتاب عزیز مشتمل است بر جمیع احکام پس هر چه در قرآن نباشد واجب و لازم است که از شرع نبوده باشد

وجه پنجم قول خدایتعالی ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیہ اختلافاً کثیراً

پس گردانید خداوند علی اعلی اختلاف را دلیل بر اینکه از جانب غیر خدا باشد و لکن قرآن از جانب خداوند سبحانه میباشد و در او اختلافی نیست لکن قرآن بادلۀ قاطعه دلالت کننده است بر صحت نبوة و پیغمبری پس بنا بر این (یعنی چونکه از طرف خدا می باشد و دلالت دارد بر صحة نبوة) واجب است که نبوده باشد در قرآن اختلافی و بعد از این گفته است ابن ابی الحدید عبار تیکه معنی آن این است .

و بدانکه باین وجوه پنجگانه امامیه و نقی کننده گان قیاس و اجتهاد در شرعیات تمسک جسته اند و بتحقیق اصحاب ما در کتب خودشان تکلم بر آن کرده اند تمام شد کلام ابن ابی الحدید

فرمود مصنف علیه الرحمه میگویم من و در این کلام ابن ابی الحدید دلالتی است بر اینکه معروف از مذهب امامیه منقی بودن اجتهاد است حتی در نزد مخالفین از ایشان همچنانکه از مذهب امامیه نقی قیاس معروف است

و در نهج البلاغه نیز از کلام امیر المؤمنین علیه السلام در صفة کسیکه متصدی حکم شود از امة و حال اینکه اهلیت آنرا نداشته باشد بدرستی که دشمن ترین خلائق نزد خدایتعالی دومرد هستند یکی از آنها کسی است که خدایتعالی را گذار کرده باشد او را بخودش پس آنکس از راه عدالت و میانه روی بر گشته و فرو رفته و شاد است بکلام بدعت و خواندن مرد مرا بگمراهی و ضلالت خود پس آن شخص موجب فتنه مردمان است و باعث گمراهی کسانیکه پیش از او بوده اند و کسانیکه با او اقتدا

کنند در حال حیوة او بعد از وفاة او و حمال خطاهای مردم و در گرو خطیئه خود میباشد و مرد دویم کسی است که جمع کرده و فراهم آورده جهل و نادانی را و اندازنده است آن را در میان نادانان امت و بطمع خود را در ظلمتهای فتنه و فساد فریب داده و گرفتار نموده کور دل است بآنچه در آن مصلحت مردمان است و جاهلست بنظام امور و مصالح بتحقیق نام نهاده اند او را مردمان جاهل دانا بعلوم شریعة و حال آنکه نیست دانا بامداد کرد پس بسیار خواست از جمع آوردن آنچه نیکه اندکی از او بهتر است از آنچه بسیار است

مترجم گوید مراد فکرهای فاسده و اندیشههای بیهوده است در مسائل باطله

و شبهات و آراء مضله و این بدیعی است که قلیل آن بهتر از کثیر است حضرت فرمود تا آنکه چون سیراب شد این نادان شبیه بعالم از آب متعفن گندیده یعنی اعتقادات فاسده و پرشد از مسائل بی فایده ناپسندیده نشست در میان مردمان در حالتی که حکم کننده است میان ایشان ضامن شونده از برای خلاص گردانیدن آن چیزیکه پوشیده است بر غیر او از مسائل پس اگر فرود آید باویکی از قضایای مشکله مبهمه آماده سازد از برای آن سخنان بی فایده ضعیفه و سست که از رأی و فکر فاسد خود تهیه نموده پس بآن رأی فاسد خود قطع حاصل کند پس او از پوشیدگی شبههها افتاده است در امور و اهیه که مانند تار عنکبوت است یعنی مانند مگس افتاده در بافته عنکبوت که از ضعف ممکن نیست او را که خلاص شود از آن نمیداند که بصواب حکم میکند یا بخطا پس اگر اتفاقاً بصواب رسیده در آن حکم می ترسد از آنکه او خطا کرده باشد و اگر بخطا حکم کرده باشد امید میدارد که صواب گفته باشد در آن نادان نیست بسیار خبط کننده در میان نادانان یا بسیار بسر در آئینده در نادانیهای خود رونده است در ظلمات جهل و سواره است بر شترهاییکه پیش راه خود نه بینند نگزیده بر علم و دانش بدنشان بر نده یعنی از هیچ علم دین منتفع نشده و بهره نبرده می افکند و روایتها را مانند افکندن باد گیاه خشک شکسته را یعنی همچنانکه باد گیاه را منتشر می سازد و انتفاع از او سلب مینماید او نیز علوم و روایات را از انتفاع بدرمی برد بخداسو گند

که نیست قادر و توانا بیاز گردانیدن و تقریر کردن آنچه وارد شده است بر او از مسائل بحساب نمیگیرد علم را در چیزی از آنچه انکار دارد آنرا و نمیداند یا آنکه گمان نمیبرد که علمی که ورای اعتقاد او است فضیلتی داشته باشد پس قول حق را اعتبار نمی کند و نمی بیند آنکه از ورای آنچه رسیده است از آن مذهبی و راهی باشد مرغیر او را یعنی گمان آن نادان آن است که مذهب حق آنست که او دارد و اگر تاریک و پوشیده شود بر او کاری بپوشاند آن کار را بجهت آنکه میداند از جهل نفس خود بمسائل و نمیخواهد که آشکارا شود حال او فریاد میکند بزبان حال از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد بآواز بلند از دست ستم او میراثها بسوی خدا شکایت میکنم از گروهی که زندگانی مینمایند در حالتیکه جاهلانند و میمیرند در حینی که گمراهانند نیست در میان ایشان کلائی که کاسد تر باشد از کتاب خدا وقتی که خوانده شود چنانچه حق خواندن آن است و نیست هیچمتماعی را بحدی تر و نه گران تر از روی بها از کلام خدا هر گاه که تحریف و تغییر داده شود از مواضعش و تاویل کرده شود بر اغراض فاسده و نیست نزد ایشان زشت تر از معروف و نه نیکوتر از منکر زیرا که با اول مخالف و بادویم موافقند گفته است ابن ابی الحدید در شرح اینکلام اگر گفته شود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرق گذاشته است میان ایندو مرد که یکی از آنها کسی است و گذاشته است خدای تعالی او را بخودش و دیگری کسی است بجهالت و نادانی افتاده پس بدرستی که هر دو در ظاهر یکبست و گرفتار نادانی و جهالت می باشند گفته شده است علة فرق آن است که مرد اول پس او کسیست که در اصول عقاید گمراه شده مثل کسانیکه قائل بشریک و مانند میباشند برای خدای تعالی و نیز قائل بجبر در افعال آن سبحانه و امثال آنهاستند آیا نمی بینی که فرموده است در صفة آن شخص اول که فرورفته است در کلام بدعت و دعوت بضلالت و این اشعار دارد و بآنچه که ما گفتیم آنرا که مراد بمرد اول متکلم در اصول دین است و او از راه حق بضلالت افتاده و از اینجهت فرموده است که موجب فتنه مردمان و باعث ضلالت پیش از خود و بعد از خود از ایشان میباشد و امامرد دویم پس

او کسی است که خود را در فروع شرعیات فقیه داند و حال آنکه از اهل آن نیست مانند فقهاء سوء آیا نمی بینی که فرموده آن شخص دویم را که می نشیند در میان مردم برای حکم کردن .

و نیز فرموده است فریاد میکنند از جور حکم او خونهای بناحق ریخته شده و می نالد از دست ستم او میراثها و نیز از جمله کلام آنحضرت است صلوات الله علیه در نهج البلاغه در ضمن خطبه پس از ذکر صفات حمیده پسندیده متقیان و خوبان میفرماید در صفات مخالفان و مدعیان حق و شخصی دیگر که بتحقیق نام نهاده است خود را نادانا و حال آنکه نیست دانا پس فرا گرفته است نادانیهها و جهل مرکب خود را از نادانان تبه روزگار واخذ نموده گمراهی هارا از گمراهان نابکار و برپای کرده از برای مردم دامهای حیل را از ریسمانهای فریب و از گفتار دروغ بتحقیق که حمل کرده کتاب الهی را بر اندیشههای باطل خود و میل داده حق را بر آرزوهای عاطل خود ایمن میگرداند مردم را از گناهان عظیم و آسان میگرداند گناهان بزرگ را آن لئیم میگوید که باز میایستم نزد شبیهها و از آن احتراز مینمایم و حال آنکه در آنها افتاده و می گوید که گوشه میگیرم از بدعتها و کارهائیکه مخالف شریعة غر است و حال آنکه در میان بدعتها خواب کرده و با آن دست در آغوش آورده پس شکل او همچو شکل آدمی است و دل او دل حیوان است نمی شناسد باب هدایت را تا پیروی کند آنرا و نه باب کور دل و جهالت را تا باز ایستد از آن پس این شخص مرده زندگان است بحسب صفات چه متصف است بجهلی که موت ابدی است در صورت حیات پس کجا میروید ای مردمان گمراه و از کجا باز گردانیده می شوید و حال آنکه نشانههای هدایت قائم اند در دین و علامات روشن اند در میان مسلمین و منارهای بلند بر پا شده در زمین بجهة تحصیل شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس بکجا حیران و سرگردان گردانیده میشوید در تباهی بلکه چگونه متحیر و متردد میشوید در گمراهی و حال آنکه در میان شما هستند اهل بیت پیغمبر شما علیهم الصلوة والسلام و ایشان زمامهای حقند که مردمان را بطریق حق می کشند و زیانهای صدقند یعنی ترجمان

وحی الهی پس فرود آورید ایشانرا بر نیکوترین منزلهای قرآن
مترجم گوید که آن وجوب موده ایشان است چنانکه فرموده عز اسمہ
قل لا استئکم علیه اجراً الا الموده فی القربی وعصمت و طهاره ایشان است ببران
و یظہر کم تطہیراً و علوم بی پایان و رسوخ ایشان در آن است بحکم و ما یعلم
ناویدہ الا اللہ و الراسخون فی العلم و اطاعت ایشان است بفرموده اطیعوا اللہ
و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

فرمود وارد شوید بر ایشان چون فرود آمدن شتر تشنه بآب گوارا ایگروه
 مردمان فرا گیرید اینروایت را از خاتم پیغمبران صلی اللہ علیہ و آلہ بدرستی که میمیرد کسیکه
 مرد از ما و حال آنکه نیست مرده بلکه زنده است نزد خدا یتعالی و می پوسد
 آنکه پوسید از ما و حال آنکه نیست پوسیده

مترجم گوید این اشاره است باینکه اولیاء اللہ نمی میرند و نمی پوسند چه
 بعد از رحلت ایشان آثار پسندیده و نام و نشان ایشان بر صفحه روزگار میماند و در
 آخره متصف بصفه بل احياء عند ربهم پس ایشان زنده هر دو سرا باشند فرمود
 پس قائل مشوید بآنچه نمی شناسید زیرا که بیشتر حق در آن چیزی است که انکار
 میمائید و علم بآن ندارید پس بگفتار بی دانش زبان میلائید و معذور دارید کسی
 را که حجتی نیست شما را بر او و منم آن شخص آیا عمل نکردم در میان شما بیار
 گران بزرگتر (که آن قرآن است)؛ و آیا نگذاشتم در میان شما بار کوچک تر را
 (که عترت سید البشر است) و مر کوز ساختم در میان شما و ثابت گردانیدم علم و
 ایمان و نشانه اسلام را و واقف گردانیدم شما را بر حدود مسائل حلال و حرام و
 پوشانیدم بشما لباس عافیت و درستکار ی را از عدالت خود و گسترانیدم از برای شما
 امر بمعروف و مشروع را از گفتار و کردار خود و بنه و دم بشما خلقهای شایسته و
 خویهای پسندیده از نفس خود پس بکار مدارید اندیشه را در آنچه در نمی یابد نهایت
 آنرا بصر بصیرت و در نمی آید بسوی آن اندیشه های فکرت

مترجم گوید این نهی است از استعمال رأی و نظر در دقایق مسائل الهیه

وامر معاد بدون اخذ از پیغمبر و اوصیاء آن حضرت صلوات الله علیهم که موجب هلاکت و ضلالت خواهد بود

فرموده مصنف از جمله کلام آن حضرت است صلوات الله علیه در خطبه نهج البلاغه و نیست هر صاحب دل عاقل و دانا و نه هر صاحب گوش شنوا و نه هر خداوند بینائی بینا پس ای عجب چیست مرا که تعجب نکنم از خطاهای اینترقه‌ها بر اختلاف حجت‌های ایشان در دین و مذاهب که میروند در اثر پیغمبر خود واقفاندا نمیکنند بعمل وصی نبی خود و نمیگردند بغیب یعنی ایمان بخدا و اعتقاد بسرای عقبی و ثواب و عقاب و عفة نمیورزند از عیب و افتاده‌اند در شک و ریب عمل میکنند در شبه‌ها و میروند در پی شهوتها و آرزوها معروف در میان ایشان آن چیزی است که خود شناخته‌اند بمیل طبیعت نه بقانون شریعت و منکر نزد ایشان آن چیزی است که منکر شناخته‌اند نه بفرموده حضرت عزت پناه گرفتن ایشان در مشکلات بسوی نفس‌های ایشان است نه بسمن سید کائنات و اعتماد ایشان در مبهمات بر آیهای خودشان است گوئیا هر مردی از ایشان امام نفس خود است و خود را محتاج بامامی نمیداند بتحقیق که فرا میگیرد از نفس خود در چیزی که می بیند به بندهای استوار و سببهای محکم یعنی آنچه اخذ مینماید از نفس خود در استحکام مانند احکام الهی میدانند و از جمله کلام آن بزرگوار است صلوات الله علیه در نهج البلاغه بدانید ای بندگان خدا بدرستی که مؤمن باید حلال بداند آنچه را که در سال قبل حلال میدانست و حرام بداند آنچه را که حرام میدانست و آنچه را که مردم از نو پدید می‌آورند حلال نمیکند آنچه بر شما حرام بود و لکن حلال آن چیزی است که خدا بآیتعالی حلال کرده و حرام آن چیزی است که آن سبحانه حرام کرده یعنی تغییری و تبدیلی در حلال و حرام خدا نمیتوان نمود

و در تهذیب بسند خود از حضرت ابی‌جعفر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اگر حکم کنم در قضیه میان دو نفر پس باز برگردند در آن قضیه و نزد من آیند زیاد نمیکنم آنها را بقول دیگری غیر از

آنچه میان آنها حکم کرده ام بجهت اینکه حق متغیر نمیشود .

و در این دو خبر دلالة واضحة روشن است بر باطل بودن آنچه مشهور است میان مجتهدین و بر آن است بناء اجتهاد و بر اجتهاد است بناء آن آنکه از برای مجتهد جایز است که برگردد از قول خود چون معلوم شود خرابی دلیل او و مانند آن دو خبر است در دلالة آنچه روایت کرده است او را کلینی در کافی باسناد خود از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت صادق علیه السلام از حلال و حرام پس فرمود حلال محمد حلال است تاروز قیامت و حرام محمد حرام است تاروز قیامت نمی باشد غیر آن و نمی آید غیر آن و مانند آنها است در دلالت آنچه در نهج البلاغه است از فرمایش امیر المؤمنین علیه السلام در ذکر قرآن است که فرموده خدایتعالی تمام کرد بقرآن نور خودش را و بعد کمال رسانید بسبب قرآن دین خود را و قبض نمود روح پیغمبر خود صلی الله علیه و آله را در حالتی که بتحقیق تمام نمود و فراغت حاصل کرد به بیان احکام هدایت بسوی خلق خدا بسبب قرآن پس تعظیم و تکریم کنید از حق سبحانه و تعالی آنچه تعظیم فرموده ذات خود را بآن یعنی تکریم و تعظیمی که مناسب تعظیم کردن او باشد مرئوس خود را پس بدرستی که او نبوشانید از شما چیزی را از دین خود و نگذاشت چیزی را که باو خوشنود باشد از اعمال صالحه یا مکروه شمارد از افعال سمیه مگر که گردانید برای آن نشانه هویدا و علامت استوار و آشکارا که باز دارد از آن مکروه را یا بخواند بسوی مرضی خود پس رضا و خوشنودی او و خشم و غضب او در آنچه باقی مانده است از زمان یکی است یعنی حکم الهی در بودن چیزی مرضی یا مستحوط او یکی است در همه اوقات .

و بدانید که خدایتعالی هر گز خوشنود نمیشود از شما بچیزی که خشم کرده باشد بآن و راضی نبوده از آن بر کسیکه بود پیش از شما و هر گز خشم نمیکند بر شما بچیزی که خوشنود شده باشد بآن از کسی که بود پیش از شما و جز این نیست که شما سیر میکنید در علامتی نمایان و سخن میکنید به باز گردانیدن سخن که گفته اند آن را مردانی که پیش از شما بودند یعنی ادله واضحة که متداول بود میان پیشینیان

شما بآن تکلم میکنید اینزمان گفته است ابن ابی الحدید در شرح این خطبه که فرمایش آن حضرت که فرموده رضا و خوشنودی خدا و سخط و غضب او سبحانه در آنچه باقی مانده از زمان یکبست معنی او آن چنان است که هر چه از احکام الهی صریح و واضح نباشد از حیث رضا و سخط و مورد نظر واقع شود جایز نیست علمارا اینکه اجتهاد کنند در آن و بعضی را حکم بحلیت و پاره را حکم بحرمت نمایند بلکه خوشنودی و غضب خداوند سبحانه یکبست پس جایز نیست از برای قومی که فتوی دهند بحلال بودن یا حرام بودن شیئی از اشیاء که رضایه خط خدا را در آن نمی دانند و همین فرمایش دلیل صریح بر حرمت اجتهاد میباشد و مکرر از امثال این فرمایش از آن حضرت صدور یافته و قول آنحضرت که فرموده و بدانید که خدایتعالی هرگز خوشنود نمیشود از شما بچیزی تا آخر معنای او آنستکه خداوند سبحانه راضی باختلاف فتوی و احکام از شما نمی شود چنانکه راضی نشده است باختلاف امم سابقه پیش از شما پس غضب خدا شامل شد ایشان را نظر باختلاف ایشان و خداوند سبحانه فرموده است **الذین فرقوا دینهم و كانوا اشیعاً لست منهم فی شیئی** و همچنین غضب نمیفرماید بر شما در حال اتفاق که همان را پسندیده و اختیار فرموده از برای پیشینیان از شما تمام شد کلام ابن ابی الحدید .

و در تفسیر ابی محمد امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت فرموده که آن بزرگوار فرمود ای گروه شیعیان ما وای کسانی که دارای ولایت ماهستید پرهیزید و دوری نمائید از اصحاب رأی پس بدرستی که ایشان دشمنان سنتند از احادیث معصومین علیهم السلام فراری کنند و دورند از حفظ کردن آن و منزجر و خسته اند از اینکه سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگاه دارند و بآن عمل نمایند پس برای وهوای خودشان بندگان خدا را خدمتکاران خود قراردادند و مال آنها را برای خودشان دولت گرفته اند و گردنهای مردم را ذلیل کرده و در تحت ریاست خود در آورده اند مردم از آنها اطاعت می کنند مانند اطاعت آنها از سگها یعنی ناچارند از ترس اذیت آنها اطاعت کنند آنها را و منازعه مینمایند با حق و اهل او خودشان را

شبهه‌آئمه صادقین قرار داده‌اند و حال آنکه ایشان از نادانان و کفار و ملامینند پس سؤال کرده میشوند از آنچه نمی‌دانند پس تکبر می‌کنند اینک اقرار کنند که ایشان نمی‌دانند پس با دین خدای تعالی معارضه مینمایند بر رأیهای خودشان و خودشان گمراه و دیگرانرا نیز گمراه مینمایند آگاه باشید اگر دین خدای تعالی بقیاس درست می‌شد هر آینه مسح کردن زیر پای سزاوار تر بود از روی پا .

و کلینی علیه الرحمه در کافی از حضرت ابی‌جعفر امام باقر علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود که خطبه خواند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس فرمود ای مردم جز این نیست که ابتداء واقع شدن فتنه‌ها هواهای شیطانی است که پیروی کرده میشود و حکمهایی است نفسانی که از خود پیدا کرده شود مخالفة کرده میشود در آن هواء احکام کتاب خدا و حاکم میگرددند بر آن رأیهای باطله و حکمهای مبتدعه مردانی مردانی را بر غیر دین خدای تعالی پس اگر باطل خالص می‌بود از آمیزش حق پنهان نمی‌بود باطل (برهیچ صاحب عقلی) و اگر حق خالص می‌بود از آمیختگی (واقع نمی‌شد اختلافی) بریده می‌شد از او زبانهای معاندین و لکن فرا گرفته میشود از اینکه حق است قبضه و از اینکه باطل است پاره پس آمیخته میشوند بیکدیگر (و آورده میشوند با هم) پس آنجا یعنی نزد امتزاج حق بباطل مستولی میشود شیطان بر دوستان خود و نجات می‌یا بند از خطرات این شبهه آن کسانیکه پیشی گرفته است از برای ایشان از جانب خدای تعالی حالتی نیکو که آن عنایت الهی است

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حدیث طویلی که آن حضرت فرمود و هر کسی که کور دل باشد فراموش مینماید ذکر را و پیروی می‌کند ظن را و با خالق خود مبارزه کرده خواهد بود گفته شده است مراد بذکر قرآن است یعنی قول خدا **یتعالي و ان الظن لا یغنی من**

الحق شیئاً

و نیز کلینی باسناد خود روایت کرده است از مسعدة بن صدقه که او گفت

خبر داد مرا جعفر بن محمد علیهما السلام از پدر بزرگوار خود که علی علیه السلام فرمود هر کسی که قرار دهد نفس خود را از برای عمل بقیاس در دین همیشه روزگار او در جهل و اشتباه میباشد و کسیکه عبادت کند خدایتعالی را برای همیشه هست روزگار او در پستی و فرو رفتن و زایل شدن و نیز مسعده گفت و فرمود ابو جعفر علیه السلام هر کسیکه فتوی بدهد مردم را برای خود پس بتحقیق عبادت کرده خدا را بآنچه که نمیداند پس بتحقیق ضدیت و معارضه نموده با خدا یتعالی برو جهی که حلال کرده و حرام کرده، است در آنچه که نمیداند و در کتاب بصائر الدرجات باسناد خود روایت کرده است از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود اگر تحدیث کنیم مردم را در دین خدا برای خودمان گمراه می‌شویم چنانکه گمراه شدند کسانیکه پیش از ما بودند و لکن تحدیث می‌کنیم مردم را از جانب پروردگار خود بواسطه پیغمبر او صلی الله علیه و آله که بیان کرده است از برای ما

و در کافی روایت کرده است آنچه را که نزدیک بهمین است پس چون بوده باشد اعتماد بر رأی از اهل عصمت که موجب ضلالت گردد پس چگونه خواهد بود از غیر ایشان علیهم السلام و نیز در کافی روایت نموده باسناد خودش از محمد بن مسلم که گفت گفتم با امام صادق علیه السلام اینکه قومی از اصحاب ماتفقہ میکنند و میرسند بعلمی و روایت می کنند احادیث را پس وارد می شود بر آنها چیزی پس می گویند در آن چیز بر رأی خودشان فرمودند امام علیه السلام در جواب او جایز نیست بر رأی خودشان بگویند و هلاک نشده اند گذشتگان مگر برای خاطر همین رأی دادن و از پیش خود گفتن و نیز در کافی باسناد خود از آن حضرت علیه السلام روایت نموده که فرمود نهی میکنم تورا از دو خصلت پس در آن دو هلاک شدند مردم نهی میکنم تو را از اینکه عبادت کنی خدایتعالی را باطل و فتوی بدهی بآنچه که نمیدانی .

و نیز در کافی از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده است که گفت گفتم بحضرت ابی الحسن اول علیه السلام چگونه خدایتعالی را بیگانگی بپرستم پس فرمود ای یونس نبوده باش بدعة گذارنده در دین خدا کسیکه نظر کند بر رأی خود هلاک میشود

و هر کسیکه وا گذارد اهل بیت پیغمبر خود را گمراه می‌شود و کسیکه ترك کند کتاب خدا و قول پیغمبرش را کافر می‌شود

و در بصائر الدرجات روایت کرده است از ابی الحسن علیه السلام که فرمود جز این نیست هلاک شدن پیش از شما مردم بواسطه عمل کردن بقیاس و بدرستی که خدای تعالی قبض نفرموده روح پیغمبر خود را تا اینکه کامل گردانید جمیع دین او را در حلال و حرام پس آورد جمیع آنچه محتاج بودید شما مردم بسوی آن در حال حیوة آنحضرت صلی الله علیه و آله و بی نیاز گردیدید بواسطه آن حضرت و اهل بیت او علیه و علیهم الصلوة و السلام بعد از وفاتش از غیر ایشان و تمام احکام مخفی و امانت در نزد اهل بیت او علیه السلام میباشد حتی حکم ارش کف و بدرستی که نیست در چیزی از حلال و حرام و جمیع آنچه مردم بآن محتاجند مگر آنکه آمده است در آن حکمی از کتاب و سنة .

و در کتاب حاسن روایت کرده است از محمد بن حکیم که گفت فرمود ابو الحسن علیه السلام چون بیاید شما را آنچه میدانید پس بگوئید و آنچه را که نمیدانید پس ساکت شوید و گذاشت آنحضرت دست مبارک خود را بردهانش پس عرض کردند برای چیست پس فرمود بجهة اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد از برای مردم از احکام باندازه کفایت آنها در زمان خود و آنچه را که بآن مورد احتیاج آنها باشد تا روز قیامت و در کافی روایت کرده مثل آنرا از آنحضرت علیه السلام

و در محاسن روایت کرده است باسناد خودش از یحیی حلبی و ابن مسکان و حبیب که ایشان گفتند فرمود بما ابو عبدالله علیه السلام نیست دوستر نزد من کسی از شماها بدرستی که مردم رفته اند براههای مختلف بعض از ایشان بهوا و میل خود رفتار مینماید بعضی برای خود عمل مینماید و بدرستی که شماها گرفته اید و عمل مینمائید با همی که از برای او اصل و پایه است .

و در حدیث دیگر حبیب از حضرت ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که حضرت فرمود بدرستی که مردم گرفته اند چنین و چنین و طائفه بهواهای نفس و طائفه

بر آیه‌اشان و طائفه بروایت و بدرستی که خدایتعالی شماها را هدایت کرد بدوستی خودش و دوستی کسی که سود بخشد دوستی او در نزد خدا .

و در تهذیب باسناد خود روایت کرده است از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدرستی که چون مادر در گاه خدایتعالی بایستیم عرض میکنیم ای پروردگارا گرفتیم و عمل کردیم بکتاب تو و مردم گفتند ما عمل بر آئی خودمان می کنیم پروردگار جزا دهد بما و آنها آنچه را که بخواهد و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که عرض میکنیم در گاه خدا عمل کردیم ما بکتاب تو و سنت رسول تو .

و نیز در کتاب کافی باسناد خود روایت کرده است از ابی بصیر که گفت عرض کردم بحضرت صادق علیه السلام وارد میشود بر ما چیزهایی نمی شناسیم آنها را در کتاب خدا و نه در سنت پیغمبر پس نظر میکنیم در آنها پس فرمود حضرت آگاه باش اگر تو بواسطه نظر در آنها بحق برسی اجر داده نمیشوی و اگر خطا کنی افترا و دروغ بسته باشی بر خدای عزوجل .

و در کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که فرمود حضرت صادق علیه السلام حکم کردن بر دو قسم است یکی حکم خدای عزوجل است و یکی حکم اهل جاهلیتست پس کسیکه خطا کند در حکم خدا حکم میکند بحکم اهل جاهلیت و کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر ما انزل الله پس بتحقیق کافر شده است بخدا و در کافی روایت کرده است از ابی بصیر که گفت شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که میفرمود کسیکه حکم کند در دو درهم بغیر حکم خدا پس او کافر است بخداوند عظیم و نیز روایت کرده است از معویه بن وهب که گفت شنیدم از حضرت صادق علیه السلام که میفرمود هر حکم کننده که حکم کند میان دو نفر پس بر خطا حکم کند از حق دور میشود بدورتر از آسمان .

و در کافی نیز روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام فرمود با بن ابی لیلی توئی بن ابی لیلی قاضی مسلمانان عرض کرد بلی حضرت فرمود بچه چیز حکم میکنی

در جواب عرض کرد با آنچه که رسیده است مرا از رسول خدا ﷺ و علی ﷺ و ابی بکر و عمر حضرت فرمود پس رسیده است بتو که رسول خدا ﷺ فرمود بدرستی که علی ﷺ عالم ترین شماها است در حکم کردن میان مردم عرض کرد بلای فرمود حضرت پس چگونه حکم میکنی بغیر حکم آن بزرگوار و حال اینکه این فرمایش رسول ﷺ بتو رسیده و میدانی پس چه خواهی گفت در وقتی که روز قیامت شود و زمین از نقره و آسمان از نقره دیده شود پس بگیرد رسول خدا ﷺ دست تورا و نگاهدارد تو را در درگاه پروردگارت پس عرض کند خدایا این شخص حکم کرده است بغیر حکم من پس راوی گفت روی ابی بن لیلی مانند زعفران زرد شد.

و نیز باسناد خود روایت کرده است از عبدالرحمن بن حجاج که او گفت بود حضرت ابی عبدالله ﷺ در نزد ربيعة الرأی پس آمد اعرابی مسئله سؤال کرد از ربيعة الرأی پس جواب داد او را و ساکت شد اعرابی باو گفت اینجوابی که بیان کردی بگردن تو است ربيعة ساکت شد پس حضرت ابی عبدالله ﷺ فرمود آن جواب در گردن ربيعة است آیا نه چنان است که هر فتوی دهنده ضامن فتوای خود میباشد

و نیز از ابی عبیده حذاء روایت کرده است که او گفت فرمود ابو جعفر ﷺ کسیکه فتوی بدهد مرد مرا بدون علم و بدون هدایت از جانب خدا لعنة میکند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب و بار میشود باو گناه هر کسی که عمل کرده است بفتوی او و نیز روایت کرده است که ابو بصیر گفت عرض کردم بحضرت ابی عبدالله ﷺ از تفسیر آیه شریفه **اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله** پس در جواب فرمود آگاه باش قسم بخدا که آنها یعنی علماء نصاری و یهود عوام خودشان را دعوت نکردند پیرستش خود آنها و اگر آنها را دعوت مینمودند اجابت نمیکردند آنها را و لکن از برای آنها حلال کردند حرام امیر و حرام کردند حلال را پس پرستیدند و قبول کردند از ایشان از جهة و طریقی که نمی دانستند

و نیز روایت کرده است در روضه کافی با سائید متعدده از حضرت صادق علیه السلام در رساله طولانی که آن حضرت فرمود ای گروه مرحومه رستگار شده بدرستی که خدایتعالی تمام کرده است برایشما آنچه که داده است شما را از خیر و بدانید که نیست از علم خدا و نه از امر او اینکه احدی از کسانیکه خدایتعالی خلق کرده است بگیرد دین خود را بهوی و رأی خود و قیاسها بتحقیق فرستاده است خدایتعالی در دین خود قرآنرا و گردانیده است در آن بیان هر چیز را و قرار داده است از برای قرآن و یاد گرفتن قرآن اهلی را که جایز نیست اهل علم قرآنرا کسانیکه هدایت کرده است ایشانرا بعلم قرآن آنکه در آن بهوی و رأی و قیاسها عمل نمایند بی نیاز کرده است خدایتعالی ایشانرا از این عمل بسبب آنچه که داده است ایشانرا از علم خود و مخصوص کرده است ایشانرا بآن و قرار داده است در نزد ایشان کرامتی از جانب خود که بآن ایشانرا اکرام فرموده و ایشانند اهل ذکر امر فرموده است خدایتعالی این امت را بسؤال از ایشان و هر کسی که از ایشان سؤال نماید و حال اینکه بتحقیق در علم خدایتعالی گذشته باشد که تصدیق ایشانرا خواهد نمود و پیروی آثار ایشانرا خواهد کرد چنین کسی را ارشاد خواهند فرمود و عطا خواهند کرد او را از علم قرآن آنچه را که بسبب آن هدایت بیابد بآن بسوی خدایتعالی باذن او بسوی جمیع راه حق و این اشخاص کسانیهستند که بر نمیگردند از اهل قرآن و از سؤال از آنها و اعراض نمیکنند از علم قرآن که خدایتعالی گرامی داشته اهلش را بآن و قرار داده است در نزد ایشان مگر کسانیکه پیشی گرفته است بر او در علم خدایتعالی شقاوت در اصل خلقتش در تحت اظله پس آن گروه رومیگردانند از سؤال اهل ذکر و کسانیکه خدایتعالی علم قرآن را بآنها عطا فرموده و در نزد آنها قرار داده و مرد مرا امر فرموده که از ایشان سؤال نمایند و این اشخاص که اعراض نموده اند کسانیهستند که بهواها و رأیها و قیاسهای خودشان عمل مینمایند تا اینکه شیطان بر آنها مسلط میشود بجهت اینکه ایشان میگردانند و قرار میدهند اهل ایمان و اهل علم قرآنرا در نزد خدایتعالی از کافرین و اهل ضلالت در علم قرآن را از جمله مؤمنین

مترجم گویند همچنانکه متداول در زمان ما این است که آنهایی را که عمل بآثار و اخبار محمد و آل محمد علیهم السلام می کنند می گویند اینها گمراه می باشند و اما آنهایی را که تبعیت از اصول موضوعه مجعوله ابوحنیفه و امثال او می کنند آنها مؤمن و رستگار می پندارند فرمود قرار میدهند و میگردانند آنچه را که خدایتعالی حلال کرده است در اکثر چیزها حرام و آنچه را حرام فرموده است میگردانند آنها را حلال پس این است اصل نتیجه هواهای آنها و حال اینکه بتحقیق رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از فوت خودش از آنها عهد و پیمان گرفت که مخالفة ننمایند و لکن در نزد خودشان گفتند که ما بعد از فوت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون خدای عزوجل روح آن حضرت را قبض بسوی خود نماید برای ما جایز خواهد بود اینکه بگرییم بآنچه جمع شود بر آن رأی مردم و این را بجهة مخالفة کردن با خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مخالفة با عهد او مرتکب شدند و اظهار نمودند پس نیست احدی جری تر و در ضلالت و گمراهی آشکارتر از کسانی که اینرا گفتند و گمان کردند این برای آنها جایز است قسم بخدایتعالی که آن سبحانه واجب فرموده است که مردم اطاعة نمایند محمد صلی الله علیه و آله را و پیروی نمایند او امر او را در حال حیوة آن حضرت و بعد از موتش تا آخر حدیث که طولانی است

و نیز در این حدیث است که حضرت صادق علیه السلام فرمود پیروی کنید آثار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سنت آن حضرت را پس آنرا بگریید و پیروی نکنید هواها و رأیهای خودتان را پس گمراه شوید پس بدرستی که گمراه ترین مردم در نزد خدایتعالی کسی است که پیروی کند هوا و رأی خود را بدون هدایت از جانب خدا و در آن حدیث است نیز که فرمود آن حضرت صلوات الله علیه ای گروهی که خدایتعالی نگاهدار امر شماست بر شما باد بآثار رسول خدا و آثار ائمه هدی از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از آن حضرت و سنة و طریقه ایشان پس بدرستی که هر که باین اخذ نماید پس بتحقیق هدایت یافته است و کسیکه ترك کند این امر را و رو بگرداند از آن گمراه میشود بجهة اینکه خدایتعالی امر فرموده است بطاعت و ولایت ایشان علیهم السلام

و در محاسن روایت کرده است باسناد خود از ابی عبدالله علیه السلام که آن حضرت فرمود در رساله خودش و اما آنچه سؤال کردی از قرآن پس این نیز از خطرات متفاوت و مختلفه تو است زیرا که قرآن نیست بر وجهیکه تو ذکر کردی و هر چه را که شنیدی پس معنی آن غیر آن چیز است که بسوی آن رفته‌ای و جز این نیست که قرآن مثلها نیست از برای قومی که میدانند نه غیر ایشان و قومیکه تلاوت میکنند آنرا حق تلاوت آن و ایشان کسانی هستند که ایمان بقرآن آورده و میدانند آنرا و اما غیر ایشان پس بسیار سخت و مشکل است بر ایشان عمل بقرآن و دور است معانی قرآن از آنچه در دل‌های خودشان جاداده‌اند و چنین فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله که شأن چنین است نیست چیزی دور تر در دل‌های مردمان از تفسیر قرآن و در این خلاق حیران مانده اند همه مگر کسانی که خدایتعالی خواسته است که در حیرت نمانند و جز این نیست که خدایتعالی خواسته است و اراده فرموده بتعمیه قرآن اینکه بایستند در باب او و صراط او و پرستش نمایند آن سبحان را و باز ایستند در قول او باینکه اطاعة نمایند پادارندگان کتاب او و ناطقین از امر او را و اینکه استنباط نمایند آنچه را که محتاجند از این از ایشان نه از پیش خودشان پس فرمود آن حضرت صلوات الله علیه و اگر رد می کردند بر رسول صلی الله علیه و آله و باولی الامر از ایشان هر آینه می دانستند آنرا کسانی که استنباط می کردند او را از ایشان پس اما از غیر ایشان پس نمیدانند اینرا هرگز ویافت نمیشود و بتحقیق دانستی که درست نمی آید و ممکن نمیشود که همه خلق ولایه امر باشند زیرا که نمی یابند کسی را که او را امر نمایند و نه اینکه برسانند امر و نهی خدایتعالی را باو پس گردانیده است خدایتعالی خواص خودش را ولایه امر تا اقتدا کند بآنها کسی که از خواص نیست پس بفهم این را ان شاء الله و پرهیز از آنکه قرآن را برای خود تلاوت نمائی پس بدرستی که مردم شریک نیستند در علم قرآن مثل شراکت آنها در ما سوای او از امور و قادر نیستند بر ظاهر و بر باطن آن مگر از راه و در آن که خدایتعالی قرار داده آنرا پس بفهم انشاء الله و طلب کن امر حق را از محل و مکان آن تا آنکه بیا بی آنرا ان شاء الله تعالی .

فرمود مصنف علیه الرحمه مکرر گردانیدن امام علیه السلام فرمایش خود را بسائل که بفهم ان شاء الله اشاره است، با اینکه عالم بهمه اینها چنانکه سزاوار است خود ایشان علیهم السلام خاصه می باشند

و روایت کرده است در کتاب محاسن نیز در باب مقائیس و رأی از حضرت صادق علیه السلام در رساله اش بسوی اصحاب رأی و مقائیس اما بعد پس بدرستی که هر کسی که بخواند غیر خود را بسوی دین خود که بنایش بر رأی و قیاس باشد انصاف ننموده و نیکو حظی و بهره نبرده زیرا که خواننده شده باین امر خالی نیست از رأی و قیاس و چون نبوده باشد خواننده را قوتی در خواندن او مدعو را ایمن نیست داعی را که محتاج شود بمدعو بعد از زمان کمی بتحقیق می بینم متعلم طالب را که بسا است برتر از معلم گردد ولو بعد از زمانی و می بینم معلم را که دعوت کننده بود بسا است که محتاج شود در رأی خودش بسوی رأی کسی که دعوت نموده او را بسوی خودش و در اینحال متحیر میشوند جاهلان و بشک می افتند شك کنندگان و بگمان می افتند گمان کنندگان و اگر اینعمل در نزد خدایتعالی جایز بود بر نمی انگیخت رسل را آنچه که در آن بر دیگران زیادتی داشته باشند و نهی نمیکرد از کناره کردن از آنها و عیب نمیفرمودند نادانی و جهل را و لکن مردم چون دست از حق برداشتند و چشم از نعمت پروردگار پوشیدند و بجهل و تدبیر خودشان مغرور شده و خود را از علم خدایتعالی بی نیاز دانستند و اکتفا کردند بغير رسولان و قوام امر او و گفتند نیست چیزی مگر آنچه که درك مینماید آن را عقلهای ما و می شناسد عقلهای ما پس خدایتعالی و اگذار نمود آنها را بسوی آنچه دوست داشتند آنرا و مهمل گذاشت آنها را و بحال خودشان و اگذار نمود تا گردیدند عبده خودشان بطوریکه نمیدانند و اگر بود خدا یتعالی راضی باجتهد ایشان و رأی ایشان در آنچه ادعا مینمایند از این بر نمی انگیخت بسوی ایشان کسی را که حکم میان حق و باطل نماید و زجر کننده که آنها را از راه ضلالت باز دارد و جز این نیست که استدلال نمودیم که رضای خدایتعالی غیر این است بواسطه بعث رسل باهور قیمه صحیحه و تحذیر و منع از امور مشکله مفسده پس

گردانید ایشانرا درها و راه خود ودلالات کنندگان بر آن سبحانه باموری که از رأی و قیاس خالی باشد پس هر کسی که طلب کند آنچه که در نزد خدایتعالی است بقیاس و رأی زیاد نمیشود از خدا برای او مگردوری از خدا و بر نمی انگیخت خدا رسولی را هر گز هر چند طولانی شود بمراو در حالتی که مردم مخالفة نمایند او را و باین جهة گاهی متبوع شود و گاهی تابع باشد و در آنچه بیاورد استعمال ننماید رأی و قیاسی را تا اینکه واضح و آشکار شود امر او مانند وحی از جانب خدایتعالی و در اینعمل دلیل است از برای هر صاحب عقل و وزیر کی برای اینکه اصحاب رأی و قیاس خطا کنندگان و فرو روندگان می باشند در باطل و جزاین نیست که اختلاف در میان مردم میباشد در غیر رسل نه رسولان پس پرهیزای شنونده اینکه جمع شود بر تو دو خصلت یکی از آنها انداختن خود را در چیزیکه بآن سینهات تنگ شود و پیروی کردن نفس خودت را بدون علم و معرفت و خصلت دوم بی نیماز دانستن خودت را از آنچه بآن محتاجی و تکذیب کردن تو کسی را که بسوی او است بازگشت تو و پرهیز از ترك حق از روی مسامحه و تنبلی و ملالت و پیروی کردن باطل را از روی نادانی و ضلالت زیرا که نیافتیم ما کسی را تابع هوای خود باشد و رو گردانیده باشد از آنچه که ذکر کردیم که هر گز بحق برسد پس نظر کن در این و عمل نما بآنچه ذکر کردیم

فرمود مصنف و اخبار در این باب بیشتر است از اینکه بشماره آید و در آنچه که ذکر کردیم ما آنرا کفایت است ان شاء الله تعالی اگر گفته شود بتحقیق دو روایت آمده است یکی از آنها از حضرت ابی جعفر و ابی عبدالله علیهما السلام اینکه آن بزرگوار فرموده اند بر ما است اینکه بیندازیم بسوی شما اصول را و بر شماست اینکه تفریع نمائید

و حدیث دویم از حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که فرمود بر ما است انداختن اصول و بر شما است تفریع و این مفاد دو حدیث اذن در اجتهاد است پس چگونه است توفیق بین این دو خبر با اخبار دیگر که منع از اجتهاد فرموده اند گوئیم در

جواب نیست معنی دو حدیث بطوریکه تو بآن رفته نه چنان است بلکه نیست معنای آنها مگر اینکه ما قصد نمائیم بسوی آنچه انداخته اند بسوی ما از احکام بروجه کلی پس بیرون بیاوریم از آن احکام جزئیه را بپراهن یقینیه و حجة قاطعه که موافق باشد بیکی از اشکال اربعه و این اجتهاد برأی نیست و استنباط حکم بظن و گمان نیست در چیزی و این مثل قول ایشان عَلَيْهِ السَّلَام است که فرموده اند **لَا يَنْقُضُ الْيَقِينَ اَبْدًا بِالشَّكِّ و لَكِنْ يَنْقُضُهُ بِيقين آخر** پس بدرستی که ما میفهمیم یقیناً باینکه کسی یقین در طهارت داشته باشد و شك در حدث باشد واجب نیست بر او تحصیل طهارت و کسیکه یقین بطهارت جامه اش دارد و شك دارد بر رسیدن نجاست بآن واجب نیست بر او شستن جامه و کسیکه یقین بماء شعبان دارد و شك دارد که ماه رمضان داخل شده واجب نیست بر او روزه و مانند اینها از فروعات و جزئیات و نیز مانند فرموده ایشان علیهم السلام **كل شيء مطلق حتى ورد فيه نهی** و قول ایشان عَلَيْهِ السَّلَام **كل شيء فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه** و قول ایشان عَلَيْهِ السَّلَام **كلما غلب الله عليه من امر فالله اعذر لعبد** و قول ایشان عَلَيْهِ السَّلَام **اذا جزم من شيء ثم شك فيه فشكل ليس بشيء** و غیر اینها از اصول کلیه که متفرع میشود بر آنها جزئیات و بتحقیق ذکر کردیم مقداری از آنها را در کتاب موسوم باصول اصیلة پس باید طلب کند هر که بخواهد آنها را در آنجا با تمهه کلام و بسط آن در آنجا والله الحمد .

فصل دهم

در نقل کلام بعضی بزرگان از علماء شیعه در ذم اجتهاد و پیروی کردن رأیها بتحقیق دانستی که منحصر است راه شناختن علمهای شرعی خواه در اصول دین و کلیات و خواه در فروع دین و جزئیات و افراد آن در روایت از اهل بیت علیهم السلام و جایز نبودن تمسک در چیزی از آنها بمقدمات جدلیه و استنباطات ظنیه و بوده است اینعمل از شعار قدماء اصحاب ما از اصحاب ائمه علیهم السلام صلوات الله علیهم .

پس بدانکه اصحاب ائمه عليهم السلام تصنیف نموده اند در این مسئله کتابها و رسالهها پس از جمله کتابها که در این باب تصنیف شده کتاب نقض بر عیسی بن ابان است در اجتهاد و ذکر کرده است او را نجاشی در ترجمه اسمعیل بن علی بن اسحق و بعضی از آنها کتاب ایضاح است از برای فضل بن شاذان نيسابوری و میباشد از اجل اصحاب فقهاء ما و بتحقیق روایت کرده است از ابیجعفر ثانی عليه السلام و گفته شده از حضرت رضا عليه السلام نیز روایت کرده است و بتحقیق تصنیف کرده است صد و هشتاد کتاب و طلب رحمت کرده است برای او دو بار یاسه بار عقب یک دیگر حضرت امام حسن ابو محمد عليه السلام و فرموده است آن بزرگوار بعد از آنکه در کتاب او نظر فرموده و رحمت برای او فرستاده آرزو مینمایند اهل خراسان مقام و درجه فضل ابن شاذان را یا اینکه جای دارد آرزو نمایند مقام او را چون مقام و درجه او بزرگ و بلند بوده است گفته است فضل در کتاب مذکور در حق گروهیکه متصف بجماعة و منسوب بسنتند بدرستی که ما یافتیم ایشان را که میگویند بدرستی که خدای تبارک و تعالی بر نینگیخته پیغمبر خود را بسوی جمیع خلق خود با آنچه که محتاجند مردم بسوی آن از امر دینشان و حلالشان و حرامشان و احکام دماء و مواریث و بندهشان و سایر احکامشان و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود که بدانند اینرا یادانسته است و بیان نکرده است از برای مردم و بدرستی که اصحاب آنحضرت بعد از او و غیر ایشان از تابعین استنباط کردند این را برای خودشان و برپاداشتند احکامی را که نامیدند آن راسنة و جاری کردند در میان مردم علومیرا و منع کردند ایشان را که از آنها تجاوز نمایند بسوی غیر آنها و ایشان در آنها اختلاف نمودند بعضی از ایشان حلال کردند آنچه را که دیگران حرام نمودند و بعضی حرام نمودند آنچه را که دیگران حلال کردند و گفته است در حق شیعه بدرستی که ایشان میگویند بدرستی که خداوند جل شأنه بندگان خودشرا بپرستش خود امر فرموده در عمل بطاعت و اجتناب از معصية بر زبان پیغمبرش صلی الله علیه و آله پس بیان کرده است از برای ایشان جمیع آنچه محتاجند بسوی آن از امر دینشان از کوچک و بزرگ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله رساند بایشان آنرا از خاص و عام

و او گذار نکرد آنهارا برأی خودشان و نگذاشت آنهارا کور و شبهه نیست که دانست اینرا هر که دانست و جاهل ماند هر که آن را ندانست پس اما آنچه که رساند بروجه عام پس آنچه چیزی است که امت بر آن هستند از وضو و نماز و خمس و زکوة و روزه و حج و غسل از جنابت و اجتناب از آنچه که خدا نپس کرده است در کتاب خود از ترك زنا و سرقة و تعدی کردن و ستم نمودن و ریاء و خوردن مال یتیم و آنچه که شباهت باین دارد از آنچه که تفسیر آن طولانی است و آن معروف است در نزد خاصه و عامه و اما آنچه که بروجه خاص رساند آن را پس آن چیزی است که به او گذار فرموده و بیان کرده از آیه شریفه **اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم** و آیه **فاستلموا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون** پس اینها در مورد خاص میباشد و جایز نیست اینکه بوده باشد کسیکه خدایتعالی طاعت او را واجب کرده باشد بر مردم اینکه داخل معصية شود و مانند اهل معاصی از نافرمانی خدا اجتناب ننمایند و پروائی از ارتکاب معصية نداشته باشد و این مانند قول خدایتعالی است **جل شأنه و اذا بتلئی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلك للناس اماماً قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین** نیستند ظالمان امامان که عهد گرفته شده باشد از جانب خدا در عداوت کردن بر مردم از آنها و حال اینکه بتحقیق نخواستہ است آن سبحانه که غیر عادل امام و پیشوای خلق او باشند یعنی عهد خدایتعالی که عدالة در میان مخلوق او است در ظالم نیست پس نمیتوان که ظالم امام باشد و نیز دانستیم که فرمایش خداوند تبارک و تعالی که فرموده **ان الله یأمرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و اذا حکمتکم بین الناس ان تحکموا بالعدل** خدایتعالی عهد گرفته است از مردم در حکم بعدالت اینعهده را نگرفته مگر از امامانی که نیکو بتوانند که حکم بعدالت نمایند و جایز نیست که امر فرماید بعدالت حکم کند کسی که عدالت را نمیداند و بخوبی از عهده بر نمیآید و جز این نیست که امر فرموده که حکم بعدالت کند کسی که نیکو میتواند حکم بعدالت نماید پس فرموده است فضل بن شاذان بعد از کلام طویلی پس بر میگرددیم بسوی گفتگوی باصنف اول پس میگوئیم

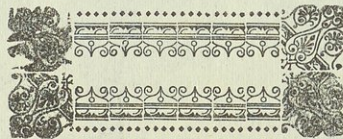
بآنها امداعای شما باینکه گفتند بدرستی که خدایتعالی بر نینگینخته پیغمبر خود ﷺ را
 را بسوی خلق خود بجمیع آنچه که محتاجند بسوی آن از حلال و حرام و فرائض و احکام
 و بدرستی که رسول خدا ﷺ همه اینهارا ندانسته یا دانسته و لکن از برای مردم بیان نکرده
 و چه چیز شما را مضطر کرده بسوی این کلام در جواب گفته اند که ما نمی یابیم فقہارا
 که رد کنند جمیع آنچه که مردم بآن محتاجند از امر دین و حلال و حرام و واجب از نماز
 و غیر آن پس چاره نیست از نظر و استعمال رأی در آن چه نیامده است ما را روایت پیغمبر
 و مجوز این از برای ما قول رسول خدا ﷺ میباشد که فرمود بمعاذین جبل زمانی
 که اورا بیمن فرستاد بچه حکم میکنی در میان مردم عرض کرد بکتاب خدا حضرت
 باو فرمود اگر در کتاب حکمی نباشد بچه حکم میکنی عرض کرد بسنة حضرت
 فرمود اگر در سنة نباشد عرض کرد اجتهاد میکنم برأی خود فرمود الحمد لله که
 توفیق داد خدایتعالی رسول خدا ﷺ را باین عمل پس دانستیم ما بدرستی که شأن
 چنین است که واجب کرده است خدایتعالی از حکم که در کتاب و سنة نیست و
 بدرستی که چاره نیست بجز استعمال رأی در آن و نیز مانند قول آنحضرت ﷺ
 که فرمود جز این نیست که مثل اصحاب من در میان شما مانند مثل ستاره ها است
 بهر يك اقتدا کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برایشما رحمت است پس
 دانستیم که واگذار نکرده است ما را در عمل برأی مگر آنچه برای ما نیاورده و
 بیان نکرده برای ما و پیشی گرفته است در این کسانیکه پیش از ما بودند در آنچه
 که گفته اند برای خودشان از احکام و موارد و حلال و حرام پس دانستیم که
 ایشان نکرده اند مگر آنچه را که برای ایشان جایز بوده و اینکه ایشان از حق
 بیرون نرفته اند و اجتماع بباطل ننموده اند پس جایز نیست ما را که آنها را بگمراهی
 نسبت بدهیم در آنچه کرده اند پس اقتدا کردیم ما بآنها پس بدرستی که ایشان
 جماعة بسیارند و یدالله علی الجماعة و خدایتعالی جمع نمی کند امت را برضلال و
 گمراهی در جواب آنها گفته شد بدرستی که دروغ ترین روایات و باطل تر آنهاروایتی
 است که خدایتعالی را بظلم و جور نسبت دهد و پیغمبرش ﷺ را نسبت بجهل و

نادانی دهد و در قول شما که میگوئید خدایتعالی پیغمبرش را مبعوث نکرده بسوی خلقش با جمیع آنچه که محتاجند بسوی او تجویز است از برای او سبحانه حکم بجور و تکذیب بکتاب او بجهت قول آن سبحانه که میفرماید **الیوم اکملت لکم دینکم** و خالی نیست اینکه احکام یا مییابد از دین یا نه پس اگر از دین است پس بتحقیق خدای تعالی آن را کامل گردانیده است و بیان کرده است آن را برای پیغمبرش ﷺ و اگر مییابد در نزد شما که از دین نیست پس نیست حاجتی از برای مردم بسوی آن و شما واجب نمیدانید که بر مردم است بغیر آنچه از دین است عمل بآن نمایند و این را هر گاه قائل شوید این شنعاً خواهد بود برای شما که اگر داخل شود بر یهود و نصاری در دینشان هر آینه ترك مینمایند آنچه داخل شود بر ایشان بواسطه این شنع و آن متصل است بمانند خود از نسبت جهل دادن به پیغمبر ﷺ و ادعاء شما جواز استنباط و اجتهاد در آنچه نمیدانسته است آنرا از فروع دین و سزاوار است که شیعه فرار نماید از آنچه اقرار نمودید بآن از دو شنع که در آنها است کفر بخدا و رسول او ﷺ

و فرموده است و در آنچه که ادعا نمودید از قول پیغمبر ﷺ بمعاذ تکذیب است بآنچه نازل کرده است خدا و طعن است بر رسول خدا ﷺ پس اما آنچه که تکذیب کردید باو از کتاب خدا از چیزها نیست که بتحقیق بیان کردیم ما آنرا در اول کتاب خودمان از قول خدایتعالی **ان احکم بما انزل الله و نیزو لا تتبع اهو آثرهم و احذرهم ان یفتنوک عن بعض ما انزل الله الیک و نیز قول آن سبحانه و ما اختلفتم فیه من شیء فحکمه الی الله و نیز قول خدایتعالی و لا یشرك فی حکمه احداً و قوله الا له الحکم و هو اسرع الحاسبین و قوله له الحکم و الیه ترجعون و قوله فاصبر لحکم ربک و آنچه که شباهت بآنها دارد در کتاب خدا که دلالت میکند بر اینکه حکم از برای خدایتعالی است بتمنهایی پس شما گمان کردید اینکه نیست در کتاب خدا و نه در آنچه فرو فرستاده است خدا بر پیغمبر خود چیز را که حکم کند باو در میان مردم در آنچه که اختلاف کرده اند در**

آن و بدرستی که معاذ هدایت می یافت بچیزیکه خدایتعالی به پیغمبر خود وحی فرموده بود و بدرستیکه معاذ هدایت می یافته بغیر آنچه که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدایت می یافت و باینحرف خودتان واجب گردانیدید از برای معاذ اینکه رأی او در راه هدایت مانند وحی خداست برای پیغمبرش پس بنا بر این بالاتر قرار دادیدمرتبته او را از مرتبه نبوة زیرا که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ همیشه منتظر وحی بوده و بدون وحی حکم نمیفرمود برای خود و لکن معاذ محتاج بوحی نبوده بلکه از پیش خود و برای خود احکام بیان مینموده پس مثل شما مثل کسانی است که خدایتعالی در آیه شریفه فرموده **فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افترى على الله كذبا** یا قول آن سبحانه که فرموده **اوحى الى و لم يوح اليه شئىء** و مثل کسیکه خدایتعالی در حق او فرموده که **میگوید سا نزل مثل ما انزل الله** پس گردیده است معاذ در نزد شما بمرتبه که محتاج نیست در هدایت بوحی بلکه رأی او برایش کافی است اما پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محتاج بوحی است و برای خود عمل نمیفرماید و اگر کوشش کنند کافران بر باطل کردن نبوة حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیشتر از آنچه شما بآن حضرت نسبت دادید و آن بزرگوار را متصف بجهل نمودید تجاوز بکلامی نمیکنند یعنی در ابطال نبوت آنحضرت همان صفة جهل کافی خواهد بود پس خبر داده است ما را خدایتعالی اینکه اصل اختلاف در امم سابقه بعد از پیغمبران آنها واقع شده چنانکه در قرآن فرموده **كان الناس امة واحدة فبعث الله النبيين مبشرين ومنذرين وانزل معهم الكتاب بالحق ليحكم بين الناس فيما اختلفوا فيه وما اختلفوا فيه الا الذين اوتوه من بعدما جائتهم البينات بغيا بينهم فهدى الله الذين آمنوا لما اختلفوا فيه من الحق باذنه و يهدى من يشاء الى صراط مستقيم** پس شما ستایش نمودید اهل بغی و ستم را و گفتید اختلاف ایشان رحمت است و اقتدا کردید بخلاف و اهل خلاف و برگشت دلهای شما از کسیکه خدای تعالی او را برای هدایت و رفیع اختلاف شما بر انگیخته بود در آنچه اختلاف نمودید در آن از حق و حقیقة پیدا کرد از برای ما و شما قول خدای تعالی در آنچه فرموده **ولا يزالون**

مختلفین الامن رحم ربك و لذلك خلقهم پس شما پیروی کردید اهل خلاف را و پیروی کردیم ما کسی را که استثنا فرموده است خدایتعالی او را بر حماه پس چون تنگ شد بر شما باطل شما که بر اقامه آن حاجتی از برای شما نیست حلال دانستید و تجویز نمودید در حکم برای و اجتهاد چنانکه گمان کردید آنچه را که بیان نکرده اند آن را از برای شما و تجویز نمودید بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نادانرا از قول خودتان که گفتید آن حضرت بیان نکرده است از برای شما طاعت و معصیه را و روا داشتید بر اهل حق و تصدیق کنندگان خدا و رسول صلی الله علیه و آله را عداوت و دشمنی و بر احکام کتاب خدا عبث نموده و کافر شدید تا آخر آنچه که گفته است آنرا از این قبیل با آنچه که در اوست از تطویل خصوصاً در آنچه که طعن زده است بآن در خبر معاذ و ما بر این اقتصار نمودیم پس بدرستی که قطره آب نشانه غدیر و کفی از غله علامت خرمن کبیر میباشد و از برای غیر ارضی الله عنه نیز کلماتی در این باب هست که الآن برای من حاضر نیست ذکر نمایم و در آنچه که ذکر کردیم ما کفایت است از برای طالب حق و یقین و بحق میرساند قوم عابدین را و هر آینه بتحقیق مذاکره نمودیم با جمعی از اهل علم در این طریق و عمل باخبار پس از روی انصاف تصدیق ما را نمودند و برگشتند از طریق اصولیین و اختیار نمودند طریقه اخباریین را و بعضی از ایشان بودند که سبقت گرفتند در طریقه اخباریین در حالیکه می خواندند و نداء می کردند علماء را بمکتب اخبار و اخباری بودن مگر آنکه من کسی را نمی یابم و نیافته ام که از علماء بزرگ عمل باین طریق نماید گویا هنوز خود را در مقام عمل آزاد نموده و ندانسته راه حق را بواسطه مردم اخذ کرده یا گمان نموده مخالفه جمهور و متار که مشهور غیر حق ننگ و عار است و موجب شماتت و باعث بر طرف شدن ابهت و وقار است و الله المستعان .



فصل یازدهم

در نقل کلام صاحب کتاب اخوان الصفا در تزییف اجتهاد

ومتابعة رأیها (واو از حکماء شیعه است)

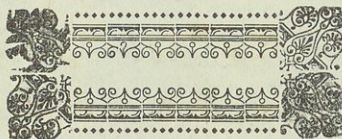
گفته است که گفته اند در رساله لغات از کتابشان مختلف گردیده مذاهب و رأیها و اعتقادات در میان اهل یسک دین و یسک پیغمبر بجهة افتراق آنها در موضوعات و اختلاف لغاتشان و هواهای بلادشان و تباین موالیدشان و رأیهای رؤساء و علماء ایشان کسانیکه خراب مینمایند آنها را و مخالفة میاندازند در بین آنها بجهة طلب ریاسة دنیا و بتحقیق گفته شده است در مثل **خالف تذکر** یعنی مخالفة کن و احداث بدعة نماتا اینکه تورا مردم بیاد خود در آورند بجهة اینکه شأن چنین است اگر نمی انداختند رؤساء علماء ایشان در میان آنها اختلاف نمی بوداز برای ایشان ریاستی و بودند همه در یک راه مگر اینکه بیشتر ایشان متفقند در اصول مختلفند در فروع مثال این چنان است که ایشان اقرار دارند بتوحید و صفات خدایتعالی از آنچه که سزاوار است بآن و اقرار کنند گانند به پیغمبر مبعوث بایشان و تمسک جویند گانند بکتابی که فرستاده شده بسوی ایشان و اقرار کنند گانند بایجاب شریعة و اختلاف کنند گانند در روایاتی که وسائط آنها مردانی هستند که اختلاف کنند گانند در معانی بجهة اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود از جمله معجزه و فضیلتش اینکه آن حضرت بود مخاطب میفرمود هر گروهی را بآنچه که میفهمیدند از او بحسب آنچه در مرتبه فهم بر او بودند و بحسب آنچه که تصور میکرد عقولشان را پس بجهة این در میان روایات اختلاف واقع شد و دینها و رویه های مردم زیاد شد و اختلاف کردند در خلیفة رسول صلی الله علیه و آله و گردید این بزرگترین اسباب خلاف در امة تا اینکه منتهی شد بما .

و نیز پس بدرستی که اصحاب جدل و مناظره و کسانیکه طلب مینمودند منافسه و ریاسترا اختراع کردند از پیش خودشان دردیانات و شرایع چیزهای بسیار را که

آنها را حضرت رسول ﷺ نیاورده بود و اقرار بآن نکرده بود بلکه از خودشان ساختند و گفتند بعوام مردم این سنة و طریقه رسول ﷺ میباشد و اینرا در پیش خود نیکو شمردند حتی مردم گمان بردند بایشان که پیغمبر ﷺ بایشان امر فرموده و نیز احداث نمودند در احکام و قضایا اشیاء بسیاریرا برآیها و عقلهای خود و گمراه شدند بسبب این از کتاب پروردگارشان وسنة پیغمبرشان ﷺ و تکبر کردند از اهل ذکر کسانیکه در میان ایشان بودند و بتحقیق امر شده بودند اینکه از ایشان سؤال نمایند در وقتی که مشکل شود امر برایشان پس گمان کردند از روی سخافه عقل خودشان اینکه خداوند سبحانهوا گذاشته است امر شریعتو فرایض دیانات را ناقص که محتاج باشد تمام نمایند آنها برآیهای فاسده و قیاسهای کاذبه و اجتهادهای باطله خود و آنچه که آنها تخمین نموده و از پیش خود اختراع نموده بودند و چگونه این گمانرا نمودند و حال آنکه خداوند سبحانه میفرماید **ما فرطنا فی الكتاب من شیء** و آن سبحانه نیز فرموده است **تبیاناکل شیء** و جز این نیست که کردند این کار را بجهة طلب ریاسة چنانکه گفتیم آنرا مکرر و واقع ساختند بخلاف و منازعه در میان امت پس ایشان خراب کردند شریعت را و بگمان انداختند کسی را که نمیدانست که گمان کند که ایشان باین اسباب یاری مینمایند شریعترا و حال اینکه باین اسباب که فراهم نمودند امت خراب شد و واقع شد عداوت میان ایشان و کشید این امر بقتنهها و جنگها و حلال شمردند بعضیها خونهای بعضی را پس هر گاه امتناع مینمود از اینعمل بعضی از علماء که حق رامی دانستند و ایشان بعض رؤسا را دراینکار مخاطب ساخته و از خدایتعالی و از عذاب آن سبحانه آنها را می ترسانیدند آن رؤسا اعتنا بقول آن بعض علماء حق نموده بلکه عوام را بسوی آنها جری و دلیر نموده و نسبت میدادند باو که این شخص حرفی میزند و بقولی قائل است که نه موافق شریعت است و نه قول شخص عاقل و ممکن نبود برای آن شخص عالم حق گواینکه بیان کند از برای عوام که چگونه امور در شریعت جریان دارد که آنها را از غفلت خودشان بیرون کند بر ای الفت عوام بآنچه که بر آن داخل بوده و بآن

نشو و نما کرده بودند خلفاً عن سلف و چون رؤساء عوام چنین دیدند که دل‌های علماء حقه از عوام مشمازه و عوام نیز از آنها دور و بر کنار و اطاعتی از آنها نمی نمایند اینرا رؤساء آنها برای خودشان شرف و بلندی بر دیگران قرار داده و بعوام میفهمانند و حالی میگردند که اینها حجتی بر عقاید و مذهب و طریق خود ندارند و سکوت آنها و داخل شدن در باطل آنها را از اقامه حجة و دلیل جلو گیری مینماید و این رؤساء میگفتند بعوام که حق آنست که ما بر آن اجتماع نموده ایم پس همیشه دأب و عمل آنها بر این بود و آنها هر روز عددشان زیاد تر و اختلافاتشان بیشتر و احتجاجات و مناظرات و جدلشان بی اندازه و افزون تر می گردید تا حدیکه از احکام شریعة دور گشتند و تغییر دادند کتاب خدا را بتفسیرشان بخلاف آنچه حقیقة و واقع آن بود چنانکه خداوند سبحانه میفرماید **يَحْرِفُونَ الْكَلِمَةَ عَنِ مَوَاضِعِهَا** و در اصل امر خودشان امت را خراب کردند و بیاطل و داشتند از راهی که نمی دانستند و تأویل کردند اخبار رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بتأویلاتی که اختراع نمودند آن را از پیمش خودشان بدون اینکه حجتی از جانب خدایتعالی بر آن داشته باشند و بر گردانند معانی آن را و معنی کردند بطوریکه خودشان اراده مینمودند بر وجهی که تقویة نماید ریاست آنها را و نسبت فسق دادن باهل علم را دأب و خوی خود قرار دادند در نزد عوام و این دأب و عمل را ارث از یکدیگر می بردند پسر از پدر و خلف از سلف تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد و اراده نماید هلاک و انقراض آنها را و همیشه اینگروه علماء عوام دشمنان حق بوده اند در میان امت و هر قدرنی پس چه بسیار پیغمبریکه کشتند آن را و وصی پیغمبر که انکار نمودند او را و عالمی که او را از دیار خود خارج نمودند پس همیشه ایشان و افعال آنها اسباب نسخ درشریعتها و تجدید آن بوده در زمانهای گذشته تا اینکه خدایتعالی باتمام رساند وعده خودش را و فرموده است **جَلَّ شَانَهُ اِنَّ يَشَاءُ يَذْهَبْكُمْ وَيَا تَبَخُلُفٍ جَدِيدُو مَا ذَلِكْ عَلَيَّ اَللّٰهُ بَعْزِيْزٌ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ اَنَّ الْاَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصّٰلِحُوْنَ اِنَّ فِي هٰذِهِ لَبَلَاغًا لِّقَوْمٍ عَابِدِيْنَ** پس باین علتها که ذکر کردیم سبب شد در اختلاف آراء و مذاهب

ودروقتی که امرچنین باشد پس واجب است برطالب حق وراغب در بهشت اینکه طلب کند آنچه را که نزدیک کند او را پروردگارش و خلاص کند او را از دریای اختلاف و خروج از زندانهای اهل اختلاف و اگر غفلت ورزد نفس از مصالح و مقاصد خودش و واگذارد راه بهشت و حق و اهل حق و دینی را که نیست اختلافی در آن و همراه شود با اهل خلاف و بسوی رؤسای بتنهائی که نصب شده اند از برای پرستش میباشد این سبب هلاکت و دوری او از جوار خداوند سبحانه و چگونگی چنین عملی از برای خدا خواهد بود و حال آنکه خود را قرین شیطان گردانیده چنانکه در کلام خداوند سبحانه است و **من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا فیهوله قرین وانهم لیصدونهم عن السبیل و یحسبون انهم مهتدون حتی اذا جاءنا قال یمانیت بینی و بینک بعد المشرقین و بعس القرین** و چنین میباشد حال اینگونه اشخاص با عالمیکه اقتدا کرده اند با او و بواسطه آن گول خورده و مغرور شده اند با او و جماعتی که در اطراف او هستند پس تبدیل کرده اند عبادت و پرستش پروردگار را بعبادت کردن آن عالم از آنجائیکه نمیدانند زیرا که چون آن عالم حلال کرد بقول خودش و حرام کرد بقول و برآی خودش پس کسیکه قبول نماید از او آن فتوی را بتحقیق پرستیده است او را قال الله تعالی **وانکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون** پس بر تو بادای برادر مهربان نیکو خدایتعالی توفیق دهد تورا باهل علمی که ایشان اهل ذکرند از اهل بیت نبوت که نصب کرده شده اند از برای نجات خلق و بتحقیق گفته شده است یاری بجوئید در هر صنعتی باهل آن صنعت تمام شد کلام صاحب اخوان الصفا بالفاظ آن و او کلامی است متین که صادر شده است از روی بصیرت و یقین .



فصل دوازدهم

اشاره ببعض آنچه مترتب میشود بر اجتهاد و متابعت آراء از مفاسد

بس است در فساد و باطل بودن اجتهاد و رأی بعد از بودن هر دو مخالف با فرموده خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله عليهم چنانکه شنیدی آنچه که رسیده است بتو بواسطه اجتهاد و متابعت آراء از وقوع جنگها و فتنه هادر بین صحابه و آنچه را که مشاهده مینمائی از اختلاف بین فقهاء در مسائل دینی از اصول و فروع و فرایض و سنن بامنضبط نبودن مدارك آنها و مختلف بودن طرق آنها باختلاف اذهان و احوال مردمان با آنچه در آنها است فساد از جهة تعارضات و اضطراب نفوس و مخاصمات و رجوع و بازگشت بسیاری از بزرگان علماء از آنچه فتوی داده اند بآن بسوی غیر آن که خارج از حد احصا و شمار است .

فرموده است سید بن طاوس رحمه الله از سعید بن هبة الله معروف به قطب راوندی علیه الرحمه که تصنیف کرده است کتابی در اختلافات حادثه بین شیخ مفید و سید مرتضی رحمه الله که آن دو بزرگوار اعظم علماء اهل زمان خودشان بوده اند بخصوص شیخ مفید پس ذکر کرده است در آن کتاب اختلافاتی را که شماره آن میرسد بنود پنج مسئله از اصول دین که در بین آن دو شخص بزرگ واقع گردیده و فرموده است در آخر آن رساله که اگر خواسته باشم استیفاء تمام اختلافات آنها را نمایم هر آیند بطول میآنجامد کتاب - تمام شد کلام سید رحمه الله و اینک بیان مینمائیم از برای توازن جمله اجتهادات مجتهدین در مسائل و احکام دین آنچه که روشن شود بر تو بسبب آن کارهای ایشان که چه کرده اند و بچه چیز استناد نموده اند و بچه راهی رفته اند و اکتفا میکنم بر سه مسئله که دو مسئله از آن در علم اصول میباشد که آن دویکی خود اجتهاد و آن دیگر مسئله اجماع است و مسئله سیم که راجع بفروع است در نیت عباداتست تا اینکه بوده باشد نمونه از برای تو که ملتفت شوی طریقه آنها را در سایر مسائل و مقایسه نمائی بر آن سنة ایشان در بقیه مدلولات

ودلائل و کافی است از جهة اطلاع بر این سه مسئله در شهادت و کشاننده و رهنمایانده است بسوی خیره‌دایت و ذکر می‌کنیم ما اولاً آنچه که او تحقیق است بر هر یک از آنها بروجه اجمال پس ذکر می‌کنیم اختلافات و اقوال ایشانرا در آنها بطریق سؤال پس خواهی دید ایشانرا که دورند از جواب بجهة تشابه وجوه دوطرف استدلال

مسئله

اجتهاد ، چه آگاه کرده است تورا که چیست اجتهاد آیا نیست اجتهاد حق اینک نظر کند یکی از ما بسوی احادیث ائمه ما علیهم السلام پس تدبر کند در معانی آنها و بفهمد آنچه که در آنها امانت گذاشته شده و فرق بدهد میان متشابه از آنها و محکم آنها و بگیرد و عمل نماید بمحکم و رد کند بسوی محکم مبهم رایا و گذارد آن را بر ابهام خود اگر نبوده باشد از برای او راهی بسوی احکام و احتیاط کند در عمل و خود را نگاهدارد و حفظ نماید از فتوی دادن بغیر حق و داخل شدن در زلل پس چون دیده شود اختلاف طائفه با طائفه بحسب ظاهر در نقل روایات اعمال مرجحات نماید بر همان روشن از قواعدی که نقل شده است از ائمه علیهم السلام و شنیده شده از ایشان تا اینکه واقع شود بر حال اختیار در یکی از دو طائفه اخبار و وسعه برای او حاصل شود در عمل و تنگ نشود بر او واردات اخبار ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملك الغفار و تقاید عبارت است از اینکه نظر کند و عمل کند کسی که بینائی حاصل نموده و میخواهد حق را پیروی نماید بفتوای کسیکه دارای این اجتهاد حق باشد که ذکر نمودیم و با بودن اجتهاد حق چنانکه شنیدی چگونه کسانی که دعوی اجتهاد مینمایند پیروی مینمایند رأیهای خودشان را و چگونه از هدایت منصرف میشوند بعد از اینکه آمده است ایشانرا هدایت و چیست معنی عمل بظن در مقام اجتهاد پس بچه اندازه و مقدار است ظن معتبر در آن تا آنکه صحیح باشد بر آن اعتماد پس علوهیکه برای مجتهد لازم است و چاره‌ای نیست که دارای آن باشد چیست آیا کفایت میکند او را تحصیل علوم عربیه

و شناختن قرآن و حدیث و احکام این دو برای مجتهد یا اینکه چاره نیست از برای او از شناختن پنج اصل دینی و بنا بر ثانی آیا کفایت میکند او را تقلید یا چاره نیست از برای او از دلیلهای یقینیه پس آیا شرط است اینکه بشناسند آنها را بدلائل متکلمین یا کفایت میکند راه دیگر ولو کمتر باشد چون افاده یقین کند یا چاره نیست از طریق بالا تر پس چیست این طریق و طرق متعدد است یا مختلف میشود بحسب اختلاف افهام بجهت تفاوت مردم در نقص و تمام پس آیا کفایت میکند در اجتهاد آنچه ذکر کرده شد یا چاره نیست از علوم دیگر و آن علوم چیست و چه معتبر است در آن و بچه اندازه است و آیا علم منطق در آن شرط است و آیا واجب است اولاً تحصیل معرفه همه آیات و احادیث که احکام در آنها میباشد یا کفایت میکند آنچه که متعلق است از آن در مسئله که طلب کرده شده است و آیا جایز است تجزی در اجتهاد و با جواز آیا کافی است در جواز عمل برای خودش یا رأی غیر خودش پس چه میباشد معنی تجزی و چیست معنی اجتهاد در همه و آیا کفایت میکند در ثانی که اجتهاد در همه باشد تحصیل ملکه که بآن ممکن شود تحصیل ظن در هر یک هر یک مسئله یا چاره نیست از تحصیل اندازه صالح یا تحصیل همه مسائل ابواب فقه پس چیست اندازه آن مقدار یک چاره نیست که در مقام اجتهاد در آن میتوان بآن داخل شد و آیا از برای آن حدیست در طرف قلّه که کمتر از آن کافی نخواهد بود و آیا شرط است در آن قوه قدسیه چنانکه گمان کرده اند آنرا طایفه پس آن قوه چیست و حد آن چه اندازه است و بچه چیز شناخته می شود پس چگونه میفهمد مجتهد از نزد خود که مجتهد شده است تا جایز باشد عمل برای او بلکه واجب باشد و جایز نباشد برای او تقلید غیر یا چگونه خواهد بود راه عوام بمعرفة مجتهد تا اینکه جایز باشد از برای او تقلید آیا کفایت می کند اقرار خود او بآن با عدالتش یا با این حال لازم است که خود را برای فتوی دادن نصب نماید و مردم با رجوع کنند یا کفایت نمیکند هیچیک از اینها بلکه چاره نیست از تصدیق اهل علم او را پس آیا کفایت می کند تصدیق یک نفر و دو نفر یا چاره نیست از جماعتی پس این جماعه

تا چه حد باشند و کی باشد آیا کافی است کسیکه قسمتی از علوم رسمیه را تحصیل کرده باشد یا چاره نیست اینکه در تمام آنها مجتهد باشد یا نباشد و بر تقدیر اشتراط اجتهاد پس آیا جایز است دور (معنای دور آن است که اجتهاد توقف داشته باشد بمجتهد شدن و مجتهد بودن هم توقف داشته باشد باجتهاد) در مثل خودش پس آیا جایز است تقلید بمجتهد میت یا اینکه می میرد قول بمردن صاحب خود و بر تقدیر جواز آیا شرط است اینکه بوده باشد ناقل بتحقیق جمع کرده باشد و فرا گرفته باشد از او در حال حیوة او یا کفایت می کند او را رجوع بکتاب او بعد از مردنش و بنا بر ثانی آیا شرط است در آن اینکه بوده باشد از اهل علم یا نه پس چیست علمی که در آن شرط است پس آیا اتفاق مجتهدین بر معتبر نبودن قول میت کفایت میکند در معتبر نبودن اقوال آنها بجهت اینکه همین حکم بمعتبر نبودن از جمله اقوال امواتست پس اعتبار آن موجب عدم اعتبار آن است یا کفایت نمیکند اتفاق آنها در این مقام این آنچه می است که حاضر بود از برای من از احتمالات و اقسام در این مسئله و بتحقیق رفته اند بسوی هر یک قومی و شاید آنچه که ذکر نشده باشد نبوده باشد کمتر از آنچه که ذکر کردیم ما او را زیاد میشود در هر عصری اقوالی و اختلافاتی الهی ما شاء الله و بسوی خدایتعالی است پناه گاه در هر چیزی

مسئلهٔ نهم

اجماع ، وجه آگاه کرده است تو را که اجماع چیست آیا نیست اجماع معتبر اینکه متفق شوند طائفه محققه و فرقهٔ ناحیه بره مضمون آیه محکمه یاروایت معصومیه که مورد اتهام نباشد بطوریکه همه آنرا بدانند و بشناسند و در مقابل نباشد شاذی و کمی مثل اتفاق ایشان بر وجوب مسح دوپا در وضو نهستن آنها بجهت نصوص که در این باب وارد شده است و بسوی آن اشاره شده است در حدیث که فرموده است امام علیه السلام **خند بالجمع علیه** بین اصحابك فان المجمع علیه لاریب فیه پس نظر کن در خصوص اجماع که

چه میگویند اهل اجتهاد و بچه چیز اعتماد نموده اند سؤال کن از ایشان معنی اتفاق آراء که مشتمل بر قول معصوم علیه السلام باشد چه معنی دارد آیا قول معصوم علیه السلام بمنهائی بدون انضمام رأی احدی با آن حجة نیست یا این اتفاق در موضعی است که شناخته نشود قول معصوم مگر در جمله اقوال مردم چنانکه همین را گفته و گمان کرده اند پس مقصود از این چه میباشد و چگونه گرفته میشود قول معصوم علیه السلام و حال اینکه دانسته نمیشود که قول او در میان اقوال است و شناخته نمیشود و آیا کفایت میکند اتفاق مجتهدین یا چاره نیست از اینکه هر که منسوب باشد بعلم اسلام یا جماعه مسلمین که دانسته شود قول او داخل در اقوال است و بر هر سه تقدیر آیا کفایت می کند که همه از يك بلد و شهر باشند یا چاره نیست از اینکه هر کسی در زمین باشد حتی اینکه اگر بوده باشد مردی در بلاد کفر چاره نیست از شناختن رأی او بلکه هر کسی که بوده باشد از ایشان در قریه یا بادیه یا جبل یا بیابان یا صحرا یا کشتی یا غیر اینها پس چگونه شناخته میشود وجود مثل این مسلم در مثل این موضع و بر تقدیر شناختن او چگونه علم بقول ورأی او حاصل میشود پس چگونه دانسته میشود اینکه آنچه را که میگوید او بآن اعتقاد دارد و آن را تکذیب نمی نماید و تقیه در آن نکرده و مصلحتی در کتمان مذهب خود ننموده پس چگونه حاصل میشود اطلاع بر قول امام علیه السلام در جمله اقوال مردمی که منفرق اند باغایب بودن آن بزرگوار و پنهان بودن آن حضرت از چشم مردم و بریده شدن اخبار و اقوال آن حضرت و معلوم نبودن مکان و منزل آن بزرگوار در مدتی که نزدیک به هفتصد سال است بطوری که دانسته نمیشود که آن حضرت صلوات الله علیه واروا حنا له الفداء که در کدام قطری از اقطار زمین است در مشارق آن یا مغارب آن بر آن و بحر آن سهل آن و جبل آن و آیا آن حضرت ممالج و مخالط و معامل با مردم است یا از ایشان منزوی است و ساکن است در دورترین مکانهای زمین یا در غار و کوه جای و منزل دارد و منقطع است از خلق یا در بعض جزایر است که احدی نمی تواند خدمت آن بزرگوار برسد و غیر اینها از آنچه که راهی بآن نیست از هیچ جهتی و بر فرض چهارم چگونه شناخته میشود قول معصوم علیه السلام در جمله

اقوالیکه معین میباشند بدون شناختن شخص خود آن حضرت آیا دیده شده و فهمیده شده در آثار قدماء و اصحاب ائمه علیهم السلام چینی بطوریکه دانسته شده باشد دخول بعض ائمه علیهم السلام که سابق بر آنها بوده اند که از جمله آنها بودند اگر چه روایتی نقل نشده باشد و بما نرسیده باشد بخصوص از آنها علیهم السلام یا بعد از جستجو و اطلاع بر اتفاق شناخته شده موافقه معصوم علیه السلام را با ایشان هر چند که داخل در ایشان نباشد بجهة اماره و نشانه که اقتضا میکند اینرا یا بطریق دیگر غیر آنچه که ذکر گردید چیست آن آیا بواسطه بودن شخص مجهول النسب در جمله ایشان چنانکه گفته اند آن را و چگونه میتوان اینرا گفت و حال اینکه چاره نیست از علم بدخول معصوم علیه السلام و کفایت نمیکند احتمال و بر هر تقدیر کم است وقوع چنین اجماع در غایه ندرت و کمی و خصوصاً در مسائلی که وارد نشده است در آن روایه یا وارد شده باشد و لکن مختلف باشد یا وارد شده باشد بخلاف آنچه که ادعای اتفاق بر او شده است بخصوص در مثل چنین زمانی انقطاع از معصوم علیه السلام از هر جبهه حاصلست پس چگونه ادعا کرده میشود مثل این اتفاق در بیشتر مسائل و در امثال مسائل مذکوره و در آنچه بعد از ازمه متداوله منقطعه از معصوم رأساً حاصل است پس آیا بر امام واجب است اینکه آشکار کند فرمایش خود در مسئله که می بیند اختلاف ایشانرا تا اینکه نبوده باشند در حیرت مطلقاً یادر وقتیکه هیچ حقی در بین آنها نباشد بخصوص یا واجب نیست اظهار مطلقاً بجهة اینکه ماعله و سبب استتار آنحضرترا نمیدانیم چیست او و بر تقدیر اول که واجب باشد اظهار بر آن بزرگوار پس چرا رفع فرموده اختلاف در اکثر مسائل را در اینمدت طولانی و بنا بر دو فرض اخیر متحقق نمیشود اجماع بجهة نبودن راهی بمعرفه او و بر فرض آنکه واجب باشد اظهار چگونه خودش را می شناساند و این برای آن حضرت واجب نیست علاوه بر اینکه ناشناسی آن حضرت برای اجماع فایده تصور نمی شود یا آنکه اظهار از طرف آن بزرگوار بواسطه ارسال رسولی باشد پس ناچار است که او دارای معجزه باشد تا صدق قول او معلوم گردد و الا فایده بر آن اظهار نیز مترتب

نخواهد شد زیرا که در اینصورت قول او بمنزله خبری خواهد بود پس بچه چیز ثابت میشود علم باین اتفاق آیا بامثال این اجتهادات پس مخصوص خواهد بود نفع آن و حجة بودن آن بکسیکه در آن اجتهاد نموده و بغیر او نمیگذرد و فایده ندارد یا بخبر، پس بخبر کی؟ آیا بخبر مثل اینمجتهد، از چه؟ آیا از ظن او؟ پس میباشد در اینحال ثابت کردن ظن بظن و حاصل نمیشود از برای او غیر ظن یا ثابت میشود بخبر جماعتی از طریق تواتر از گمان که خبر صادر شده باشد از خودشان، یا ناقل از دیگران باشند و بر هر دو تقدیر خبرهائی هستند از روی گمان باتفاق نه از علم باتفاق پس تواتر چاره نیست از منتهی شدن آن بحس چنانکه تقریر کرده اند آن را و نیست این اتفاق بنا بر این تقادیر بمحسوس و موجب علم بلکه آنها گمانها و اجتهادات میباشد و افاده علم نمی نماید و بجهة این است که می بینی ایشان را در نقل اجماعات اختلاف شدید نموده اند پس می بینی یکی از آنها را که در مسئله نقل اجماع نموده بر قولی در کتاب خودش پس نقل میکند اجماع در آن مسئله بعینها بر قول دیگری نقل میکند خلاف در آن مسئله را در آن کتاب بعینه یا کتاب دیگر و بسیار مانند این واقع شده است از ایشان حتی اینکه شیخ و رئیس ایشان مثل اینعمل را در قریب بچهل مسئله بخلاف یک دیگر ادعاه اجماع نموده بنا بر آنچه که اطلاع یافته اند بر او جماعتی این است آنچه من حاضر داشتم از احتمالات و شقوق در ایندسئله و بتحقیق رفته اند بسوی اکثر آنچه گفته شد اقوامی و شاید آنچه را ذکر نکردیم کمتر نباشد از آنچه که ذکر و بیان نمودیم و افزوده میشود در هر عصری و قرنی قولها و اختلافات دیگر و بسوی خداست شکایت و مقرر

مسئله سوم

نیت، و چه آگاه کرده است تو را که نیت چیست آیا نیت آنچه که برانگیزاند تو را بر عمل و بخواند تو را بسوی آن مثل بزرگ شمردن تو بر ادرت را در بر خواستن تو برای او و دفع عطش در بر خواستن برای آب و آن از چیزهائیست

که انسان بر آن خلق شده است در اعمال خود بلکه سایر حیوانات در فعالیهای خودشان و ممکن نیست اینکه منقک شود عملی از نیت

و صاحب کتاب بشری که خیر و نیکی از جانب خدایتعالی برای او باد از جهة اینکه گفته است هر گاه خدایتعالی ما را تکلیف مینمود: بعبادت خود بدون نیت هر آینه بود برای ما تکلیف ما لا یطاق پس بنا بر این چیست این حیره و حیران گردانیدن و چیست این تکلیف سخت و عسرو چیست این قال و قیل و چیست این اطباب و تطویل .

و اما حدیث انما الاعمال بالنیات و انما لکل امریء ما نوی پس چقدر ظاهر و آشکار است معنای آن و چقدر واضح است آنچه نسبت بآن داده شود و بسیار مکشوف است آخر آن از اول آن بطوریکه فرموده است در عقب آن پس هر کسیکه بوده باشد هجرت او بسوی خدا و رسول او صلی الله علیه و آله پس هجرت او بسوی خدا و رسول است صلی الله علیه و آله و هر کسی که بوده باشد هجرت او بدنیائی که برسد او را یا زنی که تزوج نماید آنرا پس هجرت او بسوی چیزی است که مهاجرت بسوی او نموده است و جز این نیست که سبب صدور این حدیث قول بعض صحابه است از برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که عرض نمودند بآن بزرگوار بدرستی که بعض مهاجرین بجهاد نیست نیت او از این هجرت مگر گرفتن غنائم از اموال و اسیران یا رسیدن بجاه و آوازه در نزد رسیدن بغلبه و استیلا پس فرمود صلی الله علیه و آله و بدرستی که هر کسی میرسد در عمل خود بآنچه که میجوید آنرا و میرسد بآنچه که قصد مینماید آنرا و این معنی واضح و روشن است بحمد الله و نیست مدخلی از برای این حدیث در آنچه که رفته اند بسوی آن در امر نیت عبادات از بدعتها و او کاش میدانستم از کجا میگویند آنچه را میگویند و بچه چیز اعتماد مینمایند و از حق چگونه اعراض مینمایند و هر آینه سؤال مینمائیم از اختلافات ایشان در نیت و گفتارشان در معانی آن آیا برهان و بینه بر گفتار خود دارند نه چنین است بلکه هر گاه بوده باشد برای ایشان برهانی و قادرند بر اقامه آن پس جواب بگویند

پس اما معنای نیتی که اختراع کرده اند او را در عبادات آیا او الفاظی است

که بر زبان جاری میشود یاد دل واقع میگردد یا معانی است که در قلب خطور میکند یا تحقیق همه اینها مراد است چنانکه در اعمال حج است و گاهی می باشد اخیر چنانکه در غیر اعمال حج است پس اگر بگویند بزبان خود خلاف آنچه که بقلب خود گذرانند پس آیا صحیح است یا نه و با صحت آیا عبرة بقول است یا لازم است اخطار بقلب پس آیا کفایت میکند تعیین فعل یا بوجه اطلاق یا در وقتی که نبوده باشد بخودی خود معین یا چاره نیست با آن از اجراء اجزاء عبادت هر قلب بوجه اجمال یا چاره نیست از اخطار آن بدل تفصیلاً و آیا کفایت میکند قصد قربت یا لا بد است قصد و خوب با آن یا قصد نذب یا در بعض عبادات قصد و خوب و در بعضی قصد نذب و بنا بر اخیر پس برای هر يك چه معنی است و فرق بین آنها چه میباشد و آیا واجب میشود با قصد و خوب و نذب قصد و جه و خوب و نذب یعنی نیکو بودن فعل که داعی است بترغیب تام یا ناقص در جمیع یاد بعض پس این بعض چیست و فرق بین بعض و جمیع چیست پس در هنگامیکه نداند مکلف و خوب یا نذب فعل را پس آیا واجب است بر او تحصیل علم با ویانه یا ساقط میشود در این هنگام این دانستن و خوب یا قصد کند و خوب یا نذب را بالانفراد یا قصد کند هر دو را مردداً یا آنکه بجا آورد عمل را يك بار بقصد و خوب و يك بار بقصد نذب پس آیا ممکن است او را قصد کردن بیکی از آنها با عدم علم و اعتقاد بآنها پس چیست معنی قربت آیا او بمعنای امثال و فرمان برداری یا موافق اراده و قرب حضرت باری تعالی بحسب منزله رفتار نمودن یا گریختن از دوری آن سبحانه یا رسیدن بثواب در نزد او یا خلاصی از عقاب او یا بودن آن سبحانه سزاوار از برای عبادت یا از برای حیاء یا مهابة یا شکر یا تعظیم خدا یا برای ذات مقدس خدای جل و عزی آنکه امری است وراء اینها پس آیا یکی از اینها در مقام آن دیگری جای میگیرد یا نه یا بعضی جای میگیرد نه بعض دیگر پس آن بعض کدام است آیا قصد ثواب و خلاصی از عقاب می باشد چنانکه گمان برده شده است یا غیر این پس آیا باطل میشود عبادت بقصد یکی از آنها و یا فاسد مینماید آن را قصد دیگر غیر از این مطلقاً یا منقرداً یا منضمماً یا با استقلال نه بدون آن یا در وقتی که بوده باشد غالب نه مغلوب یا مساوی

و یا با مساوات نیز با واقع شدن اخلال هر چه باشد یا در وقتیکه نبوده باشد مباح مثل تبرّد در وضو و یا راجح باشد مانند پر هیز در روزه یا در اثناء عارض شده باشد هر چه باشد یا فقط ریاء باشد نه غیر آن و آیا ریاء ساقط تکلیف است و مکلف در آن مستحق ثوابی نخواهد شد و آیا شرط است در طهارت سه گانه قصد رفع حدث و استباحه عبادت که مشروط است بآن طهارت و بآن رجحان دارد یا یکی از دو امر بر وجه تخییر یا استباحه فقط در تیمم زیرا که آن رفع حدث نمی نماید و جز این نیست که مفید استباحه فقط است و آیا این دو امر یکیست یا غیر یکدیگرند و آیا وجوب طهارت لنفسها می باشد یا لغيرها یا آنکه استحباب آن لنفسها و وجوب آن لغيرها میباشد یا وجوب در جنابة لنفسها و در غير جنابة لغيرها خواهد بود و بر هر تقدیر آیا شرط است تعیین این در نیت یا علم بآن یا نه پس آیا جایز است واقع گردانیدن چیزی از آنها از برای عبادتیکه مشروط است بطهاره پیش از وقت آن عبادت بنیت وجوب یا به نیت استحباب مطلقا یا در وقتی که باقی مانده باشد تا وقت مقدار فعل آن نه زیاد تر یا اول در دویم و دویم در اول یا نه مطلقا یا بنا میشود بر بودن آن لنفسها یا لغيرها پس -باین است در اول نه دویم یا بعکس یا جایز نیست در تیمم مطلقا یا جایز است به نیت وجوب از برای کسیکه بر او فریضه باشد مطلقا یا چون بخواهد فعل آنرا بخصوص و نباشد از برای غیر آن پس آیا جایز است داخل شدن در فریضه بطهاره مندوبه و بر تقدیر جواز آیا مطلقا یا در وقتی که نیت کند بآن استباحه آن عبادت را یا مطلق استباحه عبادت را یا در صورتی غیر صورت دیگر پس ایندو صورت هر یک چیست و آیا شرط است قصد اداء و قضاء در عبادت موقته که جاری میشوند در آن مثل نماز و روزه یا در بعض آن دون بعضی پس هر یک از این دو چه میباشد و فرق میان آنها چیست و آیا کافی است در روزه قصد ترك منافیات یا چاره نیست در قصد کف از آن بنا بر اینکه اول امر عدمی است و دویم وجودی و آیا شرط است مقارنه نیت از برای اول عبادت یا جایز است تقدیم و تأخیر یا در روزه بخصوصه جایز است تقدیم نه غیر آن پس چیست اندازه تقدیمی که جایز است در آن آیا تمام

شب است یا تمام ماه است یا اول مطلقاً و دویم با فراموشی است یا جایز است تأخیر در آن نیز تازوال یا مطلقاً بانسیان یا عذر یا تاپیش از شب در مستحب نه واجب و آیا کافی است مقارنۀ عریفیه یا چاره نیست از حقیقیه و آیا این مقارنۀ قلبیه باشد یا لفظیه و بر تقدیر لزوم مقارنۀ آیا جایز است در وضوء و غسل مقارنۀ آن با شستن دستها که مستحب است بجهت آنکه آن از طهارة کامله است یا در نزد مضمضه و استنشاق بجهت اقریبیت آنها بواجب و آیا واجب است حاضر شمردن نماز قصد کرده شده در حال تکبیر و آیا واجب است استدامۀ حکم نیت تا آخر عبادت و بر فرض وجوب آن چیست معنی آن آیا اوامر وجودی است که آن استمرار نیت اولی باشد یا امر عدمی است بمعنی آنکه قصد نکند آنچه را که منافی نیت است از ابتدا پس آیا بنا بر آن است که باقی محتاج است در بقاء بمؤثر یا محتاج نیست و چون اخلال باستدامه شود پس آیا باطل میشود فعلیکه واقع میشود بعد از اخلال پیش از استدراک نیت پس اگر برگردد بسوی نیت اول پیش از آوردن چیزی از آنها و پیش از فوات موالات چون بوده باشد شرط صحه عبادت بجهت واقع شدن آن باسرها با نیت و تأثیر نکردن مثل این در آن یا نه بجهت تخلل قطع بآن پس آیا جایز است عدول به نیت در چیزی از عبادات یا نه یا گاهی جایز است و گاهی جایز نیست پس چیست موضع جواز و چیست محل منع و فرق بین آنها چه میباشد و اگر غافل شود از نیت در اثناء فعل پس آیا کافی است تجدید آن در نزد ذکر یا چاره نیست از سر گرفتن عمل اصلاً یا گاه گاهی پس نیت آیا آن واجب است یا مستحب یا گاهی واجب و گاهی مستحب است پس در کجا واجب و در کجا مستحب و فرق بین آنها چه میباشد و آیا آن در جمیع افعال است یا بخصوص در عبادات است پس کدام عبادات است که نیت در آن جاری است آیا نیست بر طرف کردن نجاست از جامه و بدن از برای نماز عبادت پس چرا واجب نباشد در آن در نزد حاصل شدن موجبات آنها آیا آن شرط است یا نه یا در واجب شرط است نه مستحب یا عبادت نه غیر آن یا در تیمم نه غیر آن و آیا میگردد اعمال مباحه بسبب نیت عبادت و بر فرض آن آیا آن نیتی است که اختراع کرده اند یا آنچه که

ما بآن اشاره کردیم و آیا مراد به نیت در حدیث مشهور که میفرماید نية المؤمن خیر من عمله این نیت مراد است یا امر دیگر است پس آن چیست و معنی حدیث چه میباشد پس اگر برویم بسوی ذکر اقاویل ایشان در معنی حدیث مطلب دور و دراز میگردد بلکه اگر بخواهیم ذکر نمائیم برای تو سایر شقوق نية را هر آینه فراغت حاصل نمی کنیم از آنچه که برای ما مهم است مگر بعد از ملال و خستگی آینه مثل این امور است که موجب حیرت بر حیرت است نیست چاره و فراری در آن پس فرض کن آنکه مجتهدین از این ورطه ها و حیرت ها خود را در کتابهای خودشان خلاص نمودند و عملی مرتکب نشدند که موجب حیرت آنها واقع شود در جمیع آنها و نه در اکثر و نه در همه آن مقلد بیچاره چکند و بقول کدام يك عمل نمایند و یکی پناه ببرد و چگونه ظاهر شود از برای او اجتماع شرایط فتوی در کسی که مدعی اجتهاد است و حال آنکه این ثابت میشود و موقوف است بر تصدیق بعضی از ایشان بعضی را و لا اقل از اینکه یکدیگر را در امر فتوی تکذیب نمایند و این امر وقوعش ممتنع و حاصل نمیشود مگر از اوحدی ایشان و چگونه بر ایشان حاصل گردد و حال اینکه ایشان در اکثر بلاد و در اکثر از مننه نمی توانند که سازش و اتفاق نمایند بر پنج مسئله اجتهادیه و نه بر کمتر بلکه دو نفر از ایشان بر این امر اتفاق ندارند چنانکه می بینیم مادر این زمان و می شنویم از کسانی که پیش از ما بوده اند و بسوی خدایتعالی است مغز ع و پناه

خاتمه

بدانکه من نیستم منکر طریقه اهل اجتهاد بجهت ندانستن و جاهل بودن بطریق آنها و نه بجهت بصیر نبودن من در آن طریقه نه چنان است بلکه اقدام بدم و بدی آن نمودم مگر بعد از آنچه که اطلاع یافتم بر کل مطالب و مقاصد آن و بعد از آنکه ایامی را صرف کردم در بحث اصول مخترعه ایشان و حکم کردم در صناعت ایشان سالهائی پس بدرستی که من بآنچه اهل اجتهاد عمل مینمایند با بصیرت و با

معرفتم و آگاه نمینماید تورا مثل کسیکه خمیر و بصیر است پس آنچه که ذکر کردیم ما همه آنرا این است و جز این نیست آن در شأن اهل اجتهاد و رأی است که نسبت داده اند خودشانرا در دانستن احکام بسوی ائمه علیهم السلام باستنباط احکام از کلام ائمه بتأویل متشابهاً بر اصول مقرر در نزد خودشان .

و اما مقلده این گروه مجتهدین که نسبت میدهند خودشانرا بسوی ایشان که متمسک باقوایل ایشان میشوند که فتوی داده اند در کتب خودشان بعد از مردنشان با اینکه شنیده اند از ایشان قولی برای میت نیست و اینکه قول میت مثل میت است و بعد از اطلاع آنها بر اتفاق ایشان که می بینی یکی از ایشان که خود را نصب کرده و قاضی قرار داده و ضامن شده برای خالص گردانیدن آنچه که مشتبّه است بر غیر او با اینکه مقتدای او میت است غیر ملیء است باصداً آنچه بر او وارد میشود یعنی باعدم لیاقت بواسطه جهالت خود را ناچار میداند از عهده بر آمدن و جواب دادن از آنچه از او بپرسند و بخواهند و حال اینکه بر هیچگونه علمی آشنا نیست و قطع حاصل نموده پس چگونه خواهد بود حال این مسکین بیچاره که اثر و نشانه او را پیروی مینماید پس چقدر از حق بیگانه و دور و برسیدن آن مهجور است و عجیب تر از این آن است ایشان شرط مینمایند حیوة در کسیکه جایز است تقلید او با وجود این تقلید نمی نمایند مگر اموات را و انکار مینمایند اجتهاد احیاء و عدالت ایشانرا مادامیکه احیاء می باشند از راه منافسه و حسد تا زمانیکه بمیرد میگردد آنوقت اقوایل ایشان معتبر در نزد ایشان و کتب آنها مورد اعتماد ایشان بجهة اینکه علت در آن حال زایل میگردد آیا بعد از مردن ایشان فراموش نمودند آنچه را می شمارند از عیوب ایشان یا میگویند بزبانهای خود آنچه را که نیست در دلهای ایشان یا اینکه فرق نمیدهند میان حق و باطل و خالی و عاقل برای عدم بینائی در دیده ها و ناخوش بودن ضمائر و فکرهای ایشان پس مساوی خواهد بود در نزد ایشان صدق و زور و ظلمات و نور .

و کاش میدانستم چه مدخلیتی دارد در بطلان فتوی و عمل کردن و رسیدن بآراء

موت و حیوة و آیانه این است که حق واحد و مخالف آن جاحد است پس بدرستی که اقوال اموات چنانکه دانستی مختلف است منتهی اختلاف و فتاوی ایشان در کتب ایشان متناقض است کمال تناقض بلکه در یک کتاب مجتهد در یک مسئله در فتوی اختلاف بحسب ابواب و مباحث آن واقع شده و این اختلافات روز بروز زیاد میشود تا زمانیکه خدایتعالی بخواهد بسر آمدن آنرا و اهل اجتهاد هر چند که میگویند در اکثر احکام بر قول مشهورتر الا آنکه این شهرت نیست از آنچه که صحیح باشد برای اعتماد بجهة آنکه مبتنی نیست بر اصلی بلکه جز این نیست میباشد در اکثر به بحث و اتفاق یا بواسطه نزدیکی صاحب قول بسطان یا آنچه که شبیه است باین از حوادث دهور و او ان و مختلف میشود این بحسب اوضاع و ازمان پس چه بسیار مشهوریکه نیست اصلی از برای آن و چه بسیار اصلیکه در آن شهرت نیست پس بدرستی که ایشان بجهة شدت تعصبشان و جوششان در تقلید و دخولشان در ضلال بعید اعتنائی ندارند بحرف ناصحی اصلا و نمیچسند از شراب تحقیق هر گز و پناه نمیبرند بهیچ رشته محکمی و اقتدا نمیکنند بکسی که او سزاوار اقتداء است بلکه جز این نیست که پیروی میکنند هواهای خودشانرا و اقتدا میکنند پدران خودشانرا و میروند از عقب یکدیگر به حث و تا کید و نزدیک نیست که حدیثی بفهمند .

و کاش میدانستم که اذن داده است ایشانرا در پیروی رأی کسیکه جایز است بر او خطاء در رأی پس اختیار کردن یکی از قولهای آنها از روی اتفاق بحث با اختلاف سختی که دارند آیا خدا در اینکار بایشان اذن داده است یا بآن سبحانه افترا می بندند یا امر کرده است ایشانرا بزرگان ایشان باینعمل با اینکه ایشان گروهی هستند که در طغیان و گمراهی هستند یا در نزد ایشان است خزینةهای رحمت پروردگار تو یا ایشان از روی غلبه و ظلم مرتکب این عمل شدند یا از برای ایشان وسائلیست که از آسمان خبر میدهند پس بیاورند حجة آشکار خودشانرا یا بایشان از غیب رسیده است آنچه مینویسند یا ایشان شریکانند در دین و آنچه خدا اذن نداده از پیش خود می آورند نه چنان است بلکه ایشان در غفلة و مستی هستند و گذار ایشانرا که بحال خود باقی بمانند

و چون منتهی شد کشتی مادر دریای اختلاف بساحل نجات و جاری شد با ما بمنزلهای هدایت کننده پس آنرا از جریان باز میداریم و قلمه را از طغیان نگاه میداریم **بسم الله** **مجریرها و مرسیمها و الی ربك** منتهمیمها پس ایفرزند من سوار شو باما در این کشتی نجات و داخل کن باخودت هر کسیکه پیروی میکند ما را نیست اگر اهی در دین بتحقیق راه رشد و راستی روشن و آشکار است از راه غی و گمراهی و فرق دادن گفتار میت از گفتار حی و برداشتن پرده از بین و آشکارا و روشن است صبح از برای صاحبان دو چشم و اشخاص با بصیرت پس اگر ایمان آوردند بمثل آنچه که شما بآن ایمان آوردید پس بتحقیق هدایت یافتند و اگر رو بگردانند و ایمان نیاورند پس جز این نیست که ایشان در حال شقاق و نفاقند و هر آینه اگر پیروی کنی تو هواهای ایشانرا بعد از آنچه که آمده است تو را از علم پس نیست از برای تو از جانب خدا ولایتی و نه نگهدارنده خواموش کن چراغ را پس بتحقیق صبح طلوع کرده است و ستایش از برای خداست و درود بر رسول خدا پس براهل بیت آنحضرت صلوات الله علیهم اجمعین پس برروایت کنندگان احکام خدا پس بر کسانی که سودمند میشوند بمواعظه خدا و تمام شد این کتاب سفینه النجاة و گردید اسم او تاریخ آن چون بدل بیابوری عشرات آن را باحاد و آحاد آن را بعشرات خدایتعالی عوض دهد بسیئات ما حسنات و بگرداند از برای ما حسنات را درجات

ایضاح

وفاة مرحوم مغفور فیض قدس سره در سال هزار و نود و یک هجری وقوع یافته پس عبارتیکه بجهت تاریخ تألیف کتاب مستطاب **سفینه النجاة** مرقوم فرموده اند بعد از تبدیل آحاد بعشرات و عشرات باحاد در سال هزار و پنجاه و هشت اینکتاب تألیف شده تا زمان وفات آن مرحوم قدس سره سی و سه سال باقی بوده و کتاب حقایق را نزدیک وفات خود تألیف فرموده چنانکه در خاتمه آن کتاب خود اشاره فرموده باین عبارت

و لقد وفقنا الله تعالى لجمعها وتأليفها في مدة اشهر قلائل من سنة تسعين و الف
الهجرية حين كنت اشرفت على الرحيل وكان قد مضى من عمري ثلاث وثمانون
و نيف قليلا و كان قد اكنفتني اسباب اختلال الاحوال و تشتت الببال من
امراض وعلل جسمانية غير مرجوة الزوال و انما وفقني الله لذلك بسبب ما انعم الله به
على من العقائد الحققة و بما تفضل الله به على من موالاته و اوليائه و معاداة اعدائه
بعد ان عرفني الله و اوليائه و اعدائه بوحي منه سبحانه الى رسوله و تبليغ رسوله الى
عباده و تسليمي له بمعونته و ارشاده .

و قد تم ترجمة هذا الكتاب و منتهى بخط الحقيق الفقيه العاصي القاصر المقصر

القصير الجارى مع كل شين العارى من كل زين السارى مع كل رين

محمد حسين ابن النجف عفى الله عن جرائمهما و جعلهما من تراب

اقدام اوليائه و الحقهما معهم و فرق بينهما و بين اعدائهم و لا

يجعلهما معهم فى الدنيا و الآخرة بعونه و منته و فضله

و كرمه و عفوه و بمحمد و آله عليهم السلام فى شهر الله

الاعظم سنة تسع و سبعين و ثلاثمائة بعد الالف من

الهجرة المباركة وله الحمد و المنقو

الصلوة على النبى و العتره و السلام

على اخواننا من اهل الايمان

و الحقيقة سنة ١٣٧٩

